



نشریه سالانه

مکتب شیخ

۲۲

اثر: جمعی از دانشمندان

۱۴۴۸-۲-۲۹

حق چاپ محفوظ

شوال ۱۳۷۸

اردیبهشت ۱۳۳۸

چاپ اول این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ در ده هزار نسخه در چاپخانه «دارالعلم قم»

(نصف اول) و در چاپخانه «علمیه قم» (نصف دوم) چاپ شد

و چاپ دوم آن در خرداد ماه ۱۳۴۸ در پنج هزار نسخه چاپ و منتشر شد

خدا یا !

خدا یا ! . . . بنام تو آغاز میکنیم . که آغاز و انجام همه چیز از تو است ،
و از پیشگاه مقدس یاری میطلبیم ، که سرچشمه هر فیض و منبع هر لطف ، تویی .
پروردگارا ! . . . انواع نعمتها عطا فرمودی و بیه راه و رسم سعادت
آموختی و برای نجات و کامیابی بندگانت دهنمایان پاک فرستادی . . . ولی . . .
ولی این بندگان لجوج و خود سرش نعمتها را در طلبه هوسها و شهوات خود نمودند ،
و بی بند و بار در عرصه جهان پهناورت با تو ستیزگی آغاز کردند . . .
امّا تو . . . تو هم بآنها فرصت دادی ، و از راه مهر و عطوفت بلطف و
عنایت خود افزودی ، تا مگر بفرمود آئند و براه مستقیم هدایت برگردند ، و بپا
استمداد از تو و استفاده از منابع سرشار هدایت ، بسوی کمال و سعادت قدم
برداشته و دنیا و آخرتی پراز نور و لطف و صفا برای خود فراهم سازند .
ولی افسوس . . . افسوس که بندگانت همینکه نعم درگستان وجود گذارند ،
چنان خطر گل مستشان گردد ، که از باغبان فراموش کردند ، و مناظر زیبای
جهان بطوری سرگرمشان نمود ، که از یاد خدای خود رفته ، و در منجلاب آرزوها و شهوات
و کینه ها فرو شدند .

معبودا ! . . . تو در این میان مردم را مقبهم فرادادی و بر همه فرض نمودی
که بقدر استعداد خود جلواتعرافا و مقام یکدیگر را گرفته و بعنوان خویش را بر اساس
دستورات مقدس بغیر و صلاح دعوت کنند .

خداوند گارا ! ! ما برای اجابت فرمانت باندازه وسع خود کوشیدیم
و این قدم کوچک را در راه تو برای تو برداشتیم .

پروردگارا ! ! . . . ما کوچکتر از آنیم که خدمت ناچیز خود را چیزی انگاریم
و یاد پریشگاه عظمت بیکرانت - بطلب کنیم . . . این تویی که دستگیری فرمودی
و ما را که درستان از انحاء و مسائل و تجهیزات مادی روزنه ای است ، برای عمل موفق
ساختی .

خدا یا ! . . . از تو میخواهیم که در فراز و نشیب حوادث ازلذش و غطا
نگاهبان داری و در طول غنایات ولی عصر (ع) و سایر پیشوایان پاک علیهم السلام برای
تکبیل و توسعه این خدمت تأییدمان فرمائی . . .

آمین

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

قل ما استلکم علیہ من اجر الا من
شاء ان یتخذ الی ربہ سبیلا

مشکلات ما

و حال پیدا ایش آنها

هزارها سال بر عمر بشر گذشت ، و او در این مدت طولانی بتدریج و آهسته
آهسته مراحل ترقی علمی و تکامل مادی خود را میبیند ، تا بالاخره انقلاب صنعتی
اروپا جهشی در مسیر تکاملی مادی بشر ایجاد کرد ، و ناگهان در تمام شئون زندگی
تحولی بوجود آمد ، مقارن این انقلاب ، مواجیت رهبران دینی اروپا متزلزل شد ، زیرا
مردم ، که تا آنروز گرد آنها جمع بودند ، متوجه پدید آوردندگان این تحول گشته
و طیبا از آنها کناره گیری کردند ، از طرفی عقاید کلیسا و محتوبات کتاب های
تحریف شده دینی آنها ، با نظریه های تازه علمی سازگار نبود ، از اینرو مبارزه
از طرفین آغاز شد . و رفته رفته شکافی بین رهبران دینی ، و دانشمندان جدید ، و در
نتیجه بین دین و تمدن جدید بوجود آمد .

و این مبارزه همه جا دوش بدوش پیشرفت های مادی جلو میرفت و بالاخره علا
یکی از شئون تمدن شد .

سپیل تمدن مغرب زمین بممالک شرقی سرزیر شد ، و کشورهای اسلامی باماجر ای تازه ای
روبرو شدند ، رهبران روحانی مسلمین با تکامل و ترقی مادی مخالف نبودند ، از آنرو که
دستورات دین اسلام برای ایجاد سعادت مادی و معنوی بشر بوجود آمده و با هر گونه تحویلی که
باصول و معارف دین و اخلاق منافات نداشته باشد ، موافق است ، ولی ملاحظه کردند که
تمدن جدید ، آمیخته با بگونه انحرافات اخلاقی و فکری است ، و از طرفی آزادی
و استقلال مثل مسلمان در خطر است ، آنها میل داشتند خیلی با احتیاط و اصولی
از نتایج علمی مقبیه مغرب زمین استفاده شود ، و در عین حال بیگانگان . لطمه به
استقلال و سیادت مسلمین نزنند . پدید آوردندگان این تمدن هم که میخواهند با حربه آثار

تمدن خود مثل شرق را استعمار کرده: و دامنه قدرت و شوکت خود را همه جا گسترش دهند، با روحانیت مبارزه را آغاز کردند و همراه با تحفه های غرب، مبارزه با اصول غدا پرستی و مظاهر اخلاق و عفت باین منطقه سرازیر شد. کم کم روح دینی در مردم ضعیف شد و در هر آن دینی هم تضعیف شده و قدرت آنها محدود گشت مردم مسلمان هم، مرعوب و خود باخت تمام شتو و آداب خود را در پست در اختیار دیگران گذاردند، و معارف و آداب دینی فراموش شد.



زرق و برق های مادی همه را منوجه خود کرد و رقابت های شدید برای استغفار از مظاهر تمدن ایجاد شد، در نتیجه حرسها و آزها و کینه ها و حسد ها پدید آمد، از طرفی چون در تمام شتو زندگی توسعه داره شد، علوم و صناعات هم شعب مختلفی پیدا کرد، موسیقی و رقص و تئاتر بعنوان هنر خود نای و رفته رفته ترقی کرد و یکی از شتو مهم زندگی را تشکیل داد و در نتیجه پایه های عفت و اخلاق جامعه متزلزل شد. آزادی بی قید و شرطیکه از آثار این تمدن است باینها اجازه داد که با مردها آمیزش کنند و تمایلات شهوانی مردها بآنها اجازه داد، که از این آزادی و آمیزش پشتیبانی کنند.

در نتیجه مردهای عفت و سجا ب شکسته شد و روابط نامشروع رائج شد. و چون حس دینی ضعیف شده بود، بیشتر کوششها برای اشباع خرافات و تمایلات حیوانی بکنار رفت و در نتیجه انواع فسق و فجور ها از شراب و قمار و فحشاء و غیره متداول گشت.



بارها بیکه بین موسسات و افکار و سیاستها ایجاد شده بود، هر دسته برای پیشرفت خود از انحاء و وسائل تبلیغی استفاده کردند، و روا نشانی هم راههای مختلف تبلیغات سعی و بسری را کشف کرد و ابزارهای گوناگون صنعتی هم در اختیار تبلیغات در آمد، رادیو و تلوزیون و تئاتر. . . بکار افتاد - تبلیغات هر چه بیشتر جالب توجه کند، مؤثر تر است، و هر چیزیکه بیشتر بتواند تمایلات بشر را ارضاء کند. زیاد تر جلب توجه می کند - از اینرو وسائل تبلیغی میدان شهوات و موسیقی و غیره شد، چرا که هم که رکن چهارم مشروطیت: . . را تشکیل می دهند و برای بالا بردن سطح افکار جامعه بوجود آمده اند، صنعت هایی از عشق و شهوت و رومان و شعر و بازی. . . و خلاصه هر چه که بیشتر بتواند مشتری پیدا کرده و تیراژ را بالا ببرد، بوجود آورده.



سیاستهای متضاد پدید آمد، و هر سیاست که پیش برد طبعاً دستگاههای تبلیغی بفتح او بکار افتاد و سیاست و قیام و در حمله قرار گرفت، در نتیجه حقیقتی، تلقی برده پوشی، خلاف گوئی. . . را بجهت از بین زمامداران هم کسانی پیدا شدند که برای حفظ موقعیت خود با دیگران ساخته و برای اسکات منتقدین داخلی هر روز مناصب، عناوین و حقوقهای تازه ای تر تسبب دادند، و جیساین و آن بعنوان مختلف از بودجه ملت پر شد، در نتیجه حق باطل حق نرسید و اختلاف طبقاتی عمیق بوجود آمد، نالایقها بکار گمارده شده و هر چه و مرج شده اقتصادی و تشکیلاتی پیدا شد، عدویاری هم ناراضی شدند.



با از یاد سه علوم، تحقیقات و بحثهای تازه ای پیدا شد، حس کنجکاوی و تحول فکری و آمیزش افکار و مذاهب، سئوالات و شبهاتی را پیش آورد. و این شبهات با وسائل تبلیغی قوی و زرق و برق ظاهری همه جا جلوه و نفوذ کرد. . . جواب دهندگان هم تجهیزات تبلیغی نافذی در اختیار نداشتند، تا بتوانند در مقابل سیل شبهات و اعتراضات ایستادگی کنند، از طرفی احزابیکه بر اساس فلسفه خاص بوجود آمده بودند، برای پیشرفت خود، آثار شوم افکار خویش را بر مردم تدریس میکردند. . . اگر گاهی سیاست مقابل هم جلویشرفت علمی آنها را می گرفت مبارزه اصولی با شبهات و انحرافات فکری در کار نبود و در نتیجه ارواح مردم با انواع بحثها و شبهات بدون هیچگونه مانعی، خو گرفت.



از طرفی با توجه بسوابق تاریخی جامعه اسلامی ملاحظه میشود که بعد از وفات پیغمبر (ص) اختلافاتی بوجود آمد در نتیجه اهل بیت از مردم کناره گیری کردند و رابطه مردم با منابع وحی قطع شد، مدتها حکومت اسلام تحت سیطره بنی امیه و بنی العباس

اذا همیشه اغلب معارف دینی توسط نااهلان برای مردم وارونه بیان شده و گفته و گفته در اثر فتوحات فراوان افکار و آداب جدیدی در بین مسلمانین بوجود آمد ، مردم تازه مسلمان هم سنن ملی خود را حفظ کردند . کتاب های زیادی در علوم و صناعات مختلف از یونانی و رومی و فارسی و سریانی بر می ترجمه شد و از این مجری افکار و خرافات فراوانی در بین مسلمانین رایج گشت . اهل بیت هم که ملائک تشعیس حق و باطل و مشعل هدایت خلق بودند از اجتماع کنار بودند - باز غرض فرهنگ اسلام توسط نااهلان بدتیا معرفی شد و مبانی آنها از طرف بنیانگذار اسلام تأیید نشده و غالباً انحراف و آلودگی داشت .

مستشرقین هم درباره اسلام کتابها و رسالهائی نوشتند و قضا و نهائی آنان بر مستند بیدارک صحیح شیه نبود ، در نتیجه مطابق اسلام بدتیا معرفی شد و بسیاری از خرافات ملی و بدعتهای فرق و مذاهب را منتسب باسلام دانستند و سبیل اعتراضات و اشکالات بسوی ملت اسلام روانه گشت و حقیقت این آئین مقدس مخفی ماند .



خوانندگان عزیز ! در قسمتهای فوق بطور خلاصه گوشه ای از مهمترین گرفتاریها و انحرافاتیکه در بین جامعه اسلامی وجود دارد و علبیکه موجب پیدایش آن گشته است ، گوشزد شد .

و اینک ما در چنین محیطی زندگی میکنیم مسیبتیکه در آن انواع شبهات ، انحرافات مفاسد اخلاقی ، هرج و مرجهای طبقاتی و تشکیلاتی ، فاصله بین روحانیت و سایر طبقات و هزاران بدیعی دیگر وجود دارد چه باید کرد آیا نباید همه باهم در فکر علاج باشیم ؟ آیا وقت آن رسیده که هر کس باندازه استعداد خود قدم اصلاحی بردارد ؟ آیا نباید یک دستگاه تبلیغاتی قوی که بر اساس قانون مقدس آسمانی کار خود را شروع کند بوجود آمده مسلمانان را تمام این سؤالات مثبت است . و اینک ما با توجه بسطال فوق در صدر برآمده ایم تا با اندازه وسع خود گوشیده و کتابهای مفیدیکه از نتایج افکار دانشندان برجسته مذهبی تهیه شده در اختیار جامعه بگذاریم و این اولین کتابی است که بدین منظور تالیف و تدبیر تقدیم میکنیم البته ابتدای کار ما است و نباید توقع داشت که بی نقص باشد و این امید داریم بطف و عنایت پروردگار و گفته رفت در تکمیل و توسعه این نشریه بکوشیم و دوزنه بزرگی از نظر تبلیغی و بیان حقایق اسلامی بوجود آوریم .

پایان

زن در اسلام

از استاد علامه :
سید محمد حسین طباطبائی

بحث نبوت چون در کتاب «وحی یا شعور مرموز» توسط استاد بزرگوار بطور کامل مورد بحث قرار گرفته بود ، معظم له بحث درباره حقوق زن را که از مهمترین مباحث حقوقی روز است انتخاب فرمودند و چنانکه ملاحظه میفرمائید مقاله جامع و برارزشی در این خصوص در اختیار خوانندگان محترم قرار دادند .

ما ضمن اظهار تشکر از مقام محترم ایشان امید - و داریم توفیقات عالیه معظم له در نشر علوم و معارف اسلام مستدام بماند و جامعه اسلامی از بركات آثار و افکار ایشان برخوردار گردند .

مکتب تشیع

مینماید.

بشر حیوان وحشی را که در محیط زندگی ویژه خود سر و سودائی داشته و مقاصد طبیعی خود را تعقیب مینماید، با قریحه استخدام و استثمار و بحسب دعوت احتیاجات، استخدام نموده و در راه منافع انسانی خود تملک کرده و از گوشت و پوست و پشم را استخراج و شیر و خون و قدرت و توانائی حتی از مدفوعات آن استفاده میکند و در عین حال که او را در داخل جامعه خود جای داده و تربیتش میکند هیچگونه حقی برای او قائل نیست.

اگر چنانچه بشر وسائل خوردن و آشامیدن و جفت شدن برای دامهای اهلی فراهم میآورد و نیاز مندیهای آنها را دفع میکند برای تأمین یا جلب منافعی است که از آنها توقع دارد نه برای اینکه آنها نیز مانند انسان موجودات زنده ای هستند که شعور و اراده داشته و مالک حقوقی میباشند.

اگر یکی از حیوانات اهلی که در استخدام انسان زندگی میکند تعدی شده و یا صدمه ای زده شود و در نتیجه متعدی را مؤاخذه یا مجازات کنند برای اینست که متعدی حقی از حقوق مالک حیوان را تضییع کرده و از این راه جرمی مرتکب شده است نه برای اینکه حیوان مورد تعدی در جامعه بشری دارای حقی از حقوق است.

انسان برای تأمین رفاهیت زندگی و آسودگی خویش رو زانه بواسطه استعمال داروهای شیمیائی و میلیاردها میکروبهای مضر و حشرات زمینیه و هوائی را از میان میبرد و برای تغذیه و سایر نیاز مندیهای خود ملیونها چرند و پرند را میکشد و در این کار کمترین جر می برای خود

از روزی که نوع بشر در این کره نمودار شده و در حالت دسته جمعی زیسته، هم در پیدایش طبیعی و هم در برپاداشتن زندگی اجتماعی خود نیازمند جنس زن بوده و هرگز مرد در حیات و بقای خود از زن استغنا نداشته است.

و چون جامعه بشری اعم از انسان وحشی و انسان متمدن در زندگی دسته جمعی خود همیشه راه زندگی را در پرتو یک سلسله مقررات از قبیل رسوم و عادات یا قوانین عادلانه یا جائزانه می پیموده از این روی در خصوص جنس زن نیز در میان هر قبیله و طائفه ای و هر قوم و ملت مقررات و بزه ای اجرا میشده است.

و چنانکه همه قوانین و رسوم که در جامعه ای از جامعه های بشری جاری است، از یک سلسله عوامل و شرائط طبیعی از قبیل اقتضائات آب و هوا و منطقه و محیط و سوابق زندگی سرچشمه میگردد قانون تحول و تکامل که در طبیعت حکومت مینماید، در مقررات اجتماعی که یک نحوه مولود طبیعت است نیز خود نمائی کرده و تأثیر دارد و مقررات جاریه در خصوص زن نیز از این حکم کلی مستثنی نبوده و در مسیر زندگی بشر تحول و تکاملی داشته و راه استکمال را (البته در نهایت کند) می پیموده است. موقعیت زن در جامعه و تحول و تکامل آن را در بیان آینده میتوان خلاصه کرد:

مرحله اول زن در اجتماعات بدوی بشر جزء جامعه انسانی محسوب نمیشده و هیچگونه وزن اجتماعی نداشته و معامله ای که با زن میشده همان معامله بوده که بشر بایک حیوان زبان بسته

حسن نمیکنند.

زن نیز در جامعه های انسان اولی همین حال را داشته و چنانکه از گوشه و کنار تاریخ در میآید و بقای آنرا این سیره و طریقه در میان اقوام وحشی و سکنه اطراف معموره مشهود میباشد، روزگاری بسیار دراز (و شاید میلیونها سال) از عمر انسانیت گذشته در حالیکه زن در جامعه بشری حکم طفیلی را داشته و هیچگونه عضویتی در جامعه انسانی نداشته است.

فقط وجودش در جامعه و نگهدارش در میان جماعت برای دفع يك سلسله نیازمندیهای جامعه بوده، نه برای بهره‌مندی از حقوق جامعه، کارهای بست و بی قیمت مانند حمل و نقل اثاثیه هنگام کوچیدن بیابانی و قشلاقی قبائل و مانند همه کشی برای سوخت و صید ماهی و خدمت منزلی مردان و تربیت بچه‌گان و پرستاری مرضی بعهده زن بوده.

زن تا در خانه پدر یا یکی از اولیای خود بود ملك خالص مرد بوده و مالك چیزی نبود حتی لباس و ذر و زیور اختصاصی وی تعلق بر رئیس منزل داشت و هر گونه سیاست و مؤاخذهای حتی قتل در موردش بی هیچ مانعی مباح بود و بعنوان بخشش و قرض و عاریه و نوازش بدست دیگران سپرده میشد و همینکه بخانه شوهر منتقل میشد البته انتقالش بطور خرد و فروشی بود (که یکی از بقایای این سیرت شربها است که هنوز هم در برخی جاهاد اثر است) علاوه بر استفاده‌های دیگران که در خانه پدر از وی عیش و میدان شهوت‌رانی مرد بود که نیاز مند بهای شهوت جنسی با وی رفع میشد (هنوز هم از گوشه و کنار جامعه متمدن امروزی ما شنیده میشود که میگویند

در شهرهای متمدنی چنانکه برای دفع نیازمندی تخیلی، مستراح‌های عمومی لازم است همچنین برای تخلیه آب شهوت فاحشه خانه‌های عمومی نیز لازم است که آنانی که قادر به تشکیل خانواده نیستند یا بواسطه غربت یا عوامل دیگری محرومیت موقتی دارند ماده شهوتی را، که در وجودشان جمع شده دفع نمایند. و این نیز یکی از افکار باستانی انسان اولی است که باقیمانده است).

در جامعه های باستانی مرد در گرفتن زن هیچ گونه محدودیت عدلی نداشت، بخلاف زن و طلاق دست مرد بونده زن و زن برای همیشه تحت ولایت مرد زندگی کرده و بطور اطلاق فدای تمایلات مرد بود و حتی در قحطی‌های عمومی و در مهمانیهای خصوصی از گوشت زن تغذی میشد و طعامهای رنگارنگ برای مهمانان تهیه و تقدیم میگردد.

خلاصه اینکه زن در جامعه های بشر اولی شکل انسان را داشت و آنرا وجودی حیوان اهلی را.

مرحله دوم - در مسیر زندگی زن در جامعه، مرحله ایست که در وی شرایع و قوانین مدنی در میان ملل متمدنه پیدا شده است مانند شریعت صمورایی در بابل و قانون روم قدیم و یونان قدیم و مقررات مصر و چین و ایران باستان که خالی از شباهت بقوانین مدنیه نبوده‌اند.

و این شرایع و قوانین و مقررات اگر چه باهم دیگر اختلافات زیادی داشته‌اند ولی قدر جامعه‌ای میان آنها میشود تصور کرد و آن اینکه:

زن حقوق در جامعه انسانی دارد و بوی از نقطه نظریك انسان ضعیفی که قادر بگرداندن چرخ زندگی خود نیست، نگاه کرده میشود

زن درین جامعه‌ها همیشه و در هر حال تحت ولایت و قیمومت مرد باید زندگی کند و پیوسته در حال تبعیت روزگار گذرانیده و بهره‌ای از استقلال ندارد نه استقلال اراده که بتواند خودسرانه راهی در زندگی برای خود انتخاب کند و با در تصرفی از تصرفات آزاد بوده باشد، و نه استقلال عمل که بتواند نتیجه عملی از اعمال خود را به خود اختصاص دهد مالک بهره کاری شود یا استحقاق مزدی داشته باشد یا اقامه دعوی باشد یا شهادت در مقامات صالحه قضائی یا امر و نهی دیگری نماید درین جامعه هازن چندی که در خانه پدر است تبعیت پدر را داشته و مخصوصاً باید از وی اطاعت کند پدر تصرفی را در مورد وی نمود نافذ است. بهره‌شوهری دارد یا بکسی بخشید یا سیاست نمود.

زن درین جامعه تقریباً خوبشاوندی رسمی که مصحح تواند و سایر حقوق خانوادگی است با کسی ندارد نه با مرد دهاننه با زنهای دیگر و فقط خوبشاوندی طبیعی را دارد که گاهی مانع از ازدواج با پدر و برادر و پسر میباشد.

البته در ایران باستان با معام از دواج میشده است و در چین و اطراف هم‌ایا قریب طبیعی تنها با زن بوده و نسب در وی معترکز بوده که نتیجه اجتماع چند شوهر بر یک زن بوده و هنوز هم در میان برخی از آنها همین رسم دایر میباشد و بجای اینکه فرزند را با پدرش و پدر بدش معرفی کنند وی را با مادر و مادر مادر معرفی کرده و ستون مادرها را میشمارند.

در میان این ملل و اقوام زن مالک ثروتی نمیشد مگر گاهی از راه کاری که با اجازه ولی میکرد با از مهریه ازدواج، اگر ولی خود تصرف

نمیکرد و زندگی زن با کفایت ولی و تحت قیمومت و ولایت وی اداره میشده است و از این راه بوده که پدر یا شوهر حق هر گونه تنبیه و مجازاتی (حتی قتل در موردی که صلاح بدانند) درباره زن داشته است.

وسخت ترین اوقات برای زن وقتی بوده است که روابط ناپسندیده با یک مرد دیگر پدید آمده و با گرفتار عادت زنانه میشده که درین حال مانند یک موجود پلیدی از وی اجتناب میکردند و با وضع حمل مینموده و خاصه وقتی که دختر میزائیده است.

اگر زن کاری خوب انجام میداده سود و ستایش آن بحساب ولی نوشته شده و پاداش نیکش عاید وی میگردد و اگر کار بد و ناشایسته‌ای انجام میداده خود مسئول آن بوده، و بکیفر و سزای عملش می‌رسیده است آری گاهی استثناء از راه عطا و عفو پدر فرزند یا مهر و مودت زن ناشوئی با وصیت و نظایر آن مالی بوی میدادند یا مزایایی در زندگی در حقش قائل میشدند ولی در هر حال استقلال و اراده و عمل نداشت.

بحسب تمثیل حال زن در میان این ملل و اقوام حال بچه خور و سالی بوده که قدرت و توانائی اداره زندگی خود را نداشته و با تبعیت و تحت ولایت و قیمومت اولیای خود زندگی نماید زیرا بچه خور در سال انسانی اگرچه انسان است ولی بواسطه ضعف نقل و فتور اراده اگر استقلال در اراده یا عمل پیدا کند سازمان اجتماعی راه مختل ساخته و اعضاء جامعه را در چارفلج میکند، ازین روی باید در سایه تبعیت اولیای خود زندگی کرده و طبق دستور بزرگان رفتار کند تا تدریجاً و در زیده شده ولیاقت عضویت جامعه را پیدا نماید.

و میشود موقعیت زن را در میان این ملل بموقعیت اسیری تشبیه کرد که در حال بردگی روزگار خود را گذرانیده و از نعمت آزادی اراده و عمل محروم است. یکنفر برده که از راه جنگ بدست دشمن فاتح میافتد اگر چه انسان بوده و دارای همه تجهیزات وجودی انسان است ولی نظر باینکه دشمن جامعه فاتح و غالب است و آزادی اراده و عمل وی مورد نظر همین جامعه موجب انهدام بنیان جامعه و متلاشی شدن اجزای وی و فکای انسانیت است باید آزادی عمل و اراده را از وی سلب کرده و تحت تسلط و مذلت و مملوکیت بگماشت داشت که جامعه غالب در حال عادی بگریزش خود ادامه دهد.

همچنین زن بواسطه ضعف شعور و قوت عواطف و احساسات هوس آمیز خود دشمن جامعه بوده، و ردش در جامعه با استقلال اراده و عمل جز فلج ساختن جامعه و پشیمانی و افسوس چیز بی بار نخواهد آورد.

موقعیت زن از نظر مشرک شرایع و قوانین و مقررات ملل راقیه قدیمه همان بود که ذکر شد و از نظر دیانت یهود و نصاری بموجب کتابهای آسمانی شان «توراة و انجیل» که درست است، موقعیت زن در جامعه تقریباً همان موقعیتی است که در جامعه ملل متقدمه میباشد زیرا اگر چه تورات و انجیل توصیه‌هایی در رفی و مدارا با زنان ذکر میکنند، ولی فقد مسلم از بیانات این کتابهای مقدس اینست که زن هرگز بیایه مرد نخواهد رسید و وزن اجتماعی و دینی زن بسی پایین تر و سبک تر از وزن اجتماعی و دینی مرد است (۱)

(۱) مجمع دینی قرآنه در سال ۱۳۸۶ میلادی پس از بحث زیادی که در موضوع زن کرد مقرر داشت که: زن انسان است ولی برای خدمت مرد آفریده شده است. و تا حدود صد سال پیش در انگلستان زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی شد و همچنین اکثر ادیان قدیمه عمل زن را مقبول و نگاه نمائنی دانسته و در یونان قدیم میگفتند: زن يك قدرت و پلیدی است که شیطان بوجود آورده است.

و در سایر ادیان غیر آسمانی نیز اعمال دینی زن ارزش معتنی به با هیچ ارزش ندارد.

مرحله سوم - موقعی است که اسلام برای زن قرار داده و این مقاله بطور اختصار برای توضیح آن نگارش یافته است. اسلام زن را یک فرد انسانی تشخیص داده و جزئی (بشماری) از جامعه بشری شناخته و زنی را که یکنفر انسان بحسب اندازه تأثیر اراده و عمل خود میتواند در جامعه بشری پیدا کند بوی داده است.

از برای تفهم نظر اسلام در خصوص زن باید متذکر شد که ما اکنون در محیطی زندگی میکنیم که دشمن خوش بادهای مخالف سیاسی و امواج متضاد و متغییر تبلیغاتی است که با بسط دادن اضطرار و وحشت و مرعوبیت طرز تفکر صحیح را از دست ما گرفته و بنام اینکه باید از فکر مستقل و درست تبعیت نموده منطق فطری و خدادادی ما را تبدیل بتقلید کور کورانه نموده است.

از طرفی تعالیم بی منطق و زور گوئی و روش دیکتاتورانه و بی رویه کلیسا در قرون وسطی که قرنهای متوالی ادامه داشته و انبوه فکرهای صحیح را زنده در گور کرده و ملیونها نفوس را بی هیچ استحقاقی زیر شکنجه کشته و برای حفظ وضع و موقعیت سازمان مستر بی پایه خود اسلام را که خطرناکترین حریف سرسخت خود تشخیص میداد با هر تهمت متهم و با هر رویه و عقیده ناشایسته ای بمتابعین خود معرفی کرده و هر حقیقت زیبایی از حقایق این دین پاک را با زشت ترین سیمایی جلوه داده است تا کار زیاد روی و گزاف گوئی کلیسا بجائی رسید که در قرون اخیر اروپائیان بواسطه

استقلال فکری که توأم با نهضت صنعتی در خود یافتند قدرت جهان نگیر کلیسا را از همه جاذبه جمع کرده و در میان چهار دیوار کلیسای رم محصور و متحصن ساختند و عکس العمل چندین قرن کزاف گوئی و زور فرمائی و تحمیلات عقیده کلیسا در افکارشان چنان اثر سوئی گذاشت که دیگر حقایق دینی را بجز مثنی از خرافات عهد اساطیر چیزی تلقی نکردند و از (دین) و (تقلید کور کورانه) را عتراد ف پنداشتند و می پندادند و البته در جائی که بآئین مقدس خودشان چنین گمان برند معلوم است بآئینهای دیگر و از جمله آئین اسلام پس از این همه تبلیغات سوء چه گمان خواهند برد از طرفی ملل اروپا با قدرت شگرفی که از راه پیشرفت علمی و صنعتی بدست آوردند بمنظور تسخیر قاره های دیگر جهان وسط و توسعه و نفوذ سیاسی و سیادت اقتصادی خود از جمیع وسایل ممکنه استفاده کرده و بالاخره با موفقیت کامل مردم این سامان را ببرداری علمی و عملی خود معتقد ساخته و مسلم داشتند که زندگی غیر اروپائی هیچگونه ارزشی نداشته و جز تقلید خرافات نیاکان بی دانش و بینش چیزی نیست هر انسان ذی شعوری باید منطق خدادادی خود را زیر پا گذارده و بی چون و چرا از سبک زندگی اروپائی مشابعت کرده و تبعیت مخصوص نماید تبلیغات غربی با کمال موفقیت در اذهان ملل این منطق را کاشته که: جایی که میتوان اسم جهان پرورش گذاشت همان محیط مغرب زمین است و کسی که انسان نامیده میشود همان انسان غربی است و زندگی که سعادت انسانی را مهون اوست همان زندگی اروپائی است منطق دوشن فکر آن مایه است احکام دینی و مقررات اجتماعی که نه مقابل تطبیق بدنیای امروز

نیست برای ما قوانین دنیا پسند لازم است امروز جهان متمدن فلان سلیقه را بکار میبرد (در این جمله هم را در جهان ، همان غرب و از جهانیان غربیها است) و همچنین .

و از طرفی نیز با کمال تلخی باین حقیقت باید اعتراف کرد که ما در نتیجه کشمکشهای داخلی و اختلافات و تضادهای هزار ساله و خودخواهی و هو سرانی حکمرانان و اولیای امور خود ، استقلال فکری را بکلی از دست داده و تفکر آزاد و منطق خدادادی خود را تبدیل بیک رشته تعصبات قومی و جمود و خمود و بوج و بیمغز کرده بودیم .

نتیجه اینکه اجتماع این عوامل داد و نثاری که در ما گذاشت این بود که بنام آزادی فکر و باره کردن قید و بند تقلید منطق خدا دادی خود را دور انداخته و بتقلید خالص از غربیها پرداخته و جز تبعیت گفتار و متابعت رفتار آنها راهی نگر فتم .

و از آنجمله توضیح حقایق و تفسیر معنویات و شرح معارف داخلی خودمان را از آنها خواسته و معلومات اختصاصی خودمان را از آنها یاد گرفتیم و در حالی که معلومات آنها از حقایق اسلام ما همان سابقه های ذهنی و خاطره های زشت قرون وسطی و با تحقیقات عجیب و غریب مستشرقین است که با بررسی نوشته های این دانشمندان باید صد رحمت بکشیشان و نویسندگان عهد جنگهای صلیبی فرستاده مستشرقین که مینویسند: محمد در هفت سالگی با خدیجه ازدواج نمود . پس از عمر علی بخلاف نشست . در شهر کاظمیه امام یازدهم شیعه مدفون است و و و .

روی همین منطق و سلیقه موقعیت اجتماعی زن در اسلام را معرفی

کرده اند که :

زن در اسلام در سال اسارت و محرومیت کامل از حقوق اجتماعی زندگی کرده ، از آزادی اراده و عمل بی بهره و درارت و شهادت نصف یکمرد محسوب می شد (آنهم اسماء بنت عملا) زن باید پیوسته در خانه زندانی بوده و از نعمت سواد و کتابت بی بهره بوده باشد ، و اگر احیاناً باقتضای ضرورت بیرون رود باید خود را در چادر سیاهی بپوشد که پس و پیشش تمیز داده نشود .

باملاحظه این اوضاع و مفاسد آنها روشن میشود که آنچه بماند لازم است اینست که در تشریح و توضیح نظر اسلام در این مسئله و سایر مسائل اساسی دینی بی اینکه این سوره آن سو تکلیف کنیم و با بسط این دآن گوشت دهیم باید با تعقل آزاد و منطقی خود دادی خود بحث بینات دینی مراجعه کرده و روابط این حقوق را با همدیگر و بایه اساسی آنها را تا حدی که میسور است بدست آوریم .

بنایه های عمومی قوانین اسلامی جای تردید نیست که خاصه تمیز انسانی که انسان را از هر حیوان دیگری تمیز می دهد ، همانا خاصیت تعقل است که فرآورده های حواس خود را تعمیم داده و از همین معلومات کلیه با تنظیم خاصی نتایج کلیه گرفته و مجهولات را کشف میکند .

اگرچه انسان احساسات درونی و عواطف داخلی بسیاری دارد که در مسیر زندگی از آنها استفاده های شایان عین مابد ، ولی نظر بخاصیت ذننده انسانی باید همه آنها تحت تنظیم دستگاه تعقل اثر خود را ببخشند و گرنه همه

حیوانات همین عواطف و احساسات را دارند بلکه برخی از آنها درجهانی و مراتب از انسان قویتر و مقدم ترند .

و قرآن کریم در آیات زیادی با اعطای موهبت تعقل بانسان متذکذاری نموده و انسان را مسئول حواس و تعقل خود قرار میدهد :

هو الذی انشأکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة
(سوره ملک آیه ۲۳)

ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
(سوره اسری ۳۶)

و روی همین اصل جامعه انسانی را که مولود تجهیز مخصوص انسانی و میوه این درخت برومند ویژه است ، وابسته بخاصیت تعقل فرض کرده و قوانین و مقررات اجتماعی را بتشخیص عقل سلیم مربوط دانسته است نه بخواسته های عواطف و احساسات .

و در نتیجه احکام و قوانینی را در جامعه لازم الاجراء می داند که عقل آنها را حق تشخیص دهد ، اگر چه خلاف تمایلات اکثریت افراد جامعه بوده باشد ، زیرا انسان در مسیر سعادت خود هدفی را باید در نظر بگیرد که ضمیر نوعیت وی (عقل و خرد) او را نقطه سعادت تشخیص می دهد ، نه چیزی را که عواطف حیوانی می پسندد .

یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم (سوره احقاف ۳۰) (۱)
و لو اتبع الحق اهلوا و اهلهم لفسدت السموات و الارض
(سوره مؤنون ۷۱) (۲)

اسلام تشخیص می دهد که انسانیت یکنوع واحد ممتاز است
(۱) کتاب خدا (قرآن) بسوی حق و براهی یک نواخت هدایت میکند .
(۲) اگر حق از دلخواهیهای هوس آمیز آنها تبعیت کند کار آسمانها و زمین بهم می خورد .

و مرد و زن هر دو انسانند و در عین حال که از جهت نری و مادگی متفاوتند از جهت انسانیت هیچگونه فرقی با هم ندارند، زیرا هر فرد انسان را اعم از مرد یا زن دو فردنر و معاده با تناسل خود بوجود میآورند.

انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذراوائی بعضکم من بعض (آل عمران ۱۹۵) (۱) - یا ایها الناس انا خلقناکم من ذراوائی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عند الله اثمکم (سوره حجرات ۱۳) (۲) روی همین اصل شرع اسلام زن را نیز مانند مرد جزء کامل جامعه انسانی قرار داده و مرد و را بطور تساوی جزء متشاکل شناخته و برای زن نیز آزادی اراده و عدل تشریع فرموده چنانکه در مرد همین حق را جعل کرده است ولی البته لازمه جزء کامل بودن فردی از جامعه این نیست که هر حقی را که هر جزء دیگر جامعه دارا است و از هر مزیی که فردی بر خود دارد است آن فرد نیز دارا و برخوردار بوده باشد.

زیرا با فرض جزئیت، اختلاف افراد و اجزای درون اجتماعی موجب تفاوت حقوق اجتماعی آنها می باشد و با شهادت تاریخ و مشاهده با اینکه پیوسته در تاریخ انسانیت جامعه های متعددی بوده و مردان نیز جزئیت آنها داشته اند با اینکه هرگز موقعیت داشتند بنادان داده نشده و وظایف یک فرد آفروده توانا بقدر بی تجربه و ناتوان محول نگردیده و متغایف متمکار و لگام گسیخته می بند و باز را بجای عادل و پرهیزگار نمی نشانیده اند.

(۱) هرگز من عمل عاملی را از شماستاده نیستم؛ پس شما از بعضی دیگر است (همه تان یکی هستید).

(۲) ای مردم ما همه تان را از دوازده نروماده آفریدیم و شما را شبهه و قبیله گردیدیم که با هم آشنانده و التیام پیدا کنید. همه پیش ما یکسان می باشد اگر امی ترین شما پیش ما، تنها پانزوی ترین شما است.

درست است که همه افراد جامعه در برابر قانون باید مساوی بوده باشند ولی این مساوات، مساوات از حیث اجرای قانون است (یعنی بر خور داری از عدالت) نه مساوات در وزن اجتماعی و حقوق مجعوله، و چگونه ممکن است در جامعه ای امیر و مأمور و کوچک و بزرگ و نادان و خردمند و بیخرد و متمکار و پرهیز کار در همه مزایای اجتماعی برابر بوده باشند و جامعه بزندگی خود ادامه داده و منهدم و متلاشی نشود.

بنابر این اصل عضویت در جامعه انسانی امریست و کیفیت و چگونگی عضویت امری دیگر و این یکی را با آن یکی نباید خلط کرد و لازمه مراعات کامل حال اجتماع انسانی اینست که در اعضای وی عدالت اجتماعی مرعی شده و هر کس بحسب استحقاق خود از حقوق بهره مند گردد.

اسلام چه موقعیت اجتماعی بزن داده؛ چنانکه اشاره کردیم وقتی خود شید اسلام از افی نیلگون این جهان سرزد و با فروغ درخشان خود جهان و جهانیان را روشنائی داد، دنیا بدو دسته متمایز متقسم بود:

یک دسته متمدن، مانند امپراطوری بزرگ روم و شاهنشاهی ایران و ملل دیگر مانند مصر و حبشه و هند و چین و در میان این ملل زن حکم امیر داشت، یعنی انسانیکه آزادی اراده و عمل نداشته باشد و از مزایای عمومی اجتماع بکلی محروم بوده و اثر نمی برده و عملش احترام نداشت در امور خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج و طلاق و اقسام معاشرت و تصرف در اموال و غیر آنها هیچگونه آزادی و استقلالیه نداشته و هر نفسی را که میکشید با قدمی را از قدم بر میداشت با نسیب و اذن مرد میبایست انجام دهد و اگر مورد تعدی قرار میگرفت اقامه دعوی و شکایت از مردان میبایست بکنند، اعتنائی بدعوی

و شهادت و سخن وی نبود .

و دسته دیگر ملل و اقوام عقب مانده مانند اهالی آفریقا و سکنه گوشه و کنار معموره و زن در میان این اقوام و قبائل اصلاً انسان محسوب نمیشد بلکه طفیلی جامعه بشمار رفته و در صف حیوانات استخدام و استعمار شده و فقر از داشت باز عیش کشید و عید میکرد و خدمت مردان و تربیت بچه گان و پرستاری مریضها بمنمود و آتش شهوت شوهران یا کسانی را که آنها میخواستند خاموش میکرد و گاهی در قحطی بامهمانیهای باشکوه با گوشت وی تغذی میشد . این بود ادعای عمومی جهان آن روز که محیط عمومی ظهور اسلام بود و محیط خصوصی وی که جزیره العرب بود، بواسطه اینکه نوع اهالی آن سامان بادیه نشین بود و در عین حال از خارج باملل معظم مردم ایران و حبشه و مصر محصور بودند و از داخل بایهود یشب و اطراف آن و نصاری یمن و عراق محصور بودند و منظمشان دین و تبت داد داشتند، رسوم زندگی شان از مجموعه رسومات و مقررات این ملت ها ترکیب یافته و در ان کسروان کساریک طریقه شده بود که از همه طریقه ها نمونه هایی داشت .

بهمان ترتیب مردم ایران و ملل دیگر زن را از عامه حقوق محروم قرار داده و همیشه تحت سرپرستی مطلق العنان مرد نگاه داشته و هیچگونه احترام اجتماعی برایش قائل نبودند .

گذشته از اینکه در اثر اخلاق بد دیت اساساً زن را مایه عار میدانستند و از دختر نفرت داشته و بدشان میآمد و حتی قبیله بنی تمیم دختر هار از نده در گور میکردند چنانکه قرآن کریم بالغصص باین در موضوع متعرض شده :

(و اذا بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسوداً و هو کظیم

یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسکه علی هون ام یدسه فی التراب
الاساعما یحکمون سورہ نحل ۹۰ (۱) و اذا الموءودة سئلت بای ذنب قتلت
سورہ تکویر ۹ (۲).

در چنین محیطی که تو صیف شد اسلام زن را جزء حقیقی و عضو کامل جامعه انسانیت قرار داده و از اسارت بیرون آورده و آزادی اراده و عمل بوی بخشید، زن مانند مرد در دنیوی که طبقه گذشته بارت میگذاردند شرکت دارد و از پدر و برادر و عموم و خالو و سایر خویشاوندان و همسر ارث میبرد و هر کار مشروع و زندگی معروف را برای خود انتخاب کند آزاد است و عمل وی احترام اجتماعی داشته و با ارزش میبا شد، حقوق خود را میتواند مطالبه کرده و بمراجع صالحه مستقیماً مراجعه کند و در صورت تعدی اقامه دعوی نماید و شهادت اقامه کند و در همه این مرا حل که کلیات زندگی زن با آنها تأمین کامل میشود، مرد هیچگونه ولایت و قیمومت و تحکمی نسبت بز ن ندارد (لا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمرء و سورہ بقره ۲۳۴) (۳) و للنفاء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر (سورہ نساء ۷) (۴)

(۱) و وقتی که یکی از آنها را با ولادت دختری مژده دادند در حالیکه غلبه خود را فرور میبرد ؛ رویش سیاه میشود و از بدی گزارش از چشم مردم پنهان میشود . آری این خبر او را در خاری هیشکی نگه میدارد با بغض میمالد ، چه حکم بدی است که میکنند .
(۲) روز قیامت از دختری که زنده بگور شده سوال میشود که با چه گناهی کشته شده .

(۳) مسئولیت کاری که زن ها در حدود شرع و عرف کردند بمهره شما نبوده و آنها آزادند .

(۴) و زن ها از ترک بذر و مادر و خویشاوندان مانند مردان نصیب دارند خواه کم بوده باشد خواه زیاد .

وسیرت پیغمبر اگر از جزئیات این مطالب پر است اگر چه در این مقاله مجال نقل تفصیلی آنها نیست .

تعدیل حقوق زن با عقایسه با مرد در اسلام در موضوع ارث زن و مرد هر قدر معادل نصف مردان میبرد لکن ذکر مثل حظ الانثیین (سوره نساء ۱۱) (۱) در این مرحله اگر چه مقام زن یابین تر از مرد گرفته شده ولی از راه دیگر این تقیسه تدارک گردیده و آن اینست که نفقه (مصارف زندگی) زن بر عهده مرد گذاشته شده است .

و نظر اساسی اسلام را درین تقنین از راه دیگری باید بررسی کرده و به منظور حقیقی پی برد .

جای هیچ تردید نیست که روح عاطفه و احساس در زن بر روح تعقل غالب است و همه احوال و اعمال زن مظهر و جلوه گاه انواع و اقسام عواطف و احساسات ناز و لطیف میباشد و مرد بحسب طبع درست در نقطه مقابل این روحیه قرار گرفته است .

و چنانکه در اول بیان تذکر داده شد اسلام در تنظیم امر جامعه انسانی تعقل را بر عواطف و احساسات غلبه میدهد .

و تنبیه ما با نظر کلی به جامعه انسانی نگاه کنیم موجودی ثروت جهان در عصر از آن جمعیت همان عصر میباشد که تازه هستند از آن بهره مند بوده پس از مرگ با عقاب خودشان (طبقه تالیه) بارش میگذارند و همینکه طبقه حاضر منقرض شد طبقه تالیه که بحسب عادت با آنها صفا از زن و مرد مر کبند روی کار آمد و ثروت از آن مردان و یک ثلث حال زنان میباشد

(۱) بکرم معادل سهم و ثروت میبرد .

و در اثر تحمیل نفقه زن بر مرد یک ثلث ثروت که مال زن است از تصرف مردان بکنار مانده و دو ثلث مردان با المناصفه میان مرد و زن مورد مصرف قرار خواهد گرفت و در نتیجه دو ثلث ثروت جهان در ملک مردان در آمده و یک ثلث برای زنان باقی میماند و دو ثلث ثروت جهان مورد تصرف زنان قرار گرفته و یک ثلث مصرف مردان میگردد ، بنسبت معکوس (و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف) (سوره بقره ۲۲۸) (۱)

و بحسب این سنخ تقسیم ، مرد از حیث مالکیت و اداره و تربیت ملک بقسمت اعظم ثروت زمین مسلط و زمام آن بدست وی سپرده شده است و زن از حیث تصرف و بهره مندی و برخورداری ببخش عمده ثروت مسلط و از آن کامیابست و عدل اجتماعی جز این اقتضائی ندارد که حر است و اداره ثروت بدست تعقل سپرده شود و برخورداری و بهره مندی از وی بدست عواطف و احساسات .

و در موضوع احترام عمل و مالکیت دسترنج و تصرف در آن در نظر اسلام زن استقلال کامل را داشته و بی اینکه بهمانعی برخورد کند یا نه تحت ولایت و قیمومت مرد برود آزادی اراده و عمل را دارد .

و در موضوع تعلیم و تعلم و تربیت و روابط مشروع اجتماعی و معاشرت پسندیده کمترین تفاوتی با مرد ندارد و باین شرط که تظاهر بزرنت و خود نمائی و عشوه گری ننموده و دامن شهوت مردان نزنند در توسعه معاشرت آزاد است

(لا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف) (سوره بقره ۲۳۴)

(۱) احکامی بنفع زن تشریع شده که معادل است با آنچه بشرط تسامح شده است .

و در موضوع اعمال و مزایای دینی که در نظر اسلام یگانه منشاء اختلافی مقام و کرامت و احترام میباشد تفاوتی میان زن و مرد نیست انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر و انثی بعضکم من بعض^۹ آل عمران ۱۹۵ (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اگر مکم عند الله اتفاقاً کم حرات ۱۲)

و در زمینه ای که هیچگونه امتیازی در طبقه ای از طبقات شناخته نشده تنها امتیاز تقوی و خدمات دینی در اسلام اعتبار داشته و درین مرحله زن با مرد تفاوتی ندارد و یکزن با تقوی از هزار مرد بی تقوی محترم تر و مقدم تر است . و در موضوع نکاح و ازدواج زن آزاد است با هر که بخواهد ازدواج نماید ولی نظر باینکه فرائض و همچنین موازین ازدواج بر اساس نسب استوار است ، زن نمی تواند با غیر یک شوهر که اتخاذ کرده باشد و دیگر با با هر مرد دیگر بهیچوجه رابطه فرایش پیدا کند . و در عین حال مرد میتواند پیشتر از یک زن بگیرد و مشروط باینکه بتواند عیان زنان خود با عدالت رفتار کند .

وصحت و استقامت این حکم و منطقی بودن آن با تأمل در طبیعت جامعه های بشری و حوادث غیر مترقبه که پیش می آید بدیهی و روشن است زیرا با فرض مساوی بودن عدد زن و مرد در جامعه انسانی (چنانکه غالباً آمار نشان میدهد) اگر یکسال معین را مبدء قرارداد و موالید آنسال و سالهای بعد از آن را از پسران و دختران جدا جدا جمع کنیم ، در اولین سالی که عدد ای از پسران بعد بلوغ طبیعی با قانونی برسند چندین برابر آنها را از دختران خواهیم یافت که استعداد ازدواج را دارند .

و از سوی دیگر زنهای عموماً جزء معدودی از سال پنجاه بیلا از صلاحیت تولید بیرون میروند ، در حالیکه نوعاً مرد تا اوایل عمر بالغاً بالغ صلاحیت تولید را دارد و در صورت تساوی عدد مرد و زن در جامعه و ممنوعیت مرد از بیشتر از یکزن پیوسته صلاحیت های بسیاری ابطال خواهد شد . گذشته از اینها پیوسته حوادث طبیعی غیر مترقبه ای مانند جنگهای خانمانسوز و کارهای سخت و مشقت آمیز و خطرناک عده بیشماری را از مردان بهلاکت رسانیده و جمعیت های انبوهی از زنان بیوه و دختران صلاحیت دار را بوجود می آورد که با ممنوعیت تعدد زوجات جز منهدم ساختن بنیان عفت و وجود آوردن حرامزاده چاره و گزیری نخواهند داشت

چنانکه دو فقره جنگ جهانی اخیر این حقیقت را در نهایت وضوح بشود رسانید و کار بجائی رسید که جمعیت زنان بی شوهر در آلمان از دولت تقاضا کردند که اجازه دهد طبق قانون اسلام تعدد زوجات مجری شده و باین ترتیب غائله زنان بی شوهر رفع شود ، اگر چه تقاضا شان بواسطه مخالفت کلیسا رد شد

و این واقعه خود بهترین دلیلی بود بر اینکه مخالفت نوع زنان با تعدد زوجات مستند بهادت میباشد نه اقتضای طبیعت و فطرت و بهترین پاسخی بود به اعتراضی که باین حکم اسلامی کرده و گفته میشود که: حکم تعدد زوجات حکمی است که عواطف و احساسات زنان جامعه را جریحه دار کرده و درویشانرا افروخته نموده و مبدء هیچان حس انتقام گردیده و منشأ حوادث ناگوار بسیار میشود

زیرا این واقعه و نظایر آن نبوت میرساند که هنگامی که احتیاج پیدا شده و کمبود شوهر حس میشود همه این افکار مخالف تبدیل بموافقت و تسلیم میگردد.

علاوه بر اینکه طریقه تعدد زوجات قبل از اسلام بدون تحدید بعدد خاص و در اسلام بآن تعدید مخصوص روز گاران دراز اجراء و عملی شده و هرگز نظام اجتماع را بهم نزده و هرج و مرجی بوجود نیآورد، و زنهایی هم که بشوهر زن دار بعنوان زن دوم یا سوم یا چهارم میرفتند از زمین معیشت و زندگی از بسکی از کرات آسمانی باین نیامده بودند بلکه از همین زنهایی بودند که باعث نقاد معترض بحسب طبیعت و فطرت مخالف بآن تعدد زوجات میباشند علاوه بر اینکه اسلام تعدد زوجات را واجب قرار نداده بلکه تجویزی است که در صورتیکه مرد از بیعدالتی نترسیده و بتواند عادلانه رفتار کند تثبیت کرده است، باینهمه در فقه اسلامی طریقی موجود است که بوسیله آنها زن میتواند از ازدواج مرد با زن دیگر مانع شود یا در این صورت مرد را بطلاق خود ملزم کند. و نظیر همین مطالب در طلاق نیز هست و در عین حال که زمام طلاق بحسب اصل تشریع در دست مرد میباشد، زن میتواند بطرقی متصل شده و طلاق خود را از مرد بگیرد یا مراد ضرورت را پیش بینی کرده و باتوسل بهمین طرق این حق را برای خود تأمین نموده و دل خود را خوش و فکر خود را آسوده نگه دارد.

مسئله تشریع طلاق در عالم زناشویی بدست مرد سپردن آن بحسب اصل تشریع (اگرچه زن نیز بطرق مخصوصه ای بطور غیر مستقیم میتواند طلاق خود را تأمین کند) از مفاخر اختصاصی دین مقدس اسلام است.

ملل متمدنه و دولتهای قانونی جهان در انبردن رنجهای زیاد و کشمکشهای طولانی بالاخره ناچار شده و طلاق را قانونی شناختند و در عین حال چون زمام طلاق را مستقیماً بهم بدست زن و هم بدست شوهر داده اند بالارفتن سالیانه آمار طلاق (و خاصه طلاقی که با تقاضای زنان انجام میگردد) اندام این دولتها را بلرزه در آورده و هر گاه و بیگانه در صدد چاره جوئی بر می آیند.

و مخصوصاً دلائلی که زنهای برای گرفتن طلاق اقامه کرده و گزارش آنها در روزنامه ها و نشریات عمومی منتشر میشود، هتانت نظر اسلام را از آفتاب روشن ترمی سازد.

موارد محدودیت زن در اسلام - چنانکه از بحثهای گذشته دستگیر شد در اسلام زن در شئون مختلف زندگی و امتیازات اجتماعی از مرد عقب تر نبوده و در همه احوال استقلال اراده و عمل خود را از دست نداده و تحت ولایت و قیمومت مرد نرفته است، آنچه میتواند بطور مسلم درین باب اسم برد، لزوم اطاعت از شوهر است در موضوع فراش.

محدودیتی که زن سر تا پا بهر و عاطفت در اسلام دارد، در سه موضوع تعلقی است که اسلام زمام آنها را بدست تعقل سپرده است که از محیط عاطفه و احساس باید جدا شود و موضوعات سه گانه نامبرده، حکومت و قضاوت و چهاره میباشد.

بحسب آنچه از بیانات دینی و سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده میشود، زن نمیتواند در جامعه اسلامی زمان حکومت و ولایت امر را بدست گیرد، زن نمیتواند بمسند قضاوت و حکم تکیه بدهد، زن نمیتواند مستقیماً

درجهاد شرکت جسته و قتال را مباشرت نماید.

(اومن ینشؤ فی الحلیة وهوفی الختمام غیر مبین - سورہ ذہرف ۱۸) (۱)
و مسئول این جهات سه گانه مردم میباشد (الرجال قوامون علی النساء)
(سورہ نساء ۳۴) ارتباط این سه موضوع با روح تعقل و تباه شدن آنها بواسطه
مداخله عواطف و احساسات باندازه ای روشن است که نیازمند هیچ بحث و
کاوش نمیباشد و آزمایش قطعی کمترین تردیدی در وی نباید باقی گذارد.
در ظرف چند صد سال که ملل متمدنه جهان زن و مرد را تقریباً در یک صف
قرار داده و باتمام قوی تربیت و تعلیم یک تواخت در زن و مرد پرداخته و در
این راه کوشیده اند هزارها ملیونها زنان دانشمند و هنرمند بوجود آورده
و مخترعات و نوابع اجتماعی تهیه کرده اند ولی هنوز که هنوز است در لیست
اداره کنندگان و رؤسای حکومتها و قضاة و قانونگذاران و سرداران جنگی
آمار زنهامساوی مردان نشده، سهل است، حتی نسبت قابل توجهی نیز بامردها
پیدا نکرده است.

هیچ فراموش نمی کنم در ادای جنگ عالمگیر اخیر بود که جنگ
بغاک فرانسه کشانیده شده و جنگهای «دیگر که» وحوالی آن بشدت هر چه
تمامتر ادامه داشت، در حالیکه از آسمان آتش میبارید و از زمین خون
میجوشید، یک خانم فرانسوی که یکی از اعضای عالی رتبه ستاد ارتش فرانسه
بود (از قراری که روزنامه ها نوشته بودند) یک نوع شاپوی زیبای زنانه را که
علامت قبچی در جلو داشت اختراع کرد!

(۱) و آیا کسی که در زندگی خود میان دیور و زینت پرورش یافته و در هنگام
مخاصه مله ای توانمند قصد حقیقی خود را اظهار کند، میشود دختر شد شرمزده شده،
ورشته تدبیر او را دست گیرد.

یک اطلاع تازه در حدود پزشکی و فلسفه

شناسائی مغز بشر

مغز بشر با ده ملیون سلول عصبی!

استعداد فوق العاده مغز خود کار ما در تفکر و اندیشه موجب حیرت
دانشمندان و فلاسفه گشته است بررسی های ساده و بی آلاش بجائی منتهی نشد.
در چنین هنگام هنرمندان جسد و ردلاور و دانشمندان علم الحیات،
متخصصین سلسله اعصاب خبر تازه ای تحویل میدهند.
باتلاش و جسارت فوق العاده خود قدم را بداخل مغز بشر گذاشته
اطلاع تازه ای برسم ارمغان می آورند.

چهل نفر از بزرگترین متخصصین جهانی مغز بشر در آسایشگاه
مهم پاریس (LASALLE Pêtrière) تشکیل انجمنی داده و بددخال
علم طب را در جراحی مغز عملی شده اعلام کردند.

پروفسور سم ژا کسمون دوسلو (P.re.Sem Jacosden, d'Oslo) ادل کسی است که
این جرأت را در خود احساس کرده و این سده محکم تر از (زیگفریت) را شکسته
دست دیگر دانشمندان را گرفته بهمرامه خود بداخل این قلعه مستحکم می برد.
این پرفسور بوسیله فرستادن میله های برقی بقطر یکمیز ارم میلیمتر
بداخل مغز احساسات انسانی را تحت اختیار و کنترل شدید خود قرار داده است
کلید زده میشود مغز مورد آزمایش شروع به فعالیت مخصوص خود کرده
میخندد! کلید دیگری فشار داده میشود، خنده را از دست داده فعالیت دیگری
آغاز میکند: میگرید، مضطرب و نگران میشود احساس درد ورنج میکند، فشار
های سمعی، بصری، فصل و برش خاطرات دنبال فشار کلید برق حاصل میشود.

منبع خنده ، معدن اضطراب و دلواپسی ، سرچشمه درد و رنج
 یایگاه خیالات و اوام را چون مراکز فرستاده رادیویی در اختیار شما
 میگذارد ، همچنانکه یک مرکز رادیویی را بدینخواه باز کرده امواج فرستاده
 شده را استخدام میکنید و همان آن ، آنرا بسته خود را از شر و خیر آن نجات
 میدهید ، یا همانطوریکه کلید را بسته اعطای را خاموش سپس دوشاخه را
 دزیر یز وارد کرده لامپ رنگین شبخواب را روشن میکنید ، خنده و گریه
 خوشحالی و درد را بدست شما میسپارد . آیا با این قدرت و پیشرفت سریع
 علم باین سؤال مشکل جواب داده شده : چگونه مغز ما کار میکند ؟
 آیا با این توانائی و کنترل شدید و دقیق احساسات و ادراکات بی بردن
 بحواس طبیعی و طرز ساختمان و ترکیب آنها آسانتر میشود ؟
 این هادیهای عمیق فنی (میله های برقی بسیار نازک) پر و فسور را کسبون
 از سالن آزمایشگاه به اعطای عمل جراحی مغز قدم گذاشته در مقدمات عمل
 جراحی مغز اشخاص بیرومند دخالت کرده ، خود نمائی میکنند ، در بهبود این
 ناخوشیهای زیر اثر نمایانی از خود بیاد کار گذاشته است : ۱- لوگوتمی : بر اکتفا
 شدن گلبولهای سفید خون در قسمت برآمدگی پیشانی که در عوارض دوسه
 مالبخواب ، بریشانی پیدا میشود . ۲- لو بوتمی : بر اکتفا کی نسوج اعصاب را بطریقی
 نخاع (مغز حرام) بعضی مراکز عصبی قسمت تحتانی مغز ، ۳- همیسفرکتومی :
 بریدن کی نصف مغز . اگر چه خود ، اعمال پس خطرناکی هستند و متخصصین اعصاب
 را وادار به سماجت بیشتری در بدست آوردن راه بهتر و مفیدتری میکنند ولیکن
 برش کار در جراح مغز و بالاندر دستی که آنرا بکار میبرد بر این نیروی بشر در شناسائی
 مغز بشر و در طرز عمل عادی و غیر عادی آن گواه زنده است ناتمام
 قم - احمد آذری

دو دلیل بر وجود خدا

ترجمه:

نویسنده دانشمند: آقای احمد آرام

چندی پیش کتابی انگلیسی بدستم آمد که ترجمه فارسی نام آن «چهل دلیل بر وجود خدا» بود. من آن کتاب «شواهد الربویه» را دوست داشتم و درصدد برآمدم که آن را ترجمه کنم و چند مقاله آن را هم ترجمه کردم ولی اشتغالات دیگر از همین قبیل مانع انعام آن شد و اینک خوشوقتم که بخواهش دوست عزیزی یکی در مقاله آن را برای دوستان نادیده ناشران نشریه سالانه ای درقم میفرستم که اگر پسندشان شد و باب کتابشان بود آنرا چاپ کنند و نفع آن عام شود. این آقایان صاحبان نشریه چنان دوست داشته بودند که من مقاله ای درباره امواج یا چیزی نظیر آن بنگارم، و من متأسفم که نتوانستم آنچه را خواسته بودم تهیه کنم و پیش خود چنان اندیشیدم که این مقاله شاید مناسب تر باشد؟ چهل دلیل آن کتاب را عموماً علمای علوم «ادی ایزیک و شیمی و زیست شناسی و نظائر آنها» نوشته اند، و هر يك در حدود اطلاعات و موضوعات علم خود چیزهایی یافته که آن را دلیلی بر اثبات صانع عالم دانسته اند امیدوارم این مقاله ها که اکنون چاپ میشود و مترجمان آن کتاب را که گویا دو نفر از طلاب علوم دینی هستند تشویق کند که هر چه زودتر کار ترجمه را پایان برسانند و کتاب را در دسترس طالبان علم و معرفت بگذارند این نکته معلوم شود که در زیر آسمان وسیع بسیار کسان هستند که درصدد رسیدن به خدا و حق هستند و خوب از عهد این کار برمی آیند.

احمد آرام

۱۴ - اسفند ماه ۱۳۴۷

آغاز جهان

نقشه و هدف یا تصادف

بقلم: فرانک آلن

FRANK ALLEN

استاد فیزیک زیستی

دکتر از دانشگاه کورنل استاد فیزیک زیستی دانشگاه مانتیو، کانادا، ۱۹۴۴ - ۱۹۵۴ متخصص در رؤیت الوان مبحث فیزیولوژیکی نور، تهیه هوای مایع و تنفسی که در انسان با غده ها پیدا میشود، دارنده نشان طلایی از انجمن پادشاهی کانادا.

بسیاری کوشیده اند این مطلب را آشکار سازند که جهان مادی نیازمند آفریننده ای نیست. ولی آنچه در آن شك نیست این است که جهان وجود دارد. درباره اصل و منشأ آن چهار راه حل را میتوان پیش کشید: اول اینکه علی رغم آنچه هم اکنون گفتیم، جهان را خواب و خیالی بیش ندانیم، دوم اینکه خود بخود از عدم برخاسته است، سوم اینکه جهان آغازی نداشته و از ازل بوده است، چهارم اینکه جهان آفریده شده.

فرض اول مستلزم قبول این مطلب است که اصلاً مسئله ای

برای حل کردن وجود ندارد، چه مسئله متافیزیکی ضمیر و خود آگاهی آدمی، که آن خود نیز در این حالت و همی خواب خیالی بیش نخواهد بود.

مسئله و همی بودن جهان اخیراً در علم فیزیک بدست سر جیمز چینز (در کتاب «جهان اسرار آمیز») از نو زنده شده و او در آن کتاب مدعی است که: «جهان از لحاظ مفاهیم فیزیک جدید قابل تصور بصورت مادی نیست، و دلیل آن بنظر من این است که جهان تنها بصورت مفهوم ذهنی در آمده». بنابراین گفته، ممکن است کسی بگوید که: قطارهای راه آهن خیالی ظاهراً بر از مسافران و همی بر فراز پل های غیر مادی ساخته شده از مفاهیم ذهنی از روی رودخانه های بی واقعیت عبور میکنند.

فرض دوم، یعنی اینکه جهان ماده دار و انرژی بخودی خود از عدم برخاسته نیز مانند فرض اول باندازه ای بی معنی و محال است که بهیچ وجه قابل ملاحظه و اعتنا نیست.

فرض سوم یعنی اینکه چهار ازا زل وجود داشته، با تصور آفرینش یک جزء مشترک دارد، و آن اینکه ماده بیجان و انرژی آمیخته بآن یا شخص خالق هر دو همیشه وجود داشته است. در هیچ یک از این دو تصور اشکالی که بیش از تصور دیگر باشد دیده نمیشود. ولی قانون ترمودینامیک (حرارت) ثابت کرده است که جهان پیوسته در موضعی روان است که در آن تمام اجسام بدرجه حرارت پست مشابهی میرسند و دیگر انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت. در آن حالت دیگر زندگی غیر ممکن

خواهد بود اگر جهان آغازی نداشت و از ازل موجود بود، باید پیش از این چنین حالت هرگز در کود حادث شده باشد. خورشید سوزان و ستارگان و زمین آکنده از زندگی گواه صادق است بر اینکه آغاز جهان در «زمان» اتفاق افتاده و لحظه خاصی از زمان آغاز پیدایش آن بوده، و بنا بر این نمیتواند چیز «آفریده» باشد یک علت بزرگ نخستین، بایک خالق ابدی بر همه چیز دانا و توانائی ناچار باید باشد که جهان را ساخته باشد.

راههای شایستگی زمین برای زندگی باندازه بی زیاد است که نمی توان پیدایش حیات را بر آن، نتیجه تصادف دانست؛ نخست اینکه زمین کره ای است که با آزادی در فضا بحال تعادل است (بگفته «سفر ایوب» از «عهد قدیم» از (خدا) زمین را بر روی هیچ آویخته است: ۷:۲۶) و بر گرد محور خود حرکت در رانی روزانه دارد که از آن شب و روز پیدامیشود و در عین حال حرکت انتقالی سالانه بدور خورشید را نیز انجام میدهد این حرکات سبب پیداشدن تعادل و ثبات ماندن محور زمین در فضا میشود، و چون تمایل محور قطبین نسبت بسطح حرکت انتقالی یعنی دائرة البروج (حدود ۲۳ درجه) با آن حرکات ضمیمه می شود، نتیجه آنست که فصول سال نظامی پیدا میکنند و سطح پل سکونت زمین مضاعف میشود و بیش از آنکه بر کره ثباتی امکان وجود زندگی گیاهی باشد بر این کره گردان حیات نباتی تنوع و توسعه پیدامیکند.

دوم اینکه جوی که از گاه های نگاهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده، آن اندازه ضخامت (حدود ۸۰۰ کیلو متر) دغلظت دارد که

بتواند همچون زرمی زمین را از شرمجدوعه مرگبار بیست ملیون در روز سنگهای آسمانی که با سرعت حدود ۵۰ کیلو متر در ثانیه بآن برخورد می کنند در امان نگاه دارد جو زمین علاوه بر کلاه های دیگری که دارد ، درجه حرارت را بر سطح زمین در حدود شایسته ای زندگی نگاه می دارد و نیز ذخیره بسیار لازم آب و بخار آب را از اقیانوسها خشکیها انتقال میدهد ، که اگر چنین نبود همه قاره ها بصورت کویرهای خشک غیر قابل زیستی درمی آمد . باین ترتیب باید گفت که اقیانوسها و جو زمین عنوان چرخ زندگی برای زمین دارند . چهار خاصیت قابل توجه آب است که زندگی در اقیانوسها و دریاها و رودخانه ها را در زمستانهای راز از خطر زوال حفظ می کنند . ۱- خاصیت جذب اکسیژن آن بمقدار زیاد در درجات پست حرارت ، ۲- اینکه بزرگترین وزن مخصوص آن در درجه بالای درجه حرارت یخ بستن است و بهمین جهت آب عمیق دریاچه ها و رودخانه ها بصل می ماند ۳- کمتر بودن وزن مخصوص یخ از آب که بآن سبب یخ در سطح آب قرار می گیرد و فرو نمی رود . ۴- این خاصیت که چون آب منجمد شود مقادیر زیاد حرارت از خود پس میدهد .

خشکی ها زمینه استواری برای موجوداتی هستند که بر آنها پسر میزند خاک در خود مواد معدنی خاصی دارد که گیاه آنها را جذب میکند و بصورت خوراکیهای مورد نیاز جانوران درمی آورد . وجود فلزات در نزدیکی سطح زمین سبب شده است که هنرهای گوناگونی که تمدن از آنها ساخته میشود امکان پذیر باشد . بدون شك اشیای نابی در آنها که

از خدا سخن رانده و چنین گفته « آن (زمین) را عبث نیافریده ، آن را چنان آفریده که قابل سکونت باشد » ، حق سخن را ادا کرده است (اشعریای نبی : ۴۵ : ۱۸) .

از کوچکی زمین نسبت بفضا غالباً بصورت تحقیر آمیز یاد شده اگر زمین بکوچکی ماه در قطر آن يك چهارم قطر کنونی آن بود ، نیروی جاذبه (يك ششم جاذبه زمین) دیگر برای نگاه داشتن آبها و هوا بر روی آن کفایت نمی کرد ، و درجه حرارت بصورت کشنده ای بالا میرفت . بعکس اگر قطر آن دو برابر قطر کنونی می بود ، سطح زمین چهار برابر سطح فعلی و نیروی جاذبه دو برابر نیروی کنونی می شد و ارتفاع جو بشکل خطرناکی تقلیل یی دمی کرد ، و فشار هوا از يك کیلو گرم بر سانتیمتر مربع به دو کیلو گرم بالامی رفت و همه این عوامل عکس العمل شدیدتری بر روی زندگی میداشت . نواحی زمستانی بسیار زیاد تر می شد و جاهای قابل سکونت بصورت قابل ملاحظه ای کاهش یی دمی کرد . نقاط اجتماع مردم از یکدیگر دور و وسائل ارتباطی بسیار دشوار یا تقریباً غیر ممکن میشد .

اگر زمین ما بزرگی خورشید بود چگالی (وزن مخصوص) خود را حفظ می کرد ، نیروی جاذبه ۱۵۰ برابر می شد و ارتفاع جو بحدود ۱۰ کیلو متر تنزل میکرد و بخار شدن آب غیر ممکن میشد و فشار هوا تقریباً به ۱۵۰ کیلو گرم بر سانتیمتر مربع می رسید . يك جانور يك کیلو گرمی ۱۵۰ کیلو گرم وزن پیدا می کرد و اندام آدمی بکوچکی اندام منجاب می شد ، زندگی عقلی برای چنان موجوداتی دیگر امکان پذیر نبود . اگر فاصله زمین تا خورشید دو برابر مدار کنونی آن بود ، حرارتی

که از خوردن و آشامیدن می رسد بر مع حرارت کنونی تنزل می کرد ، و سرعت حرکت بر مدار آن نصف می شد ، و طول مدت زمستان دو برابر می گردید و بنا بر این همه موجودات زنده بیخ می بستند . اگر فاصله تا خوردن و آشامیدن نصف می شد ، گرما چهار برابر و سرعت مداری دو برابر و طول مدت فصول نصف (اگر تغییر فصلی امکان داشت) زمین ، پانزده بی سوزان می شد که حیات بر آن نمی توانست برقرار بماند .

زمین از لحاظ بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی نسبت بخورشید و از حیث سرعتی که بر وی مدار خود دارد ، چنان بآین است که می توانیم گز حیات باشد ، و نوع بشر همان گونه که اکنون مشاهده می شود بزندگی جسمی و عقلی و روحی خود ادامه دهد .

اگر در آغاز زندگی نقشه های در کار نبود ، موجودات زنده ناچار بایستی بنا بتصادف پیدا شده باشند . اکنون تصادف ، یا چنانکه اصطلاح شده است احتمال ، نظریه ریاضی تکامل یافته ای است که بر آن دسته از موضوعات معرفت تطبیق می شود که در آن طرف حدود دقیق مطلق قرار دارند ، این نظریه محکم ترین اصولی را در اختیار ما می گذارد که بوسیله آنها می توانیم حقیقت را از خطا تشخیص دهیم و حدود امکان حدوث هر شکل خاصی از حوادث را حساب کنیم .

بروئین یا جزء اصلی همه ساخته های زنده را تشکیل می دهند ، و عبارتند از پنج عنصر کربون و هیدروژن و نیتروژن و اکسیژن و گوگرد که شاید در مولکول سنگین وزن آنها ۴۰۰۰۰ اتم وجود داشته باشد چون ۹۲ عنصر شیمیائی در طبیعت موجود است که همه بدون نظام و اتفاقی توزیع

شده اند ، اندازه تصادف و احتمال کنار هم قرار گرفتن آن پنج عنصر برای ساختن مولکولهای پروتئین بمقدار ماده ای که بایستی پیوسته در حال مخلوط شدن باشد و طول مدت زمانی که برای صورت گرفتن این ترکیب لازم میشود ، همه قابل محاسبه است یک ریاضی دان سوئیسی بنام «شارل اوژن گوی» این حساب را کرده و محتمل را ۱ نسبت به ۱۰^{۹۶} پیدا کرده ، یعنی در هر ۱۰^{۹۶} ترکیبی که ممکن است صورت گیرد ، داین

عدد باندازه ای بزرگ است که با کلمات نمی توان آن را حساب نمود تنها یک بار احتمال آن هست که ترکیبی مانند ترکیب پروتئین از آن مخلوط بر ترتیب حاصل شود . مقداری از مواد که ممکن است در نتیجه زیر و رو شدن آنها در کنار یکدیگر یک مولکول پروتئین ساخته شود مطابق حساب ادمیلوینها باریش از همه ماده ای است که سراسر جهان را تشکیل می دهد برای آنکه حادثه ای بر سطح زمین صورت پذیرد تقریباً بیونهای تمام نشدنی از سال ، یعنی ۲۴۳ سال وقت لازم است .

پروتئین ها از مواد زنجیری موسوم به اسید های آمینه ساخته شده اند اینک که زنجیر ترکیبی اتمهای این مواد چگونه یکدیگر پیوسته خود مطلب بسیار جالب توجهی است ، اگر اتمها بصورت غلطی یکدیگر پیوسته شوند ، بجای آنکه مایه حیات باشند زهر کشنده خواهند شد برفسور ج . ب . لیزر انگلیسی حساب کرده است که زنجیر یک پروتئین ساده ممکن است به ۱۰^{۴۸} شکل مختلف تشکیل شود ، غیر ممکن است که با احتمالی باین ناچیزی تنها تصادف سبب آن باشد که مولکولی از پروتئین ساخته شود تازه پروتئین ماده شیمیائی بیجان است و چون گوهر اسرار آمیز

زندگی بآن درآمیزد زنده میشود. قطعه قلبی بایمان یعنی ذات خداوند است که میتواند استبداد چنانچه مولکولی قابل پذیرفتن حیات است و توانسته است آرا بسازد و بآن زندگی ببخشد.

پایان

ترانه خداپرستی ۱

هر جا که روم، روی دل آرای تو بینم
هر سو نگریم قامت رعنای تو بینم
در شمع و گل و بابل و پروانه و گلزار
مهر و مه و اختر، رخ زیبای تو بینم
چهر تو نه مهریست که از دل بتوان برد
من خالق جهان عاشق و شیدای تو بینم
مشتاق جمال تو نه تنها شده موسی
کاندر دل هر ذره تمنای تو بینم
ذات تو چه مرموز و عجیب است زیرا سرار
عالم همه را غرق تما شای تو بینم
یک بیش نباشی ز نداری تو سرایی
با این همه هر جا نگریم جای تو بینم
تنها نبود (ببینی) آشفته ز عشقت
هر جان ودلی خسته ز سودای تو بینم
محمد حسین بهجتی

(۱) این قطعه شعر بدون مناسبه مطلب بود و سطر دوم مقاله قرارداد شد. مکتب تنبیه

یک آزمون نتیجه بخش

بقلم : رابرت موریس پیج

ROBERT MORRIS PAGE

فیزیکدان

لیسانس در علوم از دانشگاه هیلن، فوق
لیسانس از دانشگاه واشینگتن، دکتر علوم افتخاری از
دانشگاه هیلن، از ۱۹۲۷ در آزمایشگاه پژوهشهای
دریایی واشینگتن مشغول کار است. در ۱۹۳۴ نخستین
دادار نوسانی رادرجان برای اکتشافات هوا پیمایا
تکمیل کرد، بدریافت جایزه ممتاز اداره دریانوردی
کشوری آمریکا و شهادت نامه شایستگی جمهوری و
جایزه هری دایاموند و نشان بنگاه فرانکلین موقت شد.
۳۷ اختراع ثبت شده دارد که بیشتر آنها در دادار است
مقالات و سخنرانیهای فنی متعدد دارد. اکنون معاون
قسمت الکترونیک آزمایشگاه پژوهش اداره دریانوردی
ایالات متحده است. متخصص در اسبابهای دقیق الکترونی
و گرداندن دستگاههای تحقیق و پژوهش علمی است.

آزمون صحت یک نظریه آنست که اوضاع واحوال مساعد با آنرا فراهم
آوریم تا معلوم شود که اگر آن نظریه صحیح بوده است نتایج بیش بینی شده
حاصل و مشهود شود. باین ترتیب برای آزمون هر نظریه لااقل سه امر باید
صورت گیرد: ۱- اوضاع واحوال خاص فراهم شود؛ ۲- تا نتایج پیشگوئی

شده دست آید، و معلوم شود که آن نظریه صحیح بوده است. دو قسمت اول چیزهایی است که همه بدون بحث و استدلال آنرا پذیرفته اند، ولی قسمت سوم مطلب حساستر و دقیقتری است که اغلب متوجه این نیستند که عامل اساسی در آزمون هر نظریه همان است.

در آن هنگام که کشتیها را با چوب میساختند، اعتقاد عمومی بر آن بود که کشتی برای آنکه بتواند روی آب بماند، لازم است که از ماده بی سبکتر از آب ساخته شود. در روزی این قضیه مطرح شد که ممکن است کشتی آهنی باشد و بهر حال بر روی آب بماند. آهنگری مدعی شد که کشتی آهنی نمیتواند روی آب بماند، و برای اثبات گفته خود قفل پاره بی را بر روی آب ملشی گذاشت که البته در آن فرو رفت.

این که فرض میکرد نظریه ساخته شدن کشتی با آهن نادرست است راه دایر است و امکان طرح نقشه کشتی را بصورتی که با نظریه ممکن بودن کشتی آهنی سازگار باشد، از او سلب کرد. اگر وی بصحت فرض ساخته شدن کشتی با آهن معتقد بود، بجای آنکه قفل پاره بی را بر روی آب بگذارد گاهی آهنی را بر آن میگذاشت و البته مانند کشتی چوبی بر روی آب باقی میماند.

یاد می آید اوقات آزمون و معك زدن يك نظریه محتاج فراهم آوردن وسائل مشاهده ای است که برای افراد خصوصی امکان دست یافتن بر آنها نیست. مثلاً فرض کنید شخصی باشد که مشاهدات و ملاحظات و میدان دید او منحصر بسطح آبیانوس باشد چنین شخصی نمیتواند آنچه را بر بالای سطح آب و از بر آن صورت میگردد مشاهده کند و تنها از چیزهایی که بر سطح آب

شناور است آگاهی دارد کشتیهای بزرگ و کوچک و تکه پاره های شناور آب و مرغانی که بر روی آن قرار گرفته اند، همه برای چنین شخص ناظری قابل رؤیت و مشاهد است. مرغان و هواپیماهایی که در جو پرواز میکنند، و نیز ماهیان و زیر دریاییهای باتیتر از سطح آب، تا آنجا که به چنین شخص بیننده ای ارتباط پیدا میکنند، بدان میماند که اصلاً وجود ندارند. زیر دریایی که از زیر آب ناگهان بسطح میآید یا مرغی که از هوا خود را با آب بزند، در نظر وی همچون چیزهایی هستند که از عدم بوجود آمده اند، و چون عمل عکس اتفاق افتد، مثل آنست که وجودی بعدم تبدیل شده است. برای چنین شخصی دسته بزرگی از نمودها کمایش خوب قابل فهم است، و آن نمودهایی است که مربوط با جسم شناور بر سطح آب باشد، ولی بعضی نمودها را که بصورت پیش بینی نشده و ناگهانی آشکار میشوند، وی نمیتواند تفسیر و توضیح کند، که از آن جمله است با آب افتادن مرغی از هوا یا برخاستن مرغی که تالچله ای پیش بر آب نشسته بود و اکنون بهوایر رفته است.

اکنون فرض کنید که این شخص ناظر با ناظر دیگری ملاقات کند که می تواند آنچه را در بالای آب یعنی در هوا می گذرد، و نیز آنچه را مربوط بر زیر آب است، مشاهده کند و در عین حال هواپیماها و زیر دریایی ها را در آب ببیند اگر ارتباطی میان این دو شخص برقرار شود بسیاری از نمودها که پیشتر مشاهده میشد ولی غیر قابل توضیح می ماند اکنون قابل فهم و بیان خواهد شد.

با وجود این برای ناظر نخستین که تنها سطح آب را میتواند

مشاهده کند، مفهوم اساسی غوطه خوردن در زیر آب و پرواز کردن بالای آن بسیار دشوار است و بسختی می تواند آن را بپذیرد، طبع وی چنان عاقل است که سخنان طرف خود را در مورد این مفاهیم جدید قبول نکند، مگر اینکه صحت آنها از راهی بر وی اثبات شود و این کار دشواری است يك کار که طرف وی میتواند بکند و درستی گفته های خود را بنظر سطح آب اثبات نماید، اینست که با ملاحظه بالای آب و زیر آب و حوادثی که پس از زمان مکالمه وی با ناظر سطحی ممکن است بر سطح آب اتفاق بیفتد، پیشگویی کند. مثلاً ممکن است دریابند که مرغی در حال شیرجه رفتن میان آب برای گرفتن ماهی است، در این صورت ممکن است بنظر دیگر بگوید که هم اکنون نقطه ای در سطح آب ناگهانی شکافته خواهد شد و مرغی از آنجا خواهد گذشت و سپس مرغ که دوباره از همان حدود نقطه شکافته شدن خارج میشود، ماهی به مقدار داشته باشد. چون این پیشگویی عملی شود، ناظر سطحی، لاف اول دلیل درست دارد که آن کس که بوی اطلاعی داده از آنچه میگوید با خبر است و حقیقت میگوید.

پس از بیان این مقدمه کوتاه بمسأله وجود خدا باز میگردیم و آن را همان گونه که بعضی میکنند، بعنوان فرض میپذیریم. چون توجه خود را بر آزمون آن فرض معطوف داریم، این مطالب بنظر ما میرسد:

نخست آنکه برای آنکه آزمون از زنده بی صورت گردد، باید چنین فرض کنیم (لااقل برای زمان حاضر) که این فرضیه صحت دارد خواه بآن باور داشته باشیم یا نه، این پذیرفتن صحت بمنظور آزمون لازم است

اگر جز این باشد، انجام آزمون از زنده بی از عهده ما خارج است. درم اینست که چون قدرت مشاهده ما محدود و بقتت که کوچکی از حقیقت و واقعیت است، باید خود را حاضر کنیم که شهادت دیگران را بپذیریم و فرضیه اینکه خدا وجود دارد، مشتمل بر اوضاع و احوال خاص وابسته بوجود خداست که آزمون آنها خارج از کارهای علم است گواهی الهامی بعضی از مردم اینست که خدا روح است (۱) و باین ترتیب از زمره آن دسته از واقعیتها است که کاملاً در حیطه جهان مادی قرار نمیگیرند، و همان گونه که میدانیم این قبیل امور از حوزه مکان سه بعدی و تبعیت قوانین زمان بیرون است. باید خود را حاضر بقبول این مطلب کنیم که جهان مادی ماکه همه در ابعاد زمان و مکان محصور است، ممکن است تنها جزء کوچکی از حقیقت و واقعیت باشد، همانگونه که سطح دریا تنها جزء کوچکی از همه فضائست که آنرا میشناسیم.

سوم اینکه، با فرض وجود خدا، باید خود را آماده پذیرفتن این مطلب کنیم که خدا میتواند با معرفتی در باره واقعیت الهام کند که ما و رای جهان مادی ما باشد. آزمونهایی بصورتی که در فوق ذکر شد، توسط بسیار کسان و از جمله مؤلف صورت گرفته است مؤلف در کتاب مقدس مقدار کثیری اطلاعات در باره جهان روحانی یافته است این اطلاعات بوسیله عوامل انسانی وارد کتاب مقدس شده، یعنی بوسیله مردمی که باور داشته اند آنچه را میدانسته و نوشته اند صحت داشته است صحت و اعتبار نوشته های آن مردم، با آنکه خود ایشان بشر بوده اند، از اینجه معلوم میشود که از

۱- مقصود روح اصطلاحی نیست بلکه مقصود آن است که خدا مجرد است نه مادی - مکتب تشیع

حوادث مهم آینده در پیشگویی کرده اند و چنین اطلاعی تنها از علم و معرفتی ساخت است که تابع قوانین زمان بدانگونه که آنها را می شناسیم نیست، پیشگویی از حوادث آینده تنها شاهد و مالک نیست، بلکه آرایه و توان نمونه از يك دسته مدارك و اسناد ذکر کردیم، که معرفت و صحت و اعتبار شهادتی است که خبر دهندگان به ما یعنی نویسندگان به ما یعنی نویسندگان کتاب مقدس در نوشته های خود داده اند.

یکی از بزرگترین گواهی ها عده زیادی پیشگویی ها در باره آمدن عیسی مسیح است که چهار صد سال پیش از آمدن مسیح شده در ضمن آنها مقدار فراوانی جزئیات است مربوط بخود مسیح و کارهایی که پس از آمدن خواهد کرد و این از اموری است که برای جهان طبیعی و جهان عامی تا به امروز کلاما غیر قابل توضیح مانده است پیدایش تاریخی مسیح بهمانگونه که پیشگویی شده بود و به انجام رسیدن تمام کارهای آن صورت که از پیش خبر داده بودند، با اندازینی با تاریخ اثبات شده که تنها کم معرفت در آن شك میکنند، و این خود نه تنها صحت و اعتبار پیشگوییها را تأیید میکند، بلکه برادر زندگی و صحت تعلیمات مسیح نیز گواه است (۱)

با این دلیل قاطع بر صحت فرضیه اصلی ما مآثری شخصی و خصوصی است و تنها از آزمایش شخصی و فردی سرچشمه میگیرد چون کسی در آزمایشهای شخصی شرکت کند که در آنها همه

۱- مؤلف چون مسیحی است پیشگوییهای کتاب مقدس بر او و عالم و مکان و صحت تعلیمات مسیح استوار میکند، و البته در تمام ادیان آسمانی پیشگوییهای مطابق با واقعی شده است. مکتب تشیع

لوازم و متعلقات فرضیه همان گونه که از خبر دهنده به ما بدست آمده در حساب منظور شود، آنوقت می تواند بخوبی مشاهده کند که آیا همه نتایج پیشگویی شده عملا حاصل شده است یا نه.

چون کسی ارتباطی را که ممکن است و باید میان آدمی و خدا موجود باشد مورد مطالعه قرار دهد، و نیز در شرائطی تحقیق کند که آدمی باید انجام دهد تا این ارتباطات برقرار شود، و بعد از تمام قلب به انجام این شرائط برخیزد، ارتباط با خدا چنان تأثیر عمیقی در زندگی او میگذارد که دیگر جای هیچ گونه شک و دودن اوباقی نمیماند در آن زمان خدا بصورت واقعیت شخص درمیآید و این واقعیت چنان نزدیک به جان آدمی و عظیم است که ایمان بخدا را بصورت علم و معرفت مثبت در میآورد.

پایان

محمّد فروغ فردوزان عشق

عجده فروغ فردوزان عشق
عجده سفير سر افراز غیب
عجده بمعنا همان عقل کل
عجده گل گلشن اصفیا
چراغ دل آسمان بلند
فراده دین مشعل تابناک
بزم بشر نام او تا بهجاست
بدریای انوار حق منغمس
چهار روشن از انعکاس دلش
خدا را نشان داد با بینات
بشرد افراخواند بر کشفراز
(حقیقت) برو چشم دل باز کن
نخستین تجلای تابان عشق
وجودی مبر از هر نقص و عیب
که بوجوهل خصمهش همانجهل کل
عجده علیه السلام مد محفل انبیا
بیباغ جهان بلبل ارجمند
بیابان تاریک را نور پاک
بگوین از آتشه هیا و بیاست
شمار خدا بر دلش منعکس
ز آیات قرآن پر حاصلش
بهم ریخت او هام لات و عنات
مه مکه در آسمان حجاز
بآهنگ او نغمه را ساز کن
«عباس شیخ الرئیس»

الحديث والسنة

تاریخ تدوین حدیث

الحديث عند الشيعة

آیه الله: حاج میرزا خلیل گهره ای

هدایتها تازه بتازه انجام میشد ، و طبق آنها گفتگوهای تازه بتازه و فرمانها و اقدامات نو بنوازی پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله صدور مییافت ، آن گفتگوها و اقدامات پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نظر جنبه حدوث و تازگی آن اختصاص باین اسم داده ، «حدیث» نامیدند .

چه بسا کسانی از یکدیگر می پرسیدند : چه حدیثی امروز شنیده ای ؟ . . یعنی چه گفتگوی تازه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای که از شخص او صلی الله علیه و آله یا از حضرت اقدس او صلی الله علیه و آله بیرون داده شده که ما را و مردم را نسبت بتکلیف هدایت فرماید ؟ . .

نکته اینجا است که «حدیث» با وزن لفظ صفت مشبیه - شریف و رحیم و امیر دلالت بر دوام و ثبوت میکند ، باماده حدث و حادثات دلالت بر تجدید و تازگی مینماید . گوئی تجدید و ثبوت ، هر دو در آن ملحوظ هست گوئیا هر آنچه گفتگوی تازه اش ، گر چه تازه و نو است ، ولی برای همیشه باید باشد ، و از اهمیت باید همیشه گفتگو از آن بشود ، آنرا «حدیث» میتوان خواند . نه مطلق هر آنچه «آن بآن» حادث میشود مانند امور صفار غیر مهم . نفس کشیدن هر آنی - غذا خوردن هر روزی ، حادثی است که حدیث ندارد ، زیرا نه هر حادثی «حدیث» دارد ، حدیث نام آن چیزی را باید نهاد که گفتگوی آن همواره تازه و در عین حال همیشگی است ، در اینجا چون احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت بتکلیف اثر ثابت هدایت «را دارد» و در امور عظام جهان هم (مانند حدیث امام و ملل و شاهان) چون مفادش با آنکه بکروز تازه بوده ، همه

حدیث عبارت از اقوال و افعال و تقریر معصوم که نزد «عامه» تنها پیغمبر صلی الله علیه و آله است و نزد ما «خاصه» پیغمبر و آل او و عترت از صلی الله علیه و آله اجمعین همه هستند یعنی پیغمبر (ص) با آن ائمه دوازده گانه که مشعلدار علم او صلی الله علیه و آله بوده و بر سم و راه و روش او (ص) رهبری میکردند .

حدیث هر کس که حامل سنت او باشد بدون کم و زیاد حدیث او است

سند حدیث: سلسله اشخاصی هستند که آنرا رسانده اند
و متن حدیث: همان گفتار و رفتار پیغمبر اعظم یا او (ص) با آل اطهار و استعالات و اقدامات و تقریرات پیغمبر (ص) و آل اقدس و صلی الله علیه و آله اجمعین که از آنها فرمانهایی استنباط میشود ، مشعل هدایت ما است ، و ما را بسر نهضت اسلام آگاه مینماید ، و بعهد پیغمبر (ص) و آن تحول شگرف جهان رهبری میکند .

و چون حوادث در آن عصر فرخنده نورانی هم طبق معمول آن بآن وساعت بساعت و روز بروز حادث میشد ، و پیش میآمد ، و رهبرها و

وقت نوروزه می‌نماید، و بایدش «نوروزه» دید، آراهم در اینجا و در آنجا «حدیث» گفتند، و نامیدند. و در اصطلاح منشر عه حدیث را اختصاص دادند باینگونه منابع هدایت که از مشعلداران اسلام رسیده، و در زبان دیگران با مردم درام و ملل و ممالک و شاهان و صلح و جنگ آنها هم حدیث اطلاق کردند، «حدیث دارا و اسبکندر» حدیث دامق و عذرا - حدیث اکتشافات عهداول - حدیث جاهلیت و نظائر آن همه حدیث دارند، و خبر را هم گاهی بهمین معنی میگویند، و گاهی بمعنی اعم از این «خبر فتوحات اسلام و خبر فتوح بلدان و خبر نرد و علم اسلام و خبرهای جنگها و غزوه‌ها» همه خبرند و گاهی هم بمعنی اعم از اعم اطلاق میشود - یعنی بهر کلامی که محتمل الصدق و الکذب باشد اطلاق میشود، هر قولی که حکایتی از ماوراء میکند که توان هنگام تطبیق مطابق با آن در آید، یا در نیاید، مقابل انشاء آن را خبر میگویند.

اما حدیث ما (که عبارت از خصوص قول پیغمبر ﷺ یا قول پیغمبر و قول امام معصوم باشد) چه بصورت انشاء باشد مانند «صلوا کما را یتقونی اصلی - یا عید صلوته» و چه بصورت اخبار همه حدیث اند.

ظهور حدیث در اسلام با ظهور اسلام شد و از آن منبع شد - با ظهور اسلام حدیث هم بدید آمد همچنانکه قرآن مجید هم با آن مطلع بدید آمد، یا بگوا از نزول قرآن حکیم - آن دو یعنی اسلام و حدیث بدید آمدند، حدیث که حامل راه و رسم پیغمبر و ترتیب روش پیغمبر است یا

قرآن دو عدل یکدیگر گرد - که یکی از دیگری جدائی ندارند و نخواهند داشت و اهلیت و عترت هم که حامل و مشعل دار هر دو اند از آنها جدائی ندارند تفسیر مقاصد الهی را که قرآن حاوی آن است جز با سخنان و احادیث خود رهبر اعظم ﷺ با چه میتوان کرد گفتگوهای خود او ﷺ افعال و اقدامات خود او (ص) - تقریر و امضائی که نسبت به هر گونه کار دیگران شده باشد، یعنی در نظر او کرده باشند او (ص) تنبیه و تنفیذ کرده باشد یاد نکرده باشد قولا و عملا آن بهترین تفسیر برای مقاصد عالی قرآن، و صاحب دعوت است، از باب مثل قرآن میگوید: ولله علی الناس حج البیت خدا بر مردم حق دارد که خانه او را زیارت کنند ولی کیفیت این زیارت و تشکیل این کنگره بزرگ جهانی و عدد ایام آن و مواظبت آن و پس و پیش بودن هر عملی با عمل دیگر، آنها را نمی گوید، آنها را در موسم حج اکبر خود رهبر (ص) نشان داد، و آل او و عترت او (ص) که زادگان مکه و منی بودند برای بعد از او مشعلدار این داه و رسم بودند، از دیگران و بیگانگان نمیتوان بهتر از آنها خبر آراخواست - بنیان نهضت اسلام از کار و بار پیغمبر اعظم ﷺ و اقدامات و راه و روش او ﷺ بنیه گرفت و اینک هم اگر بخواهد آن بنیان برپا شود، باید بنیه از آن بگیرد.

مسلمین خود ارزش و قدر و قیمت آثار و آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیکوتر میدانسته و بهتر از هر کس و بیشتر از هر کس بآن اهتمام نمودند. راجله‌ها و سفرهای علمی در تهیه و اخذ و نشر حدیث نمودند، اجتماعات و مجالسی برپا نمودند، انجمنها و محافلایی برای اخذ حدیث و درس و املاء آن داشتند، که گاهی در بعض اعصار اهتمام جمعیت بر اخذ حدیث، و ازدحام جمعیت بقدری بود که رساندن صدای محدث بجمعیت مقدور نبود مگر با چند واسطه صداسان و مکبران.



چنانچه در مجلس عاصمی «عاصم بن علی بن ابی عاصم» در عهد معتصم و خلفای عباسی «حدث بزرگوار عاصمی چهارده نفر صداسان و مکبر کلمه‌ها می‌گرفتند از دهان یکدیگر و بازگویی کردند تازه باز صدا باخر جمعیت نرسیده بود.

وقتی احصایه و سرشماری جمعیت شد، صد و بیست هزار جمعیت بودند که اخذ حدیث میکردند.



نمونه بارزتر، در وقتی که اهالی نیشابور از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث خواستند و حضرت حدیث سلسله الذهب را القا فرمود بیست و دو هزار نویسنده ای که قلمدان و دوات مخصوص باجلد داشتند احصایه شد و آنهایی که قلم سردستی داشتند، احصاء نشد، و شنوند گانی که در مقام ضبط حدیث نبودند چندین مقابل بودند، بلی

تاریخ تدوین حدیث

زرد خاصه و عامه

الحدیث عند الشیعه

اهتمام بکتابت حدیث از «خاصه» شروع شد و آنان کار را مبتکر بودند؛ یادیگران دادند، اما «عامه» توهم منع نمودند و عقب ماندند، ولی عامه هم با آنکه صد و پنجاه سال بعد از شیعه متوجه این کار شدند لیکن بعد از توجه اهتمامها نشان دادند تا کار بجایی رسید که نشریات طارقین جهانرا گرفت و دنیا را هم متوجه کرد، تا جائیکه یگانگان هم اهتمام بحدیث اسلام نمودند، گرچه اهتمام یگانگان یک نوع انعکاس صوت مادیک نوع بی چوئی، از نقطه اتکاء ماست.

ولی بهر حال اهتمام مسلمین با حدیث و تقدم شیعه در تأسیس از مغاخر ما است.

مصادر اسلام کلیه از پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله تا امامان و علمای اساطین و شهر یاران و امرای اساطین و حتی بانوان مسلمین اهتمامها با حدیث و آثار مقدسه اسلام داشتند.

نیشابور آن زمان غیر این زمان بوده، در سال شصده هجری که حمله مغول بآنجا شد تلفات جمعیت نیشابور بیک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر رسید.

آری «بعد زمان و مکان» هیچکدام مانع از بقاء و نشر و تبلیغ احادیث نشد، و نتوانست دخنه تحریفی در آن پیدا کند، بتعاقب زمان احادیث سینه بسینه و کتاب بکتاب «بعد زمانی» را در عین و در دید و صدای مکیران «بعد مکانی» راه نمونه بهتر برای اهتمام با اخذ حدیث، مسافرتها بیکه از این کشور بآن کشور برای اخذ حدیث میشد.

۱ - جابر بن عبدالله انصاری شتری خرید و یکماه راه را طی کرد تا یک حدیث را در شام از عبدالله بن انیس جهنی اخذ کرد.

۲ - ابویوب انصاری بکشور مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر جهنی معروف بیک حدیث در معظالم که او از رسول خدا ﷺ شنیده بود اخذ کند، همینکه بمصر وارد شد و عقبه را خبر دادند برای استقبال او از شهر بیرون آمد، گفت من برای حدیثی که تو از پیغمبر شنیده ای و کسی باقی نمانده غیر از تو که شنیده باشد آمده ام از تو بشنوم احادیث را باز گفت، ابویوب بعد از اخذ حدیث، آمد بسوی مرکب خود و سوار شد بی آنکه چهار از شتر برگردد.

کسیك تن از رجال از فسطاط مصر تا مدینه سفر کرد که از «زید بن ارقم» حدیث غدیر خم را با حذف واسطه بشنود.

بکسر آمد تا مدینه و نزدیک مجلس «زید بن ارقم» پیاده شد، پرسید کدام يك از شما «زید بن ارقم» است که من از فسطاط مصر سفر کرده بمدینه آمده ام تا از زید بن ارقم بلا واسطه حدیث غدیر خم را بشنوم برادر زید بن ارقم، زید بن ارقم را با معرفی کرد و زید حدیث را برای او نقل کرد.

۴ - شخصی دیگر از مدینه الرسول ﷺ تا مسجد جامع دمشق رفت و از ابو درداء صحابی بزرگوار بیک حدیث را خواست که بلا واسطه بشنود کثیر بن قیس میگوید: با ابی درداء در مسجد دمشق نشسته بودیم مردی نزد او آمد و گفت: ای ابادرداء من برای ملاقات تو را خدایک حدیث از مدینه الرسول ﷺ آورده آمدم و گرنه حاجتی نداشتم، حدیثی در طلب علم از تو رسیده که از پیغمبر خدا (ص) روایت میکنی ابو درداء حدیث را باز گو کرد آن حدیث است که قاضی و کاروان علم را بر آه انداخت.

من سلك طريقاً يطلب فيه بأمان العلم سلكه الله به طريقاً الى الجنة
۵ - شاذکونی ابویوب (۱) سلیمان گوید تعداد بیست و چند بار بیشتر از بصره بکوفه سفر کردم برای اخذ حدیث گوید: تادری مجلس حفص بن غیاث اخیراً حاضر شدم و حدیث او را نوشتم «حفص بن غیاث از ابن موسی بن جعفر رضی الله عنه را درك کرده بود و متمایل باهل بیت بود قضاوت عراق با او بود» وقتی بصره برگشتم در «بنانه» که رسیدم «ابن ابی خدیجه» مرا ملاقات کرد گفت ای سلیمان از کجای می آیی؟ گفتم از کوفه، گفت حدیث چه کسی را نوشته ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را گفت آیا همه علم او

(۱) بن داود بن بشر بن زیاد منقری بصری کان حافظاً مکرراً بنفاد و جالس الحفاظ بها و از کرم ثم خرج الی اصبهان فسكنها و انتشر حدیث بها از جماعتی از اصحاب ما از اصحاب جعفر بن محمد روایت می کند

را نوشته‌ای : گفتم آری گفت از علم او که تو اخذ کردی چیزی از تو سقط شده ؟ گفتم نه ، گفت آن حدیثی که درباره گوشتند اضحیه است که حفص از جعفر بن محمد از پدرش از ابی سعید خدری روایت کرده آبا نوشته‌ای ؟ گفتم : نه ، گفت چشمت گریان و سوزان باد پس چه میکردی در کوفه ؟ گوید خرجین خود را بیش تر سین (سلسله ای از خاندان شاه زادگان فرس قدیم) گذاشتم و باز بکوفه برگشتم یعنی صد فرسخ ، و بمنزل حفص بن غیاث باز دارم : پرسید از کجایمائی ؟ گفتم از بصره گفتم پس چرا برگشتی ؟ گفتم از ابن خدیجه چنین و چنان شنیدم حفص بن غیاث آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم و غیر از این حدیث حاجتی نبود عمرالدینقراد و صد فرسخ راه پیموده برای یک حدیث .

حفص بن غیاث از قضای عامه در عراق بود عمر طولانی کرد تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام رادرک کرد . حفص مائل باهل بیت بود . طبق روایت کافی گفتگوئی با موسی بن جعفر علیه السلام دارد .

۶ - احمد بن حنبل گوید در بغداد در قم از من اخذ حدیث نکردند و گفتند تو مشایخ کوفه را ندیده‌ای گوید ، مجبور شدم بکوفه آمده و از مشایخ آنجا اخذ حدیث نمودم .

۷ - سفری که احمد بن محمد بن عیسی شیخ قعین و شیخ عده کلینی (ره) همانکه در زمان افاتش در قم کسی حدیث ضعیف نقل نمیکرد و برقی ،

احمد بن محمد بن خالد را بدین جهت تبعید کرد و چنان شخصیت داشت که هر وقت میخواست برخلافه وارد شود بدون رادع و مانع وارد میشد و سلطان در امور آن نواحی بدون اذن او دخالت نمی کرد . احمد بن عیسی گوید : برای طلب علم و اخذ حدیث از قم بکوفه رهسپار شدم در آنجا حسن بن علی و شا را ملاقات کردم از او تمنای کتاب علاء بن رزین و کتاب ابان بن عثمان احمد را کردم ، از این دو کتاب را برای من بیرون آورد . گفتم : دوست میدارم اجازه روایت این دو کتاب را بمن بدهی ، فرمود چه عجله داری ؟ بر این دو کتاب را بنویس ، بعد بیا و بشنو . گفتم از حوادث زمانه ایمن نیستم . فرمود : من اگر میدانستم حدیث ، اینگونه کسان در طلب دارد بسیار بسیار از آن فرا گرفته بودند چه آنکه من در این مسجد کوفه نوصد شیخ حدیث رادرک کردم که همگی میگفتند : حدیثی جعفر بن محمد

این اهتمام از همه مسلمین شدولی باین تفاوت که خاصه زودتر و سریع تر و مجدانه تر باین کار پرداختند یعنی اقدام بتدوین کتب حدیث یکصد سال قبل از عامه نمودند . و عامه دیرتر بکار پرداختند تا تقریباً صد سال . یاصد و پنجاه سال عقب بودند و جهة آنکه این گونه اهتمام از خاصه شروع شد آن بود که امام آنها علی امیر المؤمنین علیه السلام پیشقدم بود و دیگران منع کردند ، بدینقرار که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحابه کبار در نوشتن و نوشتن حدیث اختلاف بود ، جمعی معتقد بودند که حدیث نباید نوشته و تدوین شود تا فرقی بین حدیث و قرآن باشد ، و جمعی معتقد با اقدام بودند ، از لای شیعیه که بمنزله قوه عاقله مسلمین بودند

تدوین حدیث راجعاً به بلکه راجح بلکه خود انجام دادند و اساس کار را نهاده ، کار پاد دیگران دادند .

کتاب تدریب الراوی سیوطی (۱) (متوفای ۹۱۰ هـ) گوید : ما بین سلف از صحابه و تابعین اختلاف عقیده در کتاب حدیث و تدوین آن میبود ، بسیاری از آنان آنرا کراهت داشتند ، ناپسند و ناروا میدانستند ، و طایفه ای از آنان آنرا میباح و روا دانسته انجام دادند ، از جمله آنها علی بن ابی طالب و پسرش حسن علیهما السلام بودند . پایان سخن تدریب الراوی .

من نکته آنکه حسن علیهما السلام را استقلال نام برده با آنکه هیچیک از ائمه ائمه اهل بیت علیهم السلام را در جنب عظمت علی بن ابی طالب نباید ذکر کرد ، امری قابل اهمیت میدانم .

و اما علی بن ابی طالب را که تدریب الراوی سر رشته اهل تدوین شمرد ، علی بن ابی طالب خود از ائمه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخط خود کتاب عظیمی جمع آوری نموده بود : و دیگران این کتاب را بصورت کتاب مدرج عظیم دیده اند .

نجد بن عذافر (۲) صریحاً میگوید : من با حکم بن (۳) عقیبه (یا عیینه) نزد امام ابی جعفر الباقر علیهما السلام بودیم ، حکم از امام سؤال میبرد و ابو جعفر علیهما السلام از او کراهت داشت تا در مسئله اختلاف کردند ، ابو جعفر علیهما السلام

(۱) سیوط قریه ای است بصری مصر ، وی ابو الفضل جلال الدین عبدالرحمن شافعی اشعری است ، (۵۰۰) با سند تصنیف داور الاسعد شیخ اشعری کرده از کتب او ذخائر الاخری فی مناقب ذوی القربی است
(۲) رجال نجاشی (۳) از غلام لیکن از زبیده تیریه و در اعتقاد مخالف با امام بود .

بفرزندش فرمود ای پسر برخیز و کتاب علی بن ابی طالب را بیرون آر و بیاور گوید : کتابی را آورد بسیار بزرگ مدرج ، کتاب را گشود ، مسئله را بیرون داد سپس با و فرمود این کتاب خط علی بن ابی طالب و اما بعد رسول الله صلی الله علیه و آله است ، روی بحکم کرد و فرمود : ای ابانجل ! برو تو و سلمه و قعداد هر جا میخواهید بیهمن و شمال بروید که والله علم را و ائمه از نزد آنها که جبرئیل بر آنان نازل میشده نخواهید یافت .

بنابر این این کتاب اولین کتابی است که اسبق از او در تاریخ تدوین حدیث نیست . این کتاب در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اول ، حجر اساسی علمی دانشگاه اسلامی شیعه را پایه گذاری نمود ، و برای دانشگاه علمی اسلام پایه گذاری را یاد داد ، و از روی این ابتکار آن امام الکتاب حدیث را بدینا داد و از نقشه آن شیعه بزرگوار که زبده حوزة علمیه اسلام بودند حسن تدوین علم و تدوین حدیث را از امامان خود فرا گرفته و با امامان خود اقتدا کرده و مبادرت و اقدام بتألیف و تدوین حدیث نمودند و امام کتابی دیگر دارد که آنرا در غلاف شمشیرش جا میداده و آنرا صحیفه مینامیده است .

و دیگران گمان «نهی» نمودند و کنار کشیده و عقب ماندند ، سپس حافظ سیوطی عذری برای آنها خواسته : در کتاب تدریب الراوی گوید : آثار مقدس ، آثار و اخبار و احادیث و سنن در عصر صحابه و تابعین کبار مدون و مرتب نبود : چه آنکه در آن اوان ذهنه روان ، حافظه های قوی ،

وسیع بود - بعلاوه حفاظ حدیث از کتابت حدیث در اول امر نهی داشتند
آنرا ممنوع میدانستند چنانکه در صحیح مسلم ضبط شده ، از نقل آنکه
عباد مغالوط یا مشتبه بر آن شود - جهت دیگر آنکه بیشترشان بیسواد
بودند ، از عهده کتابت بطور صحیح بر نمیآمدند .
- پایان سخن تدبیب الراوی -

در باره این موانع سه گانه ، اما قوت «حفاظه ها» مادر او گفته اند
نداریم ، و امامان دوم که فرمود حفاظ از کتابت حدیث در اول امر نهی
داشتند ، این اشاره است بسانحه عهد عمر - عمر بن الخطاب از آن دسته ای
بود که مخالف با نوشتن حدیث بود بلکه سرسلسله آنها بود میتوان گفت
ایجاد این فکر از طرف او بود .

«مسلم» در اول صحیح خود و «ابن حجر» در کتاب «فتح الباری» در
شرح «البخاری» در مقدمه آن در باب کتابت علم ذکر کرده اند ، که سلف
در کتابت حدیث اختلاف کردند ، طایفه ای از آن بیزار و بشدت از آن
کراهت داشتند که از جمله آنها عمر بن الخطاب و عبدالله بن مسعود و
ابو سعید خدری و جمعی دیگر بودند طایفه دیگری آرا مباح و روا بلکه لازم
دانستند ، مثل امیر المومنین علیه السلام و پسر او حسن علیه السلام و انس و عبدالله بن
عمر و عاص ، سپس در عمر دوم بر جواز آن اجتماع کردند .

اما اینکه گفتیم موجب این فکر عمر بن الخطاب بود یبیهقی در کتاب
«المدخل» از معروه بن زبیر «قضیه شورای عمر را در این خصوص بازگو
کرده گوید : عمر بن الخطاب اراده کرد که سنن را بنویسند ، در این

باره با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله استخاره کرد ، همه در شورای رأی دادند
که اقدام کند ، لیکن عمر تا یکماه تمام در این باره استخاره میکرد (یعنی
از خدا اراده راه خیر را میخواست) تا پس از یکماه روزی دل یکطرف
کرد و خدا عزم او را بر ترك یکجهت کرد مردم را خواست در رأی خود را
بآنها ابلاغ کرد - گفت من اراده داشتم سنن را بنویسم ولی متذکر شدم که
اقوامی پیش از شما کتابهایی نوشتند ، و با تمام توجه کتاب خود را زیر نظر
گرفتند و سر در کتاب خود کردند و هم فکر آنها کتابهای خودشان شد ،
و دست از کتاب خدا شستند ، و کتاب خدا را متروک گذاشتند ، عمر گفت :
بعلاوه نوشتن حدیث موجب اشتباه بکتاب الله میشود و من هرگز نخواهم
گذاشت خدا پیگیری مشتبه شود -

مدارک : تدبیب الراوی سیوطی - المدخل للمبیهقی - طبقات
ابن سعد ج ۲ ص ۲۰۶ - مختصر جامع العالم ص ۳۳ - قالوا : عن عمر بن
الخطاب اراد ان یکتب السنن فاستفتی اصحاب رسول الله (ص) فی
ذلك فاشاروا علیه ان یکتبها ففطفق عمر یستخیر الله فیها شهر آثم
اصبح یوماً وقد عزم الله له ، فقال : انی کنت ارید ان اکتب السنن و
انی ذکرک قوماً کانوا قبلکم کتبوا ثناباً فاکبوا علیها و ترکوا
کتاب الله و انی لا اשוב کتاب الله بشئ ابدی .

از مدارک دیگر برمیآید که عمر نه تنها از تدوین و کتابت حدیث
خویشتن داری کرد ، بلکه دیگران را هم بطور جد منع میکرد و نه تنها
از نوشتن حدیث در بیخ داشت بلکه از گفتگوی حدیث هم دریغ میداشت

و از این سخن و مدارک دیگر بر میآید که نه تنها اظهار رأی خود مینمود، بلکه در اجرای رأی خود اعمال قوه نیز درهم میکرد، بروایات زیر بنگرید که گاهی خلیفه، حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گاهی اکتفا آنرا نمی میکند.

قرطه بن کعب صحابی معروف گوید: همین که عمر ما را بسوی عراق روانه کرد، خود با ما پیاده چندی آمد و گفت: آیاهی دانید چرامن شما را مشایعت میکنم؟! گفتند برای احترام و تکریم ما، گفت: با این چیز دیگری هم هست، شما بکشوری باقریه ای میروید که اهل آن با قرائت قرآن خود فضای مسجد و انجمن خود را پر از صدا کرده: معاکات دوی زنبور را در کند و میکنند، آنها را با احادیث از راه باز ندارید و مشغول مسازید، قرآن را تاجرید کنید - یعنی تنها از هر سخن و هر حدیث - پس قرائت کنید، و روایت از رسول خدا را کم بمیان آرید که من شریک شما میام. گوید: وقتی قرطه بن کعب وارد شد باو گفتند ما را حدیث بگو گفت: عمر ما را از آن نمی کرده است.

در لفظ ابی عمر صاحب کتاب استیعاب هست که پس قرطه گوید: دیگر بعد از آن من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله باز نگویند.



در اینجا ما لحاظ فرمودید که بای آن رأی استادگی هم میداشت و اجرای آنرا از دیگران هم میخواست، و ظاهر آن کلام که رأی خود را تنها گفت نظیر سخنان دیپلماتیک است که مبارزه با آراء عمومی را صریحاً نمیگویند، ولی در عمل آنچه رأی خود آنهاست بر دیگران هم تحمیل میکنند و دیدید

که پیاده بمشایعت فرماندهان جنگی میآمد و صورت تواضع بخود میکرد و منتظر بود که آنها بپرسند خلیفه را چه دستور است، وقتی دید آنها نمی پرسند، خود بزبان آمد، گفت: نمی پرسید، چرا شما را پیاده مشایعت میکنم؟! گفتند: برای احترام و تکریم سر بازان، گفت: بلی، با این چیز دیگری هم هست، و دیدید که قرطه بن کعب از این کلمه نمی فهمید و وقتی از او حدیث خواستند، گفت: عمر ما را نمی کرده، و بقول صاحب استیعاب: قرطه گوید: که پس از آن هیچ حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نکرد، باینکه شخصیت قرطه بن کعب از شخصیتهای ممتاز صحابه است، وی اولین کسی است که در کوفه بر او نوحه گری و ماتم عمومی بر پا شد قرطه بن کعب فاتح جری بود.

قرطه در دولت امیر المؤمنین علیه السلام مأمور جمع آوری خراج ناحیه جزیره بود، قرطه ده سر داشت و خانه او در کوفه از پایه های اصلی کوفه بود، و بکنن از پسرانش که در کربلا شهید شد، در میدان کربلا باین خانه که خانه شرف بود می نازید و دراز جوژه خود می خواند: من این خانه را از خایه دام را در ام حسین علیه السلام می فروشم.

قرطه با این شخصیت چنان استفاده نمی از فرمان عمر کرده بود که میگفت: از منع عمر تا آخر، حدیث نگفتم. و اینگونه مرعوبیت یا از نفوذ و قدرت خلیفه بود، یا از صورت حقگوئی فرمان، که قرآن را سپر کرده بود و با هر دو، بنظر من هر دو دخیل بوده زیرا مخالفت فرمانی که صورت قانونی و مصاحبت یعنی بآن داده شده بود با وجود قدرت و نفوذ دولت راه را برای هر گونه مکلفات و مجازات و سقوط باز می کرد، اینک نمونه دیگری

از فرمان عمر :

طبری گوید : که عمر همیشه می گفت : «قرآن» را تجرید کنید و آنرا تفسیر کنید . و روایت از یزید بن راکم گفتگو کنید که من شریک شمایم نمونه دیگر برای فرمانده دیگری - فرماندهانی که بسوی بصره و نواحی شرق حرکت میداد از جمله ابو موسی اشعری را توصیه کرد و گفت : نوید یار قومی میدوی که در مساجد خود بیلاوت قرآن مشغولند ، تو آنها را بآنچه سرگرمند واگذار و با احادیث مشغول مکن که من بآتش شریکم در این امر .

نمونه دیگر : عمر بای هریره دوسی گفت : حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله را روا بگذار و گرنه تورا باز سر زمین دوس روانه خواهم کرد . این عساکر این را نقل کرده طبق آنچه در کتب العمال و ابوزرعه آنرا بیرون داده طبق نقل این کثیر در تاریخ .

تاریخ ابن کثیر گوید : عمر بکعب الاحبار گفت : حدیث از آغاز را واگذار و گرنه تورا سر زمین قرده و بوزینه کلان روانه خواهم کرد . ذهبی در تذکره از ابی سلمه بازگو کرده ، گوید : بای هریره گفتم : آیا تو در زمان عمر این چنین حدیث می گفتی ؟ گفت : اگر من در زمان عمر چنین حدیث می گفتم که اکنون برای شما می گویم مرا با مخفقه (تازیانه) میزد . در لفظ زهری است که ابو هریره گفت : من این احادیث را که اکنون برای شما می گویم اگر در زمان حیات عمر می گفتم دانه یقین داشتم که تازیانه به پشتم می خورد .

و ابو عمر صاحب استیعاب در کتاب خود جامع العلم از ابی هریره

باز گو کرده گوید : من بشما احادیثی را روایت کردم که اگر در عهد عمر بن الخطاب آنها را می گفتم عمر مرا بادره میزد .

تاریخ ابن کثیر از ابن وهب نقل میکند : که ابو هریره گفت :

احادیثی را حدیث کردم که اگر در نزد عمر یا زمان او بآنها تکلم میکردم هر آینه سر مرا میشکست .

وقال عمر لابی هریره لتترکن الحدیث عن رسول الله (ص) او للاحقنک بارض دوس .

وقال لعکب الاحبار لتترکن الحدیث عن الاول او للاحقنک بارض الفردة و اخرج الذهبی فی التذکره عن ابی سلمه قال قلت لابی هریره : اکتت تحدث فی زمان عمر هکذا ؟ قال لو کنت احدث فی زمان عمر مثل ما احدثکم انصر بنی بمخفقه و فی لفظ الزهری : ان کنت محدثکم بهذه الاحادیث و عمر حی اما والله اذا لایقنت ان المخفقه ستبشر ظهری .

و فی لفظ ابن وهب انی لاحدث احادیث لو تکلمت بها فی زمان عمر او عند عمر لشج رأسی .

از آنادرنا پسند این روش آن شد که سنن دارمی و ابن ماجه گویند که شعبی گوید :

من دوسال یا یکسال و نیم با این عمر نشستم نشیندم حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگویند جز یک حدیث .

سنن ابن ماجه از صائب بن یزید گوید : من از مدینه تا مکه

بصاحب سعد بن مالك رقتم ، نشنیدم بك حدیث از رسول خدا ﷺ باز گو کند .

تاریخ ابن کثیر گوید : ای هریره گوید ما توانایی آن نداشتیم که بگوئیم : « قال رسول الله ﷺ تا عمر جان سپرد .

فمن جراء هذا الحادث قال الشعبي قعدت مع ابن عمر سنتين اوسنة ونصف فما سمعت يحدث عن رسول الله الاحديثا واحدا . وقال السائب بن يزيد صحبت سعد بن مالك من المدينة الى مكة فما سمعته في حديث واحد .

وقال ابو هريرة ما كنا نمتطيع ان نقول قال رسول الله «ص» حتى قبض عمر .

طبرانی از ابراهیم بن عبد الرحمن باز گو کرده که عمر سه نفر را حبس کرد : ابن مسعود ، ابودرداء ، و ابومسعود انصاری ، و گفت : شما در باز گو کردن حدیث از رسول خدا ﷺ افراط کردید و آنرا بحدیثه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ حاکم در مستدرک چنین گوید : که عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوزر گفت ابن باز گوئی حدیث از رسول خدا ﷺ چیست و چه معنی دارد ؟ گوید : بندگانم که آنرا بحدیثه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ جمال الدین حنفی است که عمر با مسعود و ابودرداء و

اباذرا حبس کرد تا کشته شد و گفت : این حدیث سرائی از رسول خدا چیست ؟ و چه معنی دارد ؟ سپس گوید : همین کار را با ابو موسی اشعری انجام داد . با عادل بودن وی نزد عمر .

نصوص الخبر و اخرج الطبرانی عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود - و ابا الدرداء - و ابامسعود الانصاري فقال قدا كثرتم الحديث عن رسول الله «ص» حبسهم بالمدينة حتى استشهدوا . وفي لفظ الحاكم في المستدرک ص ۱۱۰ - ان عمر بن الخطاب قال : لا بن مسعود . ولا بن الدرداء ولا بن ذرما هذا الحديث عن رسول الله «ص» ؟ و احسبه ! حبسهم بالمدينة حتى اصيب : وفي لفظ جمال الدين الحنفی ان عمر حبس ابامسعود و ابا الدرداء و اباذر حتى اصيب : و قال ما هذا الحديث عن رسول الله «ص» ؟ ثم قال : و مما روى عنه ايضا ان عمر قال : لا بن مسعود و ابی ذروابی مسعود : ما هذا الحديث ؟ قال : احسبه : حبسهم حتى اصيب . فقال : و كذا انك فعل بابي موسى الاشعري مع عدله عنده :

الغدیر (۶) محاکمه شدیدی از خلیفه در این موضوع میکند . میگوید : مگر بر خلیفه پوشیده بود که ظاهر کتاب بدون سنت است ؟ اینها نمیکنند ، و این از آن و آن از این جدا نمیشود ، تا در حوض بر پیغمبر ﷺ وارد شوند . و حاجت امت بنسبت کمتر از حاجت بطواهر کتاب نیست . و از اعی و مکحول میگویند : کتاب بیشتر نیاز بسنت دارد تا سنت

به ظاهر کتاب .

و شاید عمر دیده بوده کمر دمی با سنت بازی میکنند و آنرا علیه قرآن داده اند ، و احادیث ساختگی بر پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله می بندند و تا اندازه ای راست فهمیده بود . لذا در صدد برآمد که سخن ساز خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیخ ریشه کن کند ، و آن دستهای جنایت کار جنایت پیشه را از سنت نبویه کوتاه کند ، اگر این بوده یا آن بوده ، پس گناه ابوذر صادق اللہجه چه بوده ؟ با آنکه پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود : آسمان نبلگون سبز (خضراء) سایه نیافکنده و زمین غبار آلوده (غبار) بر پشت خود حمل نکرده ، مردی صادق اللہجه را چونان ابوذر .

با گناه عبدالله مسعود صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و افضل کسان که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده ، و فقیه در دین و عالم بسنت - آبا گناه او چه بود ؟ ! !

با مثل عوبرا بود در دین ، صاحبی کبیر ، صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گناهش چه بوده ؟ پس چرا ایشان را حبس کرد تا کشته شد ؟ اچرا با آنان بی احترامی کرد ، و حرمت این بزرگواران عظماء را در مقام دینی حاکم کرد و آنانرا در انظار مردم کوچک کرد ؟ !

و آبا مثل ابوهریره و ابو موسی اشعری هم از ضاعین و طایفه سخن سازها بودند ، تا مستحق این تعزیر و زندان و حبس و تهدید شدند ؟ ! من نمیدانم ! بلی این آراء جمعگی مولود از ضاع سیاسی زمانه بود که موجب

سد باب علم بر امت میشد ، و امت را در پرتگاه چهل وارد میکرد و وارد مبارزه آراء مینمود . و اگر چه خلیفه این قصد را نداشت ، ولی باید گفت همینکه امت اسلام از معالم سنت شریفه باز داشته شوند ، و از نشر آن در ملاحظه گیری شود ، پس این امت مسکین بکدام علم و روشنائی و بکدام حکم و حکمت راه تقدم و تعالی و ترفع را پیش گیرد ؟ و بکدام سنت و روش میتواند بر عالم سیادت احراز کند ؟ !

علیهذا باید گفت : سیرت خلیفه - چه خود میدانست و چه خود نمیدانست - ضربت مهلکی بر امت اسلام و بر تعالیم اسلام و بر شرف اسلام و بر تقدم و تعالی اسلام بود .

من میگویم طبق این سیره نادرا یکصد سال یا بیشتر - عامه مسلمین از علم و تدوین حدیث عقب ماندند ، تا عمر بن عبدالعزیز اجازه استکتاب حدیث را داد ، ولی بعد از صد سال خاموشی دیگر آن سخن پادشان رفته بود .

بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد

چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد

بر و بال مایریند و در قفس گشودند

چه درها چه بسته مرغی که پرش پریده باشد

* * *

عمر بن عبدالعزیز فرمانی متعدد المال در این باره صادر کرد و همه آفاق بفضای اسلام نوشت بولی خود ملغی بود که بعد از صد سال که جلوی دست و قلمها گرفته شده و سخن حدیث در دفتر نیامده و زبانها برای گفتن آنرا نداشته و دو سال و یک سال در نیم کس بایکتن از صحابه می نشست و بر می خاسته و گفتگویی از حدیث رسول خدا نیوده بایش از یک حدیث از رسول خدا گفتگو نمیشده در این صورت حدیث را مرده باید گرفت از مقلی نخواهد برای او بود دیدید شعبی که معروف به حفظ بوده میگوید: دو سال و یک سال در نیم با این عمر نشستم، نشنیدم حدیثی از رسول خدا بگوید مگر یک حدیث، با آنکه شعبی معروف به حفظه است او میگوید: هیچ سخنی نشنیدم مگر آنکه حفظ میکردم - پس با وجود چنین حافظه ها باز وقتی شنیدن در کار نباشد، امانات حدیث رسالت محفوظ نمی ماند، محفوظ بودن علم محتاج بتکرار و تذکار است و گرنه از خاطر میرود و شنیدید که سال بن زید میگفت من از مدینه تا مکه بمصاحبت سعد بن مالک (که همان سعد وقاص باشد) بودم، نشنیدم حتی یک حدیث از رسول خدا پس باز گویند - پس بامیری که بر لبها بوده و معنی که از قلمها بوده، سخن حدیث رسول خدا از زبانها افتاده و جای خود را با فسانه فتوحات و شعر داده بود. آنچه از دست و زبانها باد فترها و با گوشها آشنا نمیشده همان حدیث بود و آنچه گوشها را همیشه تکان میداد و فوغای فتوحات و شعر بود که باینست شام بنی امیه سر گرم با آنها بودند.

* * *

تا باز ندانم یکباره گوش عبدالملک هم پر بود، که علم در عراق است و شام خالی از علم است.

همینکه شعبی از عراق برای دیدار خلیفه بشام رفت میگوید: وقتی اذن دخول بمن دادند وارد شدم، ندیدم در پیش عبدالملک فقط یک نفر است که من او را نمیشناسم، بعد معلوم شد اخطل شاعر است عبدالملک چوبدستی باز کی در دست داشت، و اشعاری از لیلی اخیلیه خواند و رو بمن کرد و گفت آیا این اشعار را تو شنیده ای و میدانی؟ من گفتم: نه عبدالملک گفت: من این اشعار را از آنچه خواندم که شما مردم عراق گمان میکنید که علم در عراق است، خواندم تا بدانید که در شام هم علم هست - ساحلی سید مرتضی -

* * *

عبدالملک که از همه خلفای اموی قدرت تشخیص بیشتری داشت این بایه تشخیص و میزان علم و مبلغ اطلاع او معلوم بود، که شعر «لیلی اخیلیه» بکزن عاشق پیشه و امانات علم کشور می شمرد، همه امانات حدیث رسالت محو و اوضاع کشور داری و شاعر پیشه گئی شدند و دیگران از خلفای اموی همه علوم الهی و امانات حدیث رسالت با تمام بساط کشور داری هم، فدای شعر و غنم خواننده ای میشد.

ولید بن یزید بن عبدالملک از خواننده معروف، ابن عا شیه که مردی مغنی و خوش آواز بود، تمای خواندن کرد. و وقتی شعر معروف خود را با آواز خواند چنان سرمست شد، که گفت: تو باید بر بساط سلطنت من سواره بر وی و بساط سلطنت من زیر پای استری که سوار خواهی شد

لنگد کوب گردد - ولی بایدم اول من ترا سر تا پا لغت و عریان زیر بوس
آردم - بنا کرد اعضای آن مرد خواننده را بیکان بیکان بوسیدن ، و از
فرق سر تا پایین با اعضای او را بوسید تا نوبت به «مذاکیر» (آلات رجولیت)
او رسید آنرا برهنه کرد و خم شد که آنرا ببوسد آن مرد رانهای خود را
فراهم آورد و دعوت خود را مستور کرد .

ولید گفت ، والله دست بر نمیدادم تا نبوسم ، پس حشفه او را بوسید
آنگاه مستانه فریاد کشید : واطر باده واطر باده!! لباس خود را یکسره از تن
بیرون کرد و بر این عایشه بیفتد و خود برهنه و عریان ایستاد تا لباس
برای او آوردند - و هم امر کرد که هزار دینار برای ابن عایشه آوردند - و
طبق فرمان خلیفه استر مخصوص او را زین کرده آوردند ، ابن عایشه را
بر آن سوار کرد و گفت سوار بر استر بایدت بر بساط سلطنت که بساط خاص
من است مشی کنی ، که تو با این شعر خود آتش فروزان و اخگری نفتیده در
چکر من افروختی .

در موقع خواندن شعر و آوازه هم التماس ها باین عایشه کرده ،
او را سراج داد و بیاکان خود از آلامیه سوگند میداد ، تا شعر را مکرر
کند .

ایات شعر این بود که با تفتی و آوازه خوانده

اني رأيت صبيحة النحر	حورا نعين عزيمة الصبر
مثل الكواكب في مطالعها	عند الغشاء اطفئ بالبدر
وخرجت ابني الاجر محتسبا	فرجت موقورا من الوزر

ولید گفت ، احسن والله .

و از را قسم داد بحق جد بنی امیه عبد الشمس که اعاده کند

بک نوبه دیگر خواند - بازش قسم داد بحق «امیه بن عبد الشمس» که تکرار
کند - باز بک نوبه خواند - برای دفعه سوم و چهارم همچنین بجان بیکان
بیکان از پدر بر پدر قسم داد و او برای هر کدام دمی آوازه خواند ، تا
بخودش رسید و گفت :

بجان من که باز بخوان باز خواند ، حالت طرب در او چنان انقلابی
برپا کرد که آن کارها را کرد .

(مسهودی - مروج الذهب)

دیگنوبه دیگر از سرمستی شبانه خاطر او از شعر تصنیف
معروف پر بود .

من راغب الناس مات هما و فاز باللذة الجصور

روز دخترش را دید که بادایه اش نشسته بر زانوی او بنشست و از آله
بکارت او را کرد دایه با و سرزنش گفت : مگر آمین گبر و مجوس را بیش
گرفته ای ؟ ولید اشعر را خواند - یعنی این آمین لذت و کار بله و موسی
است نه آمین کیش مجوسی - الخمیس و اخبار الدول -

یک شب همینکه مؤذن اذان صبح گفت ، ولید برخاست و شراب
خورد و با جاریه ای که او هم مست بود در آویخت ، و با او
نزدیکی کرد ، و قسم یاد کرد که جز آن کنیز نباید بر مردم با مامت
نماز بگذارد .

پس لباس خود را بر او پوشانید و آن جاریه مست را با آرایش
جذاب و معنی ، بمسجد فرستاد تا بر مردم نماز گذاشت .

* * *

کشود - ناموس - و نماز پایمال او ، و قرآن تیر باران او شد ، و خودش عاقبت وصحت را از دست داده ، کوکب الملوك نقل کرده : که ولید مبتلا بسی وسه بلیه شده بود که آسانترین آن این بود که از ناف خود بول میکرد - چون شراب را ببلع میخورد الکحل او را از پا در آورده بود هیچیک از بنی امیه مثل او شرب خمر نمیکرد امر کرده بود که در خانه اش بر که واستخری را بر از شراب کرده بودند گاهی که مطرب بر ارغابه میکرد ، و زور آور میشد خود در آن بر که می افکند و چندان که میخواست بیامد میآشامید و در یکسال و دو ماه اتمام سلطنتش چنان بفسق و فجور خود عواطف مردم را بر خود بر آشفت ، مردم دمشق جملمگی بر او عاصی شدند و او را خلع کردند و پسر عیش یزید ناقص را که مثل عمر بن عبدالعزیز عادل بود خواندند ، و با او بر ولید شوریدند و بعد از کارزار عظیمی آخر الامر ولید مغلوب شد و بقصر خود قرار کرد و متحسین شد ، مردم قصر او را احاطه کردند و داخل قصر شدند ، و ولید را با بدترین وجهی کشتند ، سرش را از قصر آویزان کردند و تن او را دفن نمودند .

* * *

یزید ناقص و عمر بن عبدالعزیز معروف اند به عادل بنی امیه ولی این دو نمیتوانستند چیزی را که روزگار عیانیده ، زنده کنند چنانی که تمام ارکان دولت و سران ملت در عهد خلافت هشتاد ساله بنی امیه سخن حدیث رسول خدا ﷺ را مسکوت عنه و معقول عنه گذارده و مشعلداران

حدیث پیغمبر را مانند یحیی بن زید - که شهید عهد همین ولید است - بازید شهید که شهید عهد هشام بن عبد الملك با مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السلام که شهید عهد یزید بن معاویه است با امر که مشعلداران هدایت به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد شهید و کشته و یاره و یاره کنند و دیگر مرجعی برای مردم معرفی نکنند مگر مثل عطاء بن ابی رباح را که هفتی مکه بود و خود مشلول و گنگ و کور و اعور و سیاه رنگ بود همه ساله در ایام بنی امیه در موسم حج منادی در میان مردم فریاد می کشید که : «الایاید از غیر عطاء بن ابی رباح فتویٰ نگیرید .

* * *

عطاء بن ابی رباح و کان بنو امیه یظهرونه جداً حتی امر المنادی ینادی لابقی الاعطاء - و ان لم یکن فعبدا لله بن ابی نجیح و کان عطاء اعور افلاس ، عرج ، شدید السواد -

* * *

این انتخاب از آن نظر بوده که با این مرجع روحانی مردم بدیگری نمیتوانستند و خود او هم معرّض کاندیدای زعامت نباشد یعنی در او هیچ گونه صلاحیت «برج مقابل بارو» نباشد ، ولی طبعاً از عدم اهتمام بمعنویات و حدیث نبوات و امانات و حدیث رسالت جنبه آن در مردم ضعیف بوده و هواداران آن ضعیف خواهند بود ، بعکس اموری که مورد اهتمام است مانند قیمت کنیز مطرب حبابه که در عهد بنی امیه بمیلیون دینار رسید

و کلام حدیث نبوی. بفراموشی و ضعف کشید، تا اندازهای که عمر بن عبدالعزیز هم آنرا مرده می انگاشت، و فرمان برای احیای آن صادر کرد و نوشت حدیث را احیا کنید، چون من ترس از ضیاع علم و ذهاب علماء دارم ولی چه سود!

بر و بال ما بریدند و در قفس گشوند.

چه زحمت بسته مرغی که برش بریده باشد

تدرب الرادی حافظ سیوطی گوید: و لما ابتدای تدوین حدیث در رأس ماه دیام خلافت عمر بن عبدالعزیز و بامر عمر بن عبدالعزیز واقع شد بعد از بیخه آن را بازگو کرده گوید:

در صحیح بخاری در ابواب علم باز گو کرده که عمر بن عبدالعزیز نوشت به «ابوبکر بن حزم (۱)» که در نظر بگیر آنچه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنرا بنویس و تدوین کن چه که من خوف دارم از اندر اس علم و رفتن علماء.

کتب عمر بن عبدالعزیز الی ابوبکر بن حزم ۴ نظر ما کان من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله فاكتبه فانى خلت دروس العلم و ذهاب العلماء لا یقبل الاحدث

(۱) وی این محدث بن حزم از استیذان ابوعلی گوید ابوبکر بن حزم الا ساری فی اصحاب علی (ع) من الین فی (فی) و (مه) عنه و بذی (ی).

النبی (ص) لیفشوا العلم و لیجلسوا حتی یعلم من لا یعلم فان العلم لا یهلك حتی یکون سرّاً •

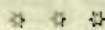
ابونعیم (مصغراً) (۱) در تاریخ اصبهان آنرا بلفظ دیگر روایت کرده گوید: عمر بن عبدالعزیز بهمه آفاق نوشت که بنگرید، آنچه حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنرا جمع آوری کنید، چون من هراس دارم از کهنگی و اندر اس ضیاع علم و رفتن علماء الخ.

ابونعیم الحافظ - کتب عمر بن عبدالعزیز الی الافاق انظر واحدیت رسول الله صلی الله علیه و آله فاجمعوا الخ.

مینماید که متحد المآلی تمام اقطار کشور صادر شده است و مینماید که هر اس از اندر اس و کهنگی علم (یعنی احادیث) داشته و علمای آن علم بتدریج از بین رفته بوده اند و سخنان دیگر جای حدیث را گرفته بوده است و مینماید که افشاء آن ممنوع بوده، و نزد آنانکه بوده سری بوده است

عربی و فی (د) من خواص، یعنی، و فی نظر - اقول: الظاهر ما ذکر (د) فان فی اشهاب نفر قليل و تخصیصه بالذکر من بین اصحابه الجمع الكثير و الجم الغیر الدلالة علی مزید الاختصاص لهم دون غیرهم ولذا ذکرهم (مه) فی القسم الاول بعد نقل الجماعة عن کتاب البرقی قال: ثم قال یعنی البرقی و من مجهولین من اصحاب امیر المؤمنین، فلان و فلان - فظهر ظهور انما ان هذا و امثاله لیسوا من المجهولین - و یظهر من الجمع ان ابوبکر هذا هر محمد بن عمر بن حزم الا ساری الماسی فی الاسماء.

(۱) هو الحافظ احمد بن عبدالله بن مهران اصبهانی - صاحب کتاب حلیة الاولیاء و کتاب اربعین و احادیث المهدی و تاریخ اصبهان متوفای (۴۰۲) یا (۴۳۰ هـ).



و آیا سابقه اخفاء و عدم افشاء، یعنی مستور بودن و انحصار در یک طبقه مخصوص
«اخصاء» هلاکت علم و نبیان حدیث را تبدیل و تبدیل آن احتمال نمی‌رود؛
و آیا بعد از نبیان که بمنزله ریشه سوزش است، دوم رتبه سبز شدن آن
بزودی می‌سود است؛ گل با چمنی که خشک شد تا مجدداً برید و طول زمان
می‌خواهد خبری که مانند حدیث رسول امین صلی الله علیه و آله صد سال از ذهن مردم
بافتد ریشه آن می‌خشکد و خبرهای دیگر مانند خبر فوجات و جنگها
و ابطال جنگها و کشور گشایی عرب و سیاحت اقطار زمین و افسانه‌های
قصاصین بجای آن عزرع دلهاد گوشها و چشم‌ها را بر کند تجدید مطلع آن
کار آسانی نیست - در هر بیست سال یک نسل عوض می‌شود و در صد سال
یعنی پنج بیست، مردم نو و نسلهای جدید، بدنیا آمده و در مکتب تربیتی
خود کتاب حدیثی ندیده، و متناسب آن کمیت و سرعت و شور و سری که در توسعه
آب و خاک است، کیفیت یعنی تعلیم و تهذیب کتاب و نشر حدیث نباشد، تجدید
امر «حدیث» بمنزله احیای امر مرده است؛ از یک درخت هر گاه یک شاخه
سر بریده شود، و شاخه پهلوی آن در نمو باشد آن شاخه سر بریده لاغر
میشود، تا از صمور خشکیده می‌نماید؛ در این شاخه نامیه با نمو خود بر
اقطار ثلاثه خود می‌افزاید تا از تورم خود آنرا می‌پوشاند.



باری (فتح الباری در شرح بحاری) گوید: از این فرمان «عمر بن

عبدالعزیز» بر می‌آید که ابتدای تدوین حدیث نبوی آنچه زمان بوده
است و سپس خود گوید: که اولین کسی که با عمر بن عبدالعزیز حدیث را
تدوین کرد «ابن شهاب زهری» بود - بابان سخن تدوین را راوی «
خلافیت عمر بن عبدالعزیز مقدار دو سال و پنجاه و بعد آن دهم «صفر» از سال
۹۸ یا ۹۹ بوده و ختم آن سال ۱۰۱ هـ در پنجم یا ششم رجب، و گویند: ده روز
از «رجب» باقی مانده - و از طرفی تاریخ صدور این امر به را ضبط
نکرده اند، و هیچکس هم نقل نکرده که امر بکنه عمر بن عبدالعزیز
بتدوین حدیث صادر فرموده در زمان خودش امثال شده باشد - و آنچه
فتح الباری ابن حجر عسقلانی حافظ ذکر کرده بود از باب حدس و تخمین
و بحسب اعتبار عقلی می‌باشد، که چگونه میشود امر عمر بن عبدالعزیز
اطاعت نشده باشد و گرنه برای انجام عمل، سندی بالعیان در دست نیست
و اگر سندی و اثر درستی بالعیان در دست اهل علم به حدیث بود تصریح
بخلاف آن نمی‌کردند و صریحاً نمی‌گفتند که افراد حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
در تدوین در رس (مانین) بوده، چنانکه شیخ الاسلام و دیگران بآن اعتراف
کردند. گوید: اولین کسی که آثار را جمع کرد در مکه ابن جریر (عبد الملك
بن عبدالعزیز بن جریر مکی متوفای بغداد ۱۵۱ هـ) و در مدینه - ابن اسحاق
یا مالک بن انس و در بصره - ربیع بن صبیح یا سعید بن عروه - یا حماد بن
سلمه - و در کوفه - سفیان ثوری - و در «شام» ازاعی - و در «واسط» هشیم -
و در یمن - معمر - و در «ری» جریر بن عبد الحمید - و در خراسان
ابن المبارک بودند.

عراقی و ابن حجر گویند: جمع اینان در یک عصر واحد بودند و ما

نمیدانیم کدامیک اسبق بوده است، گوید: تا اینکه بعضی از ائمه و پیشوایان را پیش بر آن شد که احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را جداگانه بخصوص افراد کند و جدا بیاورد، و این در رأس ما دوم بود، سپس جماعتی را بر شمرده.

وطیبی حسن بن محمد فاضل محدث متوفای (۷۴۳ هـ) در خلاصه در علم درایه گوید اولین کس از سلف که حدیث را تدوین کرد ابن جریر است، و گفته شده که «مالك» است و دیگری گوید که «ربیع بن صبیح» است و سپس تدوین زیاد شد، و انتشار یافت و فوائد آن بر همه ظاهر گردید.

چنانکه می بینید طیبی هم تدوین احمدی را قبل از ابن جریر ذکر نکرده

و همچنین حافظ ذہبی عیسی بن قایم از متوفای ۷۴۸ هـ در تذکرۃ الحفاظ بر آن تنصیب کرده که اول زمان تصنیف احادیث و تدوین سنن و تألیف فروع بعد از اقران دولت بنی امیه و انتقال دولت بنی عباس است و سپس درایم رشید تصانیف زیاد شد و در بفرزنی نهادند و اندک حفظ علماء رو به نقصان نهاد همی که کتب تألیف شد بآنها اتکال نموده، از حفظ خود کاستند و حال آنکه پیش از آن علم صحابه و تابعین در حفظه هارسینه ها بود صدورشان گنجینه علومشان بود، و علوم در گنجینه سینه شان بود.

از سخن ذہبی چیزی دیگر هم بدست آمد که مبدأ کتابت حدیث راوی متأخرتر میداند از آنچه سیوطی میگوید، و هیچکس را در این

گونه امور در خبر و ثبت نسبت بابیگونه تواریخ نمیتوان با «ذہبی» در یکتر از و نهاد و قیاس کرد حتی سیوطی را بلکه هیچکس از آنانکه در شأن او ائیل و سرسلسله ها کتابی نوشته اند (از اهل سنت) سخن سیوطی را نسفته اند. بار خدا یا مگر آنکه استنباط شود که چگونه امر عمر بن عبدالعزیز، امتثال نشده باشد. بنابر این هم باید بعد از فرمان او جمع آوری شده باشد و در آن صورت هم جمع آن در رأسه نخواهد بود و سیوطی در حکم شتابزدگی کرده و خدا را از شتابزدگی در حکم نگه ندارد تأسیس الشیعة لفتون الاسلام گوید: اینک که از این قضایا مطلع شدید، مطلب دیگر را آگاه باشید، که شیعه اولین کس است، در جمع آثار و اخبار مقام تقدم را دارد، در عصر اول باین کار اقدام فرمود، اقتداء بامام خود امیر المؤمنین علی علیه السلام نمود که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله خود در این باره بتصنیف پرداخت. بعد کتاب امیر المؤمنین علیه السلام را که بخط علی و املائی رسول الله صلی الله علیه و آله است نشان دارد.

من میگویم: امیر المؤمنین علی (ع) را نباید قوه واحده فرض کرد و کتاب او (ع) هم نه تنها همین دو کتاب است ۱- کتاب مدرج عظیم ۲- صحیفه ایکه در غلافی شمشیرش داشته، بلکه اهتمام امیر المؤمنین (ع) را که گاهی بوسیله کتب و صحائفش با قلم از ترسیم شده و گاهی بوسیله خطاب و تأییداتی که با زبان بیان فرموده، و موقعی بوسیله ایادی او یعنی اصحاب و یاران او شده باشد سرچشمه انفجار دانست.

«یفجر الحکمة من جوانیه» والسلام

اسلام در کشور کره

بطوریکه از مرکز «انجمن تبلیغات اسلامی» در تهران گزارش میدهند اخیراً اسلام بکشور کره وارد شده و در حال پیشرفت است.*
موضوع دخول اسلام در کشور کره که در سالیان اخیر اتفاق افتاد میتواند باعث اسلام آوردن بسیاری از کشورهای در صدر اسلام مانند حبشه و چین و ژن شن نماید. بسیاری مورخین از خود میپرسند چگونه اسلام در کشور چین در سیزده قرن قبل که هنوز وسایل ارتباطی وجود نداشت و درهای کشور «زبور» برخلاف جهان بسته بود نفوذ کرد و بقدری سرعت ترقی نمود که امروز در حدود هفتاد میلیون مسلمان در آنجا زندگی میکند؛ چطور اسلام بکشور ما لا یا و سیام و سایر کشورهای جنوب آسیا داخل شد در حالیکه جنگی با این کشورها صورت نگرفت؛ با توجه به وضعی که در این چند سال در کره اتفاق افتاد میتوان علت این امر را که تا حدی بر مورخین مجهول بود بدست آورد.*

درین ارتش ملل متفق که از سال ۱۹۵۰ در کره جنگ میکردند هنگی از ارتش ترکیه نیز وجود داشت. با اینکه اینطور «مرد فست که تر کها» بابت زارها کرده اند (در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست) هنگ مزبور دارای يك امام جماعت بود و مرتباً نماز جماعت در هنگ منعقد میشد که افسران و سربازان در آن شرکت میکردند و در ماه میامروزه میگرفتند. رفتار این افراد نظامی و تبلیغات آنها و مخصوصاً تبلیغات امام جماعت آنها سبب شد که عده ای از اهالی کره با اسلام متعاطی شده

و کم کم اسلام آوردند. در ابتدا از مسجد کوچکی که ترکها برای خود ساخته بودند استفاده میکردند و امروز مسجد كوچك آبرو مندی که دارای شبستان و منار و سایر لوازم است برای خود تهیه نموده اند.

دین اسلام را در کره (تخت کیو) یعنی (دین تخت) مینامند زیرا کیو بزبان کره ای بمعنی دین است امروز تعداد مسلمین کره یکصد و پنجاه نفر است ولی با تبلیغاتی که خود جدید الاسلامها میکنند عده آنها بسرعت پیشرفت میکند. رئیس جماعت آقای کیم یود و اهل کره و سخنگوی جمعیت یکنفر کره ای دیگر بنام عثمان چانگ کیو دکتر در مهندسی است. نماز جماعت فعلاً در روزهای جمعه و یکشنبه برقرار میشود. جمعیت اسلامی آنجا رسماً تشکیل شده و در خیابان ریمون ونگ شماره ۳۲۰ فعلاً محلی گرفته اند که از تاریخ سپتامبر ۱۹۵۵ مرتباً برقرار است. اطفال مسلمان در شعبه مخصوصی در مدرسه کشاورزی «شوگر باب گری» درس میخوانند.

از دانشمند محترم:
حاج شیخ احمد آذری

سخنی چند بنویسندگان ما و آثار مسلمین جهان

از شرایط اولیه حیات يك ملت، شناسایی در قراری رابطه بین افراد آن ملت است، چه قدر تفاوت است بین آن مرد جنگی که جمعیت بیشمائی را همراه و هم دست خود دانسته و آنکه خود را در مقابل دشمنان زیادی تنها بداند؛ آیا این دو در قوت روحی و نیروی دفاعی، با هم یکسان و برابر هستند؟ پس چه قدر بجا است که مسلمانان درجه اول مسلمانانی را که در گوشه و کنار جهان متفرق و پراکنده هستند شناخته و از طرز زندگی و روحیات و عقاید آنان واقف گشته، و در چنین دورانی که بهترین وسائل ارتباط بین دور دست ترین نقاط جهان برقرار گشته با هم حسن تفاهم داشته و دست بدست بکنیکر داده، برده از روی حقایق نودانی و درخشنده اسلام برداشته، بشر را بسوی توحید و یکتاپرستی و معارف عالیة اسلام سوق دهند.

متأسفانه تا کنون نویسندگان ما در صد تپه چین مجموعه ای که حاکی از تعداد واقعی مسلمانان جهان و طرز زندگی و تفکر و اندازه آشنائی آنها با مبادی و معارف عالیة اسلام و طرز اخلاق و دود و دوا باشد، بر نیامده

و این را از وظایف خود ندانسته اند و میدان را برای مستشرقین خالی گذاشته، تا آزادانه، هر چه بخواهند، بگویند و بنویسند، و دنیای اسلام را بیشترین و زشت ترین صورت معرفی کنند، از یک طرف عدد و جمعیت مسلمانان را تا حد امکان تقلیل داده، ایشان را مشتقی کم و پراکنده نشان دهند، از طرف دیگر مطالبی که موجب تحریک احساسات و جدائی و دشمنی دسته ای با دسته دیگر شود، با کمال آب و تاب، در کتابهای خود ذکر کنند، و گاهی دسته ای را کم و بیرون مذهب دیگر را زیاد قلمداد کرده؛ تا مقاصد شوم و زهر آگین خود را با نوك قلم انجام دهند و گاهی میگویند: فلان مملکت اسلام دارای يك میلیون مسلمان و نیم میلیون شیعه است شیعه را از جمعیت مسلمانان جدا کرده، بالنتیجه بایک تیر دو نشان میزنند: هم عدد مسلمانان را تقلیل داد و هم شیعه و سنی را در مقابل هم قرار میدهند و فاصله بیرون دو مذهب را عمیق تر و راسخ تر مینمایند.

گاهی مطالبی را بدون تحقیق عمداً یا سهواً بوسیله کتابهای خود نشر داده و در لابلای نوشته های خود پیرفتهای معنوی اسلام و مسلمین را بصورت يك پدیده مادی جلوه داد، حقیقت را در پس پرده قرار میدهند. آنچه بیش از هر چیز جای تأسف است، دباختگی و شیفنگی جوانان و بعضی نویسندگان ما است، و در مقابل ادعائیهائی که هر روز دنیای اروپا بر ای ما میفرستد، چنان گفته و نوشته های آنان را با اهمیت مینگرند که گویا مطلب درست آنست که ایشان بگویند و مطبوعات اروپا آنرا منتشر کنند، هر روز در همین نشسته، از فلان فیلسوف انگلیسی یا مستشرق فرانسوی چه کتاب و مقاله یا با عالم مطبوعات گذاشته، آنرا ترجمه کرده، بمنزله يك سند قاطع و حجت

ممکن می بخوردم مردم بدعند، اگر خواهند دراجع بآب و خاک خود اطلاعی بدست آورند، گفته نوشته های آنانرا حدیث قرار داده و مشاهدات و معلومات قطعی خود را نادیده میگیرند؛ راستی میشود که تا این اندازه انسانی که ادعای فضل و دانش میکند خود را دست بسته تسلیم این و آن کند؟ و خود را در دست در اختیار ملتی که در یکجهت پیشرفت کرده قرار داده در همه جهت برای خود ورقه مسکومیت صادر و امضاء نمایند؟

آیا بر خود لازم نمیدانید که اندکی بتاریخ مسلمین مراجعه کرده، و از ضررهای خانامانوسوزی که از قلم و بیانات دسته ای از خاور شناسان به مسلمانان متوجه گشته مطلع گردید؟ به یسند آن روزیکه عالم مسیحیت و قلم معتدل فرستادگان خود را به شرق فرستاده هدفی را تعقیب میکرد؛ آیا همه جمع فیثاء و اکادمیست پنجم، دانش برای زبان عربی سوخته بود که حکم تدریس آنرا در شهرهای پاریس و آکسفورد و بولون داده؛ آیا وزرای خارجه وارد کشنده و زرات مستعمرات مصالح استعماری غرب غیر از منافع نامشروع خود را در رهبری این جمعیتها پیروی میکردند؟

مانند میخوانیم بگوئیم، هر اروپایی که قلم بدست گرفت، و در باره شرق مطلبی نوشت از اقرض دانسته و هدف و پادمان قرار دهیم، چون در میان ایشان، اشخاص با انصاف که از رویه نویسندگی و تاریخ نویسی منحرف نشده اند یافت میشوند گویانکه بسیار کم هستند، بلکه میخوانیم بگوئیم هر چه باحرف و «لایین» چاپ شد و در پشت کتاب نام یک نفر اروپایی نوشته شد، نمیتواند برای ما ارزش علمی و سندیت داشته باشد، بلکه باید آنگاه که درباره آن تحقیق کرده و درستی آن ثابت شد، برای آن ارزشی قائل باشیم.

لوئی ماسینیون Louis Massignon

باتوجه بمطالب بالا در پیشنهاد اداره کنندگان این نشریه، بنا گذاشتیم کنونی (۱) که قلم یکی از مشهورترین مستشرقین عصر حاضر آقای «لوئی ماسینیون» فرانسوی نوشته شده است، ترجمه کرده، و قسمتهایی از آنرا در اختیار خوانندگان محترم قرار دهیم، بویژه آنکه این مرد در مطبوعات ایران و نویسندگان ما دارای شخصیت علمی و اجتماعی شایان توجهی میباشد، بجای که یکی از نویسندگان فاضل ما در یکی از تألیفات خود او را استادی ارجمند، و سخنان او را در تاریخ شیعه و اسلام مورد توجه قرار داده است.

طبعاً برای اولین بار به قسمتی که درباره ایران نوشته است مراجعه کردم، حتماً اگر همه مطالب آن مثل آنچه که در باره ایران نوشته است باشد، بسیار کتاب بی ارزشی است، زیرا گاهی قلم را بدون تحقیق و اطلاع در دست گرفته و با کمترین مراجعه و دقت مطلبی روی کاغذ آورده، و گاهی همان رویه سلف خود را تعقیب کرده، دانسته اشتباه کرده است، اینک برخی مطالب کتاب درباره ایران.

- ۱- در فرقه بابی (بهائی و ازلی) را جزء مسلمانان ذکر کرده و حال آنکه هیچ مسلمانی بابی و امثالان نمیشرد،
- ۲- اگر جمعیت ایران ۳۲۲،۰۰۰ نفر باشد جمعیت این دو فرقه ۷۰۰،۰۰۰ نفر است، پس اگر جمعیت کنونی ایران ۲۰ میلیون

باشد، جمعیت آنانرا يك ميليون و نیم میداند، زیرا خود تصریح کرده است که این نسبت در سال تألیف کتاب (۱۹۵۳ م) هم باقی است. آیا از هر ۱۳ نفر ایرانی یک نفر بهائی است؟! آیا نباید گفت، همان دستى که این حزب را بوجود آورده، به لوثى ماسینیون الهام کرده است که تا این حد در بالابردن جمعیت این حزب پافشاری کند؟! با آنکه «فلسفه نیکو» عده آنها را در تمام ایران متجاوز از ۴۰۰۰ نفر نمیداند.

۳- در تمام شهرهای ایران بابی هست. آیا چنین است؟!.

۴- سه هزار بابی در آمریکا و اروپا و هندوستان از شاد میکنند.

آیا برای کسیکه راجع بایران بحث میکند، ذکر شماره بهائیان در آمریکا و هندوستان و اروپا چه لزومی دارد؟! صرف نظر از آنچه «فلسفه نیکو» درباره عده آنها در روسیه و ترکستان و هندوستان و اروپا و آمریکا مینویسد و جمعیت آنها را در تمام این سرزمینها از ۱۲۴۷ نفر متجاوز ندانسته است.

عجیب آنکه «لوثی ماسینیون» میگوید: در انازونی ۴۴۸۹ نفر «آنگلوساکسن» بهبائیت از شاد میکنند!!

۵- راجع بمقامات روحانی میگوید: ملای ده تابع مجتهد و بزرگترین مجتهد ایران «خالصی» در کاظمین اقامت دارد، آیا کسی که بایران آمده و مختصر پرسشی راجع بمقامات روحانی کرده باشد، از حوزه اسلامی بزرگ قم، و بزرگترین مقام روحانیت اطلاع پیدا نمیکند!!

۶- یکی از امکته مقدسه شیعه، کاظمین را، مدفن سه امام:

موسی بن جعفر و امام جواد و حضرت عسکری علیهم السلام نام میرد. آیا قبر حضرت عسکری علیهم السلام در کاظمین است؟ آیا سامرا بعنوان مدفن مقدس امام هادی و عسکری علیهم السلام از امکته مقدسه معروف شیعه شمرده نمیشود؟

۷- شاهزاده عبدالعظیم را از اولاد امام هشتم ^{علیه السلام} شمرده، و حال آنکه هیچ مورخ و هیچ فرد ایرانی او را از فرزندان آن حضرت نمیداند و مطالب سست و بی اساس دیگر، که بهجتهائی از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

مطلب قابل توجه آماری است که برای مسلمانان در آخر کتاب ذکر کرده، اتفاقاً در همان سال دارالتقريب (مصر) در صدد تهیه آمار مسلمین در گوشه و کنار جهان برآمده، و در سال بعد آماری برای مجموع مسلمانان جهان ذکر کرده شماره آنان را بالغ بر ۳۶۷،۰۵۳،۴۵۰ نفر دانسته و حال آنکه خاورشناس مذکور عده ایشانرا از ۳۶۵،۳۴۶،۰۰۰ نفر متجاوز ندانسته (با آنکه برای ژاپن و بعضی نقاط دیگر هم آمار داده است)، تقریباً ۹۰ میلیون عدد مسلمین را کمتر بحساب آورده است ما برای اینکه خوانندگان هم بعدد برادران مسلمان خود در نقاط مختلفه عالم پی برده و هم بدانند تا چه مقدار مستشرق مزبور شماره مسلمانان را (تا آنجا که ممکن است) تقلیل داده، در يك ستون عدد «رسالة الاسلام» و در ستون دیگر عدد «لوثی ماسینیون» را ذکر میکنیم، ناگفته نماند: ما ادعا نمیکنیم که آماری را که رسالة الاسلام منتشر کرده، صد درصد درست است، بلکه میگوئیم آمار

لوقی ماسینیون نمیتواند مورد اعتماد باشد ، زیرا بعد از بر خورد با شبهات بالا ، نوشته های او برای ما فاقد هر گونه ارزشی است .

در جدول مقابل رقم مجموع سکنه را طبق نوشته رساله الاسلام ، و آثار مسلمین را از هر دو مدرک در دو ستون مستقل نقل کرده و مقدار تفاوت را نیز ذکر میکنیم *

چنانکه ملاحظه میفرمایید در موارد معدودی لوقی ماسینیون زیاده تر نقل کرده است که ما آنها را با گذاردن علامت (ز) کنار رقم مقدار تفاوت مشخص مینماییم .

نام محل	مجموع سکنه	عدد مسلمین از رساله الاسلام	عدد مسلمین از لوقی ماسینیون	مقدار تفاوت
انبار جواهر شوروی	۲۱۲۰۰۰۰۰۰	۲۸۰۰۰۰۰۰۰	۲۱۰۴۲۰۰۰۰	۶۵۸۰۰۰۰۰
انبار جنوب آفریقا	۱۱۵۰۰۰۰۰۰	۸۳۰۰۰۰	۷۹۱۰۰۰	۴۱۰۰۰
اردن	۱۳۵۰۰۰۰۰	۵۰۱۴۲۰۰۰۰	۱۱۹۰۰۰۰۰۰	۴۲۰۰۰۰
آرژانتین	۱۷۰۴۲۲۰۰۰	۸۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰	(ز) ۲۲۰۰۰۰
اثر بریا	۱۰۱۰۰۰۰۰۰	۶۲۵۰۰۰۰	۴۵۰۰۰۰۰۰	۱۷۵۰۰۰۰
اسرائیل	۱۰۲۶۰۰۰۰۰	۱۲۶۱۰۰۰	۱۲۷۰۰۰۰	۳۵۰۰۰۰
افریقای استوایی - فرانسه	۴۰۴۱۶۰۰۰	۱۰۳۰۸۰۰۰۰	۱۱۶۰۰۰۰۰۰	(ز) ۲۹۲۰۰۰۰
افریقای جنوب غربی	۳۵۲۰۰۰۰	۷۰۰۰۰۰۰		
افریقای غربی	۲۰۰۸۴۰۰۰۰	۸۰۱۲۰۰۰۰۰	۷۱۶۰۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰
فرانسه (۱)	۱۱۰۴۰۰۰۰۰۰	۱۱۰۰۸۵۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰۰۰۰	(ز) ۹۱۵۰۰۰۰۰
افغانستان	۱۰۲۰۰۰۰۰۰۰	۸۲۵۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰۰۰	۱۲۵۰۰۰۰
آلبانی	۲۰۰۰۰۰۰۰	۵۳۰۰۰۰	۱۲۱۰۶۱۸	(ز) ۶۸۱۶۱۸
آمریکای جنوبی	۷۲۰۴۵۰۰۰۰۰	۶۵۰۳۴۲۰۰۰	۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۰۶۵۸۰۰۰۰
النواری			(۲) ۸۰۰۰۰۰۰۰	
آفریقای شمالی				
فرانسه و آلبانی و سیه				
اوبانگی شاری				
دجاج (۳)				
ایالات متحده آمریکا	۱۶۸۰۶۱۸۰۰۰۰	۳۲۰۰۰۰	۱۰۰۳۰۰۰۰۰	۲۲۰۰۰۰
ایران	۱۹۰۸۹۶۱۰۰۰	۱۹۰۵۶۲۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰	۴۰۵۶۲۰۰۰۰
شمال اندالند	۲۹۴۰۰۰۰	۵۷۰۰۰۰		

۱ - موریتانیسا ، سنگال ، سودان ، فرانسه ، کینه ، ساحل عاج ، ونسای علیا

داهومی ، نیجر

۲ - البته این عدد را با حساب کردن (۶۵۰۰۰۰۰) مسلمان استرالیا ذکر کرده است

۳ - از مجموع افریقای استوایی فرانسه اند که رساله الاسلام از آنها مستقلا نام نبرده است



ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم

مقایسه ای چند از

اسلام و جهان متهمان امروز

مشتمل بر عناوین :
مجازات متخلف
قانون برای همه
امنیت

امنیت در افکار
قوم مقننه

نوشابه الکلی

آزادیهای شهوت

حکومت مردم بر مردم

حکومت قانون بر مردم

آزادی فردی واجتماعی

ایمان - جهاد - زکوة

سفیدوسیاه - توبیخ

از خطیب دانشمند :
جناب آقای فلسفی

نام محل	مجموع سکنه	عدد مسلمین از رساله الاسلام	عدد مسلمین از لونی ماسینیون	مقدار تفاوت
کامبیا (آفریقا)	۲۵۲۰۳۸۹	۲۱۴۰۵۲۹	۱۳۰۰۰۰۰	۸۴۰۵۲۹
کینه برتقال و کینه -				
اسپانیا و بریتانیا	۹۵۷۰۱۹۴	۳۲۶۰۶۱۰	۱۰۵۰۰۰۰۰	۱۱۷۳۰۳۹۰
لبنان	۱۰۳۵۰۰۰۰	۷۹۵۰۰۰۰	۶۰۰۰۰۰۰	۱۹۵۰۰۰۰
لیبریا			۳۰۰۰۰۰۰	
لیبی	۱۰۹۰۱۸۳۰	۱۰۰۷۲۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰	۷۲۰۰۰۰
ماداگاسکار (جزایر)				
کمرودونیون	۴۰۳۴۹۰۰۰	۸۳۰۰۰۰۰	۳۷۰۰۰۰۰	۴۶۰۰۰۰۰
مالاوی	۱۰۰۰۰۰۰	(۱۱) ۱۰۰۰۰۰۰		
اتحاد مالاو	۵۱۲۲۷۰۰۰	۲۰۶۸۲۰۰۰	۲۰۵۰۰۰۰۰	۱۸۲۰۰۰۰
مالطی	۳۰۶۰۰۰۰	۲۰۶۰۰		
مراکش فرانسه	۱۰۰۵۱۴۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰۰	۸۰۰۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰
مصر	۲۱۰۶۴۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	
مکاو	۱۵۷۰۱۷۵	۲۰۵۰۰		
موزامبیک			۲۵۰۰۰۰۰	
نیپال	۷۰۰۰۰۰۰۰۰	۲۰۶۰۰		
نیجریا	۲۴۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۷۰۴۰۰۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰۰۰۰	۳۰۴۰۰۰۰۰۰
پاکستان	۳۰۱۱۱۰۰۰۰	۳۳۰۰۰۰		
هند	۳۵۷۰۰۰۰۰۰۰	۳۶۰۰۰۰۰۰۰۰	(۱۲) ۴۰۰۰۰۰۰۰۰	(۱) ۴۰۰۰۰۰۰
هند برتقال و هندو -				
چین	۲۸۱۵۲۵۰۰۰۰	۵۷۱۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰۰	۲۷۱۰۰۰۰
هنگ کونگ	۲۱۸۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰	۳۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰
یمن	۵۰۳۰۰۰۰۰۰۰	۵۰۱۰۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰۰
بنان Yun-nan			۲۰۰۰۰۰۰	
یوکلای	۱۵۰۷۲۲۰۰۹۸	۲۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۰۷۵۰۰۰۰۰	۲۵۰۰۰۰۰
یونیون	۵۴۲۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۵۰۸۰۰	(۱) ۸۰۰

۱۱ - صاحب المجد هشتاد هزار نوشته است

۱۲ - احتمال میرود لونی ماسینیون که مسلمین بعضی جزایر هند مانند مالاوی را مستعلا ذکر نکرده است ، در این رقم منظور داشته باشد

در جزیره العرب که بدون مبالغه باید نام آنرا در مقابل دنیای آن روز
مستجلاب بدبختی و گمانون محرومیت و فساد گذارد، علم و عدل و قانون و
آزادی در خاطر کسی خطور نمی کرد و شاید مفهوم آنرا اصلاً درک نمی کردند
و دختر کشی و چپاول، دزد و گوی و بی عفتی از مسائل خیلی ساده و روزمره
آن سرزمین وحشتناک و مرگ بار بود.

در چنین روزگاری، يك مرد الهی يك رجل آسمانی، يك انبیا رهنده
حقیقی، یعنی پیغمبر گرامی اسلام بین آن مردم قیام کرد و پایه های سعادت
بشر را روی اساس ایمان و تقوی، عدل و احسان، مواسات و برادری، علم و عمل،
تعاون و فداکاری استوار نمود.

دنیای متقدم امروز بعضی از آن تعالیم را عیناً عملی کرده ولی بعضی
از آن تعالیم بقدری عالی و بلند پایه است که با تمام ترقیاتی که تا امروز نصیبش
شده هنوز نتوانسته خود را با آن هم آهنگ سازد. مادر این مقاله به بعضی
از هر دو قسمت آن اشاره می کنیم:

نظرباینکه آمریکا از نظر ترقی و آزادی و سایر مزایای کشورهای
متقدم در مقام بلندی رسیده بهتر است برای سنجش از نشریه «حکومتی
بدست مردم» که دادگستری آمریکا آنرا تهیه نموده است استفاده کنیم و
در باره بعضی از مسائل اصولی اساسی آن کشور، و عین عبارت کتاب را در
اینجا نقل و با اسلام مقایسه نماییم.

در ضمن خوانندگان محترم متوجه باشند که کفه مقایسه ما آمریکای
امروز است نه آمریکای يك قرن یا نیم قرن قبل، زیرا از اشیاء آن کشور باعلاقه
شدیدی پیوسته در رفع نواقص کوشیده اند و برای ایجاد مملکتی بهتر

در قرن اخیر دنیای اروپا و آمریکا در اثر کار و کوشش و بسط عام و فرهنگ
و در اثر فعالیت و فداکاری پیشرفتهای عظیمی نصیبش شده است و پیوسته به
پیشروی خود ادامه میدهد. ترقیات روز افزون جهان اروپا و آمریکا بسیار
مهم و حیرت انگیز است که نمیتوان آنرا انکار کرد.

پیشوایان بزرگی و دانشمندان جهان متقدم، ریشه تمام ترقیات را در
چند اصل ذیل خلاصه کرده اند:

عدل اجتماعی و اقتصادی، فرهنگ عمومی، آزادی، امنیت
حکومت مردم بر مردم.

قوانین اساسی کشورهای اروپا و آمریکا بیشتر در اطراف این
چند اصل دوز میزند و تمام ترقیات و پیشرفتها از همین اصول سرچشمه
گرفته است.
اسلام

چهارده قرن بعقب برگردید، دنیای تیره آن روز را بشناختن بسیار درید
سیه روزی و بدبختی، جهل و محرومیت، دزد و گوی و خیانت و نا امنی
در بیشتر نقاط جهان می بینید. زمامداران حکومت دیکتاتوری خود
قانع نبودند بلکه به مردم خدائی میفرودختند. مردم بدبخت هم ناچار بآن
همه ذلت تن داده و چنان بآن اطراف و متمکشها غوغا گرفته بودند که گوی
قیح آنرا درک نمی کردند.

و کاملتر تلاش نموده اند تا چنانچه در کتاب نامبرده مینویسد :

در ظرف مدتی که مستقیا اقدام به تکمیل و جرح و تمذیل قانون اساسی گردیده یعنی در مدت ۱۶۰ سال اولیه عمر آن که باول ژانویه ۱۹۴۹ منتهی میشود ۲۱ فقره اصلاح قانونی بعمل آمده است

مجازات متخلف

در کشور های متعده امریکسا تمام افراد ملت ، خواه مشهور ، خواه گمنام ؛ خواه غنی ، خواه فقیر ، همه از احاطه قانون مساوی می باشند ، همه باید قانون را اطاعت کنند و همه از حمایت قانون متساویا حمایت می شوند ، تمام کسانی که بسبب سرپیچی و مخالفت با قانون مجرم شناخته میشوند ، بنا باصول قانون اساسی باز عابت مساوات و بدون هیچ توجیهی بوقوع و مقام و شخصیت اجتماعی آنها مجازات خواهند رسید (۱)

در اسلام تساوی تمام مسلمین در مقابل قانون یکی از بدیهی ترین مسائل مذهبی است و نیز مجازات متخلف از قانون در هر مرتبه و مقام یکی از امور مسلمة اسلام است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام در مواردی متخلفین مهم و با شخصیت در مجازات قانونی کردند و کوچکترین توجیهی به مقام آنها ننمودند . برای نمونه بیک مورد اشاره میکنیم :

قبیله بنی مخزوم در قریش احترام و ارزش بزرگی داشتند ، زنی از آن قبیله دزدی کرد ، طبق قانون باید مجازات شود ، اجراء حد ضربه عظیمی برای قبیله بنی مخزوم و قریش بود ، آنها بدست و پا افتادند شاید دزد را از مجازات معاف نمایند ، کسی جرئت نداشت به پیغمبر اکرم بگوید ، با مامعه بن زید متوسل شدند : اسامه روی خواهش آنها بعرض رسانید ، حضرت با تندی با فرمود : از من درخواست تعلیل قانون میکنی ؟ (۲)

۱- حکومتی بدست مردم صفحه ۳۹-الاسلام و الحضارة العربیة جلد ۲ صفحه ۳۴۴

پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد حد را جاری کردند و خطبه پرهیجان و شدیددی ایراد نمود و فرمود :

«انما اهلك الذین من قبلکم . انهم كانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه و اذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحد»

«للی قبل از شما بهلاکت رسیدند برای اینکه اگر شخصیتمهای بزرگ بین آنها دزدی میکردند متعرضشان نمیشدند و وقتی مردم ضعیف و گمنام دزدی میکردند ، قانون جزا در باره آنها اجراء می نمودند .
قانون برای همه

«تساوی افراد در برابر قانون و مصونیت حقوق گوناگون»
«ایشان از تعرض ، مقدمه بسط عدالت و تحسین مواهب و برکات»
«آزادی است و آنچه برای نیل باین هدف ضرورت دارد عبارت از»
«سیادت کامل قانونست و سیادت قانون یعنی اینکه بدون توجه بمال و جاه و قدرت و مقام هیچ فرد یا گروهی نتواند با قانون مخالفت ورزد»
«و آن را نقض نماید ، و نیز اینکه هیچ يك از افراد ملت (خواه بهر»
«علتی باشد) از حمایت قانون محروم نگردد» .

خلاصه این چند جمله آنست که : زورمندان نتوانند با اعمال نفوذ از قانون تجاوز نمایند و ضعفا بعلت ضعف از مزایای قانونی محروم نباشند در اسلام این مطالب از امور مسلمة و غیر قابل تردید است ، برای نمونه کافی است روش علی بن ابیطالب علیه السلام را که بزرگترین مجری قانون اسلام است در یک جمله کوتاه ، از زبان عدی بن حاتم بشنوید : «لا بطمع القوی فی باطله و لایأس الضعیف من عدله» علی بن ابیطالب علیه السلام در اجرای قوانین عادلانه اسلام بقدری دقیق و صریح بود که زورمندان در اجرای مقاصد باطل خود طمع نمی کردند و نانوشتند از فیض عدل اسلام مأیوس نبودند . در برت هوگو ت جا کسون «دادستان دیوان کشور آمریکا در ضمن مقدمه ای که بر کتاب حقوق در اسلام نوشته بارزش عدل اسلام اشاره

کرده است که عین ترجمه آن را در اینجا نقل می‌کنیم :

«مطلب عمده اینست که ما تازه شروع کرده ایم به تحقیق این نکته که این مذهب که جوان ترین مذهب دنیاست قوی ایجاد نموده که حس عدالت خواهی میلیونها مردم که در زیر آسمانهای سوزان آسیا و افریقا و چین هزار نفر دیگر و اگر در کشورهای امریکای است می کنند اتفاق می نماید هر چند ممکن است ما نسبت به الهام منتهی حقوق آنها مشکوک باشیم ، معتقد حقوق مزبور در دروسهای بسیار همی در اجرای قوانین به ما می آموزد حالا موقع آن رسیده که دیگر خودمان را در دنیا تنها قومی ندانیم که عدالت را دوست می دارد با منی عدالتخوا می نهید ، زیرا کشورهای اسلامی در سیستم قانونی خود رسیدن بآن مقصد را نصب العین خود قرار داده اند و تجربیات آنها دروسهای قوی قسبی برای ما در بردارد

امنیت

یکی از مسائل مهم در جهان متعبدان امروز ، تأمین امنیت مردم است سازمانهای انتظامی و قضائی در این باره مسئولیت مهمی بعهده دارند

«باین ترتیب اعالی ایالات متحده امر بکامادامی که از قانون تبعیت می کنند می توانند آزادهای بهر نقطه ای که به خواستشیر و سفر کنند و جان و مالشان در امن و امان باشد در صورتیکه حس کنند حقوقشان ضایع شد حق دارند به محاکم قضائی رجوع کرده و مطلب دیکت و حمایت کنند»

«حفظ جان و مال مردم - در هر کشور جزء یکم سر بازان»
«تعلیم یافته و آموخته بنام کار و عملی وجود دارد که بنگام ضرورت از وجود آنها استفاده میشود در هر نقطه که مقامات محلی قادر به حفظ نظم و امنیت باشند حکومت محلی کشور بر بازان کار و عملی را بیک آنها می فرستد علاوه بر اینها سر بازان کار و عملی جان و مال مردم را در مقابل هر نوع تهدید حفظ و نگهداری میکنند»

«هر فردی حقوقی دارد از قبیل حق آزادی و حق مالکیت و حق حیات و اگر کسی متعرض این حقوق گردد شخصی که مورد تعرض و تعدی واقع شده می تواند متدی و متخلف را در دادگاه تحت تعقیب و محاکمه قرار دهد»

در اسلام امنیت و مصونیت مردم از هر تعرض غیر قانونی یکی از مهمترین

اصول اجتماعی است ، حال در جهان و عرض مسلمین محترم و بعداعلی مورد حمایت قانون است ، قوای انتظامی و محاکم قضائی اسلام موظفند در تمام بلاد برای حفظ امنیت و دفاع از حقوق مردم پیوسته آماده باشند قانون گذار اسلام برای حفظ امنیت جاده ها و بیابانهای دور افتاده قانون مخصوص دارد راهزنان مسلح که مزاحم کاروانها و مخمل امنیت جاده ها و راهها هستند در قرآن کریم بنام «محارب» خوانده شده اند (۱) اسلام درباره محارب مجازات شدیدی تعیین کرده که باعتبار درجات جرم مختلف میشود امنیت در افکار مردم

در اسلام دامن امنیت از شهر و بیابان و جاده بمیدان پهنا و افکار مردم کشیده شده مغزهای مردم دامن امنیت یکدیگر قرار داده است اسلام اجازه نمیدهد مسلمانی بمسلمان دیگر گمان بد ببرد اسلام به پیران خود وفای میدهد همانطوری که باید صحنه پهناور کشور مهد امنیت مردم باشد در میدان وسیع افکار شما نیز باید مردم در امان باشند مسلمان حق ندارد درباره مسلمان جز بخواهی و یا کی فکر کند و حق ندارد در مغز خود دیگری را بتیر گمان بد ترور نماید

ضامن اجرای این قانون قوای انتظامی و محاکم قضائی نیست این قانون فقط بایک قدرت اجرا میشود و آن قدرت ایمان و تقوی است که مخصوص سازمانهای الهی و مکتب انبیاء خداست

۱- اشجاره الدین بهار بون الله ورسوله و یسرون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یسلبوا او یقطع یدیه و ارجلهم من خلاف او یقتلوا من الارض ذلک لهم غری فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم سوره ۵ - آیه ۳۳

بسیاری از ناامنی های اجتماعی از گمان بدسر چشمه میگیرد گمان بدباعت تجسس در کار دیگران میشود و این خود ناامنی دیگری است ، تجسس موجب غیبت مردم میشود که آن نیز ناامنی دیگری است. اسلام مردم را از تمام آنها بر حذر داشته است «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یفتب بعضکم بعضا» - سوره نساء - آیه ۹۲

بدگمانی دشمن حریت و آزادی است بدگمانی مایه یأس و نومیدی است. در محیط بدگمانی مردان با کدل و خیر خواه جرئت نمی کنند افکار خود را اظهار نمایند، زیرا متهم میشوند. گمان بد مردم را یکدیگر بدبین میکند و در نتیجه کارها ببدی تفسیر میشود، در چنین شرائطی جامعه با سرعتی هرچه تماثر بسوی سقوط و نیستی میرود. علی (ع) در کلمات قصار خود میفرماید:

«اسوء الناس حالاً من لم یثق باحد اسوء ظنه ولم یثق به احد اسوء فعله» بدترین مردم کسی است که از بس بد گمان است باحدی اعتماد ندارد و از بس بد عمل است کسی باو اعتماد نمی کند. قوه مقننه

قانون گذاری که از مهمترین اصول سعادت کشور است بدست نمایندگان برگزیده مردم است.

«تمام اختیارات قانون گذاری که باین وسیله اعطا میگردد» «مفوض به کنکره امریکا است کنکره ملی تشکیل خواهد یافت از مجلین» «سنا و نمایندگان»

اختیارات مردم طبق قانون حاکم بر اختیارات نمایندگان است

«در نتیجه این پیش بینی های قانون اساسی مردم ایالات متحده» «امریکا همیشه احساس میکنند و اعتقاد دارند که قدرت نهائی در دست» «خودشان است و سناورها و نمایندگان آنها موظفند همیشه مراعات» «و مواظب باشند که رفاه و آسایش ملت را تأمین سازند»

مردم پیوسته نظر خود را در وضع قانون به نمایندگان خویش اعلام میدارند «حتی افراد عادی ملت از بیان عقیده شخصی خویش نسبت» «و بطرز اداره و سیاست اداره کردن امور باک ندارند و آنچه بنظر» «ایشان میرسد با کمال وضوح به نماینده خود میگویند»

این قدرت در کشورهای جزء نیز برای ساکنین آن محفوظ است :

«در هر يك از قوانین اساسی کشورهای جزء ذکر شده که قدرت» «و اختیارات نهائی متعلق بساکنین و مردم آن کشور است»

خلاصه موقوعیت اجتماعی و سیاسی برای کسی است که بهتر رضایت مردم را جلب کند و اگر برخلاف تمایل مردم عمل کرد طرد خواهد شد .

«در تئوری و در عمل مأمورین نامبرده مأموری میتوانند از اختیارات» «خویش که از طرف مردم اعطا شده است استفاده کنند که مردم از طرز» «کار ایشان راضی باشند و سائل گوناگونی در دست مردم است که» «ناآن قدرت و کنترل خود را بر نمایندگان منتخب اعمال می کنند و» «پایشان یاد آور می سازند که در عین حالیکه رعا و قائمین قومند» «نوکر مردم نیز هستند . بنا بر این مأمورین نمیتوانند در این نکته» «غفلت ورزند که در انتخابات آینده بایک نوع (یوم الحساب) سیاسی» «مواجه خواهند شد و این امر بر اعمال ایشان تأثیر فراوان دارد»

از مجموع این چند قسمت معلوم میشود که : قانون گذار در دنیای متمدن نمایندگان مردمند و ممالك قانون گذاری در عین مراعات مصالح مردم تمایلات و خواسته های مردم است نماینده ای که عملات و ناست رضای مردم را جلب کند در انتخابات بعد از آراء مردم محروم است .

در اسلام قانون گذار خداوند و مالک قانون گذاری فقط مصلحت مردم است. در جائیکه خواسته مردم مخالف با مصلحت آنها باشد خداوند مصلحت را مقدم میکند. در قرآن کریم فرمود: *فرضه سر بازی بر شما مقدور شده و آن بی میلید آنچه بسا از چیزی متفرید بود و مصلحت شما است و چیزی را دوست دارید و برای شما مضرت است.*

ببناید و بیشتر قانونگذار در جهان متهمین بمنزله فرمانبردار صمیمی و خدمتگذار معطیع مردم است و در اسلام قانون گذار بمنزله طیب خیر خواه و مصلحت اندیش مردم است. خدمتگذار مراقب است هر چه آقا بخواهد اجراء کند و طیب مراقب است هر چه مصلحت مزاج و عامل سلامت و بهبود مریض است اقدام نماید.

پیغمبر اکرم (ص) (۱) بمردم میفرمود: شما چون عرضی و خداوند مانند طیب است، صلاح مریض در دانسته های طیب و مال اندیشیهایی است نه در تمایلات مریض علی علیه السلام در نهج البلاغه (۲) پیشوای الهی را طیب و تعالیم مذهبی را دار و دو سوال طیبی دانسته است.

در مواردیکه خواسته مردم متکی بظهور سلیم و عقل روشن باشد قوانین صحیح و نجات بخش است ولی جائیکه خواسته های مردم از تمایلات نفسانی یا تمصب های جاهلانه و نظائر آن باشد، بسعادت واقعی مردم مضرت است در این قبیل موارد قوانین الهی در جهت مخالف قوانین بشری

۱- یا صابا اذ انتم کالرشی و رب العالمین کالطیب، صلاح الرشی فیما یلحه الطیب و تدبیر فی لافیا یشتبه الرشی و یقرحه
۲- طیب دوار طبعی تعاضدکم مراهبه و احی مواهبه یضیع ذلک حیث الحاجة الیه من قلوب عبدا و اذان سمع و التبتکم

قرار میگیرد و گاهی تضاد خواسته مردم با مصلحت مردم، قانونگذار را در وضع بسیار مشکل و غیر قابل حلی قرار میدهد.

نوشابه الکلی

در زمان پیغمبر اسلام شراب متاع رایج و مورد علاقه مردم بود و از نظر اقتصادی و مالی منافع قابل ملاحظه ای برای مردم فقیر و بی بضاعت آن سرزمین در برداشت، ولی قابل انکار نبود که این مایع خطرناک سد راه سعادت بشر بوده و بدبختی های گوناگون در برداشت، قانونگذار واقع بین و مصلحت اندیش اسلام مضار آن را بزرگتر از منافع آن دید «و اللهما اکبر من نعمهما» (سوره آیه ۱۱۹) بخواسته مردم توجه نکرد بضررهای اقتصادی آنرا تنها نمود بدون تردید و با کمال صراحت آنرا تحریم کرد مهمتر آنکه نه تنها خوردن و خرید و فروش آن را بر بیرون خود منع نمود، بلکه ساختن و فروختن آن را به عمل دیگر نیز بمسلمان اجازه نداد و خلاصه سعادت ملت خود و سلامت دیگران را در این قانون در نظر گرفت.

آمریکامقررات و قوانینی نسبت بنوشابه های الکلی وضع نمود که عیناً درج میشود،

در فصل نهم تحت عنوان وزارت خانه های حکومت مرکزی از کارهای وزارت دارایی در نشریه نامبرده چنین میگوید:

«مراقبت و برقراری نظم برای خرید و فروش مواد الکلی و»
«مغذیه بین ایالات متعدد با کشورهای خارجی...»

در شرح درآمد و مالیاتها در آمد مشروبات الکلی را بحساب آورده میگوید:

و صدمات که بر مواد تولیدی مخصوصاً مشروبات الکلی ، بیکار و زنیانی ، آید و لامب چراغ بر قوض شده است

بمنظور تأمین رفاه و سعادت اهالی تحت عنوان بهبود وضع زندگی مردم بحکومت کشور های جزء اختیاراتی داده شد از آن جمله مینویسد :

حکومت های محلی کشور بموجب این اختیارات که اختیارات حفظ و نگهبانی نامیده میشود قوانینی برای منع بازی نرد و لاتاری و تحت آزمائی و تحریم فروش مشروبات الکلی می گذرانند

در ضمن عمل قانونگذاران به فاسد و خطرات مشروبات متوجه شده ، از نظر مصلحت مردم تمام کشورهای آمریکا کلیه جهات اقتصادی در آمدهای مالی و تمایلات مشروب خوانان را زیر پا گذاشته اند ، ماده اصلاحی مهمی در قانون اساسی بشرح زیر افزودند :

ماده ۱۸ بندیک - یکسان از تصویب این ماده و تأیید و فروش و حمل مشروبات مسکره در داخله و ورود آنها بکشور و صدور آنها از کشورهای متحد و کلیه مناطق و سرزمین هائیکه تحت حاکمیت کشورهای متحد آمریکا است بشعور شرب ممنوع خواهد بود

بنا بریکه ملاحظه میفرمائید صدور و وارد ساختن و فروش مشروب در همه جا برای همه بجهت شرب ممنوع گردیده ، از عفا این قانون پیدا است که قانونگذاران صرفاً از نظر مصلحت مردم و کشور ، بوضع چنین قانونی مبادرت نموده اند ؛ ولی طوئی نکشید که عوامل اقتصادی یا تمایلات مردم یا عوامل دیگر باعث شد که قانونگذاران بموجب ماده دیگری این قانون را لغو نمودند و منحصرأ منع ورود را برای توزیع و مصرف ، تابع قوانین محلی کشورهای جزء دانستند و خلاصه از نظر کنفرانس حکومت مرکزی مشروبات الکلی با ممانع اعلام شد .

«ماده ۲۲ بندیک - ماده هجدهم اصلاحی قانون اساسی کشور «های متحد آمریکا باین وسیله ملغی میشود ، بنسبت - باین وسیله حمل «وارد و مشروبات مسکره بدخل هر يك از کشورهای متحد و مناطق «یا متصرفات کشورهای متحد آمریکا بنظور توزیع مصرف «چنانچه مخالف با قوانین تقاطع مذکور باشد ممنوع میگردد»

در نیست که گفته شود: این تضاد و تراحم که در وضع قانونگذاری در باره مشروبات مشهود است ، مولود تضاد مصلحت مردم با خواسته مردم است.

آزادیهای شهوت

دنیا ی اروپا و آمریکا بد ختران و پسران و زنان و مردان در باره اعمال غیره جنسی ، آزادیهای بسیاری داده اند و آنها نیز از این آزادی استفاده مینمایند و شهوات و تما یلات خود را بصورت مختلف بیکار می بندند ؛ بوسیدن ، در آغوش گرفتن ، با هم رقصیدن ، برهنه در آب با هم شنا کردن ، هقا بل چشم یکدیگر عریان بودن ، از مسا ئل بسیار ساده و پیش پا افتاده دنیا ی متممندان است.

قیح عادی و منع قانونی ندارد ، مضافاً شهوات انگیز و مویج فیلم های خطرناك اروپا و آمریکا برای نشان دادن در جات شهوات نمونه بارز ما است .

در اسلام اعمال تما یلات جنسی را فقط در ازدواج قانونی اجازه داده است . این قید آمیزش های زنان و مردان را مضرب سعادت و منفای با مصلحت مردم میدانند .

پیغمبر اسلام (ص) به پاکی نسل جامعه توجه بسیار دارد و آمیزش های غیر قانونی زنان و مردان را موجب آلودگی و ناپاکی نسل میدانند اسلام تما یلات

جنسی را مانند سایر تمایلات تعدیل کرده و تند روی در آن را موجب سقوط
حالت و عارفان جامعه دانسته است.

(واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا فيها فندسوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا - سورة ايه ١٧)

خاندا نهائی کہ بعلت عیاتی ساقط شدہ اند بسمہ ازلند

ز ملامدانی که در از شهوت برستی دلی عفتی نیست و نابود شده اند
در تاریخ فراوانند.

مللی که در اثر تندروی در شهوات دچار شکست های فاجعه
و جبران ناپذیر شده اند متعدد و زیادند. مسلمین اسپایاروزی دچار سقوط
شدند و تمام حیثیت و استقلال خود را از دست دادند چون در منجذاب
شهوت غوطه ور شده و شبهای خود را در حال مستی در آغوش زنان
هرجائی گذرانده و ضربه بزرگی که در جنگ گذشته بر ملت کهن سال
و متمدن فرانسه وارد شد و موجب گزاشی که «ژنرال ژرو» برای
«مارشال پتن» نوشته بود قسمت اعظمش برای این بود که ملت فرانسه در
شهوت و عیاشی تندروی کرده بودند.

خلاصه این مطالب غیر قابل انکار است که شهوت برستی یکی از
بزرگترین عوامل سقوط فرد و خانوادهاست.

اگر ملاک قانون گذاری خواسته های مردم باشد تمام بشر بحکم غریزه طبیعی خواستار نیایش و شهن اند هر کس بالغ شود و تمایل جنسی را حس کند از آمیزش باجنس مخالف لذتی برد و در این راه خواهان آزادی بی قید و شرط است.

اسلام مصلحت اندیش این خواست را ضمن قانون ازدواج بقدر

مصلحت اجازه داده و آزادی شهوت را که مخالف صلاح و سعادت است
بموجب قانون تحریم نموده است. دراز و یا مردیک زن میگیرد و میتواند با
یک یا چند زن فحش باشد، بیوسد و برقصد و در صورت توافق و تمایل با او
همبستر شود و بهیچ وجه منع قانونی و اخلاقی ندارد.

در اسلام هر گونه آمیزش و تماس زن با مرد اجنبی منع صریح قانونی دارد. پوشیدن و در آغوش گرفتن، با هم شنا کردن مانند زنا کردن حرام است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: اگر در اروپا و آمریکا یکاه معاشرت مردان و زنان مانند اسلام منع قانونی داشت، آیا زودبائیها و امریکائیها با هم از قانون تعدد ازواج تعجب میکردند؟ آیا با هم در وضع این قانون با اسلام خودده میکردفتند؟ امریکائی و اروپائی عملا موافق است؛ یکمرد با چند زن آمیزش کند، گویی از اسلام گله دارد که چرا آنرا محدود و قانونمقید کرده و بطور بی بندوبار اجازه نداده است!!

حکومت مردم بر مردم

بزرگترین افتخار يك کشور آزاد اینست كه خود مردم بر خودشان

حکومت کند و تمام اختیار در دست مردم باشد.

... در بین مردم حکومت‌هایی بوجود آمده که اختیارات»

«حالا آنها ناشی از رضایت مردمی است که بر آن حکومت می‌کنند»

«که هر زمان هر نوع حکومتی مغرب این امثال گردد، حق مردم»

دلت که آنرا عوض نموده یا برکنار سازند *

«مردم امریکایان دادند که حکومتی را که ابراهام لینکلن»

«ان آزادی بخش بزرگ یعنی حکومت مردم بدست مردم و برای»

«مردم تعریف کرده با موفقیت و پیروزی بر مشکلات قایم خواهد بود»

«آمد چنانکه» در گذشته بر آن فایق آمده است .

معنی حکومت مردم بر مردم اینست که تمام قدرت ها در کشور ناشی از مردم است و حکومت کنندگان برگزیدگان خود مردمند که بر مردم حکومت می کنند.

«سه قوه اصلی حکومت یعنی مقننه (وضع کننده قوانین) مجریه (عمل کننده حکومت و مجری قوانین) و قضائیه (مفسر قوانین و رفع کننده مشاجرات از یکدیگر) بطور مشخص تفکیک گردیده است تا «هر يك منفرداً نمایندۀ قاطبه مردم باشند.»

قانونگذار اگر قانون وضع کننده نمایندگی مردم است، پس درواقع این خود مردمند که قانون وضع کرده اند.

«يك نفر بعهده موظف است از طریق پرداخت مالیات به حکومت خود كلیه مالی كند و طلبه او است كه از قوانین و مقرراتی كه خود در وضع آن سهمیم بوده است اطاعت كند.»

بنابراین درعین اینکه حکومت قانون است باید گفت حکومت مردم است زیرا قانون مجموعه خواسته ها و تمایلات مردم است که بوسیله نمایندگان مردم درغالب الفاظ و عبارات ریخته شده است.

حکومت قانون بر مردم

در اسلام چون قانون گذار خداوند است نمیتوان گفت حکومت مردم بر مردم، بلکه فقط باید گفت حکومت قانون بر مردم و چون در اسلام قانون متکی بخواسته های مردم نیست بلکه ناظر به صلاحیت مردم است باید گفت: کتاب قانون یعنی مجموعه صلاح و سعادت مردم.

در تمدن جدید قوه مقننه در عرض قوه مجریه و قوه قضائیه قرار گرفته است و مردم فوق همه آنها یعنی سه قدرت مستقل و تفکیک شده

ناشی از قدرت مردم ناشی است، ولی در اسلام قانون و قانون گذار فوق همه کس و همه چیز است، قوه مجریه و قوه قضائیه و کلیه مردم در هر طبقه و مقام باید مطیع قانون یعنی قرآن و مطیع قانون گذار یعنی خداوند باشند آزادی فردی و اجتماعی

یکی از بزرگترین ارکان تمدن جدید آزادی فردی است که در اسلام نیز به بهترین وجه تأمین شده است با این تفاوت که اسلام به ملت خود در گناه آزادی نداده است کسب و کار در اسلام در جهان متمدن امروز آزاد است و نیاز کردن قمارخانه و مشروب فروشی در اسلام آزاد نیست در تمدن اسلام و تمدن جدید مردم می توانند آزادانه در اموال خود تصرف کنند ولی مسلمان حق ندارد مال خود را بابت فاحشه و قمار بدهد مرد در انتخاب زن و زن در انتخاب مرد برای زناشویی در اسلام و غرب آزاد است، ولی برای اینکه یگانگان بر مسلمین حکومت نکنند و سلطه و نفوذ بدست نیاورند اسلام اجازه نمیدهد زن مسلمان شوهر غیر مسلمان انتخاب نماید.

خلاصه: اسلام با آزادی موافق است مگر در مواردی که آزادی مخالف عقل و منطق یا منافق یا شرف و استقلال مسلمین یا مضربالوجان مردم باشد.

بزرگی و عظمت يك کشور را در كثرت افراد ملت یا فراوانی معادن و مخازن طبیعی و ثروت آن جستجو نکنند، بلکه کشور بزرگ و با عظمت کشوری است که آزادی صحیح و اقلانه مردم بهر تأمین شده باشد مملکت برای همه و متعلق به همه باشد همه از عدل اجتماعی و مزایای

مملکتی بر خوردار باشند. همه در حدود صلاحیت و شایستگی در اوضاع کشور نظارت کنند. بتوانند آزادانه از حقوق تشویق و حمایت کرده و یا احراق و ناروایی اعتراض نمایند. قرآن ملت اسلام را بهترین ملت معرفی کرده زیرا در امور اجتماعی آزادی قانونی دارند نمیتوانند امر بمعروف و نهی از منکر نمایند.

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»
(سوره ۳ آیه ۱۰۶)

کشور قانونی و آزاد آن کشوری است که از یک طرف حکومت دارای قدرت بوده و مورد اطاعت مردم باشد ولی دیکتاتور و خودسر نباشد از قانون بیروی کند و از طرف دیگر مردم دارای اراده و اختیار باشند بتوانند در نیک و بد کشور نظارت کنند ولی هر چه در جرح طلب و انجام گسیخته نباشند چنین کشور حد وسط بین دیکتاتوری و هرج و مرج است در چنین کشوری مردم آزادی قانونی دارند و در امور اجتماعی نظارت میکنند ولی تندرو و متجاوز نیستند. قرآن چنین ملتی تربیت کرد و این چنین وضعی بوجود آورد.

و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس
(سوره ۲ آیه ۱۴۲)

ملت اسلام امت وسط و ملت قانون و آزاد است و بهمین دلیل حق نظارت ملی دارد.

نظارت مردم در حسن اجرای قانون و حق اعتراض بگناه بهترین معیاری قوانین اسلام بود. در کشوری که مردم حق اعتراض بگناه داشته

باشند گناهکار چریت قانون شکنی و تجاوز ندارد و تنفر و انزجار مردم بهترین راه مبارزه با گناه و بزرگترین مجازات گناهکاران است. زندان هر قدر سخت باشد به سختی زندان انزجار افکار عمومی نیست. کسیکه مورد طرد و تنفر مردم واقع شود جهان بهنادور برای او تنگنای غیر قابل تعدیلی است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای جنگ تبوک بسیج عمومی کرد. کعب ابن مالک و هلال بن امیه و فرات بن ربیع و روی ساهجه کاری و سستی از انجام فریضه جهاد سر باز زدند و با سر بازان بجهه جنگ رفتند پس از آنکه پیغمبر و سر بازان حرکت کردند از کرده خود پشیمان شدند ولی موقع گذشته بود. بعد از مراجعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بگذرخواهی شریفان شدند و بدین وسیله به تعالی خود اقرار نمودند و باید مجازات شوند.

ارتش اسلام دارگاه نظامی و محاکمات صحرایی ندارد. نبی اکرم مجازات عجیبی برای آنها مقرر فرمود: خودش با آنها حرف نزد و دستور داد احدی با آنها سخن نگوید، این مجازات که بنظر آسان می آمد از هر زندانی سخت تر و طاقت فرساست بود، جانیشان بلب آمد و جهان فراخ برای آنها تنگ شد. قرآن در سوره ۹ آیه ۱۱۹ بطور اجمال به فضیله اشاره فرموده است:

و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لاملجاً من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم

همه مردم برای اطاعت از دستور پیغمبر از سخن گفتن با آنها خودداری کردند. تفسیر تبیان میگوید: بچه های شهر نیز با آنها حرف

نمیزدند. زن و فرزند آنها با آنان سخن نمی گفتند. کسانی که غذا برای آنها می آوردند بدون گفتن يك جمله ظرف غذا را می گذاردند و می رفتند، از این محیط تنفر آمیز و خفقان آور بچان آمدند و کار با مستغوا نشان رسید، مجبور شدند شهر را ترك کنند متجاوز از چهل روز بدین منوال گذشت، آنقدر گریه کردند و در بیشگاه خداوند اظهارندامت نمودند تا توبه آنها قبول و اجازه داده شد که مردم با آنها معاشرت نمایند و بطور عادی سخن بگویند.

قانون گذار اسلام مرد درستکار را مورد حمایت قانونی قرار داده و همه جا از افراد عادل و متقی تجلیل کرده و شهادت آنها را در محکمه قضا قبول نموده است و در مقابل بگناهکار اظهار بدبینی نموده و به مردم نیز دستور داده با آنها رفاقت نکنند و از معاشرت با آنها بپرهیزند و با این مبارزه منفی از طرفی مردم پاك را از خطر گناه حفظ نموده و از طرف دیگر قوانین را بدین وسیله به مرحله اجرا در آورده است.

در اسلام نظارت مردم بقدری اهمیت داشت که حکومت ناگزیر بود قضایای کشور را با آنها به میان بگذارد و بافکار و نظایر های مردم احترام کند.

در زمان خلافت عمر امپراطور روم با مسلمین ترك مخاصمه نمود و عمر نیز موافقت نمود. امپراطور روم نامه ای بخلیفه مسلمین نوشت تا از این راه خود را باو نزدیک کند، در این موقع ام كلثوم همسر خلیفه مقداری عطر و بعضی لوازم زنانه بمنوان هدیه برای ملکه روم فرستاد، همسر امپراطور نیز هدایای بسیاری برای ام كلثوم ارسال داشت، از آن جمله گردن بند

جواهر گران قیمتی بود، موقعی که فرستاده ام كلثوم هدایای ملکه روم را به مدینه آورد، عمر از جریان مطلع شد، تمام هدایا را گرفت و دستور داد مردم در مسجد اجتماع نمودند، جریان را با اطلاع مردم رسانید و برای اظهار نظر موضوع را با مردم به میان گذارد تا معلوم شود این هدایا متعلق با كلثوم عیال خلیفه است یا باید تحویل بیت المال شود، بعضی آنها را متعلق بام كلثوم دانسته می گفتند: این هدایا بجای هدیه ایست که ام كلثوم از مال شخص خود فرستاده است، بعضی گفتند: این هدایا برای شخص ام كلثوم فرستاده نشده بلکه بعنوان مقام او یعنی همسری خلیفه مسلمین ارسال شده است و باید تحویل بیت المال شود، عمر نظریه دوم را تایید کرد و گفت يك يك مسلمین بودند و بنمایدگی مملکت رفته است و باید همه آن هدایا بخزانة مسلمین تسلیم شود. فقط دستور داد قیمت هدایایی که ام كلثوم از مال شخص خود برای ملکه روم فرستاده از بیت المال پرداخت گردد از این قضیه كوچك تاریخی بخوبی میتوان فهمید که در اسلام توجه مردم بامور کشور و حق نظارت ملی بقدری ریشه دار و عمیق بود که خلیفه مقتدری چون عمر قادر نیست موضوع سادی را از افکار مردم پنهان نگاه دارد و مهمتر آنکه وقتی قضیه را به مردم عرضه میکند، مردم در کمال آزادی و با تمام صراحت اظهار نظر و عقیده می کنند و خلیفه نیز نظر مردم را احترام و اجراء می نماید.

دنیای تمدن امروز بدون تردید نیز از نعمت آزادی اجتماعی برخوردار است، اختیار امور در دست مردم است و اراده آزاد مردم است که پر خهای کشور را می گرداند، نمایندگان مردم سخن آزادانه میگویند

چراست که آئینه افکار مردم اند آزاده انتقاد و در موارد لازم اعتراض می کنند، حکومتها ناچارند با آزادی مردم احترام کنند و کمال توجه را با فکار مردم داشته باشند.

خلاصه در اسلام تحت عنوان امر بمعروف و نهی از منکر و در آمریکا و غرب بعنوان نظارت ملی و حکومت مردم بر مردم با آزادی احترام شده است و حق دارند از خویشان حمایت و با انحراف و بدیها اعتراض کنند و مردمند که ناظر اجرای قوانین و محافظ مقررات کشور هستند.

در اسلام امر بمعروف و نهی از منکر یکی از فرائض و وظایف ایمانی و روحانی است، مسلمان معتقد است علاوه بر اینکه باید فرائض خود را انجام دهد و از گناه بپرهیزد، موظف است مراقب برادران خود نیز باشد، در سعادت آنها کمک کند و گناهکار را از گناه نهی نماید.

مسلمان عقیده دارد که باید نهی از منکر نماید و اگر نتواند و نکند امر خداوند را مخالفت کرده و گناهکار است و استحقاق مجازات دارد مسلمان باید خود گناه نکند و راضی بگناه دیگران نباشد، زیرا اسلام گفته است: کسی که بعمل باطل دیگران راضی باشد مثل اینست که در گناه با آنها شریک بوده، علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود: **كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً** یا رستم بد گران و دشمن ستمگران باشید.

مسلمان اگر ببیند مظلومی گرفتار است و مردم را بکمک می طلبد، موظف است بداد ابرسد و تا آنجا که میتواند دست ظالم را کوتاه کند و اگر توانست و نکرد وظیفه مسلمان را انجام نداده است، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: **(مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَتَادَى بِالْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ)**

خلاصه در اسلام امر بمعروف و نهی از منکر با وجود شرایط از وظایف حتمی و از جمله فرائض است مسلمان نه فقط آزاد است که اگر بخواهد حق داشته باشد نهی از منکر نماید، بلکه موظف است حتماً از این آزادی استفاده کند و باید نهی از منکر نماید.

در جهان متعبدن چطور؟

آیا استفاده از حق آزادی، جزء فرائض غیر قابل تخلف است؟
آیا کسی که مظلومی کمک نکند و اخذ قانونی میشود، آیا روزنامه ای که در مورد اعتراض لازمی سکوت نموده، استحقاق مجازات دارد؟ آیا کسی که بتواند با سخنرانی اعتراض کند و نکند گناهکار شناخته میشود؟

خلاصه در جهان متعبدن آیا اعمال حق آزادی و استفاده از آن برای حفظ قانون و عدالت فردی و اجتماعی از واجبات و جزء وظایف قطعی است، یا از مباحات است که اگر خواست میتواند استفاده نماید و اگر نکرد استحقاق مجازات ندارد؟

در باره همکاری مردم با مأمورین در مواقع لغشتاش و بی نظمی میگوید:

یکی دیگر از مأمورین مهم حکومت معلی ایالتی (شریف) با ضابطه مدله است او ست دیاست پلیس ایالتی را داد و موظف است که نظم و امنیت عمومی را حفظ کند ... (شریف) مجاز است که از هر يك از ساکنین ایالت تقاضا کند تا در دستگیری يك جنایتكار و بادر حفظ نظم و امنیت و مقابل وقوع بی نظمی و اغتشاش ... او کمک کند

آیا این تقاضای مردم الزام آور است اگر فرضاً مردم اطاعت نکردند مجازات میشود مگر قدرتی فوق قدرت مردم هست که بتواند آنها

را مجازات نماید ؟

در اسلام مجاززه با گناه فریضه مذهبی است، لازم نیست مقامی از آنها تقاضا کند، فقط کافی است مردم تذکر دهند. در این موقع مردم خود را موظف میدانند برای جلوگیری از گناه اقدام نمایند اگر کسی تخلف کرد در پیشگاه خداوند استحقاق مجازات دارد آری خدا است که فوق مردم است.

در اسلام لازم است مردم بر حسن اجرای قانون نظارت کنند به نیکی امر و از بدی نهی نمایند و به عبارتی اسلامی حکومت قانون است بر مردم با نظارت مردم *

ایمان

یکی از تفاوت های مهم بین اسلام و دنیای متمدن امر و ایمان است در اسلام مردم بقوانین و تعالیم دینی مؤمن و معتقدند و انجام آراء و وظایف وجدانی و روحانی خود میدهند، ضامن اجرای قوانین در اسلام ایمان مردم است، توسل بزور و قوای انتظامی در موارد محدودی برای مردم منافق یا افراد سست عقیده و لاابالی است *

در دنیای امروز چون قوانین زائیده فکر بشر است، مردم آن را بی چشم ایمان نمی بینند و اجراء آن را مانند دستور آسمانی فریضه وجدانی و روحانی خود نمیدانند. ضامن اجرای قوانین جهان متمدن امر و سازمانهای انتظامی و اجرائی کشور است البته وضع تربیت افراد از دوران کودکی در اجراء قوانین نقش مهمی دارد *

قرآن کریم از عمل صالح مکرر سخن گفته است، ولی همه جا قبل از ذکر عمل صالح از ایمان نام برده است *

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات. و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات. و الهضرا ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات *

اسلام عملی را باک و صالح میداند که ناشی از ایمان و از منبع روحانی صاحب عمل سرچشمه گرفته باشد. کسیکه عملش متکی بر ایمان و خلوص نباشد استحقاق پاداش ندارد. اسلام اول بخوبی و ایمان مردم نظر دارد، بعد بخوبی اعمال مردم اسلام مردم خوب را از اعمال خوبشان بهتر میداند رسول اکرم صلی الله علیه و آله میفرمود :

نية المؤمن خير من عمله

و امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود :

(خير من الخير فاعله و احمل من الجميل قائله و ارجح من العلم حامله)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

خير من الخير معطيه و شر من الشر فاعله

و باذن فرمود : (فاعل الخير خير منه و فاعل الشر شر منه)

اسلام در درجه اول متوجه اصلاح افکار و تطهیر دلهای مردم است. بدیهی است مردم دل باک اعمالشان شایسته و باک خواهد بود ولی در دنیای متمدن اولیاء کشور فقط ناظر اجرای قانون و متوجه بعمل مردم هستند و نظر ندارند که مردم در باطن مردان شریف و باکی هستند یا افراد ناپاک و پلید -
دادستان دیوان کشور امر یکا ضامن مقدمه ای بر کتاب حقوق در اسلام
باین نکته نیز اشاره کرده است :

قانون در امر یکسانیت با یکسان محدودی با اجراء وظایف اخلاقی دارد و در حقیقت یک شخص امر یکسانی در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است یک فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد، ولی بر عکس آن در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده خدا است، اراده ای که بر رسول او محمد (ص) مکشوف و بیان گردیده است. این قانون و این اراده الهی تمام مومنین را جامعه واحدی می شناسد که به از قبایل و عشایر کوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل های دور و مجزای از یکدیگر واقع شده باشند؛ و اینها ملت تبری صحیح و سالم است و ملت جماعت می باشد نه ملت و شعوب جزایائی. در این جا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانون گذاری دیگری باقی نمی گذارد چه و بدیاینگه اجزاء انتقاد و شقاق و نفاق بدهد بنظر مومن این جهان دهلیزی است جهان دیگر که جهان بهتر باشد و قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک و انبساط یکدیگر و نسبت با اجتماع آنها معین میکند تا آن تحول سالم را از این عالم به عالم دیگر نمایند.

ایمان بخدا در قلوب مسلمین چنان ریشه دارد عمیق بود که در جای خلوت، در مکانی که هیچ کس او را جز خداوند نمی دید، وظایف قانونی و تعالیم دینی را به بهترین وجهی انجام میداد، بر سبیل نمونه تأثیر ایمان را در حسن اجرای قانون در ضمن دو مورد بررسی خوانندگان معترطم می رساند

سربازی و از جهان گذشتگی از بزرگترین مسائل اجتماعی تمام عالم است، سازمانهای وسیع ارتش برای احضار مشمولین و نظارت در حسن اجرای قانون با تمام وسائل مجهز است و برای متغلفین از وظیفه سربازی قوانین سخت و دشمنی وضع نموده اند، زیرا سربازی همانطور که از اساسش پیداست سرباختن و از جهان گذشتن است و اجراء این قانون جز با مقررات تند و دشمن غیر ممکن است.

در اسلام سربازی از عبادات است. سربازی قدرت معنوی دایمانی، وظیفه سنگین و مقدس جهاد را از صمیم قلب استقبال می کند و کشته شدن در راه خدا از بزرگترین افتخار و سعادت خود میدانند، به همین جهت قانون گذار اسلام در این باره نه تنها قوانین دشمن وضع نکرد بلکه بر عکس تسبیلاتی مقرر نموده است که در تمام دنیای اروپا و آمریکا و کلیه کشورهای جهان شاید نظیر نداشته باشد.

در اسلام همانطور که کور و مریض و افلیج مانند تمام کشور ها از خدمت سربازی معاف است عدم موافقت پدر و مادر نیز برای سرباز علی قانونی معافیت از خدمت است بمبادرت دیگر اسلام پدر و مادر مسلمان حق قانونی داده است که فرزند خود را از خدمت سربازی و حضور در جهاد منع نمایند.

(و اما الابوان فان كانا مسلمین ثم یكن له ان یجاهد الا باعزهما ولهما منعه) اگر پدر و مادری از این حق استفاده کرد و فرزند خود را از سربازی منع نمود، ارتش اسلام آن فرزند را از خدمت سربازی قانوناً معاف شناخته است و او حق ندارد در جبهه جنگ شرکت کند.

در دنیای متقدم آباد تمام ارتش آنها چنین قانونی وجود دارد؛ بطوریکه بن اگر در قوا این سر بازی آنها چنین حقی بپردازند مادران داده شود چنان ضربه ای سازمان ارتش وارد میشود که هیچ وجه قابل جبران نیست. کدام مادر باید است که از این حق قانونی استفاده نکند و راضی شود که فرزندش جلو آتش مسلسل قطعه قطعه شود؟

در اسلام این قانون کو چکترین ضربه ای بخدومات سر با زی نزد، بد زبان و ما دزان از این حق استغاده نکر دند، زیرا خداوند سر با زی را روی مقر ذات خشاک دقوا بین ذا بیده، طرز بشر انجام نمیدا دند، بلکه معتقد بودند ریشه آن امر الهی دائر آن سعادت جاد دانی است. کدام پدر یا ما در بسعادت ابدی فرزند خود مخالف است

موقعیکه فرزند برای سفر جهاد آماده میشدمادر با کمال خوشحالی او را بدرقه میکرد و این سفر را برای او بزرگترین عامل سعادت و کامیابی میدانست میگفت: فرزند اگر بدرجه رفیعه شهادت نائل شدی در میدان پرافتخار جهاد جان سپردی ما در تراقیامت فراموش میکنم ازمن شفاعت کن تا سعادت از آبروی تو استفاده کند و او نیز بسعادت ابدی نائل گردد، فرزندم که عاشق فداکاری و جان بازی در راه خدا بود بسیار میگفت دعا کن که من در میدان جهاد در راه خدا کشته شوم و بسعادت شهادت برسم.

آری در اسلام سر بازی عبادت است و حامن حسن اجرای قوانین آن ایمان بخداوند است بمقررات تند و خشن.

زکوة

یکی از مسائل مهم اجتماعی هر کشور موضوع مالی و وصول مالیات های مقررده است. مردم ثروت خود علاقه دارند حاضر نیستند با آسانی آنرا از دست بدهند. دولت ها برای وصول مالیات سازمانهای رسمی تشکیل داده و قوانینی وضع نموده اند. کسانی که از پرداخت مالیات مقررده خود داری

کنند با صدور اجرائیه و قدرت سر نیزه و توقیف اموال اصل مالیات را با جرایم و زیان دیر کرد از اموال او بر میدارند و از این راه طلب دولت را وصول می کنند.

مؤدیان مالیات، چون بقانون ایمان ندارند، اجراء آن را مانند دستور آسمانی و امر الهی از وظایف روحانی خود نمیدانند و تا جاییکه بتوانند از پرداخت شانه خالی می کنند.

امریکا برای وصول مالیات گاهی مجبور میشود، املاک مردم را در معرض فروش قرار دهد و طلب خود را وصول نماید.

در باره وظایف ضابط دادگستری - و چون از طرف قاضی حکمی مبنی بر فروش املاک مودیانی که از پرداخت مالیات بر آن املاک سر باز زده اند صادر گشت، وی آنرا بفروش میرساند.

در اسلام زکوة که بزرگترین اقلام مالیات کشاورزی و دام داریست مانند جهاد از عبادات است، مسلمان، پرداخت زکوة را از وظایف روحانی و ایمانی خود میداند و معتقد است که خداوند بزرگ امر فرموده مقداری از مال خود را بعنوان زکوة بپردازد، برای اینکه پرونده حسابش در محکمه عدل الهی آلوده نباشد و کوچکترین حقی از مستحقین تضییع نشود کمال دقت را معمول میدارد و زکوة را تا دینار آخر برای رضای خدا می پردازد.

میگویند: مردم در اروپا و آمریکا بوظایف ملی خود در پرداخت مالیاتها توجه کامل دارند. هر کسی طبق قانون هر قدر مدیون باشد می پردازد. شرکتهای بزرگ در هر سال در موعد مقرر تمام بدهی و مالیات خود را بوسیله چک که ضمیمه تراز نامه شرکت است با اداره دارایی

تسلیم می کنند.

در هر حال این سؤال پیش می آید که اگر تاجر یا کاسب یا کشاورز با داره دارائی بگوید: طبق قانون خود را مدیون نمیدانم آیا اداره دارائی قبول می کند؟ و تنها با اظهار اذعان می شود و اگر گفتارش مشکوک بنظر آمد دفاترش را رسیدگی نمی کنند؟ آیا بازرس های دارائی برای احراز صحت اظهاراتش به تحقیق و تفتیش موظف نیستند؟ آیا این شخص بصرف اظهارات خودش از پرداخت مالیات معاف می شود؟

در اسلام وصول زکوة زوی پایه اعتماد با اظهار مؤدی است؛ مثلاً: اگر کشاورز یا دامداری خود را مشغول پرداخت زکوة نداند سخن او بدون چون و چرا مورد قبول است و باید مأمور وصول اظهارات او را بپذیرد برای استمهاد از نهج البلاغه قسمتی از بخش نامه حضرت امیر علیه السلام را که در وظایف مأمورین وصول زکوة صادر شده است در این جا نقل میکنیم:

«كان يكتبه الممنوع على الصدقات: انطلق على تقوى الله وحده لا شريك له ولا تر و عن مسلم ولا تجازن عليه ولا تأخذ اكثر من حق الله في ماله فاذا قدمت على الحي فافزل بما لهم من غير ان تخاف اي ايتهم ثم امض اليهم بالمكينة والوقار حتى تقوم بينهم فتسلم عليهم ولا تخرج التحية لهم ثم تقول: عباد الله ارسلني اليكم ولى الله وخلقته لاخذ منكم حق الله في اموالكم فهل لله في اموالكم من حق فتؤدوه الى ولىه فان قال قائل لا فلا تراجع و ان انهم منعم فانطلق معه عن غير ان تخيفه او توعده او تعلمه او ترهقه بالتقوى و پاکی بمحل مأموریت خود حرکت کن مواظب باش مردم را

بترسانی بآنها تجاوز نکنی بیش از حق خدا از مردم چیزی نگیری، چون با آبادی رسیدی در کنار چاه آب یا مخزن آب قریه منزل کن و بخانه کسی نرو وقتی مردم جمع شدند با کمال ادب و وقار بایست و سخن بگو اول سلام کن و مراتب تحیت و احترام را بدون کم و کاست تقدیم مردم نما سپس بگو: بندگان خدا، مرا دلی الله فرستاده است که حق خدا را از شما بگیرم. آیا کسی در اموال خود حقى برای خدامی شناسد که به ولى او بپردازد؟ اگر کسی گفت: نه دیگر با مراجعه نکن و اگر کسی گفت: بلى، برای وصول حق خدا با او برو ولى متوجه باش او را ترسانی، باعث بیم و هراسش نشوی سختگیری نکنی و بزرگوارى و دشواریش نیندازی.

ملاحظه میکنید مأمور وصول مالیات در محیط ادب و احترام بدون ارباب و نه بدید فقط موظف است بگوید: هر که خود را مدیون میدانند بپردازد و اگر کسی گفت: مدیون نیستم باید بپذیرد و حق مراجعه و مداخله در کار او و تفتیش از در آمد او را ندارد.

آبادی و نیای اروپا و آمریکای قوانین مالیات این مقدار گشایش و تسهیل برای مردم منظور نموده است.

آیا کشورهای اروپائی و آمریکائی چنین روز درخشانی را که اعتماد و اطمینان به دعاى خود برسد آرزو دارند؟

درود باسلام که چهارده قرن قبل، وضع وصول مالیات را زوی پایه ایمان و وظیفه استوار نمود و اصل اعتماد و اطمینان را با وجع عظمت رساند و با این همه تسهیلات قانونی مردم زکوة را از روی خلوص و ایمان می پرداختند «ان هذا القرآن یهدى للتى هی اقوم»

قرآن مردم را بعد از آنکه ترین قانون و استوارترین آئین هدایت میکند
زکوة در اسلام عبادت است، و ضامن اجرای قوانین آن ایمان
بخدا است.

سیاه و سفید

یکی از آرزوهای مهم در جهان بشریت خاتمه دادن به اختلافات
نژادی است. دولتهای جهان آرزو دارند با تمام وسایل ممکنه مجاهده
کنند و عملا به جنگ سیاه و سفید خاتمه دهند و بشر را از قید تعصبهای
نژادی آزاد نمایند، ولی بسیاری از مردم متمدن حاضر نیستند باین مساوات
که يك اصل مسلم طبیعی است تن در دهند و نمی خواهند قبول کنند که
سیاه و سفید با هم مساوی باشند.

روزنامه های چند سال اخیر را مطالعه نمائید و اخبار خبر گذارهای
جهان را در موضوع جنگ سیاه و سفید در کشورهای انگلستان و آمریکا
بخوانید به بینید دولتها کوشش نموده اند و برای رفع اختلافات نژادی و
تساوی سفید و سیاه قوانینی وضع کرده اند و محاکم قضائی نیز در مواردی
طبق آن قوانین احکامی صادر نموده، ولی تاکنون نتوانسته اند باین کار
جامه عمل بپوشانند. اکثر مردم با تفر دانز جا باین قوانین نگاه می کنند
و همه جا عداوت و مخالفت می نمایند.

در آمریکا مردم سیاه پوستی با تکا قوانین موضوعه و با امید قوای نیرومند
انتظامی کشور که ضامن اجرای قانون است، در محله سفیدپوستان آمریکا
منزلی تهیه کرد. خود و زن و فرزندش در آن سکونت نمودند. سفیدپوستان
بر آشفته بهیجان آمدند، آنقدر تخم مرغ گندیده و گوجه فرنگی پوسیده

به منزلش بر تاج کردند و باو و خانواده اش اهانت نمودند که نتوانست تحمل
کند تصمیم گرفت از آن محل برود و دامن سفیدپوستان پرتوقع را از لکه
سیاه خود و عائله اش پاک کند؛ ولی این کار هم ساده و بی سرو صدا عملی
نمی شد، زیرا اخشم سفیدپوستان بقدری شدید بود که برای جان زن و فرزندانش
بی گناه خود احساس خطر میکرد، سرانجام مأمورین انتظامی خانه او را
محاصره و با حمایت سرنیزه او و عائله اش را از چنگ مردم خلاص نمودند.
در انگلستان در شهر لندن چند نفر سفیدپوست به سیاهی توهین کردند
سیاه پوست بمحکمه شکایت کرد. محکمه در حضور عدو زیادی تماشاچی
سفیدها را بزندانی محکوم کرد، مردم بر ضد قانون و قاضی در محکمه سخت
تظاهر کردند يك زن سفید پوست از غصه غش نمود که چهره سفیدپوست را
بجرم اهانت سیاه زندانی میکنید. این نمونه مختصری از افکار بسیاری
از مردم دنیای متمدن است.

پیغمبر اسلام چهارده قرن قبل در جهان تیره جهل و نادانی باین
جنگ جاهلان و علا خاتمه داد، سیاه و سفید را با هم برادر کرد، و روزی پیغمبر
اسلام در منبر با کمال صراحت فرمود: لا فضل للعرب علی العجمی
ولا لای یض علی الاسود الا بال تقوی عرب را بر عجم و سفید را بر سیاه
امتیازی نیست مگر روی اصل فضیلت روحانی و تقوی.

در محیط آرزو بال سیاه را مؤذن خود کرد، بسیاری داو طلب
این مقام بر افتخار بودند و آرزو داشتند مؤذن رسمی پیغمبر باشند، بعضی
تمنای خود را مستقیم و غیر مستقیم عرض رساندند و کسانی از اینکه بال
سیاه مؤذن است اظهار عدم رضایت میکردند. ولی رسول اکرم کمترین

توجهی بدرخواست آنها نفرمود و اصرار داشت در سفر و حضر بلال مؤذن مخصوص باشد. پیغمبر اکرم جمعی از شاگردان و از افراد مهاجر و انصار را که دارای بصیرت و رأی صائب بودند انتخاب کرده بود تا در مسائل مهم کشور با آنها مشورت نماید، یکی از آن افراد بلال سیاه بود (۱)

گوئی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میخواست در آن روزگار ظلمانی که جنگ های طبقاتی و اختلافات نژادی قیافه وحشتناک و خائنان بر انداز خود را بصورت مختلف در سراسر گیتی به بشر نشان میداد بفهماند اسلام دین فطرت است، اختلافات نژادی جنگ با فطرت و تبرک با سنن و نوامیس تغییر ناپذیر خلقت است، برخلاف عقل و علم و منافاتی با آزادی و فضیلت است باید حتماً از میان برود و بشر از این نادانیها خلاص شود.

تو بیخ

برای اجرای قانون مساوات سفید و سیاه، پیشوای اسلام بیوسته مراقب تمام عکس العمل ها بوده و از کوچکترین لغزشی نمی گذشت و جداً مؤاخذ می کرد، روزی مرد مسلمانى که مادرش از نژاد سیاه بود به محضر پیغمبر آمد، ابوذر غفاری که اصحاب شایسته است گوئی از او بجهتی رنجیده مخاطب شد و در حضور آنحضرت گفت «یا بنی السوداء» (فرزند سیاه) رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن که بوی اختلاف نژادی میداد سخت بر آشفت، با ابوذر فرمود: «تغیر بهامه» او را بسیاهی مادرش سرزنش میکنی؟ اعتراض رسول اکرم صلی الله علیه و آله شدید بود و ابوذر سخت مضطرب شد و از این

(۱) الاسلام در الحضارة امر به جلد ۲ - ۹۶ ص

اشتیاهی که در حضور پیشوای بزرگ اسلام هر تکب شده بود بشیمان گردید و برای جبران این لغزش سر و صورت خود را بخاک مالید و اظهار ندامت کرد تا پیغمبر از تقصیر او در گذشت.

قرنهایست ملت اسلام از قانون مساوات سفید و سیاه برخوردار است در مساجد و معابد، در تمام اجتماعات دینی و فرهنگی، در کلیه مؤسسات اقتصادی و نظامی سیاه و سفید دوش بدوش یکدیگر بدون کوچکترین امتیاز قدم بر میدارند، سالی یکبار در مکه معظمه که مرکز اجتماع تمام نژادهای مختلف اسلامی است این قانون به بهترین وجهی عملی میگردد؛ دنیای متدین در عصر اتم و قمر مصنوعی هنوز گرفتار این مشکل است؛ به بین تفاوت ده از کجاست تا بکجا.

قانونی که مطابق اصل فطرت و طبیعت است، در چهارده قرن قبل در اسلام وضع و در تمام شئون اجرا گردیده و امروز در غرب مورد بحث و گفتگو است و بسیاری از مردم آن سرزمین ظرفیت قبول آن را ندارند. درود فر او ان بر هبر و پیشوای بزرگ اسلام

گر که از هر سو بیهانه چوبانی کله را محاصره کرده بودند. قصابان شی امیه بدستی کارد داشتند و بدستی علف، مخالف بخون میفتید و موافق آخور رنگین میدید، از این رو بیشتر مردم حیوان صفت آب و علف را بر تقوی و شرف برتری می نهادند و دست بیعت بناها را می دادند.

در این هنگام چهار کُرک خونخوار در کله اسلام بیداده می کردند: معاویه، عمرو عاص، زیاد بن ابیه، مغیره بن شعبه. تاریخ اسلام این چهار مرد نابکار را از زیر کترین حیلہ گران و مکاران روزگار شناخته است.

معاویه که ادرا میتوان در دنیای قدیم نمونه باردزی از دنیا پرستان زبردست شمرد بر خلاف عهدی که با حسن بن علی علیه السلام بسته بود اصرار داشت بر بالای منابر نسبت بهترین خالق خدای (علی) اسائه ادب بشود بهمین جهت بسال ۴۱ هجری هنگامی که مغیره بن شعبه را بکوفه، همانجا که پایتخت علی (علیه السلام) و در حقیقت مرکز شیعیان بود برای حکومت میفرستاد بزرگترین وظیفه او را بدگویی علی (علیه السلام) و پیران دی با و اعلام کرد.

مغیره نیز این مأموریت را پذیرفت. اما با راهمینکه بر فراز منبر زبان بیدگویی نسبت بهترین مردم میگشود. بار وفادار و بزرگوار علی (علیه السلام) یعنی حجر بن عدی مردانه از جای بر میخواست و بی پروا بشکوهش او مدح امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میپرداخت.

برای اینکه اندکی بهتر مغیره را بشناسیم باید یاد آور بشویم که او مالک ابولؤلؤ (فیروزان ایرانی) و ابولؤلؤ کشته خلیفه دوم بود و بسیاری عقیده داشتند که تهریك کننده ابولؤلؤ بشکستن خلیفه مغیره بود که

شاگردی بزرگ

از مکتب تشیع

«ای حجر بزرگوار، ای یاد دلیر و وفادار پیشوای پرهیزکاران علی (ع) آیا خواهم توانست چهره پاک و درخشان تو را همچنان تابناک از اعماق قرون بر این اوراق منقش بخون ترسیم کنم؟»
«دوه که تو خوش رسم و فاضل و موعظی، زیر تیغ جلادان جان سپردی»
«و عشق جانان از یاد نردی»

«چنین چشم می آید» بر تو آفتاب برق خون پاک و مقدس تو را»
«از (مرج عفره) در آسمانها منعکس گردانیده، فرشتگان زمزمه میکنند»
«این شمع سرخ فام هدیه ای عالی و فاخر است که زمین با آسمان میفرستد»
«ای حجر سرفراز، درود مشتاقانه ما بشو که در راه امیرمؤمنان علی (ع)»
«آسان دست از جان شستی و بای بر سر زندگی ناپایداری این جهان»
«کذاشنی نام بلند تو بخون در تاریخ وفاداران ثبت شد و گذشت زمان»
«نگذاشت هرگز خشک بشود، پیش از سیزده قرن از ماجرای غم»
«دانگیر قتل تو میکند، اما گوئی هنوز در مرج عفره خون پاک تو»
«موج میزند»

«دلتر ناظر زاده کرمانی»

این فاجعه خونین که من بر ای شما بوصف اندکی از بسیمار آن میپردازم در حدود نیم قرن پس از هجرت در سرزمین شام رخداد، در آن روز گلران شوم و مخوف شبان زده کله پراکنده شده بود.

یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) در محراب عبادت به تبلیغ کین از پای در آمده و جهان بکام دنیا پرستان فرودمایه گردیده بود.

آرزو داشت خلافت هر چه زودتر به بنی امیه برسد. دیگر از کارهای او که منشأ آثار درد انگیز در عالم اسلام شد این بود که چون بنیان حکومت خود را مترازل یافت، برای استواری آن نیرنگی عجیب بکاربرد باین معنی که خود را بیزید پسر معاویه رسانید و او را در این اندیشه انداخت که باید در زمان حیات پدر جانشینی او منصوب گردد، بیشک این کاری دشوار بشمار میرفت زیرا معاویه هنگام صلح با حسن بن علی علیه السلام شرط کرده بود که تازنده است برای خود جانشین تعیین نکند بمالوده مگر انتخاب خلیفه مطابق میل پدر امکان داشت.

وقتی معاویه از این راهتمائی مطلع شد از مغیره پرسید آیا چنین کاری امکان پذیر است؟

مغیره پاسخ مثبت داد و حتی متعهد شد که اهالی کوفه را با همه مخالفتی که ممکن است باین نظر داشته باشند موافق خواهد کرد و زیاد بن ابیه هم مردم بصره را مساعد خواهد نمود و شام هم که اصولاً تسلیم تصمیمهای معاویه است.

باین راهتمائی غلط و خطرناک مغیره ادامه حکومت خویش را در کوفه مسلم کرد ولی بقول خود وی، شکلی در میان مسلمانان پدید آورد که دیگر بر شدن آن غیر ممکن بود.

مغیره همیشه بکوفه باز گشت و متن از عقیده فروشان را بعنوان نمایندگان مردم بآوردن مبلغی اندک بهر يك از آنها بشام فرستاد و این دین فروخته گسان بنام مردم بشام آمده از معاویه تقاضا کردند که باید پسر ت بیزید را بجای نشینی خود تعیین بکنی، زیرا اهالی کوفه چنین

خواسته اند!!

حیله گری چون مغیره هرگز در برابر کارهای دشوار در نمی ماند چنانکه وقتی هنگام اسائه ادب نسبت باعیر المؤمنین علیهم السلام مواجه باخشم و اعتراض مرد دیروبی پروائی چون حجر بن عدی کردید و آهنگ رسان مردان نه او داشتید که میگوید: بجای بدگویی از پیشوای پر عیز کاران بهتر است حقوق حیثیت میل شده سر بزان را بپرداز و حتی او را بالای منبر سنگباران کرد، مغیره بجای دستور بازداشت و مجازات نرمی و مدار از خود نشان داد و بمعتمدان خویش که از کار او در حیرت بودند گفت: باین مدارا و گذشت سر حجر را بیادادم زیرا او بروش خود ادامه خواهد داد و عاقبت سر و کارش با حاکمی خواهد افتاد که وی را نابود خواهد کرد.

مغیره باهوش شیطانی دریافته بود که صلاح وی در مبارزه با حجر بن عدی نیست، زیرا او همان کسی است که پس از صلح اجباری حضرت امام حسن علیه السلام که خود را آشکار ساخت و سر بزرگ امیر المؤمنین را بچنگل با معاویه تحریک کرد و از شدت محبت بعلی علیه السلام و مخالفت با معاویه گفت: ای فرزندان پیغمبر کاش من از این پیش می مردم و چنین روی را نمیدیدم، زیرا باتن دادن بحکومت معاویه آمد بصره آنرا آنچه میترسیدیم بنابراین اگر در صدد جنگ با معاویه بر آئیم از هر جهت روا خواهد بود اما حسن بن علی علیه السلام باو بیاد آورد که در یاران خود صفا و وفائی که بتوان بآن اعتماد کرد نیافته و بیشتر آنها را از جنگ گریزان شناخته و همین جهت راضی نشده مردم را بکاری که طبعاً بآن مایل نیستند وادار

کند تا در این میان خون عده‌ای از شیعیان فدا کار نیز ریخته بشود ولی حجر که از اختلاف معاویه سخت خشمگین بود از دلایل حسن بن علی علیه السلام آزرده‌اش تسکین نیافت و از خدمت آن حضرت یکسره بخدعت حسین بن علی علیه السلام شتافت و عبیده بن ابی رکنک و همفکر خویش را نیز با خود برد و هر دو گفتند ما بمصیبتی بزرگ گرفتار شدیم زیرا قبول فرمانروائی معاویه کاری آسان نیست و اینک بنزد تو آمده‌ایم تا از صلاح با معاویه سر باز زنی و شیعیان خود را از هر سو جمع آوری کنی، مادون سرکردگی مردان جنگی رابعه میگیریم و معاویه و پیرانش را بجای خود می‌نشانیم.

حسین بن علی علیه السلام که مشیت پروردگار او را بر ای جانبازی در زمان دیگری خاصه بود در پاسخ فرمود: برادرم با معاویه صلح کرده است و ما کسانی نیستیم که از عهد خود بازگردیم و آنچه را که گفتیم محترم شماریم و نقض پیمان نکنیم، حجر آزرده و ملول از خدمت حسین بن علی علیه السلام بیرون آمد ولی هرگز نمیتوانست خلافت بنی امیه را تحمل بکند، پس اگر در برابر حکمران کوفه بمخالفت برمیخواست جای شگفتی نبود و غیره میدانست که بمصورت صلاح در مبارزه با حجر نیست چه گذشته از آمادگی او برای هر گونه مقام مردم میدانند که این یار وفادار علی علیه السلام کسی است که بزه و عیادت فراوان شهرت بسیار دارد گاهی در شبانه روز هزار رکعت نماز میگزارد علاوه از فضایل صحابه است و در عین حال مردی جنگجو و در راه حق سخت بی‌رواست و همراه امیر المؤمنین (علی) جنگها کرده و در صراحت و شجاعت شاگرد بزرگ مکتب پیشوای پرهیز کاران است.

دست هر گز طومار عمر مغیره بن شعبه را در هم نوردید و معاویه زیاد بن ابیه برادر خوانده بد نام و سفاک خود را که حکمران بصره بود با مارت کوفه نیز منصوب نمود، ماجرای برادری این دژ مرد جاه طلب و ناپاک بحقیقت از رسوائیهای تاریخ بشمار میآید زیرا معاویه در آغاز کار از زیاد بیمناک بود و بمغیره بن شعبه متوسل شده تا مگر بتواند او را با خود موافق گردانده و مغیره از عهده انجام این خدمت برآمد و پس از پیوستن زیاد بمعاویه پس را بسفیان بن قیسلی که در همه تواریخ ضبط شده باصطلاح امروز (صورت مجلس) تهیه کرد که پدرش در حال مستی با زنی روسپی زنا کرده و زیاد فرزند (حلال زاده) این مستی و زنا کار است!

بنا بر این باید او را برادر معاویه دانست و حقایق چنین بود.

اما این نطفه پاک! برای معاویه بیش از اندازه قابل فیض بود، زیرا باقتضای (نجات فطری) از عهده هر کار دشوار آسان بر می آمد و عمر و عاص (زیاد شناس) در بازه او در زمانی که هنوز نتوانسته بود برای خود پدری پیدا کند اظهار نظر کردند که اگر این پسر از قریش بود همه عرب را بیکچو بدستی میراند و ابوسفیان که این سخن را شنیده دعای شد که پدرش را می شناسد و امیر المؤمنین علی «ع» ابوسفیان را از این دعوی منع کرد و او را از خشم زیاد پس از اطلاع از ادعای پدری ابوسفیان ترسانید... ولی سالها بعد زیاد غیر تمند شرط قبول خدمت معاویه را پدری ابوسفیان قرار داد و ابومریم خمار در نهایت شرافتمندی اقرار کرد که شبی در طایف ابوسفیان از آن مرد شریف! زنی خواسته و او در جواب گفته است جز سیه نقد کسرا در دسترس ندارد و ابوسفیان با و اظهار داشته که با وجود (درازی بستان و بوی

ناخوش و زشتی و برآمدگی شکم) باز سمیه را بیاز... نتیجه آن همقوابگی (یا که) مولودی همانند زیاد اسیل واجب بود.

پنج سال پس از این واقعه یعنی سال ۴۵ هجری زیاد از طرف معاویه حاکم بصره شد و پس از رسیدن بمقر فرمانروائی دستور داد که پس از نماز عشاء تا چند دقیقه که مردم بخانه های خود برسند دیگر کسی حق ندارد در کوچه و بازار شهر ظاهر گردد و هر کس برخلاف این فرمان رفتار کند کشته خواهد شد. شب اولیش از هزار و سیصد تن از مردم بصره که این حکم را اطاعت نکردند و در بیرون خانه های خود آمد و رفت کرده بودند کشته شدند. شب دوم شماره کشته شدگان بسیار کمتر گشت و شب سوم دیگر هیچکس در ساعت غیر مجاز دیده نشد.

شاید برای شناختن نسب و طرز کار زیاد همین اشاره کافی باشد و هنگامی که این مرد جابر پس از مغیره بمحکومت کوفه نیز منصوب گردید میتوان بمخطر مخالفت با ائمه پی برد.

اما مگر حجر بن عدی شاگرد فرخنده سیر و سر فراز مکتب تشیع از زیاد و بی پروائی وی در آدم کشی اندیشه بخود راه داد؟ وقتی زیاد بمکوفه آمد حجر را نزد خود خواند و با او مطلبی را یاد آوری کرد که میتوان آنرا اصل مورد قبول همه دنیا پرستان شمرد: «ای حجر، تو میدانی که من از این پیش دل به عربی بسته بودم و بغض معاویه را در دل میپروراندم ولی امروز کار بر عکس شده (و بایستی چنین بشود زیرا در آروز معاویه میتوانست برای زیاد منشأ اثر باشد برای آنکه زود زود بدست وی بودند علی علیه السلام)

پس توای حجر مراقب رفتار خود باش تا بدست خویش قبر خود را حفر نکرده باشی! من و تو امروز با هم دوستیم و من میخواهم این دوستی ادامه یابد هر روز باید پیش من بیایی و هر وقت هم که کاری داری بمن بگوی تا بید رنگ انجام بدهم.

ولی حجر کسی نبود که بدعاخواه زیاد رفتار کند و چندی نگذشت که زیاد در بصره خبر رسید حجر بن عدی شعیمان علی رضی الله عنه را گرد خود جمع کرده جلسه های سری تشکیل می دهد و کسانی که از طرف زیاد در کوفه حکومت دارند از عهده جلوگیری او بر نمی آیند.

زیاد بار دیگر تهدید خود را تکرار کرد اما حجر باز هم نهراسید و آنروز که عمر بن حریث نماینده زیاد در مسجد کوفه خواست اسائه ادب نسبت با میر المؤمنین رضی الله عنه را ادامه بدهد حجر و بارانش وی را سنگباران کردند و کار بجائی رسید که او ناچار بدارالحکومه پناه برد و در راه بروی خود بست و ماجرا را با اطلاع زیاد رسانید.

زیاد بشتاب از بصره بمکوفه آمد و روز جمعه بر فراز منبر خطبه ای تهدید آمیز خواند و ضمن آن اشاره کرد: اگر بتوانم این قریه ناچیز (یعنی کوفه) را از شر تحریکات حجر نگاه دارم مردنیستم و آنگاه خطاب به حجر کرده گفت: بدآورده ای و مثل تو مانند حیوانیست که در تاریکی شب بجهتجوی طعمه شتافت اما اشتباهاً بسراغ گرگ رفت و خود طعمه او شد.

حجر و بارانش در مسجد سخنان تهدید آمیز زیاد را میشنیدند و هنگامیکه گماشتگان بدستور زیاد خواستند حجر را دستگیر

کنند همراهان اعلان شدند و گفتند نه حجر بیش زیاد خواهد آمد و نه شرمانش اعتنا خواهد کرد ما چرا از زیاد خبر دادند و او عده بیشتری را برای گرفتن حجر مأمور کرد اما باز هم مردم از حجر حمایت کردند و زیاد خشمگین شد و بزرگان کوفه گفت: شما دلها پتان با حجر است و برادران و پسران خود را به حمایت او گماشته اید و خودتان بیش من حاضر شده اید اگر ثابت نکنید که چنین نیست کجروی شما را بالشکریان انبوهی که بر سر تان خواهم فرستاد راست خواهم نمود.

بزرگان کوفه و حشوزده از جای خاستند و فریاد بر آوردند که همه بفرمایند دوستیم و هر چه بخواهی بجای خواهیم آورد.

زیاد گفت بستگان خود را از گرد حجر برانکنده کنید.

متنفذین کوفه بدستور او رفتار کردند و چون از شماره یاران حجر کاسته شدند رئیس نگهبانان کوفه مأموریت یافت که حجر و یارانش را دستگیر کند و اگر خواستند مقاومت نمایند بضرب چوب آنها را از پای باندازد با آنکه بگفته یکی از یاران حجر در آن موقع جز يك شمشیر بدست همه همراهان حجر نبود باز زد و خورد آغاز شد، نگهبانان شهر با چوبهای خیمه ها بجای یاران حجر افتادند و رشادتهایی که در این ماجرا از یاران حجر بظهور رسیده حقاً در خود تشریح و تحسین است لیکن مانا چاره بهمین اشاره مختصراً اکتفا میکنیم.

در این ماجرا قیافه های متضاد کوفیان و اعراب و ای کونا کون

نمایان میشود، جمعی مثل همیشه همینکه وضع را خطرناک و خود را دوچاره مخاطره می بینند از معرکه بکنار میروند و عده کمی هم مردانه سینه سپر تیر بالا می کنند و آماده هر گونه جانبازی میشوند.

اما نتیجه زد و خورد با آنجا کشید که حجر در میان قبایل عرب آواره گردید و زیاد هم برای جشن و بافتن او نهایت کوشش را بکار برد و هر کس از یاران حجر گرفتار شد به صائب بسیار و چار گردید و سر انجام زیاد چون از دستگیری او نومید گشت عهد اشعث خویشاوند نزدیک حجر را نزد خود خواست و با او خطا کرد که اگر حجر را پیدا و تسلیم نکند باغها و خانه هایش را ویران و خود از را نابود خواهد کرد.

عهد اشعث سه روزه مهلت طلبید، زیاد یاد آورد که اگر تا سه روز حجر را تسلیم نکند خود او کشته خواهد شد و پس از این تهدید دستور داد او را بزدان ببرند. مردی از حاضران مجلس زیاد گفت اگر حجر را از عهد اشعث بخواهی باید لا اقل او را آزاد بگذاری تا به جستجوی او برود و بضمانت همین شخص عهد آزاد شد. (۱)

خبر گرفتاری یاران حجر او را که در خانه دوستی پنهان بود سخت بریشان و اندوهگین می ساخت قسمی که آخر تاب نیاورد و یکی را پیش عهد اشعث فرستاد و پیغام داد که میدانم چه شرطی باز یاد کرده ای اما نگران مباش من خود نزد زیاد خواهم رفت، ولی تو با چند تن از بزرگان کوفه بیش زیاد بروی و با او شرط کنی که مرا پس از تسلیم

۱ - برخی از مورخین در این باره نوشته اند که عهد اشعث در جواب زیاد گفت من با حجر معاشرت ندارم و مسایب که بگردش هستم و جریر بن عبدالله را و طلب آوردن حجر گردید.

پشام نزد معاویه فرستد تا در آنجا سر نوشت من معلوم گردد.

غدا شمت و چند تن دیگر نزد زیاد رفتند و او شرط حجر را قبول کرد و خود واسطه هارا مأمور آوردن حجر گردانید و چون بار دایر و پایدار علی بن ابی طالب را در برابر خود دید زبان به لعنه گشود ولی حجر بوی یاد آوردند که او را امان داده و قبول کرده است که بیش معاویه فرستد و نباید از تمسک خویش سر باز زدند.

زیاد گفت اگر احترام امالی که داده ام در میان نبود خونت را هم اکنون میریختم آنگاه فرمان وی حجر را بر ندان بردند.

اکنون سر کرده باران علی بن ابی طالب حجر بن عدی کندی بزندان زیاد افتاده و حال مجال آن بدست آمده که زیاد مطابق میل معاویه مردان سرشناسی را که بدوستی علی بن ابی طالب شهرت یافته بودند منکوب و سرکوب کند.

مأمورین زیاد برای دستگیری ابن قیس شعیبانی بتکاپو افتادند و جمعی را دستگیر ساختند و از میان آنها عده ای را آزاد و برخی را زندانی کردند و هنگامیکه در حدود دوازده تن از پیران و پیشوای یرمیز گاران و بدان حجر گرفتار شدند زیاد برای آنکه معاویه را بکشتن آنان وادار کرده باشد گواهان عادل را جمع نمود و از آنان خواست که شهادت خود را بنویسند و آن مردم (بفرمان و راستگو که البته تحت تأثیر حاکم کوفه قرار نداشتند) نوشتند که حجر و یارانش فرماندار معاویه را از کار برکنار کردند و بخلیفه سوم امت فرستادند و برای جنگ با معاویه مقدمات کار را فراهم آوردند و مقصودشان از این توطئه ها آن بود که خلافت را بخاندان

علی بن ابیطالب باز گردانند و حتی یکبار هم حاضر نشدند از دوستی علی بن ابی طالب بگذرند و بادشمنان او از در موافقت در آیند.

زیاد در تهیه شهادتهای دروغ بسیار کوشید تا دیگر جای تردید یا انقضای برای معاویه باقی نماند و وقتی از این کار فراغت یافت سوگند خود را زهم آنقدر در این راه تلاش خواهد کرد که رگهای گردن حجر بریده و خون او ریخته بشود.

پس از آن دستور داد زندانیان را دست بسته در کجاوه ها جای دارند و از پامداد تا شامگاه عمداً در میدان کوفه نگاهداشتند تا هم دیگران بترسند و هم زیاد بومه بفهماند که هیچکس را در برابر قدرت او جرأت مخالفت نیست.

هنگامیکه این گروه مغضوب بجانب شام حرکت در آمدند، دلهای نیکان و پاکان در سینه ها بتیش درآمد و اشکهای تأثر از دیده روشن بینان روان شد و صایای این قربانیان بیگناه با قوام خود هنگام جدائی از آنها کمال رشادت و پایداری آنان را به بخت میرساند.

بنوشته مسعودی صاحب مروج الذهب (۱) وقتی این دوازده تن را که هشت تن از یاران کوفه حجر و چهار تن از سایر نقاط بودند بجانب دمشق حرکت دادند، دختر حجر که تنها بازمانده او بود شعری را خواند که مطلع آن این است:

ترفع ایها القمر المنیر
لعلک ان تری حجرأ سیر
ای مه تابک طالعو شو
تا مگر حجر را دران بینی

آری ای ماه بجز راهبوی معاویه پسر حرب میبرند تا بداند خواه
زیاداد را بخون بکشد یا نه و در دوازدهم شنبه یازدهم کرکسها از چنان مقام مقدس
او بخورند *

اینکاش حجر بمرگ طبیعی زندگی را بدرود میگفت و چون شتر
قربانی قطعه قطعه اش تمییز کردند *

زیاداد بدنبال این کاروان که بشتاب راهش را طای میگرد و در مکه و دیگر نیز
فرستاد برخی از مورخان نوشته اند که برای پیشرفت منظور خود حتی
شریح را بوسیله درانیز روانه شام گردانید تا در شاهد عینی نیز شهادت نامه های
او را تأیید بکنند *

کاروان اسیران بدوازده میلی دمشق یعنی مرج عذراء رسید و معاویه را
از رسیدن خود مطلع گردانید با حضور بزرگان شام نامه زیاده باز
و خواندن آن آغاز شد و بدست زیاده باز گونه کار شد و خود را خدمتی بزرگ
بمعاویه و استواری کار خلافت او قلمداد میکند و اجرای خطراتی بود اما
بپوشیدن وجهی خاتمه یافت آشوبگران بجای خود نشستند و امیر المؤمنین
(یعنی معاویه) از رحمت آنها رهای یافت *

سردسته فتنه جویان حجر بن عدی که خود را از مسلمانان جدا کرده
و برای عقابیت سنگر ساخته بود مغلوب گشت و مابرای و زشت دیدیم.

برای اینکه جای تردید باقی نماند بزرگان معتمدان، نیکخواهان
بیر مردان و دینداران کوفه را دعوت کردند تا هر چه را چشم دیده و عید استند
گواهی بدهند و شهادت آنها در آخر نامه نوشته شد ... *

معاویه نظر اهل مجلس را در باره متهمان خواست هر کسی چیزی

گفت: نامه برخی از مشهور در جعل شهادت آنها نیز خوانده شد. پسر
ابوسفیان در بیان گفتگوها پاسخ زیاد را چنین نوشت: در کار حجر تأمل
بسیار کردم گاهی او را در خود عفو و زعمانی سزاوار قتل یافتم *

این جوابی تردید آمیز بود و وقتی زیاد از مضمون آن آگاه شد نامه ای
بوسیله یزید بن حبیبه که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام دوازده هزار
دینار از بیت المال اختلاس و از ترس بشام فرار کرده و بمعاویه پیوسته بود
برای معاویه فرستاد و در آن تذکر داد اگر تو را باین سر زمین نیاز است باید
حجر و یاران او را از میان برداری *

یزید بن حبیبه در مرج عذراء بجز و همراهانش برخورد و بآنان
نصیحت کرد که برای نجات جان خود از علی علیه السلام یزیدی بچوبند و گرنه
کشته خواهند شد و اگر بیامی هم بمعاویه دارند باز گویند تا من باستحضار
وی برسانم حجر گفت: بمعاویه بگو گواهان بما از دشمنی و حسد تهمت
دره اند *

یزید پس از رسیدن بشام نامه زیاده و بیغام حجر را بمعاویه رسانید
و او گفت: حرف زیاده صبیح تراست تا گفته حجر *

آنکه معاشرین اسود را بمرج عذراء فرستاد تا از حال دو تن از
زندانیان خبر بگیرد و هنگام بازگشت او حجر گفت: معاویه از جانب
من بگویم با امان نزد تو آمده ایم و در ریختن خون ما شتاب مکن و از خدا
بترس و وقتی ما را از نگران سخنان او بر آشتی حجر سرزنش وی پرداخت
و گفت: فکر تو همه این است که از معاویه جایزه ای بگیری اما من و یارانم

که فردا کشته خواهیم شد در اندیشه دیگر هستیم پس مرگ و زندگی ما برای تو یکسان است، بنابراین راه خود را در پیش بگیر و برو...

عالم از این سرزنش شرمسار گشت و سوگند خورد که بی‌غلام حجر را به معادیه خواهد رسانید و در نجات وی نیز خواهد کوشید. و پس از بازگشت عالم باز دیگر گفتگو در باره سر نوشت زندانیان آغاز گردید، برخی از حاضران مجلس شفاعت بستگان یادوستان خود را که جز و متممین بودند کردند و دند و شفاعت آنها قبول شد.

مالک بن هیرمه در باره حجر و سلطنت کرد اما معادیه نپذیرفت بلکه بر آشفته گفت: حجر بزرگ قوم است و چنین می‌بندادم که اگر آزاد شود کوفه دایر من خواهد شوراند.

مالک به معادیه سخنران درشت گفت و بایر خاش از مجلس او خارج شد.

معادیه برای اینکه کار یکسره بشود هدیه و حصین و ابوشرف را مأمور کرد که بیدرتنگ بمرج عذر ابروند و عفو شدگان را آزاد کنند و حجر و بقیه متهمان را بقتل برسانند.

مأمورین کشتار یاران علی علیه السلام بمرج عذر رسیدند. یکی از اسیران گفت: چنین تصور میکنم که نیمی از ما آزاد و نیمی دیگر کشته خواهیم شد و چون سبب را از او پرسیدند جواب داد: مگر نمی‌بینید مقدم کسانی که برای تعیین تکلیف ما می‌آیند بیک چشمش کور است.

و مطابق نوشته مسعودی یکی از مأمورین حجر گفت: امیر المؤمنین (معادیه) مرا مأمور کشتن تو سر کرده گمراهان دعا به کفر و طغیان

و دوست ابوتراب (امیر المؤمنین علی علیه السلام) و همراهان ساخته است. مگر اینکه از کفر خود باز گردید! و علی علیه السلام لعنت بفرستید (نعوذ بالله) و از اویزاری بجوئید.

اما حجر شاگرد نامدار و بزرگوار مکتب مقدسی که پیشوای پرهیزکاران جهان علی بن ابی طالب علیه السلام آنرا بنیان نهاده است و یاران پاکدل و نیک نهاد او گفتند:

«شکیمانی بر لبه تیغ نیز برای ما آسانتر از قبول پیشنهاد شماست مأمور گزین چنین کار زشت و ننگین نخواهیم داد و مرگ را استقبال میکنیم و ورود بخدمت پیغمبر و علی را بر داخل شدن در آتش ترجیح میدهیم».

بنفصالی که در توارخ بیان شده شش تن از همراهان حجر آزاد و باقی بمرک محکوم شدند.

هنگامیکه نوبت قتل حجر و فادار و بزرگوار فرا رسید از دژ خیم خود هدیه اجازه خواست در آخرین لحظات زندگی با دیگر باخدای خود را از و نیاز بکنند چون نمازش پیاپی از رسید دژ خیمان گفتند: نماز طولانی شد آیا از مرگ میترسی؟

او در پاسخ گفت: نه بلکه هرگز چنین بکوتاهی نماز نخوانده بودم... آنگاه سربا سمان بلند کرد و گفت: باز پروردگارا شکوه ستمکاران را بدگاه تو می‌کنم کوفیان بر ما شهادت دروغ دادند و شامیان ما را می‌کشند.

هدیه در آخرین لحظه به حجر پیشنهاد کرد که اگر هم اکنون از علی علیه السلام اویزاری بجوئی تو را آزاد خواهیم کرد، آیا از مرگ میترسی که لرزه

بر تبت افتاده :

حجر گفت: با آنکه قبر خود را حفر شده و کفن خویش را گسترده
و مرگ را معاینه می بینم هرگز با آنچه شما می گوئید تن نه تمیزدهم ...
در خیم با انجام وظیفه پرداخته رگهای گردن حجر را قطع کرد
خون مقدس یار با کباز و سرافراز علی ریخته شد.

ای حجر بزرگوار ای دلیر و وفادار ای پیشوای پرهیز گاران علی (علیه السلام)
و ه که تو خوش رسم و قفا آموختی زیر تیغ چالادان جان سپردی و عشق
چنان از یاد نبردی ...

نام بلندت بشون در تاریخ وفاداران ثبت شده گذشت زمان نگذاشت
این خون مقدس هرگز خشک نشود.

بیش از سیزده قرن از ماجرای غم انگیز قتل تو میگذرد ... اما گویی
هنوز در مرجع عذراء خون پاک تو همچنان موج میزند .

تهران - رمضان ۱۳۷۸

دکتر فاضل زاده کرمانی

مناسبات علم و ایمان

از دانشمند معظم :

سید صدرالدین بلاغی

از قبیل مسئله تثلیث و اقنومهای سه گانه و خرید و فروش بهشت و بدار آویخته شدن خداداد اعتلال این باطیل را بعنوان وحی و تعالیم مقدس انجیل، بر فکر و عقل مردم اروپا تحمیل کردند و خروج از قید این خرافات را خروج از دین شمردند و مرتکبین چنین گناه را در اعماق زندانهای تاریک بقید و زنجیر کشیدند و با انواع زجر و شکنجه گرفتار ساختند و بتجمع ترین وجهی کشتند.

روزگاری دراز این مظالم و بیداد گریها رواج داشت و عقل و فکر مردم در قید و بند اسارت و بیم و هراس بود و دانشمندان و محققین اروپا در محیطی پر از وحشت و اضطراب میزیستند، ولی از آنجا که فکر جبار بشر آزاد آفریده شده، دانشمندان بزری که کشته شدن در راه آزادی را بر زندگی با اسارت ترجیح میدادند، مبارزه ای سخت و دامنه دار، در برابر خرافات و مظالم کلیسا آغاز کردند و سرانجام، پس از تحمل مصائب و تلفات بیشمار، قدرت اهریمنی کشیشان را در هم شکستند و حکومت علم را جایگزین حکومت کلیسا ساختند جای تردید نیست که مظالم و بیدادگریهایی که دانشمندان آزاده اروپا در طول قرون، بنام دین، از دستگاه روحانیت مسیحی و رجال کلیسا تحمل کرده بودند، کمینه بسیار عمیق و عقده روحی سختی در اعماق دل و جان ایشان پدید آورده بود و تا آنجا نسبت بدین بدینشان ساخته بود که پس از کسب پیروزی در این مبارزه، دیگر یارای شنیدن نام دین و تفحص و تحقیق در باره مسائل و عناوین دینی و تشخیص حقیقت دین و تمیز دین صحیح از دین سقیم را نداشتند و بعلاوه، چون کشیشان، در دوران

یکی از اشتباهات بزرگ و خطراتی که گریبانگیر بسیاری از مردم عصر ما شده و در نتیجه، بازاری بدینی را در پی و گرمی بخشیده تصور ناسازگاری «علم» با «دین» است.

پروان این اندیشه غلط یا شود و حماسه آفرینخته ای مردم را به فرو گذاشتن دین و در هم شکستن حدود و قیود ایمان دعوت میکنند و میگویند: بشرا اگر بخواهند بقله علم و ذرّه تمدن صعود کنند، ناچار باید خود را از داشتن عقائد دینی سبکبار سازد و در فضای بی انتهای العباد، بال و پر بکشد!

این اندیشه خطا یکی از پدیده های اجتماعی اروپا و مربوط بیک سلسله سوابق و علل مادی و معنوی است که در طول قرون بر مردم آن سامان حکومت داشته است و اما اکنون برای روشن شدن این حقیقت، خلاصه ای از تاریخ مناسبات علم و دین در آن سرزمین را از نظر خواننده گرامی میگذرانیم تا معلوم شود که این کالاساخته و پر داخته کارخانه های اروپا و از جمله کالاهایی است که از آن سامان بممالک شرق اسلامی وارد شده و باز گو کردن این ادعا از طرف عقلمندان و کاسه لیسان غرب، بجز تقلید کور کورانه، علت و منشاء ندارد: منشاء این و بعد از دعوت این ادعا این است که در طول قرون وسطی، پاپها و کشیشان یک سلسله خرافات و سخافات،

قدردان و استیلاي جود، مردم را از آشنا شدن با حقایق اسلام، محروم و معجوب داشته و بقول «بیجه» فیلسوف آلمانی، بجای آنکه در برابر فاتحین و مبشرین اسلام و حامیان این شریعت حیات بخش بسجده در آیند بروی ایشان شمشیر کشیده بودند، از این جهت دانشمندان اروپا دین اسلام را نمیشناختند و معنی متبادر از کلمه «دین» در عرف اصطلاح ایشان منحصر بخرافات مسیحیت بود، و باین ترتیب چاره‌ای جز آن نداشتند که برای درهم شکستن کابوسی که قهر نهاسینه مردم را تحت فشار قرار داده بود، با تمام قوی بکوشند و دین را بصورت هیولای سهمگین و بعنوان دشمن بزرگ علم، معرفی کنند.

این، خلاصه‌ای از تاریخ مناسبات «علم» و «دین» در عالم مسیحیت و علت بیدایش دعوت الحاد و بی‌دینی در جهان غرب بود که از نظر خواننده گرامی گذرانیدیم. با توجه باین خلاصه، بخوبی معلوم شد که خصوصیت علم باخرافات مسیحیت و دستگاه بیدادگری و حق شکنی و حبس و شکنجه و اختناق فکری بود که کشیشان و سردم داران کلیسا، بنام دین، بوجود آورده بودند! و این همان مبارزه‌ای است که قرآن کریم، قرن‌ها قبل از «رنسانس» و پدید آمدن دانشمندان اخیر اروپا آغاز کرده و در حقیقت، این دانشمندان در مبارزه باخرافات کلیسا و احقاق حق عقل و کسب آزادی فکر قسمتی از برنامه دامن دار مبارزه اسلام را اجرا کرده اند.

بنابر این، ادعای ناسازگاری علم با دین در شرق اسلامی جز تقلید کور کورانه ویی اطلاعاتی از تحولات تاریخی و اجتماعی غرب، علت

و موجبی ندارد و هیچ فرد محقق و خردمندی نخواهد بزرگرفت که علم با مطلق دین و حتی اسلام ناسازگار باشد، زیرا حقیقت دین صحیح نه تنها مانع از رشد و نمای علم صحیح و عاقلی تقدم فکر و عقل نیست بلکه دین، بخصوص دین مقدس اسلام، خود بزرگترین داعی و مشوق کسب علم و نشر معرفتست. و قرآن، کتاب آسمانی اسلام، که بزرگترین دستور و سرشارترین سرچشمه احکام و تعالیم دینی است، در چندین آیه مردم را بکسب دانش ملزم و بتدبیر و اندیشه در آیات خلقت و مظاهر حکمت مکلف ساخته، و طلب علم را بزرگترین علامت خردمندی و بارزترین شعار هدایت شناخته است.

علم با اصطلاح عصری و بمعنای کنونی - که عبارت از تقنین و اثبات بر اساس تجربه و مشاهده حسی است - خود بزرگترین وسیله و روشن‌ترین طریق به ایمان نیست بخدای خالق و مدبر جهانست. و کلیه تجویزات فلسفه مادی و مغالطات و مجادلات این فلسفه برای انکار صانع، در برابر منطق علم محکوم بشکست و مجبور به زیست است زیرا هر يك از موجودات جهان طبیعت بابانگ بلند و منطق صریح و فصیح بوجود آفریننده حکیم و عالمی اعتراف میکنند که عقل علمی در برابر آن آفریننده عدهوش و از مشاهده اسرار صنع او و همچنین از دقت در اینک که چگونه موجودات را برای زندگی آماده و مجهز میسازد، در شکفتنی و حیرت است!

بهمین جهت با کمال صراحت میتوان گفت که بزرگترین خادم ایمان همین علوم طبیعی است، و هر گاه مردم این عصر انصاف را در برابر خود میساختند آزمایشگاهها و کارخانه هارا از مقدس ترین محرابهای عبادت و بیان

اوصاف کمال و جلال الهی میسر دهند.

نظار به این حقیقت، نفوذ الحاد و بی‌دینی در میان علماء طبیعت از هر طبقه دیگر کمتر است و قرآن کریم در مقام اشاره به همین حقیقت می‌گوید: «ألم لئان الله أنزل من السماء ماءً فأخرجنا به ثمرات مختلفاً الوانها ومن الجبال جدد بيض و حمر مختلف الوانها و غرایب سود و من الناس والدواب و الانعام مختلف الوانها كذلك انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱) در این آیه نخست در باره فرو فرستادن باران و بدین آوردن میوه‌های رنگا رنگ سخن می‌گوید سپس از آن سخن را متوجه دشت‌های الوان سنگهای کوهها و تنوع آنها در اثر تابش آفتاب می‌سازد و آنگاه بآفرینش مردم و جانوران و چهار پایان و اختلاف رنگ و نظامات و تنوعات بی‌پایان در جهان حیوانی و عالم بشری اشاره میکند و پس از تذکر این آیات عظیم خلقت و توجه دادن افکار و عقول باین مظاهر خیره‌کننده قدرت می‌گوید: خوف و خشیت از خدا مخصوص دانشمندان است که بر اسرار آفرینش واقف و از راز دل طبیعت و دقائق نظامات آن آگاهند زیرا خوف و خشیت آمیخته با احترام و محبت آنست که از رهگذر علم و معرفت پدید آید.

جای تردید نیست که هر گاه علماء طبیعت، بهنگام ورود بآزمایشگاههای خود مانند مواقع ورود بمعابد، با روح خضوع و عبادت و توجه بخالق و صانع وارد میشدند از فیوضات الهی و توفیقات و لذائذ نامتناهی برخوردار میگشتند و هرگاه دانشمندان

و مخترعین دارای چنین روحیه می بودند هیچگاه محصول فکر و نتیجه علم خود را در راه هدم و تخریب جهان و قتل و بدبختی انسان صرف نمی‌کردند!

البته علوم طبیعی قدرت بحث در باره ذات خالق را ندارند؛ زیرا این بحث در حدود فعالیت و شعاع عمل این علوم نیست و جولانگاه این علوم، تنها مباحث و مواردی است که در دسترس حواس واقع شود، ولی همین علوم میتوانند صفات خالق را بخوبی بشناسند و از این رهگذر با فلسفه الهی ارتباط برقرار کنند، چنانکه شخصیت علمی و شخصیت فلسفی «ارسطو» در اثبات «سبب اول» باهم ارتباط یافتند و همچنین «اسحاق نیوتن» عالم بانویتون فیلسوف باهم مربوط شدند و در اثر همین ارتباط بود که این دانشمند فیلسوف گفت: «شک نیست که آفریننده این جهان بر اسرار علم مکانیک احاطه و اطلاع کامل دارد و بر همین قیاس دانشمندان الهی دیگر از قبیل «پاستور» و امثال او، اگر چه خدای کلیسارا متکبر بودند، ولی خدای طبیعت را انکار نداشتند، زیرا ایشان از سایر طبقات مردم، بمعرفت و علم نسبت بصفات او نزدیکتر و آشناتر بودند.

جای بسی تأسف است که در بسیاری از ادیان، خدای معبد با خدای طبیعت جدا و متغایر است و در حقیقت خدای معبد، در نظر اینگونه ادیان خدائی بشری است که در بعضی از این دیناتها بصورت بشر متشکل میشود و در بعضی از آنها بطایفه ای از مردم اختصاص می‌یابد و در بعضی دیگر بخونخواهی معروف و در قسمتی از آنها بآزردن خلق موصوفست و در قسمتی دیگر در پیج و خم تعقید در افتاده و در پس کوجهای اقا نیم و ناسوت

ولا هو متوادی گشته و بطور خلاصه، آنقدر خرافات و اوهام بازی بسته است که علماء طبیعت و کسانی که با فطرت سادس در کار دارند حق دارند که چنین خدائی را انکار کنند و بخدائی که هر زمان دست قدرت و صنعتش را در کارگاه طبیعت می بینند بگرزند!

در اینجا اهمیت و امتیاز اسلام بر سایر ادیان بخوبی آشکار میشود زیرا این دین با منطق ساده و بیان شاملی - که زبان فطرت و آشنا با وجدان و ضمیر همگی مردم جهانست - خدا را در عالیترین صورت و کامل ترین تعبیری از کمال الهی که در خود عقل علمی است توصیف کرده و در این توصیف و تعریف چنان قدرت و اعجازی بکار برده که اعلم علماء و جاهلترین افراد، در دو قطب زمین و شرق و غرب جهان، آنرا درک می کنند و از فهم آن فرو نمیمانند. و اگر چه سایر ادیان آسمانی نیز همین رویه را معمول داشته اند ولی دست تحریف و تأویل و عوامل فساد و فحاشی که در طول زمان با آنها راه یافته و حوادث و انقلابات سیاسی که با ادیان بازی کرده، جمال و حی را در آن دیانتها مستور و محجوب داشته است!

اسلام خدا را چنان توصیف کرده که کلیه طبقات مردم را با آن توصیف راضی و خشنود ساخته است. باین معنی که هم او را جبار و قهار و منتقم خوانده و هم با اوصاف رحیم و لطیف و رؤوف و سایر اسماء حسنی یاد کرده تا بوسیله از صاف قهر و غلبه، مردمی مانند زنگیان الریقا و بریزان تبخدا خشنود سازد زیرا اینگونه جز خدای قهار منتقم را نمی پرستند (و بهمین جهت خدایان خود را صورت فیل و سایر صورت های سهیگین و دارای چندین سر و دست تصویر میکنند).

و همچنین بوسیله بیان اوصاف رحم و محبت و جمال و امثال آن مردمی مانند سکنه یونان را راضی کند، زیرا این گروه خدایان متعددی بعنوان رب النوع رحم و جمال و قدرت و محبت و امثال این معانی تخیل و تصور میکردند.

گوئی اسلام در مقابل بیان اوصاف خدایان هر دو گروه را مخاطب میسازد و میگوید: پروردگار همگی شما یکی است و کلیه صفات عالیه و اسماء حسنائی که شما تصور میکنید در وجود همان خدای یگانه جمع است. پس همگی در پیشگاه آن خدای واحد و مستجمع جمیع صفات کمال عبادت و نیایش در آید و روی دل را بسوی او متوجه سازید.

«مشرق و مغرب ملک خداست، پس بپرسو که روی آورید رو بروی خدا خواهید بود زیرا خدا محیط و عالم است» (۱)

«او است آن خدائی که هیچ معبودی جز او نیست و ملئ و قدوس و سلام و مؤمن و همیمن و عزیز و جبار و متکبر است.

خدا از وصمت شرك منز هست.

خدای خالق باری مصور اوست و اسماء حسنی، همگی مخصوص اوست» (۲)

بهمین مناسبت است که وقتی اسلام را برای یکی از بزرگترین فیلسوفان آلمان توصیف کردند، گفت اگر اسلام چنین است که شما آنرا توصیف میکنید، پس ما همگی مسلمانیم!

بعلت همین سادگی و وضوح و نیرومندی و هماهنگی اسلام

(۱) آیه ۱۱۱ از سوره بقره.

(۲) سوره حشر.

بافطرت بود که الحاد و بی دینی نتوانست در روحیه پیشینگان از مسلمین که بفرسای و علم اشتغال داشتند نفوذ کند و دانشمندان بزرگ اسلامی در عین حالی که عقل خود را در کمال آزادی از علم غذا ورشد و نمایندادند دلهای خود را نیز از بر تو وحی و نور ایمان روشن و تابناک میساختند و از این جهت فیلسوفانی آزاد و در عین حال عارفانی روشندل و مؤمن و غیر خواص بودند و ساحت ایشان از افکار افراطی و پندارهای زیانبار و اعمالی منافی با حشمت و وقار پاک و پیراسته بود این خلکان، مورخ معروف در شرح حال فیلسوف شرق ابوعلی سینا مینویسد:

«هرگاه فهم مسئلهای بر او مشکل میشد بیدارنگ وضو میساخت و بسجده جامع میشتافت و از سر خضوع و خشوع نماز میگذارد و سر بآستان علام الغیوب و بخشنده علوم میسود و از او میخواست تا آن مشکل را بر او آسان سازد و راه حل آن مسئله را با او بیابد»

آنگاه در باره ایام اخیر زندگی این فیلسوف مینویسد:

«وقتی فیلسوف احساس کرد که زندگی اش نزدیک بیابان و آفتاب غمرش در شرق غروبست دست از معالجه خود کشید و گفت: آن نیروی که ما مور تدبیر و حفظ مزاج و بنیة من بود دست از کار کشیده و از این جهت کوشش در علاج بیحاصل است»

سیس برای توبه غسل بجا آورد و از گناهان و خطاها استغفار کرد و هر چه داشت، از ساخته و خواسته بنیاز مندان انفاق کرد و حقوق مردم را یکسره بر پرداخت و غلامان خود را آزاد ساخت و در هر سه شبانه روز یک ختم قرآن همی خواند تا با کمال آرامش خاطر و اطمینان ضمیر چشم

از این جهان فانی بریست و بیدار رحمت باقی الهی و نعمتهای جاودانی آن جهانی بگشود»

این روشنی وجدان و قدرت ایمان و ثبات عقیده که نمونه ای از آثار در حیات روحی این سینا می نگاریم مختصر فلاسفه اسلام و سر بسو و بذخائر کرا نبهائی است که از معارف عالیة قرآن در گنجینه عقل و جان خرد انداخته بودند، ولی فیلسوفان سایر ملل، وقتی چشم در جهان فلسفه میگشودند بعزت فقدان این ذخایر دستخوش امواج الحاد و ملوفان افکار افراطی میشدند و بهین جهت هر کس در آن مذاهب بتحصیل فلسفه میپرداخت از طرف رجال دین مورد تعقیب واقع میشد زیرا ایشان بنحوی میدانستند که عقائد مورد ایشان مانند برفی است که برودی در برابر حرارت تفکر و عقل ذوب خواهد شد؛

در کشورهای اروپا و زنگاری در از ملقه احرار بجرم فرا گرفتن فلسفه مورد تعقیب و آزاد و شکنجه و قتل قرار می گرفتند، ولی بالاخره در اثر تطور زمان و هجوم علوم و بیداری مردم، کشیشان و زعماء کلیسا دریافتند که بیش از این مقاومت در برابر فکر و عقل عمومی میسر نیست و بهین جهت رویه خود را تغییر دادند و نعمه تازه ای آغاز کردند و گفتند دین قطعی که موضوع وجدانی است و قلمرو آن، قلمرو عقل جداست و بنابر این انسان میتواند میان دوا بر متناقض جمع کند و یکی از آن دوا موجب تسکین فکر و دیگری را مایه آرامش قلب خود قرار دهد

در صورتیکه این ادعا، به کلی ضعیف و غلط است زیرا اساس دین قائم بر فکر و عقل است و الا در صورتیکه فکر و عقل دین را پذیرد، حجت الهی

بر انسان لازم نخواهد شد.

جای تأسف است که اخیراً مسلمین نیز این فرضیه غلط و بی اساس را از پیران سایر ادیان بتقلید فرا گرفته اند در این حقیقت را فراموش کرده اند که اسلام بر پایه عقل اتکا ندارد و کتاب آسمانی اسلام، خود معجزی عقلی و حجتی قائم و دائم است که در شادوش رشد انسان و ترقی فکر و فر هنگ پیش میرود و در این باره میگوید: «آنچه را که بوسیله علم در نیافته باشی پیروی میکن» (۱) و در مقام بیان صفات مؤمنین حقیقی میگوید: «ایشان کسانی هستند که چون آیات پروردگارشان تذکر داده شوند با چشم و گوش بسته در برابر آنها را کعبه و ساجد نمیشوند» (۲)

تنها عیب جامعه اسلامی اینست که اکثر افراد آن از اصول و تفاسیل این آئین بی اطلاعند و از مطالب و قضایای پیروی میکنند که در بونه آزمایش وارد شده و با محیط روح و سوانح اعتقادی ایشان متناسب نیست و به عبارت دیگر، گور کورانه در برابر کلیه فرضیه ها و نظریه های غریب تسلیم میشوند در صورتیکه بیشتر زعماء فکر و مصاحبن غرب، هر گاه توفیق آنرا می یافتند که بر اسلام صحیح اطلاع یابند بدون تردید نسبت بقضائهای خود درباره اختلاف میان دین و علم تجدید نظر میکردند.

بهترین دلیل بر این مدعی، بیان «وولتر» دانشمند و نویسنده بزرگ فرانسه درباره «مارتین لوتر» است که گفت: «لوتر لیاقت آنرا ندارد که بند کفش خود را بکشد» با آنکه وولتر بعلت نداشتن منابع صحیحی برای

(۱) آیه ۳۶ - سوره اسراء

(۲) آیه ۷۳ - سوره فرقان

شناختن حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سایر اظہار نظارهای خود نسبت بآنحضرت از آئین انصاف منحرف شده است.

دلیل دیگر بر این مدعی، اعترافات نویسنده و فیلسوف بزرگ اخیر «برنارد شو» است که پیغمبر اسلام را بزرگترین پیغمبران شناخته و تصریح کرده است که هر گاه عقل صلی الله علیه و آله بر دنیای کنونی حکومت میکرد کلیه عقده های مشکلات بشریت را یکی پس از دیگری با سر انگشت حکمت و درایت خود میگشود.

همچنین «موت» شاعر و فیلسوف عظیم آلمان، در اثر آشنایی با معارف اسلام چنان شیفته این آئین شده بود که با موختن زبان عربی و تألیف داستانی درباره عظمت پیغمبر اسلام همت گماشت.

مهمتر از همه این اعترافات سخن «کارل لایب» فیلسوف عظیم اسکاتلندی در کتاب «الابطال» درباره پیغمبر اسلام است که بر خواننده عزیز پوشیده نیست و مجموع این اعترافات و صدها نظیر آن قدرت اسلام را در تسخیر عقلمای سرکش و افکار جبیل مدلل و آشکار میدارد و ثابت میکند که اسلام را در موضوع مخالفت دین با علم نمیتوان با سایر ادیان در یک ردیف قرار داد یکی از دانشمندان مینوسد: «بعقیده من، اسلام تنهائی است که میتواند بنای ایمان را در برابر سیل بنیانکن مادی گری حفظ کند و آنرا بواسطه خاصیت اثبات که در شبه علم است و خصوصیت «تأمل» که پایه فلسفه است، مورد استفاده قرار دهد. به طوریکه ایمان نیز مانند علم و فلسفه موجب افتخار مردم باشد نه آنطور که وقتی کسی را مؤمن بخوانند شرم منده شود و مردم او را خرافی بدانند».

یکی از معجزات این عصر، بدینی شدید نسبت بدینست و مشاهده این روح بدینی اینست که بسیاری از متسببین بدین بازگرانی از خرافات و عصیت و کتوفه فکری خود را بردوش آن نهاده اند و حکمت خالق را در باره اختلاف بشر در موضوع آراء و عقائد از یاد برداشته و تشریفات و لباسهای مخصوص بعنوان شعار رجال دین اختراع کرده و حوزه دین را که ملك مشاع و عمومی کلیه متدینین است بخود اختصاص داده و مدعی محکم در راه توجه مردم بخدا بنانهاده و مانند کاهنان عهد قدیم خود را بعنوان حاجب و واسطه میان خلق و خالق معرفی کرده اند.

بدینی است که اسلام با کلیه این بدعتها مخالفست زیرا اسلام دین را از همگی خرافات و قیودی که مجسمه و مشبیه بر آن بسته بودند، تجرید و تطهیر کرده و محیط عبادت را از مجسمه ها و صورتها و رزمها و طلسمات پاک و پیراسته ساخته و سر امر بسط زمین را مسجد و محل عبادت قرار داده و روح دین را از میان چهار دیوار معبد آزاد کرده و بکوچه و بازار نفوذ و استیلا داده و همانطور که مسجد را جای عبادت نظری شناخته و کوچه و بازار را نیز محل عبادت عملی ساخته است.

اسلام دین را در قید احتکار طبقه خاصی قرار نداده؛ بلکه هر مسلمانی را موظف و مکلف کرده است که تا هر درجه که بتواند از علوم فراگیرد و باین وسیله با فکر انفصال حیات دین از حیات دنیا مبارزه کرده است.

جای تردید نیست که اگر مردم میدانستند که دین در کوچه و بازار مهمتر از دین در معبد است، قیافه زندگی و مسیر تاریخ بشر تغییر میکرد

و مشکله تقلیدی و موروثی که اختلاف دین و دنیا خوانده میشود خود بخود حل میشود.

از اینجا میتوان دانست که مسلمین در برابر خدا و اخلاق و انسانیت مسئولیتی خطیر و حسابی مشکل دارند، زیرا حکومتها و تسامعی که در اصلاح نفس و انجام وظیفه دعوت عالمی اسلام روا داشته اند، اینهمه مشکلات و مصائب و حیرت و ضلالت را بر بشریت وارد آورده و موجب آن شده که دماغهای بزرگ و افکار بلند غربی در اثر تناقضی که میان قضایای فلسفه و علم و باورهای انزوسوسی اساس دین خود یافته اند، از حوزه ایمان خارج شوند.

جای تعجب و تأسف است که مابین کمونیزم، در راه انتشار مرام خود با داری و قداکاری بی نظیر میکنند و خود را صاحب يك دعوت عمومی و رسالت عالمی می پندارند، ولی مسلمین که علاج همگی مصائب و امراض روح و عقل و حل کلیه مشکلات مادی و معنوی و سیاسی و اقتصادی نزد ایشانست، وظیفه خود را نمیدانند و رسالت خود را تبلیغ نمیکنند و تاریخ درخشان قداکاریها و بت شکنیهای نیاگان خود را که در راه نشر و تبلیغ دین، در کرانه رود گنگ، و کنار دیوار چین و سواحل دریای فلانت شهادت میدهد، از یاد برده اند.

بشریت امروز چه در شرق و چه در غرب جهان، هنوز در حال حیرت بسر میبرد و در میانها و یکپای خود را در جستجوی فردا و بانتظار مشاهده طلیعه باامداد صبح و آرامش بهر سو میفرستند؛ ولی مسلمین که خدا، معرفت

و طمأنینه و هدایت و ایمان را از دایشان و دینت نهاده، از مسئولیت خطیری که بر عهده دارند غافلند. و در محیط تنگ و تیره خود خوانی و اغراض پست و اوهام کودکانه بسر میبرند بلکه عکار انحطاط ایشان بجای کشیده که روح عزت و استقلال را از گف داده و در دریف ملقبیها و در صف نعال اقوام و ملل جهان قرار گرفته‌اند !!!

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

۱۲ اسفند ماه ۱۳۳۷

سید صدرالدین بلاغی

از دانشمند محترم :

سید موسی صدر

اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی

«اختلاف طبقاتی چگونه بوجود می‌آید تا زیر انقلاب صنعتی دوره»
«بل، و اصل مارکسیسم و انتقاد آن، و اصل تأمین حداقل زندگی و انتقاد آن»
«آیا زکوة و خمس مالیات است؟ مالیات اسلامی چه بوده؟ راه حل اسلام»
«برای مشکل مورد بحث فقر در اسلام چیست؟ آیا فقر در زمانهای مختلف»
«تغییر میکند؟ کیفیت اجراء قانون زکوة در این عصر یک راه حل دیگر»
«اختلاف درجه و مواردی باقی میماند و آیا ضروری دارد؟»

محیط مادی یعنی مجموعه عوامل مختلف و متنوعی که بر افراد بشر احاطه کرده است بطور محسوسی در وضع قیافه، قوای بدنی، غرائز و عواطف و حتی افکار و اندیشه‌های وی مؤثر است، آب و هوا، طرز تغذیه، رطوبت هوا، مقدار فشار جو، درجه حرارت، مناظر یکدیگر در زندگی در مقابل شخص قرار میگیرد آنچه در گوش او در ایام عمر طنین مینافکند، سطح زندگی و وضع خاص خانوادگی و بالاخره همه شرایط و اوضاعی که بنام محیط بشر را در دامن خود می‌پرورد در تربیت روح و بدن انسان نقش بزرگی بر عهده دارد.

این اصل را هر چند گروهی از فلاسفه مادی به‌طور مبالغه آمیزی پذیرفته و معتقد شده‌اند که همه قوای انسان فقط محصول محیط مادی

اوست و مؤثر دیگری در پیدایش آن وجود ندارد ولی اصل این تأثیرات بطور اجمال مورد قبول همه متفکرین و فلاسفه میباشد. کشاورزی را که در محیط ساده دهکده چشم بهمان گشوده و در زندگی جزو دشت بهناز و رائق بیکران در جلوه چشم مشاهده نموده، سفا و تمندی و گشاده دستی ابر و یاد و خورشید را احساس کرده، از امانت و خلوس زمین بهره‌ها گرفته است، آرامش محیط، پاک‌ی هوای ده، نظافت آب آشامیدنی او، اعصاب او را سالم باد آورده، این چنین کشاورزی را نمیتوان از نظر عواطف، افکار و قیافه با کارگری مقایسه کرد که در محیط محدود کارگاه، صدای یکنواخت موتورها، وظیفه ثابت و لاین تغییر یک ماشین، افراد تراکم و مجتمع کارگاه و هوای سنگین و آلوده بگازهای کارخانه و اطرافش پیوده و نیست ۱۱

و تمندی که در آسایش و تنعم زندگی کرده، هر چه خواسته انجام یافته، و در راه تحصیل ثروت بیشتر یک مطالعه جزئی و یک فعالیت مختصر فکری برای او کافی بوده، مطالعه و تخصص از هر دشت در خدمتش آماده بوده است، علم فقر و کسب و رنج بی‌ماری بدون درماریا تیرده است، آیا میشود از لحاظ روحیه عاطفه، و وزندگی عضلات او را با خاک کنی مقایسه کنیم که هزاران جهاد در یک روز برای تأمین معاش قبیله خرد متحمل می‌شود و همه کارش را با تلاشهای طاقت فرسا بخسودش پیوده دارد ۱۲

و بالاخره جوانی که در محیط آزاد و بی بند و بار در آغوش شمول و در دریای هوا و موس غوطه‌ور بوده، نمیتواند متحمل محصلی که زندگی را

در محیط یک جدی و منظم آموزشگاه گذرانده است فکر کند کار انجام دهد، عواطف مشابه و اعصاب یکسان داشته باشد این اختلالات قوای بدنی و روحی و تنوع شکل بدن و روح و تفاوت عواطف و غرائز در همه آثار و شئون زندگی مشهود میگردد.

کیفیت معاش، عقاید دینی و اجتماعی، ادبیات و هنر، آداب معاشرت، تربیت اولاد، طرز انتخاب مسکن، لباس، غذا و کلیه فعالیت‌های بشر تحت تأثیر شدید این اختلاف محیط مادی قرار میگیرد.

و این تفاوتها وقتی از یک نسل تجاوز کرد، بتدریج شدت می‌یابد و خود بخود این تفاوت جسمی و روحی، مادی و معنوی تبدیل بشکلهای عظیم صنفی، طبقه‌ای و ملی می‌شود و فاصله هارفته رفته زیاده‌تر می‌گردد.



انقلاب صنعتی، توسعه روز افزون سرمایه داری، و تکامل وسائل ارتباط و بالاخره ایجاد تمرکز در همه شئون اجتماعات بشری شرائط مساعدی برای تشدید این اختلاف و توسعه این شکاف در همه شئون و به خصوص در زندگی مادی مردم بوجود آورد. سرمایه‌های کوچک با مساعدت شرائط سرمایه‌های بزرگ تبدیل شد و بتدریج که پایها، کارتها و تراسها بوجود آورد قدرت دولتها در مقابل قدرت این سازمانهای اقتصادی ناچیز شد. سرمایه‌های متوسط و ضعیف که توانستند شرائط مساعدی تحصیل کنند، باعث عدم امکان رقابت بتدریج ازین رفته، طبقات متوسط یا طبقه اول مبدل شد و با در سلك طبقات ضعیف و محروم قرار گرفتند

بیشتر صنایع توسعه بانکداری سیستم های عالی تولید استعمار
ممالک ضعیف و ایجاد بازار فروشهای جهانی و بالا رفتن سطح زندگی
بوسیله عاوم و اختراعات؛ آنچنان سطح زندگی طبقات ممتاز و بالا ببرد
که زندگیهای شاهانه گذشته هارا بخاطر میآورد و در مقابل فقر و فاقه
مستندان آنچنان جانگداز بنظر میآید که هیچ شباهتی بزندگی ساده
فقرای سابق نداشت.

گروهی اطفال رنجور و گرسنه خود را بسحر برای چرافرستادن
و جمعی برای سگ و گربه خود وسائل باور نکردنی زندگی فراهم ساختند.
قیمت يك پالتوی پوست خانگی از طبقات ممتاز برای امر از معاش يك خانواده
چند سال کافی بود و سرمایه ای برای یکی از هزاران کاسب جزء
که همه دوزخ در معاملات دور افتاده می بینیم میتواند باشد فراهم بودن همه
چیز سلامتی خدمتگذاری علم برای طبقات ممتاز و تحصیل را برای فرزندان
آنها به بهترین شکلی آماده کرد و در نتیجه علم و صنعت و هنر هم در انحصار
آنها درآمد.

فقدان وسائل و انحطاط سطح زندگی فقر و مرض در طبقات پایین
امکان تحصیلات عالی را از فرزندان آنها گرفت و وسیله معالجه بدن رنجور
و اعصاب فرسوده آنها را که از تنذیه نامناسب و آلودگی و کثافت مسکن
ولباس آنها شدت می یافت برایشان فراهم ساخت و در نتیجه وقتی فکری
و حالی برای علم و معرفت نداشتند.

رفته رفته جامعه از دو طبقه مشخص تشکیل شد: يك دسته دارای
همه چیز شد و دیگری همه چیز را از دست داد. آینده این دو طبقه را هم بعلت

موجود بودن شرائط، درست مثل گذشته آنها یا کمی شدیدتر باید دانست.

این شکاف عظیم و این ظلم جانگناه که نتیجه طبیعی سازمانهای
اجتماعی بود، بزرگترین رنج روحی را برای وجدانهای بیدار متفکرین
فراهم میکرد و بزرگترین خطر را نیز در مقابل طبقات مرفه بوجود میآورد.
و در نتیجه مطالعه درباره علاج این بالای اجتماعی و این درد
خطرناک شروع شد، معروفترین و مهمترین طریقه ای که برای درمان
این درد ویر کردن این شکاف اندیشیده اند، دورویه و الفاع سرمایه داری
از انزوار اولد و تا این حد اقل معیشت برای همه بود.

دوریه اول يك دوریه انقلابی محسوب میشود که بوسیله مؤسسين
سوسیالیسم بدینا عرضه شد و مارکس آنرا تکمیل کرد و انقلاب اکبر
آنرا در کشور اتحاد جماهیر شوروی اجراء نمود ولی دوریه دوم، انقلابی
نبوده و در اکثر ممالک شرقی مغرب زمین صورت های گوناگون معمول است.
در این مقاله سعی میشود بعد از توضیح و انتقاد این دورویه، راه
حلی را که اسلام در نظر گرفته و اجراء نموده است توضیح دهیم.

مکتب مارکسیسم یا سوسیالیسم علمی معتقد است: اگر از تولید را
از مالکیت طبقه سرمایه داره ببرد و در آورده آنرا عمومی و ملی کنیم
این مشکل حل شده است.

پیر و ان این مکتب میگویند: تنها عامل تعیین کننده يك سیستم اجتماعی
همان طرز تولید است: و تنها موجب اختلاف طبقاتی در رژیم سرمایه داری

اختصاص مالکیت ابراز تولید طبقه بورژوا می باشد.

این تساط بر وسائل تولید از قبیل کارخانه ها، بانکها، شرکتها، زمینهای زراعتی، معادن و غیره سبب شده که مناطق، در اختیار مالکین و مؤسسين ابراز تولید در آید و شکاف طبقاتی عظیم بین این طبقه در طبقه کارگر (پرولتر) حاصل گردد.

و هرگاه این تفاوت اصلی و عظیم از بین برود، رفته رفته سطح زندگی در همه مردم یکسان شده و این یکتواختی در زاج اقراء، در قوای بدنی، در فکر، در اخلاق، در فرهنگ، در مذهب و ادب و هنر تأثیر خواهد کرد و در نتیجه جامعه ای که از یک طبقه تشکیل شده بوجود خواهد آمد که در همه چیز هم آهنگی خواهد داشت و حتی در طرز تفکر و کلیه رو بنامهای اجتماع نیز متساوی و مشابه خواهند بود و بنا بر این فقط فقط باید مالکیت ابراز تولید و سرمایه های بزرگ را لغو کرد.

مادر اینجا در مقام بحث درباره های این نظریه از جهات فلسفی و اقتصادی و حتی سیاسی نیستیم و چون مشکلی را که در صدد پیدا کردن راه حل برای آن هستیم مشکل اختلاف طبقاتی است فقط یک سؤال اکتفا میکنیم:

آیا محیط مادی و شرائط خارجی که باعث تشامخالق فکر داده و کلیه رو بنامهای اجتماع است و در نظر سائر متفکرین عامل مؤثر در ایجاد آنها است چه بوده؟ آیا فقط فقط مالکیت ابراز تولید بوده آیا برای ایجاد وحدت طبقه، بجای یکتواخت کردن هزاران عامل مؤثری که محیط را

تشکیل میداد و علت ایجاد طبقات گوناگون اجتماع بوده فقط فقط یکسان کردن یک عامل، هر چند مهم باشد، کافی بنظر میرسد.

مگر شما خالق ابدی و فکر و دید آورنده جسم و روح و موجود نیروهای بدنی و فکری را نقطه داشتن یک کارخانه و نداشتن آن میدانستید؟ بایم گفتید همه چیز و کلیه عوامل محیط را بوجود می آورد و این محیط مادی است که خالق و مؤثر است.

بنا بر این شما باید برای ایجاد طبقه واحد، کلیه عوامل متنوع محیط را یکسان کنید و اگر نتوانستید، دست از این مدعی بردارید.

و بهمین دلیل در داخل کشورهای سوسیالیستی هم نتوانسته اید وحدت طبقه، یعنی وحدت فکر، ایده، عاطفه، غریزه، تمایل و نیروهای بدنی ایجاد کنید در چنین کشورها هر چند طبقه ای بنام بورژوا (سرمایه دار) باقی نماند ولی طبقات گوناگونی بنام افراد حزبی و افراد غیر حزبی، بوروکراتها (کارمندان) مردم عادی، کشاورز، کارگر، جنک دیده، نظامی وجود دارد که از هر جهت مخصوصاً شرائط زندگی مادی و سطح زندگی با هم متفاوت هستند.

تجمل برای طبقه بوروکرات، حزبی، نظامیان تا آنجا میرسد که انسان را بیاد سیستمهای قتل و دلیسته و سرمایه داری می اندازد.

افکار گوناگون و تمایلات مختلف حتی در بعضی از تربیت شده ها و رهبران حزبی دیده میشود که گاه بنگاه بازتجاع، تندروی، چپ روی حیانت، منم و اخراج میشوند.

را از این اختلاف طبقاتی باشکلی جدید روشن است چه عوامل مادی

و شرائط پدید آورنده طبقه‌ها با تمام اختلافات در این رژیم باقی است و امکان زوال ندارد و باقی‌ای علت چگونگی می‌توان انتظار داشت معلول رفع شود و مشکل ماحل گردد، گرچه یکی از عوامل مهم اختلاف یعنی اختصاص ایزاد تولید مرفوع شد و از انحصار در آمد.

بخصوص که عامل توازن باز شد و های محکم خود اختلافات عظیم بدنی، فکری، هنری اخلاقی و حتی سلیقه زندگی را نگاه‌داری می‌کند

کشورهای مرفقی سرمایه‌داری بایک سلسله قوانین و اقدامات اصلاحی بک حداقل معیشت که شامل غذا، لباس، مسکن است برای طبقات محروم و ضعیف در نظر گرفته‌اند و بقئیده خود: در مان این آلام اجتماعی را برده‌اند.

در برابر این نظریه باید گفت شعاب این تصمیم مسلماً توانسته‌اند از مرگ طبقات ضعیف و محروم جلوگیری کنند و با این ترتیب دیگر مطلقاً بچراغ نبود از بیداری کسی نمی‌برد در زمستان هلاک از سرما اتفاق نمی‌افتد.

ولی آیا با این وسیله این شکاف عظیم اختلاف طبقاتی را بر صاف کرده‌اند؟! آیا این فاصله زیاد که بتدریج توسعه می‌یابد، باز برای اجتماع مشکلی ایجاد نمی‌کند؟! آیا زندگی تجملی و افسانه‌ای طبقه در دستند که برای اید از دسترس طبقات محروم بدور است غلب و تار مانی آنها را بر نمی‌انگیزد؟! آیا این دسته از خلق خدا که قوانین غلط اجتماعی آنها را محروم کرده است و هیچ نماینده‌ای در قانونگزاری و قوه مجریه ندارند، باید

برای همیشه بک زندگی مرفه‌را در احلام و آرزو های خود به بینند.

دین اسلام با نظر واقع بینی این اختلاف طبقاتی را مطالعه کرده است از این اختلاف آنچه را که خطرناک تشخیص داده است یعنی اختلاف در سطح زندگی مادی و آنچه از نتایج و آثار آنست علاج کرده و در سایر قسمتها بادستورات اخلاقی و تربیتی نتایج صحیحی از این اختلاف گرفته است.

تشریع خمس و زکوة قانون مقدسی است که برای تعدیل زندگی طبقات مختلف وضع شده است. شاید در نخستین برخورد چنین تصور شود که خمس و زکوة در شمار مالیاتهای اسلامی محسوب است و عده‌ای از نویسندگان هم باور مسلم باین رای معتقد شده‌اند.

باید دانست که مالیات بر حسب تاریخ معانی متفاوتی داشته است اگر مالیات را بر حسب معنی معروف و تاریخی آن بوجهی که (دولت برای اداره سازمانهای خود و حفظ مملکت از تجاوز و امنیت داخلی و نظائر آن میگیرد) تعریف کنیم بهیچ وجه خمس و زکوة را نمیتوان مالیات دانست.

مطالعه و دقت در آیات خمس و زکوة در ادله تشریع این احکام الهی بخوبی مدعیان ما را روشن می‌سازد.

آیه ۴۲- از سوره انفال و اعلو و انعامه هم من شیء فان الله خمسہ و لرسول ولذی القرنی و الیتامی و الممکین و این التبیان ان کفتم آمنتم بالله»

و بدانید که پنج بک منافع شما از هر چیز بخت خداوند متعال و پیامبر او و امامان

تعلق دارد و همینطور متعلق بایشان و فقرا و ازو ملن و در ماندگان است، اگر ایمان بخدا آورده باشد

در آیه ۶۰ از سوره توبه آمده است: *انما الصدقات للفقراء والمساكين و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الفار من دینی سیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم* کلیه صدقات (زکوة) بهشت قسمت تقسیم می شود و متعلق است بفقرا و بینوایان و کارمندان زکوة و کسانی که میخواهید دل آنها را بدست آورید و برای بردگان و برای بدهکاران و در دام خدا و برای ازو ملن و دور ماندگان و این قانون لازم الاجرا از طرف خداوند است و خداوند دانای مصلحت اندیش است.

در روایات متعدد بعضی از این حدیث شریف وارد شده است: زکوة و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت صادق روایت میکنند که فرمود: خداوند متعال در اموال اغنیاء و ثروت مندان حقی برای قرا به مقدار کفاف آنها قرار داد و اگر میدانست این مقدار کفاف فقرا را نمیدهد زیاده تر قرار میداد. با مطالعه و دقت در این سه دلیل و سایر ادله خمس و زکوة روشن می شود که برای خمس شش مصرف و برای زکوة هشت مصرف معین شده است سه ششم از خمس که بنام سهم سادات معروف است و عشر منافع می شود برای یتیم، فقیر این السبیل اختصاص داده شده است. و در زکوة پنج مصرف را فقیر، مسکین، بدهکار، برده و ابن السبیل، تشکیل میدهد، سهم عاملین هم که در حقیقت بر وجه سازمان زکوة محسوب می شود. سهم مؤلفه قلوبهم یک مصرف سیاسی است و سهم «سبیل الله» نیز بنا بر تعریف جمعی

از فقهاء بزرگ میتواند هر نوع کار خیر باشد و شامل مصارف سیاسی و دینی میگردد و در هر حال مسلم می شود که سهم سادات بطور درست و زکوة بطور اکثر یعنی شش مصرف از هشت مصرف آن اختصاص بطبقات محروم اجتماع دارد.

و بنا بر این از وجوهی که به مصارف سازمانهای دولتی و امور عامه مسلمین برسد نمیباشد و همین دلیل اطلاق مالیات اسلامی بر آنها صحیح نیست.

لازم است متذکر شویم که در نیم قرن اخیر دولت در باره ای از شئون مربوط بطبقات محروم به شکل بیمه های اجتماعی کارگران، بهداشت، بیمانی، توانمندی ها، وامثال آن مداخله میکند و برای این منظور مالیات مطالبه می کند و در اینصورت میتوان اسم چنین مالیاتی را بر خمس و زکوة اطلاق کرد.

در هر صورت منظور ما از این بحث یک مناقشه اصطلاحی نبوده بلکه مطلوب اثبات این حقیقت است که زکوة و خمس برای رعایت و حمایت طبقات محروم وضع شده است. روایت گذشته به صراحت باین حقیقت گواهاست.

برای تأکید و تأیید این استنباط اضافه میکنیم که در باره ای از روایات دیده میشود که مولی امیر المؤمنین علیه السلام بر قسمتی از اموال مسلمانان در ایام خلافت مالیات قرار دادند. چنانکه از حدیث معتبر و صحیح که در اراده و محمد بن مسلم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده اند بدست می آید. فرمود

(وضع امیرالمؤمنین (ع) علی الخیل العنق الراعية فی کل فرس فی کل عام دینارین و جعل علی البراذین دیناراً).

حضرت علی علیه السلام در هر سال بر هر اسبی دو دینار و بر هر الاغی یک دینار قرارداد از مشاهده تغییر وضع روشن میشود که مالیاتهای خاصی در صورت لزوم مقرر می شده است و برای تأمین سازمان حکومتی از اموال مخصوصی مطالبه میگردیده. این مالیاتها در هنگام تغییر و نقل بلفظ (وضع امیرالمؤمنین علی) نقل می شده بمنزل روایات و آیاتیکه برای وضع و تشریع زکاة و خمس وارد شده است هر چند جماعتی از فقهاء بزرگ روایت یاد شده را دلیل بر استحباب زکوة گرفته اند ولی از ظاهر عبارت آنچه گفته شد بدست می آید و در هر صورت در عبارات زکاة و خمس کمتر چنین تعبیری یافت می شود.

* * *

حال به سیم قانون خمس و زکوة برای حل مشکل مابین اختلاف طبقاتی چگونه تأثیری خواهد داشت.

در دو آیه شریفه روایتی که گذشت روشن شد که مصرف خمس و زکاة طبقات مستمند هستند همانطور که مفهوم روایت گذشته این بود که مقدار یکه اغنیاء باید بپردازند بطور حتم کفاف معیشت فقر را میدهد و اینک چه در روایت زیر توجه نمایید:

۱- عن ابی بصیر قال سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل له ثمانمائة درهم وهو رجل خفاف وله عیال کثیر الا ان یاخذ من الزکوة قال یا ابا جعفر اربح فی درهمه ما یقوت به عیاله ویفضل قال نعم قال کم یفضل قال

لا ادری قال : ان کان لا یفضل عن القوت مقدار نصف القوت فلا یاخذ من الزکوة وان کان اقل من نصف القوت یاخذ من الزکوة قال قلت فعليه فی ماله زکوة تلزمه؟ قال بلی قال قلت : کیف یصنع؟ قال یوسع بها علی عیاله فی طعامهم و کسوتهم و یمشی منها شیاً یناوله غیرهم و ما اخذ من الزکوة فضعه علی عیاله حتی ینال حقهم بالناس.

در این حدیث شریف مرد کفشدوزی که فقط هشتصد درهم سرمایه دارد فرص شده و در صورتیکه از این سرمایه ناچیز اندکی بیش از قوت خانواده اش درآمد داشته باشد اجازه گرفتن زکاة با داده شده است و در آخر روایت با کمال صراحت فرموده اند : آنچه از زکاة دریافت کرد برای توسعه و بالا بردن سطح زندگی خانواده گی خود مصرف کند تا با سایر مردم هم سطح گردند.

مشاهده میشود که پرداخت زکاة بیک خانواده فقیر هر چند کاسب باشند و قوت لا یموت بلکه اندکی بیشتر داشته باشند آنقدر ادامه دارد تا سطح زندگی آنها با سطح عادی زندگی مردم دیگر یکسان شود و اختلاف طبقه ای رفع شود.

۲- وثقة سماعة قال سألت ابا عبد الله (ع) عن الزکوة هل تصلح لصاحب الدار و العیال؟ قال نعم.

حضرت صادق علیه السلام پرداخت زکاة را بر مردی که آب و معند است و خانه و خادم دارد تجویز میفرماید و روایات بسیار باین مضمون وارد شده یعنی داشتن خدم و حشم و خانه و حتی شتر چنانکه در روایت اسمعیل بن عبد العزیز آمده است مانع از زکاة نیست در صورتیکه در آمدش کفای شأن او را نکند

۱- روایه عبد الرحمن بن حجاج ان الرجل يكون ابره او عمه او اخوه بكفيه مؤلفه يأخذ من الزكوة فيوسع به ان كانوا لا يوسعون عليه في كل ما يحتاج اليه لا لئلا لا بأس.

در این حدیث برای کسی که در آمد تایش از اقوام خود دارد ولی در وسعت نیست زکوة گرفتن بمنظور توسعه زندگی تجویز شده است.

۲- روایان یشماری در باب زکوة آمده است که باز زکوة میتوان حج بها آورد و میتوان بفقیری آنقدر زکوة داد تا غنی شود تا آنجا که در یکی از این احادیث کانی عاصم بن حمید از ابی سعید روایت کرده که شخصی بعلت آنکه پیر مرد مستحق گوشت و خرما میخورد و کمی باتوسعه زندگی میکند از دادن زکوة باو خودداری کرده است در مقابل حضرت صادق علیه السلام با تاثر و تعجب باو تذکر میبشوند که خداوند تعالی حساب مخارج فقرا را از خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و ازدواج و حتی صدقه دادن و حج کردن فرموده و آنگاه بمقدار کفایت این مخارج (و نه کمتر از این مقدار) بر اغبیه واجب نموده و در اموالشان حق فقر را معین کرده

اکنون که خواننده عزیز این روایات را با دقت مطالعه کرد برای آنکه بهتر بمقصود اصلی از این مقاله پی برد بکنه ذیل توجه فرماید:

در همه آیات و روایات زکوة و خمس نام از فقیر و مسکین برده می شود و فقیر را چنین تعریف کرده اند: کسی که وسیله امر او معالی تأمین زندگی سالیانه خود را نداشته باشد و نمیتوانیم ادعا کنیم که مفهوم و معنی فقیر هم مثل اغلب معانی عرفی بر حسب طول تاریخ و تغییرات

زندگی بشر و تفاوت وضع معیشت عمومی و باطنی که بر حسب تفاوت مناطق و شهر ها در یک زمان متفاوت و متغیر است.

در روزگار و باشهری که قوت غالب مردم بان چو باشد فقیر کسی است که برای نان چو سالیانه خود معطل باشد ولی اگر قوت غالب یک شهر برنج شد هر گاه کسی دسترسی بر برنج نداشته باشد فقیر محسوب میگردد هر چند بتواند نان کند و با چو هم تهیه کند فقیری را دور است دیدم که استرحام میکرد و میگفت سه شب است نان گندم میخورم و به برنج دست نمی یابم.

همین نسبت در تمام شئون زندگی از لباس مسکن، خوراک و حتی وسائل تفریح و تجمیل ثابت است و کسی که در آمد او کفاف زندگی عادی زمان را ندهد جزو فقرا بشمار می آید و در نتیجه هر چه سطح زندگی مردمی بالا رفت معنی فقر در آن جامعه تغییر میکند و توسعه می یابد.

امروز اگر کسی بیاده مسافرت کند یا کفش نداشته باشد یا در یک زاغه یا چادر زندگی کند یا نان جوین بخورد و بالاخره لباس کرباس بپوشد از فقرا خواهد بود در حالی که روزگاری سفر بیاده کردن معمول همه طبقات بوده است کفش را فقط متجملین میپوشیدند و همینطور ...

و اکنون نتیجه عملی زکوة و خمس و تعدیل طبقاتی که اسلام طرح ریزی کرده مشاهده می کنید از در آمد اغبیه و طبقه فروتنان یکدهم بعنوان خمس طبقات خاصی از مردم و بین اجتماع و یکدهم و گاهی یک بیستم میتوان زکوة بطبقات دیگری از این مستمندان داده میشود.

این ریزش و انتقال ثروت از طبقات بالا بر طرف طبقات محروم

آنقدر ادامه خواهد یافت تا این سر از بیری برگردد و شکاف مسدود شود و تعادل در سطح زندگی این طبقات ضعیف با سطح عادی مردم حاصل گردد و با اصطلاح روایت ابن بصیر «حتی یا حقهم بالناس» (تا با سطح زندگی مردم مساوی گردند) با اصطلاح روایات دیگری آنقدر این کمک مخارج ادامه مییابد که فقیر غنی گردد

و توجه به بحث گذشته در باره معنی فقر به خوبی تعادلی را که در اثر این کمک مداوم و مستمر طبقات ضعیف بوجود مییابد نشان میدهد

بخصوص که در روایت سماعه وعده ای دیگر از روایات مستحق زکوة را فقط کسی که قوت لایموت نداشته باشد ندانسته و کسانی را که خانه و توکر هم دارند شامل شده و مصرف زکوة تشخیص داده شده است و این خود بهترین تأیید مدعای ماست در روایت عبدالرحمن بن حجاج و روایاتی دیگر گرفتن زکوة برای توسعه زندگی و بالا بردن سطح معاش مجاز دانسته شده و در روایت عاصم بن حمید برای بهبود معیشت و بهتر زندگی کردن دستور پرداخت زکوة داده شده و گوشت و خرما که زندگی خوب آن زمان بوده مانع استحقاق زکوة نبوده است تا آنجا که در ذیل همین روایت و روایات دیگر با کمال صراحت لفظ «و همهم» بکار گرفته که حکایات میکند حقوقی را که بر اغنیاء واجب است موجب توسعه معاشی فقر است و اگر کافی نبود بیشتر واجب می شود و بالاخره هر چه سطح زندگی طبقات مرفه بالا رفت با پرداخت این حقوق سطح زندگی طبقات ضعیف را هم بالا خواهند برد و تعادل منطقهی صحیح که زائیده فکر نویسنده نبوده بلکه روایات گذشته با صراحت بر آن گواه است بوجود می آید

در اینجا يك حقیقت را باید بخوانندگان توجه دهیم : در مذهب اسلام دستور پرداخت زکوة و یا خمس بطور کلی صادر شده و نتایج آنهم بر من رسید ولی اجراء این حکم الهی و طریق عملی کردن این قانون مقدس به مهده زمان واگذار شده است تا هر طریق که حاکم مسلمین مصاحبت دید آنرا اجرا کند و تصور می رود برای آنکه پرداخت زکوة شکلی زنده ای پیدا نکند و آبروی کسانی را نریزد و فقر را از کار باز ندارد میتوان زکوة و خمس را بشکل بیمه های اجتماعی کارگران در آورد و باین ترتیب شکل پرداخت، آبرومند و ضررهای بخشش مجانی بیار نخواهد آمد.

کانونهایی که برای تأمین معاش فقرائیکه نقض عضو دارند تشکیل میشود و در آنجا وسیله کار فراهم آورد امکان آنها در دسترسشان گذارده میشود از بهترین شکل های پرداخت زکوة است و بالاخره به داشت و فرهنگ عمومی خود یکی از عملی ترین راه های مؤثر کمک به طبقات مستحق زکوة شمرده میشود

راه حلی که بوسیله خمس و زکوة برای تعدیل اختلاف طبقاتی در نظر گرفته شده است در حقیقت بالا بردن سطح زندگی طبقات محروم میباشد باید افزود که در دین اسلام راه حل دیگری نیز وضع و تدوین شده است که در واقع جاوگیری از ایجاد شکافهای عظیم اختلاف طبقاتی است. قیود و محدودیتهایی را که در این دین برای تحصیل ثروت، تشریع شده از حرمت ربا (جاوگیری از بانکداری) که اساس سرمایه داری

امروز دنیا را بوجود آورده است تحریم احتکار، جلوگیری از معاملات
«جزاق» و غیره که احیاناً موجب تروتهای بیگران است. گاه سبب خرد
میگردد و از این جهت بقمار شبیه است و بعد از همه جمع آوریهای ثروت
و تمرکز سرمایه از یکباره سرمایه عظیمی را چند سرمایه کوچک مبدل
می کند و بنا بر این میتوان گفت غالباً تروتهای افسانه ای بوجود نمی آید
این مطلب خود در خور یک مقاله فنی مفصل و دامنه دار میباشد، در دین
اسلام سعی شده است از تظاهر به ثروت مندی جلوگیری شود تا حتی المقدور
از ایجاد شکافهای عظیم و تجلی آنها در روحیه افراد پیشگیری گردد
ریخت و پاشی، تیزبازی و اسراف (حرام شده مرفهین همه جا مورد ملامت
واقع شده اند و یکی از اسایید بزرگ معتقد بود لباس شهرت یمنی لباسی که
سبب مشهور شدن شخص شود بهمین دلیل حرام شده است چه تظاهر به تجمل
خود سبب شهرت است.

* * *

تا اینجا اختلاف ملقباتی از نظر سطح زندگی و کیفیت امرای معاش
مطرح بود و داخل پیشنهاد شده ترین مقدس اسلام را مطالعه می کردیم
و اکنون اختلافات دیگر مردم را اذقیل اختلاف در قوای بدنی
فکری، تفاوت در عواطف و اخلاق و استعداد صنعتی هنری مطالعه نماییم.
در این مورد نه تنها در دین اسلام سعی برای بر طرف کردن این
اختلافات دیده نمی شود (بر خلاف روش مائکسیسم) بلکه از بازه ای کلمات
بزرگان اسلام استفاده می شود که وجود این تفاوتها لازم و رحمت است

همین تفاوتها سبب می شود که وظائف گوناگون اجتماع را
هر کس بر حسب استعداد خود بپذیرد و هیچ وظیفه ای زمین نماند چه
هر کس بر حسب ذوق و تخصص فکری و علمی خود کار را بپذیرد
و جامعه از تخصص و تفاوت نیروی فکری و هنری و صنعتی او با دیگران
بهرمند می شود.

و برای اینکه این تفاوتها کدورتی ایجاد نکند و سبب تفاخری
نشود و صمیمیت یک جامعه که با عضو گوناگون نیازمند است بهم نخورد
و ستودن اخلاقی بسیار وسیعی برای وظائف افراد خانواده نسبت به یکدیگر
و نسبت به مسایله دوستان و استاد داده شده است و برای تعاون و همکاری
و جلوگیری از شروع سوء تفاهم تا کیدات بایستی بعمل آمده که خود
در خور یک بحث مشروح و دامنه دار است.

یگانه مسئله از

ع ر

علم الحیوه زیست شناسی

یکی از راههای شناسایی جهان آفرین مطالعه در نظام کلی طبیعت و هماهنگی قسمتهای مختلف آن است از دیر زمانی دانشمندان کوشیده اند اطلاعات دقیقی از این نظم و ترتیب بدیع بدست آورده و به تدریج با هم از رخصت و بیابانی آن بردارند و باینصورت فرهنگ و دانش موفقیتهای شایانی در این راه حاصل شده و در رشته های مختلف علوم مظاهر متنوعی از نظام عمومی آفرینش مشهود و محقق گشته است زیست شناسی نیز در کشف این دایره بزرگ و بیان قوانین آن سهم بسزایی داشته تجلیانی از نظام عظیم جهان هستی را در پرده های دلنمایی برابر چشم ما مجسم میسازد یکی از این پرده ها گردش کرین در طبیعت پس از ذکر مقدمه ای بطور اختصار از احوال و احوالندگان محترم میگذرد

مقدمه

الف کربن عنصری است (جسم بسیط) که خالص آن بصورت الماس و ناخالص بصورت ذغال ؛ ذغال سنگ ، دیده میشود و از ترکیب آن با عناصر دیگری چون نیتروژن و اکسیژن و ازت و غیره مواد (۱) زیست شناسی عمومی (بیولوژی عمومی) نامی است که از ساختمان و زندگی موجودات حیه (نباتات و حیوانات) که در یک ماده کثیفه ای مختلف چون فیزولوژی (وظائف الاعضاء) طبقه بندی و دانش آن منشعب میشود

آلی بدست میآید .

مواد آلی ترکیباتی است که در ساختمان موجودات زنده به کار رفته و انواع زیادی دارد مهمترین آنها عبارتند از :

- ۱- قندها - مانند قند معمولی (ساکارز) که در چغندر و نیشکر دیده میشود لاکتز (قند شیر) گلوکز (قند انگور و بعضی میوه های شیرین) و قندهای دیگری که در میوه های شیرین وجود دارد
- ۲- نشاسته ها اقسام مختلفی داشته و قسمت عمده ساختمان حیوانات و غلات از آنهاست .

- ۳- چربیها مانند کربوهیدراتهای مختلف - این سه گروه از ترکیب کربن و هیدروژن و اکسیژن درست شده و اختلافشان در نسبت ترکیب است چنانکه فرمول ملکولی گلوکز $C_6H_{12}O_6$ و ساکارز $C_{12}H_{22}O_{11}$ میباشد .
- ۴- پروتئیدها - انواع مختلف آن در تخم مرغ ، گوشت ، شیر و غلات .
- یافت میشود و در ساختمانشان علاوه بر سه عنصر نامبرده ، ازت نیز شرکت میکند و در بعضی از آنها عناصری از قبیل گوگرد و فسفر و آهن ... هم دارد میشود

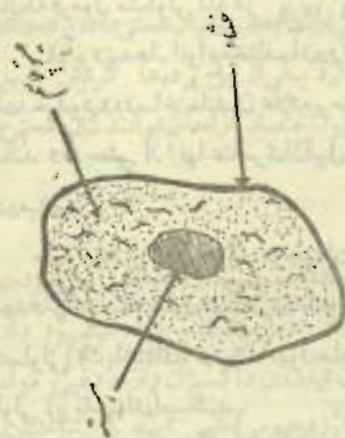
ب- سلول (۱) (یاخته) - موجودات زنده ، از یک و یا اجتماعی از واحدهای زنده بنام سلول تشکیل شده اند . مثلاً میکرب مالاریا حیوانیست یک سلولی (تک یاخته ای) ، درخت ، مور ، ماهی ، انسان ؛ جاندارهای چند سلولی (بر یاخته ای) میباشد .

برای تصور کوچکی سلول کافی است در نظر بگیریم در هر میلی متر

مکعب (یک قطر بسیار کوچک) خون تقریباً ه میابون گایول که یک نوع از سلولهاست شناورند

عددهای از جاندارها در تمام دوران حیات خود یک سلول بیش نیستند (نکته: ساخته ای) ولی عدد دیگر بنام پریاخته ایها زندگی خود را بایک سلول شروع میکنند و بر اثر تقسیمات متوالی آن سلولهای دیگری تولید شده و به تمام موجود زنده ای را تشکیل میدهند این پاخته ها در ادامه هم شکند ولی بتدریج تنوعی در آنها پدید آمده بافت ها و اندام های مختلف را ایجاد و هر دسته عمده دارای فعالیت خاصی میشود که با فعالیت دسته های دیگر بستگی و هم آهنگی کامل دارد.

ساختن سلول هر پاخته از سه قسمت ساخته شده غشاء، سیتوپلاسم، هسته



سلول مرکز اعمال حیاتی
هر جاندار ی یک سلول است
و با وقتی یک سلول بوده
و بر اثر تقسیمات بنایی طبق
قانون ثابت و نظمی
معین نو کرده بوجود
پری پاخته ای تبدیل میشود

غشاء سلول را از خارج احاطه کرده و سیتوپلاسم که مایمی است

از جوش و شفاف درون آن قرار دارد و هسته نیز داخل سیتوپلاسم جای گرفته و غلظتش از سیتوپلاسم بیشتر است هسته و سیتوپلاسم را مجموعاً پریوتوپلاسم نامند ساختمان شیمیایی پریوتوپلاسم عبارتست از آب و مواد پرر تیدی و سایر مواد آلی. و مواد معدنی که باندازه معین و نسبت مخصوص بهم آمیخته شده اند.

محل اعمال حیاتی موجود زنده (تغذیه، رشد، تولید مثل) سلولها است که بر اثر همکاری هسته و سیتوپلاسم انجام می گیرد

۱- جنب کلر فیلی با قوس صعودی گردش کرین.
رنگ سبز نباتات بواسطه ماده سبزی است بنام کلر فیل (سبزینه) که در سلولهای قسمتهای سبز گیاهان مانند برگها جای دارد.
در این سلولها دانه های ریزی پراکنده است بنام کلرو پلاست که سبزینه در آنها بوجود می آید چون کلر فیل در مجاورت نور ساخته میشود (۱)
و از طرفی نور شدید آنرا تجزیه میکند، از اینرو کلرو پلاست ها در برابر نور حساسیت (۲) زیادی داشته و بر حسب شدت و ضعف نور در داخل سلول حرکت کرده از منبع نور دور و بآنها نزدیک شده بوضع قرار میگیرند که نور کافی دریافت کنند.

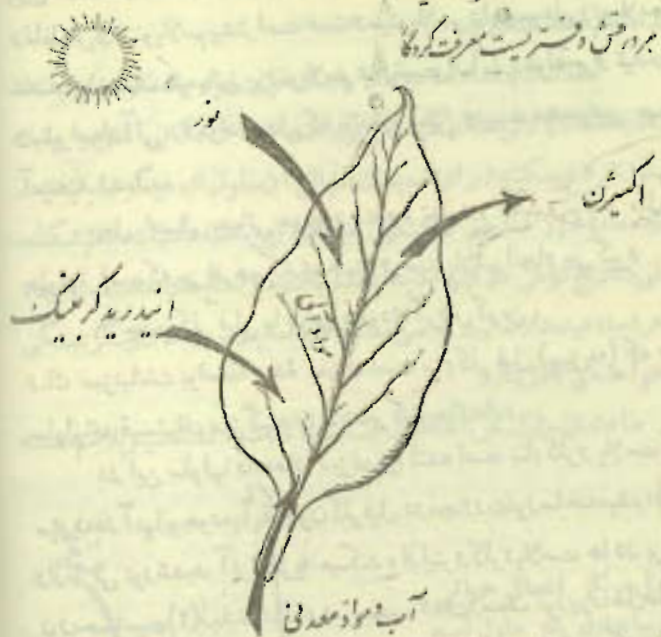
جنب کلر و فیلی - گیاه های سبز در مقابل نور خورشید ایندیدی کرینیک (۳) محیط را جنب نموده اکسیژن آنرا دفع و کرین را نگه میدارند

۱- در بعضی گیاهان مانند خرمه ها و کاج که کلر فیل در نوک هم سایه هم ساخته میشود نور ایجاد آنرا تشعشع میکند.

۲- این حساسیت در مقابل نور فتوتاکتسم (phototactism) نامیده می شود.

۳- ایندیدی کرینیک گازی است مرکب از اکسیژن و کرین ۲۵ cc

برگ درختان بزرگ و نخل و درختان
بر درختی و درختی است که درختان



واثر ترکیب این کربن با آب و مواد معدنی که از زمین جذب کرده اند، مواد
آلی گوناگون میسازند. چون این ترکیب تحت تاثیر نور انجام میگیرد
فتوسنتز نامیده میشود. کلروفیل مقداری انرژی نورانی از خود شید جذب
میکند و در نتیجه تبدیل انرژی نورانی (۱) با انرژی شیمیائی است که مواد
آلی ساخته شده در ساقه های مختلف قرار میگیرد.

قندها و نشاسته های از ترکیب آب و انیدرید کربنیک حاصل میشود
۱- برای درک مفهوم انرژی مثالهای زیر را متذکر میشویم وقتی ساعت را

برای تشکیل پروتیدها از آن لازم از زمین بصورت بیشتر آنها توسط درختان جذب
گشته اند. مواد از تنفس ساده و از ترکیب بعدی آنها پروتیدهای با ساختمان
مفصل و پیچیده درست میشود بطور خلاصه:

نیاتات سبز با جذب آب و مواد معدنی از زمین، انیدرید کربنیک
از هوا (۱) و نور خورشید مواد آلی را میسازد. انرژی نورانی
با انرژی شیمیائی تبدیل و در ملکولهای مواد آلی اندوخته
میشود. آنها را کربن کربن انرژی کرده در درختان تحول؛ قوس
صعودی خود را می بینانند.

۲- انتقال مواد آلی. تنفس

قسمتی از مواد آلی که در درختها و سایر اندامهای گیاه ساخته میشود
بشرحی که خواهیم دید صرف احتراق و سازمان جدید سلولی شده قسمت
دیگری پس از تغییرات شیمیائی در گیاه ذخیره میشود چنانکه ساقه های
نیشکر برگهای کلم میوهجات دانه های مختلف چون حبوبات و غلات مراکز
این ذخائرند.

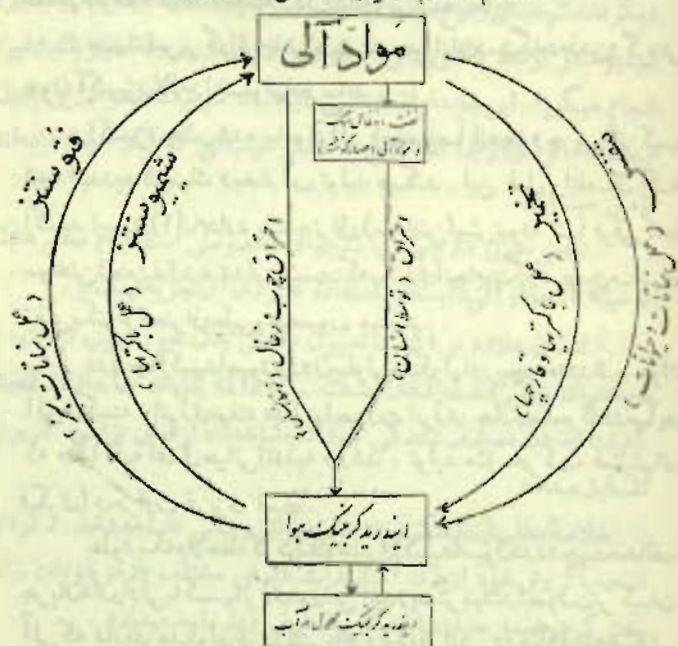
کوک و بنزین و گاز آن جمع برداری ماهی و استخوانی شده چربیها و عطرها را مدتی
به حرکت میآورد و در این صورت میگویند تدریجی انرژی ذخیره ای است و تدریج تغییر
صورت داده بشکل انرژی جنبشی و آینه است. تری که در حال حرکت است انرژی
جنبشی دارد و آنرا از مواد حاصل از سوخت بدست آورده است
و خود حرارت بود که با تقسیم انرژی است از تغییر شکل نوع دیگری که در سوخت
نهفته و انرژی شیمیائی نام دارد حاصل میشود. ماشینهای برق (مثلا دینامو) انرژی
جنبشی را با انرژی الکتریکی تبدیل می کنند، با آلتی در بندها انرژی الکتریکی به
جنبشی تبدیل میشود. بطور کلی انرژی های مختلف حرارتی، نورانی، الکتریکی،
مکانیکی (ذخیره ای و جنبشی) به یکدیگر قابل تبدیل اند
(۱) گیاههای آبی این مواد را از آب باخذ میکنند

گذشته اذاینکه خود گیاه در مواقع لزوم (هنگام جوانه زدن و نمو جوانه و تشکیل شاخه و برگ جدید) از آن استفاده میکند ، همین اندوخته های گیاهی است که غذای انسان و حیوانات را تشکیل میدهد .
 «متاعاً لکم ولاعمامکم» و قتی که این اندوخته ها بدورت غذا وارد جهاز هاضمه انسان و جانوران شد پس از یک سلسله تغییرات شیمیائی بصورت قابل جذب درآمده توسط جهاز های مخصوصی (دستگاه جذب و گردش خون در انسان و خبی از حیوانات) در دسترس تمام سلول ها قرار میگیرد ، پیخته ها مواد لازمه را از آن انتخاب و درون خود جامیده اند . در اینجا عمل پایان نمایی بدرد بلکه يك رشته اعمال شیمیائی جدیدی بنام اکسیداسیون یا احتراق شروع میشود که همان تنفس جاندارها . در مواقع قوس نزولی گردش کرین است .



۴- در اندام های سبز گیاهان انیدرید کرینیک بکم انرژی نورانی خورشید در قوس صعودی سپرده شده بود . آلی که کانون های انرژی شیمیائی است تبدیل می شود
 ۲- دسته ای از باکتری ها با عمل شیبوسنتز ، نظیر عمل فوق را انجام میدهند .
 ۳ احتراق داخلی سلول های موجودات زنده ، تخمیر ، و احتراق سوخت های مختلف توسط انسان ، مواد آلی را با انیدرید کرینیک تبدیل میکنند (قوس نزولی) انرژی حاصله از قمل و انفعال صرف اعمال حیاتی کونا کون میگردد .
 ۴- سالی ۶ شرب در ۶۰ تن (۶۰ میلیارد تن) انیدرید کرینیک از هوا جذب شده و همین مقدار پتانسیل داده میشود .

گردش کرین
 افرایتم النار التي تورون
 انتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشئون



۱- در اندام های سبز گیاهان انیدرید کرینیک بکم انرژی نورانی خورشید در قوس صعودی سپرده شده بود . آلی که کانون های انرژی شیمیائی است تبدیل می شود
 ۲- دسته ای از باکتری ها با عمل شیبوسنتز ، نظیر عمل فوق را انجام میدهند .
 ۳ احتراق داخلی سلول های موجودات زنده ، تخمیر ، و احتراق سوخت های مختلف توسط انسان ، مواد آلی را با انیدرید کرینیک تبدیل میکنند (قوس نزولی) انرژی حاصله از قمل و انفعال صرف اعمال حیاتی کونا کون میگردد .
 ۴- سالی ۶ شرب در ۶۰ تن (۶۰ میلیارد تن) انیدرید کرینیک از هوا جذب شده و همین مقدار پتانسیل داده میشود .

دفع میکنند. (جانداران آبی چون ماهیها چاکپاها... اکسیژن محلول در آب را مورد استفاده قرار میدهند) این عمل تنفس نام دارد در تنفس گیاهان کلیه اندامها (برگ، ساقه، ریشه، گل و دانه) شرکت مینماید.

منتها تنفس بر گهاش در دست راست در حیوانات دستگاه دم زدن و گردن خون اکسیژن لازم را بسلولها میرساند.

اکسیژن جذب شده با مواد آلی (مخصوصاً قندها و چربیها) ترکیب شده انیدرید کربنیک و بخار آب تولید میکند. این فعل و انفعالی که اکسیداسیون (۱) نام دارد بک احتراق (سوختن) بیش نبوده تنها فرقی که با سوختن شمع زغال نفت دارد اینست که یکسندی انجام میگیرد بهین مناسبت تنفس یک نوع احتراق طبیعی محسوب میشود.

در نتیجه اکسیداسیون درون سلولها ملکولهای پیچیده و درشت مواد آلی شکسته و انرژی نهفته در آنها بصورت انرژی جاری و محرک درمیآید که منشأ کلیه اعمال حیاتی (تغذیه، رشد، تولید مثل، حرکت، فعالیتهای فکری) و حرارت غریزی است.

بطوریکه ملاحظه کردید سوختن و اکسیداسیون در دو جهت مخالف جریان دارند اولی با کسب انرژی توانی انیدرید کربنیک را بصورت ترکیبات آلی که دارای ملکولهای درشتی با انرژی زیاد اند درمیآورد و در صورتی که دومی ملکولهای آلی پرمایه را تجزیه کرده بحالت اولیه انیدرید کربنیک برمیگرداند (۲) و انرژی شیمیایی نهایی ملکولها در نتیجه تجزیه

Oxydation ۱

(۲) انیدرید کربنیک در هوا اتمومیتی داشته (یعنی نسبت به دوده هوا) در صورت زیاد شدن مقدار اتم در آبها حل میشود و در صورت عکس انیدرید کربنیک محلول از آبها خارج و در هوا منتشر می گردد و از این راه دریاها و دریاچهها اتمومیت پیدا میکنند و باینکه در هوا تنظیم می کنند.

باشکال دیگر انرژی (حرارتی، الکتریکی، مکانیکی...) تبدیل شده در اعمال مختلف حیاتی یکدیگر و نظر این دو عمل در رشته فعل و انفعالی شیمیایی دیگر در عالم حیاتی وقوع میپذیرد شیمیوسنتز (chimiocynthese) (تخمیر) شیمیوسنتز توسط باکتریهای از قبیل باکتریهای نیتروز، نیتریک و غیره انجام میگیرد. این جانداران ذره بینی اینند در کربنیک را بمواد آلی تبدیل میکنند و انرژی لازم را از بک فعل و انفعالی شیمیایی که قبلاً انجام داده اند تأمین مینمایند.

تخمیر عمل قارچها و باکتریهای مخصوصی است بنام مخمرها که بوسیله آنها مواد آلی را به منظور استفاده از انرژی آن تجزیه میکنند.

انسان علاوه بر اکسیداسیون داخلی بدن خود چوب درختها با سوختهای زمینی (نفت، زغال سنگ...) را که بقایای جانداران اعصار گذشته اند در مصارف زندگی سوزانده شاخه ای از قوس نزولی کربن را تشکیل میدهد.

خلاصه مطلب اینکه کربن در عالم حیوانی و نباتی در آمد و شد و گردش است، با گردش خود انرژی آنرا با شکلهای مختلف در موجودات زنده بخش کرده خیمه حیات را بشکلی شگرف و دلربا میآورد.

تخمیر است و فساد

مناعت، مجموعه قطعاتی است که طبق نقشه دقیق و اصولی عاقلانه ساخته شده است. اجزاء آن بقسمی بایکدیگر نوازن و توافق دارند که با انتقال انرژی فزاینده با ترتیب خاصی بحرکت درآمده عقبه ها گذشت زمان را تعیین میکنند. قطعاً هیچ عاقلی قبول نخواهد کرد قطعه های فلزی

بطور تصادف و اتفاق بدون دخالت اندیشه و فکری بهم پیوسته ساعتی را بوجود آورده باشند. انومبیل، ترن، کشتی، هواپیما، ماشینهای برق، موتورهای الکتریکی، کارخانه‌های بزرگ صنعتی، هر کدام یک دستگاه تحول و انتقال انرژی بوده و قسمتهای تشکیل دهنده‌اش بایکدیگر تناسب و هم‌آهنگی کامل دارد، از روی طرحهای قبلی و قواعد و اصول علمی که نتیجه افکار دانشمندان در طی سالها و قرن‌هاست، آماده شده و برای هدف و منظوری اختراع یافته است.

حال، جهان به نوا و حیاتی را با تحولات بی‌شمارش در نظر میگیریم، این سیستم بزرگ و بی‌کران از طرفی بعلمت کثرت انواع جانداران، که در روی زمین و دل خاک، درون آب و فرازه و اعراض اندام میکنند و از طرف دیگر بعلمت تنوع فوق‌العاده اعمال آنان، چنان با عظمت و شکوه جلوه میکند که کمتر بن‌و دقایقترین ماشینها با آن قابل مقایسه نبوده و نمیتواند نمونه‌ای از نظامات عالی و کامل آن باشد.

اعضای مختلف این مجموعه با تداعی و هم‌آهنگی شگفت‌انگیزی در کار و در مسیری که بتقدیر قادر و متعال برایش معین شده رهسپارند.

حمل این امور بر تصادف و اتفاق دور از منطق ریاضی و مخالف قانون تصادف (۱) بوده، در پیشگاه عقل بذیر فتنه و مقبول نیست.

هنگامی که زیر بر تو زربن خود رشید تجلی حیات و ادراک

(۱) قانون تصادف همان حساب احتمالات (Probabilite) است برای جریان بدیده‌های جایی و حتی تشکیل یک سلول از راه تصادف، باید هزاران شرائط و پیش‌آمدهای مساعد حاصل شود. ضرب احتمال چنین حادثه نزدیک به صفر و وقوعش منتفی است.

سبز رنگ سبز و چمن می‌بینیم، گلها و ریاحین معملاً را با رنگ و شکل زیبای آنها درختها را با برگهای سبز و انبوهشان مشاهده مینماییم باید مقام و منزلت حقیقی این مناظر عالی و ارزش‌آفرینی آنها را بدیده تحقیق نگریسته متوجه باشیم چگونه درون این همه سلولهای نباتی عده بینهایت زیادی از آنها با کسب انرژی خود رشید با هم ترکیب شده و ملکولهای مواد آلی، کانونهای عظیم انرژی را بدید می‌آورند و این ملکولها با نظم معین و اندازه مشخصی در اعضا، نباتات و حیوانات برانگنده شده و ذخایر انرژی را در آنها جای گیر می‌سازند و سلولهای موجودات اخیر با مکانیسم معین و روش مخصوصی آن ملکولها را شکسته، انرژی نهفته آنها را به مصرف میرسانند و اعمال حیاتی گوناگون از آنها نمایان میشود. با همین انرژی است که نباتات زنده میکنند، جوانه می‌زنند، گل کرده میوه و دانه میدهند، حیوانات راه می‌روند، تولید مثل مینمایند، پرندگان در طیارانند، بلبل بر شاخساری در نغمه سرائی است، شیرخواری پستان‌مادر می‌مکد، شاعری شعر سروده دانشمندی فکر میکند، از پشت این برده‌مادی باید آن علم و قدرت مطلق و تقدیر حکیمانهای را تصور نماییم که دستگاه مادی و سیستم آنها را مسخر ساخته سیر و مسیرشان را تابع قوانین ثابت و لا یتغیری نموده است. نظام عمومی آنها را ایجاد و مظاهر جلال و جبروت خود را در آفاق و انفس ارائه میدهد. «الاله الخلق والامر تبارك الله رب العالمین»

از دانشمند محترم:
حاج آقامهدی حائری نهرانی

سیر کتابخانه

- ۱- پیدایش اولین کتابخانه و سیر آن تا زمان اسلام.
- ۲- کتابخانه‌های بزرگ اسلامی.
- ۳- کتابخانه‌های بزرگ ایران.
- ۴- آماره‌سمتی از کتابخانه‌های کنونی ایران.

پیدایش اولین کتابخانه - قدیم ترین کتابخانه های دنیا در شهر بابل بسال ۱۷۰۰ قبل از میلاد مسیح بوده، دانشمندان قرن گذشته در خرابه های شهر بابل باین کتابخانه برخورد نمودند. کتابهای این کتابخانه از آجرهای پخته با خط «اسفینی» که هر بوطبه ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است (۱) پس از بابل مصر باین نخستین مردمی بودند که کتابخانه های عمومی تأسیس کردند «دیو دو روس» میگوید در قبره پادشاه مصر «اوسی مند یاس» کتابخانه بزرگی مشاهده کردم پس از مصر بآن یونانیها در تأسیس کتابخانه عمومی بر دیگران - بقت داشتند چنانچه «پیترا اتوس» دانشمند یونانی در اواسط قرن ششم پیش از میلاد نخستین کتابخانه عمومی را در یونان دایر ساخت و به بلوتارک از کتابخانه ای که دره پرگاموس بوده و ۲۰۰۰۰۰ جلد کتاب داشته است، نام میرد (۲)

۲۰۱ تاریخ تمدن جرجی زیدان - ج ۳ - ص ۱۰۱

بزرگترین کتابخانه های دنیا قبل از میلاد : بزرگترین کتابخانه ها، کتابخانه اسکندریه مصر است که بطلمیوس پادشاه سال ۳۰۶ قبل از میلاد تأسیس نموده و پایه گذاری این کتابخانه از کتابهای کتا بخانه سلطنتی ایران در استخر فارس بوده باین شرح که اسکندر موقعیکه شهر استخر فارس (بایتخته ایران) را تسخیر کرد، دستور داد خزانه ها و دفترها و کتابهای کتابخانه سلطنتی را که در طب و ستاره شناسی و هواشناسی و غیره بود، بمصر برده و کتابها را از فارسی بزبان یونانی و مصری ترجمه کنند و دستور داد در اسکندریه مصر مدرسه اسکندریه را بنا کرده و در آنجا کتابخانه تأسیس و این کتابها را در آنجا جای دهند.

پس از «رگ اسکندر» امپراطوری و صمیم او میان سردارانش تقسیم گردید. سو تر که یکی از سرداران رشید او بود اولین پادشاه بطالمسه مصر را تشکیل داد (۲۲۳-۲۸۵ ق م) دانشمندان و فیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربار وی روی آوردند سو تر خطیب مشهور یونانی «دیمتریوس نابروس» را دستور داد: کتابهای بسیاری از اطراف جمع آوری کرده و کتابخانه اسکندریه را کامل گرداند و سو تر کتابهای زیادی باه خارج گزاف از یهودیه ها و مصریه ها و همچنین کتابخانه از سطورا که بیشتر در علوم عقلی بود خریداری و بآن کتابخانه آورد.

پس از سو تر فیلا د ثفوس (۲۸۵-۲۴۷ ق م) بسلطنت رسید و او هم در هر جا کتاب نفیسی می یافت به قیمت های گزاف خریداری و بکتابخانه اسکندریه وارد مینمود و پس از او «اور جنیس» (۲۴۷-۲۲۲ ق م) بسلطنت رسید و او هم مقدار زیادی از کتابهای شعر و نمایش و ادبیات از (اخن) با اسکندریه آورد.

و از ابتکارات او در جمع کتاب این بود که دستور داد هر دانشمندی که از اسکندریه میگذرد و با دار آنجا اقامت میکند بزرگترین کتابهای خود را بکتابخانه اسکندریه اهداء کند.

بالاخره پیشرفت این کتابخانه بجائی رسید که بزرگترین کتابخانه دنیا شناخته شد و بگفته فریدونجی تعداد کتب این کتابخانه بدو میلیون کتاب رسید (۱) و این امتیاز برای این کتابخانه بیش از دو قرن بطول انجامید و زمان آن بدو دوره مهم تقسیم گردیده از این قرار:

۱- دوره یونانی ها از زمان سوتر، ۳۲۳ تا ۳۰ سال قبل از میلاد که رومیها صر را گرفتند.

۲- دوره رومیها که از ۳۰ سال قبل از میلاد تا ۶۴۰ میلادی که عمر بن العاص صر را گشود.

کتابخانه های اسلامی - مسلمین ابتداءً بکتابی جز قرآن علاقه نشان نمیدادند و این بی علاقهگی آنها در ابتداء اسلام بود و نباید این را بحساب اسلام آورد زیرا عربها بتعالیم عالییه اسلام کاملاً آشنا بودند و ولی کم کم که درسایه تعالیم اسلامی با همیبت علم بی برده و مزه دانش را چشیدند، کارشان بجائی رسید که بگفته جرجی زیدان: بیش از مملکت دیگر به جمع آوری کتاب و نگاهداری آن علاقه نشان میدادند.

در قرن اول و نیمه قرن دوم هجری غالباً علوم اسلامی را تدوین میکردند و کتابهای دیگری نداشتند جز کتب ادبی، شعر، قصه و مثل

که بروی پوست یا چرم و پارچه و استخوان می نوشتند. درین قرن کتابهای «ابی عمر و ابن علا» و «اسمعی» و «حماد» و «ابو عبیده» که همه آنها از زوایان اشعار و اسباب عرب بودند از کف اطاق تاسقف پر بوده، ولی کتابخانه هاشان جنبه عمومی نداشت.

کتابخانه های عمومی را پادشاهان تاسیس میکردند و پیش قدم آنها «خلفای بنی عباس» بودند، گرچه در زمان بنی امیه نیز کتابخانه «عمر بن عبدالعزیز» بنیستاهم بود، ولی فقط فرزندان و بزرگان و فیسوفانی که در خدمت دولت بودند از آن استفاده مینمودند.

کتابخانه های بغداد نخستین کتابخانه عمومی که در اسلام تاسیس شد در بغداد بود که بنام «بیت الحکمة» نامیده شد. با احتمال قوی بنا بگفته جرجی زیدان - «این کتابخانه» را هرودن الرشید تاسیس کرد، بیشتر کتابهای آن از مولفات دانشمندان اسلامی است «یحیی بن خالد برمکی» کتاب های مفیدی برای کتابخانه از هند تهیه نمود، در زمانیکه هرودن «آفره» و سایر شهرهای «روم» را گرفت کتابهای مهمی که در آنجا بود به بیت الحکمة فرستاد: در زمان سلطنت مأمون روز بروز بر تعداد کتب آن افزوده میشد، و مردم که علاقه مأمون را بکتابخانه میدیدند کتاب های متنوع در هر رشته برای کتابخانه اهداء مینمودند، بدستور مأمون برای این کتابخانه (دارالترجمه) ای اختصاص داده شد و کتب های مفید را از یونانی و سریانی و فارسی و هندی و قبطی، به عربی ترجمه کرده در «بیت الحکمة» میگذاردند چنانکه فریدونجی (۱) میگوید در حق الترجمه ای

که بر اکثر ترجمه کتب یونانی عربی داده شده بود بالغ بر سیصد هزار دینار بود؛ و در این کتابخانه شعبه های دیگر برای استنساخ کتب، و تصنیف و تألیف مخطوطات وجود داشت؛ و بگفته جرجی زیدان بیشتر متعبدیان و ادبای رجوع آن ایرانی بودند.

تعداد کتب این کتابخانه در ستروشن نیست، بعضی بالغ «بر چهار ملیون» گفته اند، ولی آنچه که هند مترفند: این کتابخانه در درجه اول قرار داشته است؛ و بگفته ابن ندیم «دوقمرست» خود این کتابخانه را با اهمیت زیاد اسم برده و میگوید تا زمان غلبه تاتار بر بغداد بسال ۶۵۶ هجری برقرار بوده در اثر تأسیس این کتابخانه دیگران هم در بغداد کتابخانه هایی تأسیس نمودند؛ شاپور بن اردشیر در سال ۳۸۱ هجری کتابخانه ای در محله کرخ بغداد تأسیس و آنرا وقف عمومی کرد کتبهای این کتابخانه بیش از «ده هزار جلد» بود، و غالباً مؤلفین يك نسخه از تألیفات خود را وقف برای آن مینمودند، اما در ۴۷۷ هجری که «ظفر لک» اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد، محله کرخ آتش گرفت و این کتابخانه هم در بقی راقع شد. یکی از کتابخانه مهم آن عصر کتابخانه عالم جلیل و فقیه و عظیم الشأن «سید مرتضی ده» بسال ۳۴۶ - ۴۳۶ هجری است این کتابخانه بگفته «قاضی مستری» دارای هشتاد هزار جلد کتاب و بگفته رافعی یکصد و چهارده هزار جلد که قسمت مهم این کتابخانه را مؤلفات و مصححات خود آن بزرگوار تشکیل میداده کتابخانه هسای اندلس - خلفای اموی اندلس در تأسیس کتابخانه از اُمامون تقلید کردند و از همه بیشتر «حکیم بن ناصر» (۳۵۰ - ۳۶۶) برای کتابخانه (الحکیم) اندلس سعی فراوان کرد و تعداد مخصوصی بر گماشت

تا با طرف مسافرت کرده و هر نوع کتاب مفیدی که بدستشان میآید خریداری و به کتابخانه اندلس میفرستادند، حکم برای «ابوالفرج» که خود از امویان بود و از دینار طلافروستاد و خواهش کرد که کتاب «اغانی» تألیف خود را برای او بفرستد و لذا کتابخانه (الحکیم) اندلس در ردیف بزرگترین کتابخانه های دنیا قرار گرفت، بگفته ابن خلدون «و مقرب بزی» و الحضارة اسلامیه فی القرن الرابع (۱) این کتابخانه دارای چهار صد هزار جلد کتاب گردید بزرگان مملکت برای معرفت در سایر شهرهای اندلس کتابخانه هایی دائر میکردند؛ تا آنجا که بگفته جرجی زیدان (۲) در شهر غرناطه تنها هفتاد کتابخانه عمومی دایر گردید و کتاب دوستی جزء صفات بارز اهل اندلس محسوب میشد.

کتابخانه های مصر - العزیز بالله نخستین خلیفه مصر که در سال ۳۶۵ هجری بخلافت رسید، کتابخانه ای در کاخ سلطنتی خود بنام «مخزنه الکتاب» در مصر تأسیس کرد، وزیر او «یعقوب بن کاس» او را به علم دوستی تشویق می کرد.

دائر کوششهای فراوان «العزیز» تعداد کتب کتابخانه او - طبق اظهار جرجی زیدان (۳) به يك ملیون و نیم رسید که هیچده هزار جلد آن در علوه قدیمه، و شش هزار و پانصد جلد در نجوم، و هشتاد و فلسفه و بقیه در فقه، و لغه و حدیث، و تاریخ بوده، ولی قسمتی از کتبهای آن مکرر بوده از جمله هزار و دویست نسخه تاریخ طبری و سه هزار و چهار جلد قرآن

که تمام آنها بخط سالانوشته شده بود.

ولی متأسفانه موقعی که صلاح الدین ایوبی خلفای فاطمی را در مصر منتقض کرد، و بر مصر استیلا یافت قسمتی از کتابهای آن را سوزانید و قسمتی را در نیل انداخت و پاره را در صحرا ریخت، و پادوباران از آن کتابها تالیف ساخت که معروف به تل کتاب شد و غلامان و بردگان از جلد های میشن آن کتابها کفش میساختند.

در اواسط قرن ششم که کردها ب قاهره آمدند بقیه کتابها را فروختند و صلاح الدین ایوبی صد و بیست هزار جلد آنرا بفاضل «عبد الرحیم الیسانی» هدیه کرد.

کتابخانه های شام - چون خلفای اموی با کتاب سرو کاری نداشته، و خلفای عباسی هم در شام نبودند، تا مدتی شام از کتابخانه بی بهره بود، تا اینکه خلفای فاطمی در طرابلس شام کتابخانه دایر کردند. فرنگیان در سال ۵۰۲ هجری پس از فتح طرابلس آن را غارت کرده و بگفته جرجی زیدان که از «کیون» مؤلف تاریخ امپراطوری روم نقل میکند. فرنگیان سه میلیون کتاب این کتابخانه را سوزاندند:

«نور الدین» زنگی والی شام مدارس و کتابخانه هایی در شام دایر کرد که بگنجینه نوریه مشهور بود، صلاح الدین نیز در آنجا کتابخانه هایی تاسیس نمود.

کتابخانه های ایران - پیش از اسلام کتابخانه های ایران در سردابها و پستوها پنهان بود و بیشتر کتابها یا شتران روی پوست بخط میاموی مینوشته اند از جمله کتابخانه های مهم ایران کتابخانه وزیر زمینی کلش سلطنتی استخر

فارس پایتخت ایران بود که در آن انواع و اقسام کتب نفیس در طلب و ستاره شناسی و هواشناسی وجود داشت و چنانکه گذشت هنگامیکه اسکندر مقدونی آنجا را تسخیر کرد، آن کتب را بمدرسه اسکندریه فرستاد.

دردو ران تمدن اسلام هم ایرا نیان از کسانی بودند که بیشتر از دیگران بکتاب و کتابخانه علاقه نشان میدادند و چنانکه ذکر شد اغلب متصدیان و مراجعین (بیت الحکمة) بغداد ایرانی بودند.

کتابخانه های ایران در قرن چهارم هجری - صاحب کتاب (التقاسیم) (۱) که کتابخانه عضدالدوله دیلمی را دیده، درباره آن گفته است هیچ کتابی تا عهد عضدالدوله در انواع علوم تألیف نشده بود مگر آنکه در آن کتابخانه نسخه از آن موجود بود.

«ابن مسکویه» (۲) گوید ابو الفضل بن العمید وزیر معروف آل بویه کتابخانه بزرگی داشت که اگر میخواست حمل نماید صد بار شتر میشد و متصدی آن ابوعلی بن مسکویه ادیب مورخ و حکیم بزرگ ایرانی بود شاگرد دو جانشین ابن العمید یعنی صاحب کافی، اسماعیل بن عباد متوفی (۳۸۴) از اسناد خود در عشق بکتاب و کتابداری پیروی کرده و کتابخانه بزرگی بوجود آورد چنانچه وقتی نوح بن منصور سامانی او را به وزارت دعوت کرد عذری که آورد آن بود که حمل اموالش بر او دشوار است زیرا فقط کتابهای او را باید چهارصد شتر بایشتر حمل کند و این کتابخانه هم بعد از صاحب بن عباد باقی ماند چنانچه وقتی محمود غزنوی آن کتابخانه

(۱) احسن التقاسیم ص ۴۹

(۲) ۳ کتاب تعاریب الامم ابن مسکویه

را تصاحب کرد از خزانه کتب او هر چه در کلام و فلسفه بود جدا کرد و آتش زد و بقیه را بفرستاد.

کتابخانه ری در ری کتابخانه مهمی بود که سلطان محمود غزنوی دستور داد کتابهای کلام و فلسفه نجوم آبر آتش زده و بقیه آنها را که صد بار شتر میشد بفرستد (۱) کتابخانه بخارا پادشاهان سامانی کتابخانه بزرگی داشتند که در کلیه علوم مختلف نوشته شده بود شیخ ابوعلی سینا از این کتابخانه استفاده می کرد. ابن سینا در بلاغین کتابخانه کوید که: احاطه های بسیار داشت و در هر يك از آنها صندوق هایی از کتب معلوم بود و من هر علم حاجت داشتم مراجعه کرده و کتابهای زیادی در آن موضوع می یافتم و کتابهایی آنجا دیدم که بسیار از مردم اسم آنرا شنیده اند و من چنین کتابی پیش از آن ندیده ام پس از آن هم نیافتم ولی متأسفانه اندکی بعد از استفاده این سینا این کتابخانه مورد حریق واقع شد (۲)

کتابخانه های ایران در قرن پنجم هجری یا قوت حموی که اندکی پیش از حمله مغول در خراسان و ماوراءالنهر بوده گوید در مرو شاه جهان از شهرهای خراسان کتابخانه عمومی دیدم که در یکی از آنها دوازده هزار جلد کتاب وجود داشت (۳) در این قرن دوستان علم زیاد بودند کتابخانه های خصوصی و عمومی متعددی داشتند و عموماً کتابهای خود را وقف مساجد و مدارس می نمودند با قوت حموی (۴) گوید من «مرو شاه جهان»

- ۱- تاریخ الطغاء سیر علی و کامل این اثر حوادث سال ۴۲۰.
- ۲- طبقات الاطباء ابن ابی اسبیه چاپ مصر ص ۲۳۲
- ۳- برای اطلاع بیشتر به الحاضرات الاسلامیه ص ۲۸۶ مراجعه شود
- ۴- مجمع البلدان با قوت حموی ذیل اسم مرو و شاه جهان.

را در حالی ترك گفتم که در آن ده کتابخانه وقف وجود داشت که از حیث شماره کتب و خوبی بهتر از آن در جهان ندیده ام از میان آنها در کتابخانه از دو مسجد جامع عزیزیه و کمالیه بود که یکی از آنها دوازده هزار مجلد کتاب داشت. کتابخانه در مراغه - هلاکو خان را می خواجه نصیر طوسی در مراغه کتابخانه دایر کرد که چهارصد هزار جلد کتاب داشت و بیشترش را از شاه و بغداد آورده بودند.

مشهور ترین کتابخانه های دوره تمدن اسلام طبق آمار جرجی زیدان

نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتب	نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتب
کتابخانه بیت الحکمه در بغداد	۴۰۰۰۰۰۰	کتابخانه الحکمه در قرطبه	۴۰۰۰۰۰۰
کتابخانه شاپور در بغداد	۱۰۰۰۰۰	کتابخانه مراغه	۴۰۰۰۰۰۰
کتابخانه طراپس شام	۳۰۰۰۰۰۰۰	کتابخانه دارالحکمه در قاهره	۱۰۰۰۰۰۰
کتابخانه سلطنتی در قاهره	۱۰۰۰۰۰۰۰		

کتابخانه های مهم کنونی ایران

اخیراً اداره اطلاعات آمریکا در تهران آماری درباره قسمتی از کتابخانه های ایران تهیه نموده که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد

نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتاب	نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتاب
۱- کتابخانه ملی تهران	۵۷۰۹۵۶ جلد	۱۱- کتابخانه دانشکده فنی تهران	۱۰۰۰۰۰ جلد
۲- دانشکده حقوق	۵۳۰۰۹۵	۱۲- کتابخانه وزارت امور مالی	۸۰۵۰۰
۳- مجلس شورای ملی	۵۰۰۰۰۰	۱۳- «شرکت ملی نفت»	۸۰۰۰۰
۴- کتابخانه ملی ملک	۲۰۰۰۰۰	۱۴- «دانشگاه جنگ»	۷۰۷۵۹
۵- بانک ملی تهران	۱۷۰۲۱۹	۱۵- «وزارت فرهنگ»	۶۱۲۰۰
۶- دانشکده پزشکی	۱۶۰۳۱۳	۱۶- «موزه ایران باستان»	۵۰۳۰۵
۷- دانشسرای عالی	۱۵۰۳۰۴	۱۷- «مدرسه سپهسالار»	۱۰۰۰۰۰
۸- دانشکده انسانی	۱۵۰۱۰۳		
۹- دانشکده علوم	۱۳۰۰۰۰		
۱۰- مجلس سنا	۱۲۰۰۴۰		

نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتاب	نام کتابخانه و محل آن	تعداد کتاب
۱۸ - کتابخانه دانشسرای		کتابخانه های قم ۱ - کتابخانه فیه سال ۱۳۰۹ شمسی بامر مرحوم حضرت آیت الله العظمی	
مقدمانی	۴۹۹۹ جلد	آقای حاج شیخ عبدالکریم جازی پوزی مؤسس حوزه علمی قم تأسیس و اکنون دارای هزاران جلد کتاب	
۱۹ - مدرسه خان مروی	۴۰۰۰ جلد	های ولیه در علوم اسلامی بخصوص فقه و اصول و حدیث است	
۲۰ - وزارت معارف	۳۲۰۰ جلد	۲ - کتابخانه حبیبه و زمال ۱۳۳۱ شمسی بامر مرحوم آیت الله العظمی آقا فاضل حسینی	
۲۱ - وزارت دارگسترش	۲۱۷۳۸ جلد	و مسامی اینجانب تأسیس و اکنون دارای شش هزار جلد کتابهای نفیس و ممتاز در علوم اسلامی با اکثر	
۲۲ - کشور	۲۱۰۰۰ جلد	فقه و اصول وحدیث و تفسیر و فلسفه و کلام است این دو کتابخانه هر روز بالغ بر پانصد نفر از ارباب	
کتابخانه های مشهور		دعوت یافته و مورد عنایت خاص حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقا فاضل پروجری مدظله العالی	
کتابخانه آستانه قدس رضوی	۳۳۰۲۸۰ جلد	است و معظم له کتابهای زیادی جهت آنجا اهداء فرموده	
۳ - مسجد گوهرشاد	۶۰۹۰۰ جلد	۳ - کتابخانه آستانه قم در چند سال پیش بدستور تولیت آستانه تأسیس و اکنون دارای هزار	
۴ - صومعه فرهنگ	۶۱۵۸۶ جلد	جلد کتابهای نفیس که پیشتر کتب آن مربوط به علوم جدید است میباشد	
۵ - مدرسه نواب مشهد	۲۱۵۰۰ جلد		
۶ - دانشگاه آریات	۱۱۷۰۰ جلد		
۷ - مدرسه ملا چیم	۱۵۰۰ جلد		
سایر کتابخانه های مدارس	آمار کامل آنها		
علوم دینی	در دست لیست		
کتابخانه عمومی			
فرهنگ اصناف	۶۱۷۲۹ جلد		
۸ - دانشگاه طب	۴۱۰۰۰ جلد		
۹ - شهرداری	۲۱۹۳۹ جلد		
کتابخانه های مدارس علوم	آمار کامل آنها		
دینی و انجمن	در دست لیست		
کتابخانه های مدارس شرعیه	۸۰۷۳۷ جلد		
دانشگاه ادبیات	۲۱۱۵۹ جلد		
دانشگاه پزشکی	۲۱۸۵۰ جلد		

کتابخانه های قم ۱ - کتابخانه فیه سال ۱۳۰۹ شمسی بامر مرحوم حضرت آیت الله العظمی آقا فاضل حسینی تأسیس و اکنون دارای هزاران جلد کتابهای نفیس و ممتاز در علوم اسلامی با اکثر فقه و اصول وحدیث و تفسیر و فلسفه و کلام است این دو کتابخانه هر روز بالغ بر پانصد نفر از ارباب دعوت یافته و مورد عنایت خاص حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقا فاضل پروجری مدظله العالی است و معظم له کتابهای زیادی جهت آنجا اهداء فرموده

۳ - کتابخانه آستانه قم در چند سال پیش بدستور تولیت آستانه تأسیس و اکنون دارای هزار جلد کتابهای نفیس که پیشتر کتب آن مربوط به علوم جدید است میباشد

از حجة الاسلام :

حاج سید محمود دظالقانی

تربیت از نظر قرآن

تربیت کلمه ایست رائج و معنای آن بحسب نظر های مختلف ، مانند نیازمندیهای زندگی هدف عمومی میباشد ؛ آنچه بر همه دشوار آمده ، تشخیص حقیقت و راه رسیدن بآن است ، کتابهایی که نوشته شده و مدارس و معابدیکه تأسیس گردیده ، کرسیهای درس و خطابه ایکه بر پا گشته ، همه برای رسیدن و رساندن بهمین هدف عمومی و عالی حیاتی است .

بهمین جهت در سطور يك مقاله و يك كتاب ، نمیتوان نظرها و راهها و مکتبهای تربیتی را بر رسی نمود . برای رسیدن بمقصود که همان عنوان مقاله است ، تنها عیباید از راه معنای لغوی و تطبیقی تربیت پیش برویم . لغت تربیت از « ربو » و معنای آن افزایش و برآمدن است تربیت یعنی اندك اندك افزودن و برتر آوردن ؛ این معناتنها در موجودات زنده درست میآید که قابل افزایشند ، و چون افزایش آنها طبیعی

است معنای تربیت، فراهم ساختن و ساقی و اسباب و محیط تربیتی میباشد. تربیت گیاه و درخت همین است که محیط تغذیه آن از زمین و آب و نور آماده گردد و موانع: مانند ریشه‌ها و شاخه‌های هرز از میان برود، و پیوند بآن زده شود، ناشاخ و برگش سرسبزتر، و گل و میوه‌اش بهتر و پرورمند تر گردد.

حیوانات چون دارای غرائزند، تربیت آنها از جسم و دین که گذشت، تبدیل با تقویت غرائز و زیر فرمان اراده بشری قرار دادن آنها است. انسان بیش از قوا و غرائز گوناگون دسر شاری که دارد، دارای اراده آزاد و عقل مدبر است بدینجهت معنا و تطبیق تربیت در او بسی وسیع و مختلف است و هر مکتب تربیتی ناظر به یکی از جهات و تقویت قسمتی از قوای او میباشد، و تا اصول قوای پیچیده‌ای که تشکیل دهند شخصیت بشری است بررسی و تجزیه نشود، نمیتوان معنای جامع تربیت را در انسان فهمید.

آنچه نخست در خود می‌نگریم بدن است؛ که از اعضاء و جهازان گوناگون تشکیل شده، بیشتر اعضاء بدن و سلولهای آن خود کلانند و زیر فرمان اراده اختیار نمیباشند - همه اینها برای نگهداری و دفاع از بدن و تأمین نوع بی‌درنگ در کوششند، یک قسمت دیگر اعضاء زیر فرمان اراده اند که اعضاء ادراک و تحریرکننده اراده را اندیشه‌ها و آرزوها می‌گردانند، اندیشه‌ها هم با بررسی دقیق از سه اصل و مبدأ برانگیخته می‌شوند، تا اندازه‌ای معلوم است که مبدأ تحریک بسوی لذات و شهوات حیوانی، با آن مبدئیکه بسوی برتری و سرافرازی و نام و شهرت پیش

میبرد، از هم جداست، گویانکه در بسیاری از مردم این دو محرك در يك خط، یادوم که مبدأ عالیتر است، مقدمه برای اول که پست تر است قرار میگیرد ولی این همقدمی پیوسته نیست، آنجا که مقام و شرافت بالذات و شهوات پست سازگار نبود، گروهی بآن سو میروند، گروهی باین سو، و از حرکت و نفوذ مبدأ دیگر چشم میپوشند، و آنرا محکوم میسازند، یا بحال تردد میگذرانند، تا مواضع و آثار محیط کدام را تقویت نماید و این دو بامبدئیکه دستگاه تفکر را برای درک و مجهولات و کشف اسرار وجود بکار میاندازد جداست، این سه مبدأ بحسب مراتب، در بدن محل ظهوری دارند: محل و هرگز شهوات پست، اعضاء ساقطه عظم و تولید است، و قلب مظهر دوم، و مغز محل ظهور یا آلات ادراک است، در محیط بیرون هم سه محیط جدا دارند در محیط محرك هر يك آن دو دیگری آرام و محکوم است، در محیطی که وسائل تحریک و بیداری در پاسبه از اینها فراهم باشد، کشمکش و شوریدگی از درون بیرون سرایت مینماید؛ و به وسیع قوا میپردازند، تا کدام پیروز شوند؛ انسانی که محکوم یکی از این مبادی باشد، بهمان نام خوانده میشود، انسان شهوانی و مال طلب (چون مال یگانه وسیله سیر کردن شهوات است)، انسان اشراقی انسان علمی و متفکر، در محیط خارج، حکومت بدست هر يك از این طبقات باشد، بهمان نام خوانده میشود، حکومت سرمایه داری و شهوت، حکومت نظامی و اشراقیت، حکومت حق و عدالت، در اجتماعات بشری بیشتر بهم آمیخته است؛ چنانکه بیشتر مردم از جهت سازمان درونی در یکجهت محض نیستند، این مبادی درونی

آنگاه میتواند به هدف و مقصود از شناخت برسد، که هر يك مانند طبقات سه گانه اجتماع در حد خود قرار گیرد، و از آن تجاوز ننماید؛ تا بقا، فرد نوع و شخصیت حقیقی انسان تأمین شود، و به تمام لذات که همان رسیدن به تمایلات بیرونی و درونی است یکسان نائل گردد، اگر یکی از این مبادی نفسانی بوسیله تقویت محیط قوی و چیره گردید، تعادل نظام نفسیات که همان صحت روحی است از میان میرود، و چنین فردی از همه لذات بهره مند نمیشود، و در نتیجه تأمین بقاء که نتیجه صحت است فراهم نخواهد شد.

فردمادی، یعنی کسی که تنها هدفش مال است که وسیله رفع هوائج و رسیدن به لذات جسمانی است، پیوسته برای بدست آوردن و حفظ آن میکوشد و بتدریج وسیله را هدف می گیرد، و گرفتار اضطراب و رنج درونی است، و از لذات سرافرازی و نام و شهرت و ادراکات عقلی محروم میباشد؛ و عقاش در تار یکی کورانهای شهوات و آرزوهایست که از نفس برمیخیزد و مانند دود غلیظی دیوارهای درونی را که روزنه ها و شیشه هایست، برای تابش فکر و انعکاس جمال و حکمت عالم، سیاه می نماید.

فرد اشرافی: کسی که مبدأ برتری جوئی و تحمیل اراده شخصی بر مردم، بر او غلبه و حکومت دارد، چنانکه بسا از لذات جسمی کم بهره است؛ از لذات روحی و پیشرفتهای عقلی نیز محروم است، چنین فردی بهره چه از چشم و سیاه مینگرد، و در باره هیچ امری اخلاص و وفای واقع بینی ندارد، مال، اولاد، خانواده، اجتماع، دین و حقیقت در

نظر چنین فردی تا آنجا محبوب است که پله نردبان مضطرب مقام و قدرت او باشد؛ این فرد چنانکه از درک حقیقت و جمال عالم بی بهره است، از عواطف هم بهره ای ندارد، همین که بالای پله متزلزل و شاخه بلند، و در معرض طوفان مقام قرار گرفت، نه پائین می آید و نمی تواند قرار گیرد، بالای جان خود و دیگران است، چون بنا شایستگی بالا رفته، نردبان خلق این ما و من است

عاقبت زین نردبان افتادن است

آنکه بالائر رود احمق تراست

استخوان او بشو خواهد شکست

این مبادی سه گانه در آغاز سرشت انسان نهفته است؛ احتیاج، انسان را با محیط بیرون مرتبط میسازد، محیط، عواطف و هیاهو را بیدار مینماید، و آنگاه آن مبادی برانگیخته میشوند؛ و انسان بیرنگ را به رنگ محیط، و منطبق با آن میگردانند؛ محیط بیرونی هر کدام را تقویت نماید و غذا دهد، همان نیرزمند میگردد، و دیگر مبادی درونی یا از خواب بر نمیخیزند، یا در برابر آن مبدأ نیرزمند زبون و محکوم می شوند، پس تربیت همان ایجاد محیط است، دلی برای بیداری شهوات حیوانی، ایجاد محیط لازم نیست؛ همان احتیاج در حد ضرورت انگیزنده است، و آن مقصودیکه تأمین زندگی فرد و بقاء نوع است تأمین می شود؛ ایجاد محیط برای برانگیختن شهوات است، مبدأ عقل و مقام را از رشد باز میندازد، و بند بندگی بگردن آنها میاندازد، بدیهی است که اگر توانایی عقلی و ارادی در افراد زبون و محکوم

گردید، قابلیت بقاء نوعی و اجتماعی هم رو بضمف میرود و بنا بر این می‌کشاند؛ نه تنها برای تقویت مبادی پست ایجاد محیط لازم نیست، بلکه می‌باید بوسیله ایجاد محیط مخالف از سر کشی آنها جلوگیری نمود.

برای تقویت مبدأ مقاومت و اراده تاجدی ایجاد محیط : مانند تعلیمات نظامی و تحریک‌های حماسی و برکنار داشتن از محیط‌های شهوانی، لازم است؛ ولی نه آنچنانکه غرور و درندگی ایجاد نماید، و از کار و تولید و تأمین لذات جسمی و تعلیمات روحی و عقلی باز دارد، تقویت برای مبدأ ذهنی و عقلی بیش از همه لازم است، چون این سرمایه در نفوس سرشارتر و نهفته‌تر است، و سر احمق ظهور آن‌هم بیشتر است.

بنابر این محیط کامل تربیتی، آن محیطی است که هم محبت بمعرفت را بر انگیزد تا بعلل فاعلی و غائی و وظائف و اسرار جهان پی ببرد، هم مبدأ اراده و مقاومت را در برابر ظالم و متجاوز تقویت نماید، آن احساس مسئولیت که دین ایجاد مینماید، و دستوراتی که بعنوان اوامر و نواهی و حلال و حرام، و محدودیتها میدهد، برای ایجاد چنین محیط تربیتی است، اگر دستورات قرآن درست و جامع اجرا شود، هر خانه و شهر و کشوری محیط مساعد تربیتی خواهد گردید که بند وجود افراد بشر و بهره‌نهایی میرسد، و استعداد معنوی و در نتیجه مادی بکار میافتد، برای نمونه يك آیه از قرآن کریم را در اینجا می‌آوریم، ناظر قرآن را در باره تربیت و فراهم ساختن محیط تربیتی

بشکریم؛

سورة بقره آیه ۱۷۷ : لیس البرهان تولوا و جوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البرمن آمن بالله والیوم الاخر والملائكة والکتاب والنبیین وآئی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والمائلین وفی الرقاب . تا آخر آیه .

این آیه درباره تغییر قبله از سمت بیت المقدس به سمت کعبه نازل شد، همینکه دستور تغییر قبله داده شد، چون مخالف میل یهودیان بود، بمبارزه تبلیغاتی برخاستند و نوسالمانهارا دچار شک و تحیر نمودند؛ در این آیه بطور جامع هدف دین را بیان نموده؛ که این دستور ظاهری برای همان تربیت معنوی است، کسانی که بهمین ظواهر بپردازند، و بآن مقصود و هدف معنوی توجه نمایند، سخت در اشتباهند، این آیه باجمالات اول نفی و اثبات و حمل ذات بر صفت تأکید می‌نماید که همه خوبی و خیر که مقصود است این نیست که روی بمشرق آرید یا بسوی مغرب، بلکه مقصود تربیت چنین مردمی است که مبدأ عقلی آنها چنان برومند شود که علت فاعلی و غائی و نظامات جهان و اصول و وظائف، و مردان عالی را که آوردندگان قانونند، بشناسند؛ و بآنها ایمان آورند، دیگر آنکه نیروی عمل و تولید آنها چنان بکار افتد که واماندگان را دستگیری نمایند، و از بی سرپرستها سرپرستی کنند و بندگی خلق را از گردن‌ها باز کنند، و بوسیله اقامه صلوة با خدا مرتبط گردند، در قدرت اراده چنان باشند که پای تصمیم و ایمان و دفاع از حقوق محکم بایستند و بپندهای خود و فائزیند، و در برابر هیجانهایی

داخلی و وسوسه های اضطراب انگیز ، نقض عهد نمایند ، و با اراده
آهنین محکم درسنگر وظیفه بایستند ، چنانکه چهره عبوس گرسنگی
و فقر و مصائب و دشمشیرها آنها را شکست ندهد ، نشان جاویدان
صدق و تقوی تنها آنها را شایسته است و بس .

«اولئك الذین صدقوا واولئك هم المتقون»

از دانشمند معظم :

حاج شیخ مهدی حائری یزدی

نقشی از مبادی فلسفه

فلسفه جز درك حقیقت از هر طریق و بهر وسیله ای که برای بشر
میسر باشد نیست و چون «درك حقیقت» هسته اصلی و مرکزی
موجودیت انسان است پس هیچ گونه راهی برای انکار یا تحقیر این علم که
اصل ترین و کلی ترین علوم بشری است نمی توان فکر نمود ، و بر طبق این
روش که ما تفصیل آنرا در کتاب «علم کلی» ذکر نهوده ایم ، علم فلسفه
در عین آنکه از لحاظ معلوم گاهی بدشووارترین و پیچیده ترین موضوعات
و مسائل جهانی تعلق می یابد ، در عین حال از نقطه نظر ارتباط با انسان
در میان علوم بشری ضروری ترین و عالیترین علمی است که بشر با قضاوتی
ذات و موجودیت خود آنرا خواستار است .

و این خواسته ذاتی را هرگز نمیتوان مانند سایر علوم یا سایر
صفات ، بکمالی از کمالات تفسیر کرده و چنین پنداشت که انسان بخاطر
سیر تکاملی بهمان نحو که در مسائل ماده و خواص طبیعت برای
نیازمندی های خود کنش می کند ، بهمان مارك نیز برای تکامل معنوی

و بدست آوردن قدرت روحی احياناً بفلسفه توجه پیدا کرده و معدودی از افراد بمل و عوامل محیطی یا جبر تاریخی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و دیگران مغز خود را در اینگونه مسائل ناپیدا بکار واداشته اند، زیرا این تفسیر با صرف نظر از اینکه هیچگونه تناسب عقلی با حقیقت عام فلسفه ندارد، نوع اشرف را نیز از درجه و اعتبار اصلی خود که در اکیث است و درك يك خاصیت ذاتی است که بالاخره بفصل همیز او منتهی میشود ساقط خواهد کرد، بدلیل آنکه حیوانات نیز همچون انسان دیدنی هارا می بینند و شنیدنی هارا می شنوند و شامه آنها احياناً بهتر از انسان استشمام میکند و حتی محفوظات را، مخصوصاً دسته ای از حیوانات و در برخی موارد، خوب بخاطر می سپارند، ولی تمام این قوا و حواس را تنها در نیاز مندیهای روزانه خود بکار می برند، اما نوع انسان که سطح شعورش از حیوانات بالاتر است و در میان ابناء جنس خود باطرز بسیار بدیعی، رفعت مقام و عزلت یافته، بمقتضای همین موجودیت ذات و کمال اولی نمیتواند جهان را باین همه رنگ آمیزیهای خلقت نادیده انگاشته و بمانند همچونسان خود فقط با ابصار (نه بصیرت)، از این مرغزار طبیعت گذر نماید و جز برای نیاز مندیهای مادی از صفحات متنوع کتاب تکوین درسی نیاموزد.

پس او تنها بعلت آنکه انسان است و دارای خصیصه ذاتی نطق و در اکیث است، از روی همین خواسته ذاتی و جوهری، در بدوی ترین مراحل زندگی انسانی نقشی از جهان مشهود را بخاطر می آورد، و سپس در هر فرصتی که بدست آید، همان نقشه هستی را در ذهن خویش طرح کرده

و در جستجوی مبادی و علل و نحوه ارتباط حقایق بظواهر، قوه در آکه را بتکاپ و استنباط نتایج از مبادی و اداره میکند، در این لحظات او در مورد اصل ترین موضوعات جهان هستی، فکر فرو رفته و میخواهد پاسخهای صحیح و قاطعی برای این سوالات تهیه نماید.

- ۱ - حقیقت این اجسام چیست؟
 - ۲ - آیا مبدئی برای پیدایش آن وجود دارد؟
 - ۳ - آیا میتوان رابطه ای میان این اشیاء فرض کرد؟
 - ۴ - آیا جهان هستی در انحصار همین واقعیت های مشهود است؟
- همین حالت را «تفلسف» می گویند و انسان را در این حالت که میخواهد بخواسته ذاتی خود پاسخ بگوید، «مفلسف» می نامند.
- ارسطو طاليس در جواب این سؤال که چه چیزی انسان را بفلسفه وادار می کند می گوید: «دهشت و اضطراب حاصل از شعور ذاتی؛ نخستین عاملی است که بشر را بسوی فلسفه سوق داده است».

زیرا انسان همینکه بعرضه وجود قدم نهاد، چشم باطراف و جوانب گشوده و خود را بدون استحضار از سوابق امر در جهانی مییابد که قشعائی متحرك و ساکن و مبهوت کننده و اشیائی گوناگون از هر سوی آنرا احاطه کرده است، سبیدی و سیاهی شبانه روز که باطرزی عجیب و سرسام آور، یکی پس از دیگری آنهم بطور «تسلسل لا بقضی» پیوسته در حال تعاقب و تکرار است، و امواج خروشان دریاها، و همین زمین چرخیده و فاسرده و پیش پا افتاده؛ و این آسمان پراز ستاره و منظومه های شمسی و خلاصه اینهمه مینا گریها و ریز و درشت کارهای

خلقت : فصلهای حیرت انگیز و صحنه‌های بهت آوری در مغز کوچک این جرم صغیر که نامش انسان است ، بوجود می‌آورد. بالاتر از همه آنکه در همین تنگنای وحشت زا در عجب آور او به‌خوشی متوجه شده و از رموز خلقت خود نیز بجز لغز و معما چیزی بر خود ندی کند و خواهی نخواهی بر مش‌های دیگری در مورد خویش شناسی بخاطرش خطور می‌یابد بدین قرار : از کجا ؟ برای چه ؟ و بسوی کجا ؟

کیف جثت کیف ابصرت طریق ؟ است ادری.

اما در هر حال او انسان است ، دانسان بهمان جهت که انسان است درک میکند و بهمان دلیل که نمیتوان او را از انسانیت خلع کرد نمیتوان او را از درک حقایق چه محسوس و چه نامحسوس باشد ، محروم نمود ؛ پس او باید درک کند اما چگونه و از چه راه ؟ ! دشواری عمده و اساسی در همین مرحله است .

خوشبختی حیوانات دیگر و شاید موجودات دیگر نیز در این مرحله خوب آشکار میشود ، زیرا آنها از این ماجرا برکنارند ، ناموس خلقت آنها را بدانستن ، آنهم بدانستن اینهمه معمای لا یتحل مجبور نکرده است ، تنها بگفته حافظ : قرعه فال بنام من دیوانه زدند . . .

و فرموده خدا ، فقط این موجود ظالوم و جهول است که خود را باین تنگنای ناموز گرفتار ساخته است « فحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا » .

شکفت اینجاست : او با آنکه خود را در برابر جهانی پراز لغز و معما ، و در میان امواجی از مشکلات و مسائل نامعلوم می‌یابد

بهیچ وجه حاضر نیست ، فکر بلند پر وازش را قدری کوتاه گرفته و دست از تفکر بردارد و زبان بریده بکنج عزلت و انقطاع صم و سکیم بنشیند ، همین تفکر و اندیشه های دور و دراز غیر اختیاری است که بگفته ارسطو ، بشر را بفلسفه سوق داده و عقلش را در يك محیط جاذبه ای گرفتار این همه دشواری ها و پیچیدگی های مسائل غامض فلسفه ساخته است .

در این مطلب نیز نباید تردید کرد ، عواملی که جنبه های اقتصادی و مادی داشته اند ، احیانا باین خواسته ذاتی خواهی نخواهی کمک کرده ، و اقوام و ملل را بعلوم و دانشمائی کرده است که آن علوم بالاخره از شاخه ها و فروع هستی مطلق جدا نبوده اند و پی بردن بحقیقت هر شیء چه از طریق مسائل طبیعی و چه از طریق مسائل ریاضی و هندسی و بالاخره از هر طریق که باشد همان حقیقت یابی است که تفسیر مختصر و مفید علم فلسفه میباشد .

مانند آنکه گفته اند سر بهای قدیم چون از فیضان رودخانه نیل در هر سال بهره های مادی و حیاتی می گرفتند ، و از اراضی کرانه های نیل ، منافع سرشاری میبردند ، بمنظور تجدید و ذرع پیمائی املاک علم هندس را ابتکار و بنیاد گذاری کرده اند .

و همچنین قبائل صحرا نشین کلمانیا ، بخاطر آنکه گوسفندان خود را در مسیر معین و چراگاههای مناسبی بچرانند ، مطالعاتی در ستارگان آغاز نمودند و بالتبقیه علم نجوم و هیئت را بوجود آوردند . تنها نکته مسلمی که از این افسانه ها و یا واقعیت های تاریخی

میتوان بدست آورد؛ این است که انسان برای کشف مجهولات زندگی و تأمین مایحتاج خود که پیوسته در تکامل است، در طول عمر تاریخ تلاش بسیار کرده تا هر چه بیشتر نقاط ضعف زندگی را ترسیم و خویشتن را در تنازع بقاء قرین موفقیت سازد.

ولی باید متوجه بود، این همه کوشش و استکمال و موفقیت را با تمام هر گونه موفقیتی که در قرنهای متمادی آینده بدست آید، آیا ممکن است اندکی از دائره هستی مطلق، که موضوع عالم کلی و فلسفه ما بعد الطبیعه است بیرون تصور کرد؟!

بالاخره فرآورده‌های بشر از هر جنس و قماش که باشد از هستی و جلوه‌های هستی است.

در بحث‌های تاریخ الفاظ، هر چند که از نظر ما نمیتواند يك دليل قاطع و منطقی تلقی گردد اما موازداستعمالات قدیمی آنرا میتوان بعنوان شاهد تاریخی مدعا بکار برد.

از آنجمله بعضی از نویسندگان اروپائی که در نقل و استناد مورد توفیق، از مورخ شهریه و نانی «هرودت» نقل کرده اند که: «کریسیس» به «سولون» گفت: «من شنیده‌ام شما بسیاری از شهرها را فیلسوف مآبانه گردش کرده‌اید» مقصودش این بود که سولون در این شهر ها بجهت جوی آب و «عرفت حقایق هستی بر خواسته است».

و باز از قول سقراط نقل کرده اند که: «حکمت تنها از آفت پروردگار است، ولی برای انسان شایسته است که در راه معرفت و حقیقت یابی جد و جهد نماید، و او میتواند یابی جوئی از حقیقت و عشق

و در زدن بدانش دوستدار حکمت باشد.

و از این گفته خوب میتوان به بدأ اشتقاق لغتهای «فلسفه» و «فیلسوف» پی برد زیرا فلسفه و فیلولف از «فیلاوس» که بمعنی دوستدار و «سوفیا» که مرادف با حکمت است گرفته شده و روی هم رفته ترکیبی بشکل فلسفه و فیلسوف بخود گرفته است، و بنا بر این فیلسوف بمعنی دوستدار حکمت «بیباشد» اما «سوفوس» که معنیش حکیم است در بدو امر بهر کس که در رشته‌ای از فنون عقلی یا مادی تبحر و کمال می یافت گفته می شد، و به همین جهت يك موسیقی دان ماهر یا یک دریا نورد و زربنده یا يك درودگر با سابقه سوفوس می گفتند، و سپس این لغت باشخاصی اختصاص یافت که از خردمندان و دور اندیشان قوم شمرده می شدند و پس از آن سقراط بخاطر آنکه در مقابل شأن و منزلت والای حکمت، تواضع نشان داده باشد، و از طرفی هم فن خود را از فن «سوفسطائیان» که تظاهر بحکمت را کار و کسب خود قرار داده بودند، جدا اعلام نماید، خویشتن را فیلسوف، یعنی دوستدار حکمت نامید.

نگارنده نیز بعید نمیداند که نکته سوم انتخاب لغت دوستدار حکمت، این بوده که سقراط یا هر فیلسوف دیگر، هنگامی که عشق بی‌منت‌های خود را بحقیقت جوئی احساس میکند و بر اساس همان خواسته ذاتی بفکر عمیق فرو میرود که چگونه برای حل این همه معما و لغز راهی میتوان یافت تا رابطه علمی باندیای خارج از ذهن برقرار کرد، از کثرت دهشت واضطراب ناتوانی خود اعتراف بسته و از تبیل بحکمت حقیقی صرف نظر نخواهد کرد و خود را بدوستدار حکمت دلخوش می سازد و

بگفته شاعر :

از ایشان نیستی ؛ میگو از ایشان بر ایشان نیستی ، میگو پریشان
و بهمین علت سقراط را دیدیم که صراحتاً گفت : حکمت از آن
پروردگار است و انسان میتواند تنها بدوستی حکمت دلغوش باشد .

مشابه گفته سقراط را پس از هزاران سال از زبان متفکرین دیگری
همچون «ایشین» می شنویم که در یکی از نوشته های بدیع ، فصلی را
بتشریح افکار و عقاید خود پیرامون دین اختصاص داده و میگوید : « من
بیک دین جهانی که نام معروفی ندارد اعتقاد دارم آئینی که فکر هر
دانشمند متفکری را هنگام مطالعه و تأمل در اسرار تکوین چنان نعمت
سیطره و نفوذ مرعوظ خود قرار می دهد که اگر تمام افکار بشر را در پیشگاه
عظمت آن بتوان بر فرض محال حاضر کرد ، آنوقت خواهیم فهمید که
کسی چیزی از این اسرار درک نکرده است ، و راست ترین گفتار این
است که مجموع فرآورده های بشر را از موقیتهای که در علوم و فنون
مختلف ادعا می کند ، هیچ بخوانیم » .

پس بگفته متفکرین انسان تنها میتواند دوستدار علم و حکمت
باشد نه حکیم .

و چون بر طبق این روش که ما طرح کرده ایم ، ریشه فلسفه مستقیماً
بخود انسان ؛ آنهم باصل موجودیت و ذات او ارتباط دارد ، قهراً فردی
و مسائل کلی فلسفه نیز بایک ترتیب طبیعی و منطقی ، از همین خواسته
ذاتی سرچشمه گرفته و سایر علوم و فنون بشری را بوجود آورده است .
یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی ، در توصیف رابطه ای که میان

فلسفه و سایر علوم است ، میگوید « فلسفه کلی تنها علمی است که موضوع
آن از هر گونه قید و شرط آزاد است و هیچگونه تعلق و احتیاجی به
سایر علوم ندارد ، این علوم دیگرند که بجای بندگان حلقه بگوش فلسفه
کلی میباشند ، زیرا موضوعات علوم دیگر ، فقط در خلال مباحث این
علم بشبوت میرسند و باید گفت علم فلسفه نخست موضوعات سایر علوم
را در عقل بوجود می آورد ، آنگاه فرصت میدهد که دانشمندان هر يك
در اطراف موضوعات علوم خود بحث و تحقیق آغاز نمایند ، پس بدون
تردید علمای علوم همه از سر چشمه این علم کلی آب زندگی مینوشند ، و
از خدمتگذاران فیلسوف الهی میباشند » .

مثلاً اگر پس از کالوش در طبیعت ، بشود آمده و در حقیقت و
ذات خویش بر رسی پردازیم و سؤالاتی بدین قرار طرح کنیم : آیا
ما چه هستیم چگونه فکر میکنیم و با چه وسیله درونی میتوانیم بطور
صحیح و اطمینان بخشی ، بادتئای خارج رابطه برقرار سازیم و آیا این
نقوش و صورتتهایی که مادر وجدان خود از جهان مشهود درک می کنیم
با واقعیت های خارج از ذهن میتواند انطباق داشته باشد ؟ ،

اینها سؤالاتی است که برخی از آن ها فلسفه و دانشی را
بوجود آورده و برخی دیگر از مسائل مهمی است که در فلسفه کلی
مورد بحث واقع شده است ، ولی در هر حال تمام این پرسشها بر مدار
یک واقعیت و حقیقت تردد نا پذیری و درمیزند که ما آنرا واقعیت انسان ،
یا روان مینامیم ، و بحث از واقعیت ، بر ترتیب و از هر طریق که انجام
پذیرد ، از مسائل علم کلی شمرده می شود ، فلسفه طبیعی و ریاضی و

علم الاخلاق و زیبا شناسی و حتی علم منطقی که از قضایای ذهنی و معقولات ثانیه بحث می کند ، همه با همان ترتیبی که اشاره گردید ، پیرامون موضوعی که در خارج دیاهن ، واقعیت آن مورد اعتراف است ؛ تحقیق و گفتگو بعمل می آورند .

فلسفه نه تنها ریشه تمام علوم بشری است بلکه باید گفت هر گونه بررسی سطحی و ساده ، پیرامون هر امری از مظاهر طبیعت و زندگی نیز باسانی بیک واقعیتی منتهی میشود که آن واقعیت بالاخره از مسائل فلسفه محسوب خواهد شد .

قرآن مجید نیز در بسیاری از آیات باهرات خود ، از اینراه بسیار ساده ، که باید آنرا اسد واقصر طرق نامید ، بشر را برهنه کلی آفرینش رهبری کرده و پیوسته سعی کرده است که او از ظواهر هستی واقعیت های آن متوجه گردد ، و بالا اقل با اهمیت این نکته وقوف باید و فکر کند طبیعتی که پیوسته باین خوبی و زیبایی انتخاب میکند ، چه علت است و این نظم و ترتیب لای تغییر برای چیست و چنان پس بد آمده است ؟

از همه عجیب تر و اسرار آمیز تر ، همین گوهر گر انمایه ایست که ما آنرا حیات مینامیم ، و دسته بیشماری از موجودات از نعمت آن برخوردارند ، آیا حقیقت آن چیست و نحوه تعلق و ارتباط آن ببدن چگونه است و از چه جهت است که دیری نیانیده مانند مرغی که از قفس پرواز نماید ، اجساد ما را بیجان و بی حرکت ، بذاك تیره باز میگرداند ؟

چرا این سر نوشت شوم و هولناك ، فقط برای برخی از موجودات است که بنام زندگان در این صحنه اسرار آمیز ، عرض و جود می کنند و برای دسته ای دیگر نیست و اگر هست بشکل وقیافه دیگری است که حقیقت آنرا بدرستی نمیتوان درك نمود ؟

«ارد بیرون» ، شاعر معروف و هورخ شهیر انگلیسی ، ماجرای هرگ «هابیل» در پیش چشم برادرش «قابیل» که عمری را با برادری و برابری بالو بسر برده بود و این سر نوشت شوم را حتی در مخیله خود تصور نمی کرد ، بشعر آورده و یکی از نویسندگان عربی زبان نیز اشعار او را از انگلیسی به عربی ترجمه کرده است بدین قرار :

أخي مادهاك و كنت صباحاً	قوى الفؤاد قوى البدن
على العشب ملقى فماذا عراك	انوم وما الوقت وقت الوسن
سكنت و امسك منك اللسان	و هل مات حى اذا ما سكن ؟
الا ما هلكك و ان كان فى	شحو لك معنى يهيج الحزن

و باز گفته اند در یکی از اماقهای موزه واتیکان که مقرر همیشگی پيشواى بزرگ کاتوليك است ، تصویری از آكادمی آتن ، اثر نقاش معروف «رفائیل» موجود است که ارسطو و افلاطون را در میان گروه شاگردان و پیروان خود ایستاده نشان میدهد و افلاطون با انگشت بآسمان اشاره کرده ، در حالیکه ارسطو ، با آرامش و وقار فیلسوفانه ای بسخنان افلاطون گوش داده است ، با دست راست خود اشاره بر معنای بزمین میکند .

خلاصه تأویل هر دو داستان این است که انسان ترکیبی از محسوس و

و نامعلومی است پس از مدتی که عمر این ترکیب با خورد سید روح با آسمان (مقصود آسمان جهان مجرد و مابعد الطبیعه است) پرواز کرده و جسم همچون برگ برآمده ای که در موسم خزان بر زمین افتد، بشکافد افکنده می شود، حقیقت این معما چیست؟ آیا بشر خواهد توانست روزی کلید این رموز را بدست آورد؟ اینها مسائلی است که از سفلای افلاکون و هراسان متفکران در امواج تجریر گرفتار ساخته است.

این نظریه، که انسان ترکیبی از ماده و غیر ماده است و صدها نظریه دیگر فلاسفه هر چند که با دله و براین قاطع و منطقی (البته با منطق از سفلو، نه با مشاهده یا آزمایش) در علم کلی و مابعد الطبیعه ثابت گردیده است، ولی مادیین که تنها در تجزیه و ترکیب جسم کار کرده اند حاضر نیستند از روش تجربه و آزمایش که قهراً اختصاصی به حوزه محسوسات دارد، خارج شده، و در معقولات مورد احتمال، از هنرهای خرد پیروی کنند.

و باضافه، این نکته اصولی را میبجوچه نمیخواهند اعتراف کنند که مقدمتین علت نتیجه است و در هر مرحله ای باید با نتیجه و مطلوب سنگیت داشته باشد و اگر ما نتایج مقدمتین را برای یک نتیجه معین انکار نماییم، از ناموس علت و معلول که حتی در نظر مادیین مورد اعتراف است؛ صرف نظر کرده ایم.

فی المثل؛ اگر بخواهیم بنحو کلی و قطعی، یعنی (صد در صد) بدانیم زرابای مثلث، مساوی با دو قائمه است یا نیست و یا نتایج دیگر ریاضی قطعیت دارند یا خیر، چگونه ممکن است این نتایج را بر خلاف

اصل سنگیت از دلایل و مقدمات آزمایشی و تجربی بدست آوردیم. ما فکر می کنیم: همانطور که یک نتیجه ریاضی و هندسی را، نمیتوان از فرمولهای فیزیکی بدست آورد، بر طبق اصل سنگیت میان مقدمات و نتیجه؛ هرگز نباید نفی با اثبات روح با هر موجود نامرئی دیگر را به منطق تجربه و آزمایش متکی نمود.

و بر طبق این روش بعقیده ما این آقایان حتی اگر بخواهند روح یا مابعد الطبیعه را بکلی نفی و از قاموس هستی حذف نمایند بشریت را بقول خود شان از پایتخت های فلاسفه آسوده سازند ناگزیر خواهند بود که از منطق آزمایش در این گونه مسائل؛ که از مدار حس بیرون است صرف نظر نمایند؛ والا هر اندازه که در روش خود پیش رفت کنند و ذرات طبیعت را از هم بشکافند؛ مسلماً خدا، فرشته، روح، و هیچ موجود مجرد دیگری را، اگر هم موجود باشد، در لایه ای این اجرام صغیر صلبه نخواهند یافت و بگفته شاعر روشن ضمیر:

به بینندگان، آفریننده را
نبینی، مر نهان دو بیننده را
مادیون در تشریح نظریه خود، بالاخره باین امر منتهی می شوند که هر گونه فعل و انفعال نفسانی، از حدود خاصیت طبیعی عضوی که ما آنرا مخفی نامیم بیرون نیست؛ فکر و اراده و عاطفه و اخلاق و ملکات، همه از نتایج حجمی و ترکیبی این عضو میباشند و عالم النفس با آنهمه مسائل بر عرض و طول خود، تنها پیرامون وظایف عضوی منح می تواند بحث نماید و بدین لحاظ فرعی از فرع علم و ظایف الاعضاء شمرده می شود.

تفکر نیز یکی از وظائف حتمیه این عضو است که اثر ترکیب محسوس آن بوجود آمده و با انضمام یا اختلال این ترکیب، معدوم خواهد شد و انسان بهمان نحو که دستگاه هاضمه اش هضم می کند، با ماشین دیگری که در مغزش نهفته است، تفکر می نماید.

و حتی یکی از فلاسفه، که گویا دلی بر آزدرد از معماهای پیچیده فلسفه کلی و منطق سقراط و ارسطو داشته، دستگاه مغز را بکلیه و کبد تشبیه کرده و گفته است بهمان ترتیب که کلیه بول، و کبد صفرا افزای می کنند مغز نیز، فکر و اراده و عاطفه از خود بیرون میدهد.

اگرچه نویسنده هیچ گاه این شیوه را نپسندیده است که مقاله و نوشته خود را از نوشته ها و گفته ها و چاپ شده های دیگران انباشته ساخته و طرز تفکر فلاسفه مادی و غیر مادی را بیان نماید، بلکه طبق معمول خود سعی داشته ایم آنچه را که خود یافته ایم، در معرض افکار فضلاء قوم قرار دهیم، تا آنان با نظر انتقاد؛ در ذشت و زیبایی آن تفاوت محققانه فرمایند، ولی بگفته معروف: سخن، سخن می آورد، اکنون که برای نمونه طرز تفکر مادیین را در استنتاج منفی شیئی که طرف مقابل مدعی نامحسوس بودن آنست نقل کردیم، ناگزیریم پاسخ آنرا نیز با اشاره و اختصار عرض نمائیم.

اولاً، تمام این گونه سخنان را؛ هر اندازه هم که متکی بر تجربه و آزمایش های دقیق و مجهز و کامل تلقی نمائیم، بایک جمله کوتاه میتوان ناستواری آنرا اثبات نمود؛ زیرا فکر و اراده و عاطفه، هر چند که با همان ترتیب و فعل و انفعال طبیعی که گفته شد، بعضوی که مغز نام دارد،

ارتباط دارند، و حتی نحوه ارتباط آنرا میتوان بنوعی فعل و انفعال طبیعی تفسیر کرد، ولی تمام این تفسیرها، بایک معلول واقعی مادی تفاوت بسیار دارد، زیرا تردید نیست که علت و معلول حقیقی با علل اعدادی فرق کلی و اصولی دارند و تنها چیزی که میتوان از این روش آزمایشی بدست آورد این است که: باید اعتراف کنیم، دستگاه مغز در تفکر و اراده و عاطفه بی تأثیر نیست؛ ولی آیا فکر معلول طبیعی این دستگاه است یا خیر؟ پاسخ مثبت یا منفی این سؤال را هر گز نباید از روش آزمایشی انتظار داشت، بلکه فلسفه کلی، صلاحیت دارد که برای این پرسش پاسخ صحیح تهیه نماید.

اشتباه نشود، هر گز نمیخواهیم در مقابل مادیین بطور قطع اظهار عقیده کنیم که تفکر و اراده معلول ماده نیست، بلکه در شرایط و اوضاع و احوال مادی بوجود میآید، تا آنها بگویند: این مدعا رزش واقعی ندارد، بلکه مامیگوئیم: حد اقل؛ با درمیان آمدن این احتمال (که ممکن است فکر معلول حقیقی ماده نباشد، و در عین حال، در شرایط و اوضاع و احوال مادی بوجود آید) منطق تجربه قطعیت و ارزش واقعی خود را از دست خواهد داد و بقول طلاب علوم «اذ جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

نانیاً چرا باید این آقایان از اول امر تفسیر نادروائی از لغت هستی بعمل آورند تا مجبور شوند منطق خود را با آزمایش محسوسات منحصر ساخته و بالنتیجه از تفکر در عالم و اسباب هستی خوشتر را محروم دارند. حداقل، باید اعتراف کنند، مفهوم وجود، یک مفهوم کلی و عامی

است که قدر مسلم، اشیاء محسوس از افراد آن شمرده میشوند و احتمالا اگر اشیاء نامحسوسی نیز وجود داشته باشد، در عدد افراد حقیقی همین مفهوم کلی خواهد بود و پس از آنکه دایره هستی از نظر مفهوم توسعه یافت، بشر میخواهد بداند که این احتمال (ممکن است اشیائی نامحسوس واقعیت داشته باشد) تا چه اندازه بتصدیق و اعتراف خرد نزدیک است. و چون گفته شد: بشر بر طبق خواسته ذاتی خود پیوسته درصدد بوده و خواهد بود، که پاسخهای قانع کننده‌ای برای این احتمالات تهیه نماید، ناگزیر است بتناسب «شیء محتمل» منطقی را که بنفی یا اثبات اینگونه احتمالات منتهی میشود انتخاب نماید.

اگر این آقایان بگویند: هیچ ضرورتی ایجاب نمیکند که بشر بدنبال اینگونه احتمالات واهی و موهوم، صرف وقت نموده و مغز خود را در مسأله‌ای که هیچگونه نتیجه مادی برای او ندارد فرسوده سازد، خواهیم گفت: این خواسته در نهاد بشر ذاتی است و انسان چه بکند و احد مادی و چه ترکیبی از ماده و غیر ماده باشد، خاصیت ذاتی و غیر اختیاری او اینست که هستی یا نیستی را در هر مورد تشخیص نماید و همانطور که گفته شد، در بجه فهم بشر را با هیچ عاملی نمیتوان مهر دموم کرد و اگر چنین است و منطق تجربی نیز برای نفی یا اثبات اینگونه نتایج احتمالی نه کافی است و نه اصولا صلاحیت استنتاج دارد، پس باید بمقدمات دیگری که این خواسته ذاتی را پاسخ مثبت و منفی بگوید، توسل جست و این همان راه خرد و تشخیصات عقل است که مادیون آنرا تنها بدشنام و مسخره مردود اعلام داشته‌اند «والله ولی التوفیق».

وقد خلقکم اطواراً (آیه ۱۳ - سوره نوح)

هر آینه او شمارا «باطوار گوناگون

و در ادوار مختلف» آفرید.

اولوسیون Evolution

بامسئله

تکامل حیات از نظر قرآن

ترجمه از اسلامیک ریویو، اقتباس از تحقیقات
پرفسور ح. ك. شیروانی؛ استاد علوم
طبیعی در دانشگاه عثمانیه؛ حیدرآباد دکن

ترجمه نویسنده محترم

سید غلامرضا سعیدی

دو دهه قرن اخیر مسئله تطور و تحول با عبارت دیگر تکامل حیات که در زبان اروپائی بکلمه «اولوسیون» تعبیر می شود نه فقط در محافل علمی جهان بلکه همه جا وارد زبانها شده است و عارف و عامی از آن بحث می کنند و حتی مردم کوچه و بازار نیز این کلمه را در صحبتهای روزانه شان بکار می برند و عجیب تر اینکه هیچ کلمه ای بقدر این کلمه در قرون اخیر مورد توجه قرار نگرفته است. درباره این کلمه کتابها نوشته شده و تحقیقات محققان در پشته داری بعمل آمده و نظریات جالبی در این موضوع اظهار شده است و اگر بگوئیم درباره این کلمه سحر و جادویی بکار رفته است گزاف نگفته ایم.

و قتی که مسئله «اصل تکامل» انتشار یافت فلاسفه ناگزیر شدند و جهت نظرشان را تغییر دهند و تمام توجهات فلسفی شان را با کشف جدید هماهنگی نمایند این توجه و جالب نظر منحصر بفلاسفه نبود حتی رجال مذهبی و دانشمندان دینی اروپا که خودشان را شایسته بحث و تدقیق می دیدند ناگزیر شدند به عقاید و افکار دینی شان رنگ تازه ای بدهند و بر اندام معتقدان شان جامه نوینی ببوشند.

اصل تکامل، قریفه و میمائی جهان هستی را بکلی تغییر داد و افراق نخواهد بود اگر بگوئیم این موضوع همانند بهی که منفجر شود، محیط

امن و راحت تصورات و تفکرات رجال فلسفه و دین را که آمیخته باجمود و رکود بود معشوش و مضطرب نمود.

این مسئله برای اولین بار در قرن هیجدهم آشکار شد، ولی قرآن کریم این معنی را با نزده قرن قبل از آن افشا کرده است، این موضوع در نظر مسلمانان تازگی ندارد و از روز نزول قرآن مجید با آن آشنائی داشته اند ولی بطوریکه قبلا اشاره شد برای اروپائیان در این اواخر کشف شد.

پس از ذکر این مقدمه اینک به بحث معنی «اولوسیون» یا تکامل می پردازیم.

معنی لغوی این کلمه آشکار کردن و افشاء کردن و یا بعبارت دیگر باز کردن یا گشایش پیچیده ای است، و هر وقت در اصطلاح علمی استعمال شود، مقصود وضع و طرزی است که بموجب آن طبیعت نیروهای پنهانی و خفته ای را آشکار می کند و بتعبیر دیگر طبیعت راز نهانی شیء یا اشیاء معینی را بروز میدهد. در این مورد نباید اهمیت زمان را از نظر دور بداریم، زیرا عامل اصلی و اساسی «اولوسیون» زمان است، بنابراین نمیتوانیم درباره اولوسیون فکر کنیم، مگر اینکه در عین حال فکر ما معطوف بزمان باشد.

دائرة المعارف انگلیسی (آنسیکلوپیدی بریتانیکا) در توصیف و تشریح کلمه «اولوسیون» چنین مینویسد: بونت (۱) (دانشمند معروف) کلمه «اولوسیون» را مرادف بایشرف و توسعه و تکامل میدانند، و با توجه باین سابقه منظور او از این کلمه فقط رشد و توسعه و تکامل شیء نامرئی

است بصورت محسوس و مشهود. رشد يك موجود آلی (ازگا نيك) (۱) عبارتست از طرز ترقی و توسعه يك جزء كوچك و ناچیزی از ذراتین که در نتیجه سرایت آب بدرون آن متورم و منبسط گردد مرك آن عبارتست از انقباض و خشکیدن ذرات آن * بصورتی که رطوبتی در آن باقی نمانده باشد.

بنابر آنچه گفته شد؛ اولوسیون، عبارتست از سیر زمان بشکلی که استعدادها بفعالیّت مبدل شوند.

بافراغت از بیان توضیح این مقدمه اینک در سایه تعلیمات و تصریحات قرآنی فقط بحث اجمالی در موضوع تکامل حیات می برداریم، باید متذکر بود؛ که قبل از بحث و فحص در این مسئله بدو بایستی موضوع خلقت ماده و ایجاد حیات که بوسیله خدای متعال صورت گرفته است از لحاظ منطقی قرآن تحت مطالعه و بررسی قرار گیرد و تا حد امکان دانسته شود که خدای متعال بچه کیفیتی * حیات * را در ماده ایجاد کرد، که این مقاله گنجایش آنرا ندارد.

قرآن کریم تنها کتابی است که در حدود چهارده قرن قبل از این بمسئله * اولوسیون * یعنی تحول و تطور یا سیر تکاملی حیات در جهان طبیعت اشاره کرده است، و محققین این رشته از علوم که بمعارف قرآنی آشنائی کامل دارند میگویند: * کلیه تئوریا یعنی نظریاتی را که دانشمندان علوم طبیعی جدید و آشنایان باصل تکامل تا امروز ابراز داشته اند، در قرآن مجید دیده میشود و این معنا منحصر بهمین بحث

نیست، بلکه بایشرفت علوم طبیعی، بسیاری از اصول قرآنی که قبلاً در حکم اسرار و رموز شناخته میشد و برای بشر مفهوم نبود، در آینده نزدیکی بصورت حقایق جلوه گر خواهد شد، بازی بشر بصورتی که در عصر حاضر خود را نشان میدهد، و سر و صورت و ظاهر خودش را مطابق آخرین اسلوب آراسته و پیراسته و باین همه حقیقتها افتخار می کند و بقدرتهائی که بدست آورده و از استعداد و کفایت خودش این همه استفاده کرده و بجائی رسیده که با آن آفریننده خودش در پاره ای از موارد رقابت میورزد، مطابق قرآن کریم، مراحل مختلفی را طی کرده است. اصل خلقت بشر از ماده حقیر و ناچیز خاک مایه گرفته است. و این موجود قویترین و نیرومندترین محصولی است که از ضعیف ترین شیء بدری بوجود آمده است. انسان «ایمی است نیرومند» و این مقام و رتبه عالی را بوسیله سیر کمال و از طریق «اولوسیون» در سایه لطف و عنایت خدای متعال تحصیل کرده است، همه میدانند و هر کسی میگوید: «از خاک بوجود آمده ایم و بخاک بر میگرددیم» ما چه این گفته را ناشی از یقینیات و ادراکات پیغمبران بدانیم، و چه از مقوله دریافت های طبیعی بشرینگاریم، ناگزیریم برای اینکه تاجائیکه درخور فهم و درک ما است همه خلقت و سیر حیات را از روی حقیقت و کمال در بایم از منبع قرآن کریم استفاده کنیم. قرآن کریم در موارد مختلف باین میگوید:

«انسان از خاک و گل آفریده شده است»

این نظریه از هر جهت با اکتشافات ناشی از علوم زمین شناسی و زیست شناسی کاملاً تطبیق میکند.

ز نولو تربسته بما میگویند که کره زمین، در یکزمانی که از حدود تصور ما خارج است توده‌ای از گازهای شفاف و مواد ذوب شده‌ای بوده است که مانند سیار ستارگان فروزش و درخششی داشته و کره زمین که در حال حاضر بمنزله مادر ماست از آفتاب جدا گردیده و شروع بحرکت و دوران کرده است. آفتاب و ستارگان و سیارات و همه اقمار تابعه، طبق نظریه "نیولر" از گازهای متراکم بوجود آمده‌اند. بحث در این است که: تمرکز ثقل و تراکم ذرات گاز چگونه پیدا شد؛ باین پرسش در پاسخ داده می‌شود، پاسخ اول اینست که تمرکز ثقل و تراکم ذرات ممکن است در نتیجه تغییرات آبی جوی حاصل شده باشد.

پاسخ دوم اینکه با امر "کن فیکون" صورت گرفته است. پاسخ دوم بدون تردید مشابه آنست که فرض شود، امر خدا بصورت يك عمل ماشینی انجام گرفته است، در آن صورت این فرضیه مفایر عمل تدریجی و سیر بطی، "بی نهایت و نامحدودی" است که در عالم خلقت وجود دارد.

چون حرارتی که در داخل جسم زمین بود از آفتاب گرفته شده بود، تدریجاً در برزوال گذاشت و پس از آنکه میلیونها سال گذشت، این سیاره مشتمل شد بر سردشدن و ماده مذاب، مستحکم و فشرده گردید و گازهای شفاف بصورت مایع در آمد با توجه باین سابقه، بسیاری اینطور نتیجه گرفته‌اند که چون زمین شروع سرد شدن کرد؛ سطح آن بصورت قشر جامدی در آمد و این قشر که مرکب از ماده مذاب، یا ماده

فاسد شده‌ای بود، مانند بنیر فاسدی که برای کرم، قوت و غذای می‌بخشد برای "حیات" غذای می‌گردد.

قرآن کریم، تئوری مربوط بآفرینش که منشأ آنرا؛ توده‌های گاز میدانند در چند جمله بدین طریق توصیف می‌کند:

«ثم استوی الى السماء وهي دخان فقال لها و للارض اتياطوعا او كرها قالتا اتينا طائعتين» (آیه ۱۱ از سوره فصلت) (۱) و «الجان خلقناه من قبل من نار السموم» (آیه ۲۷ از سوره حجر). (۲) یکی از دانشمندان مسلمین در دوران اخیر ضمن بحث از اسلام و تمدن چنین می‌نویسد:

«قرآن در مرحله اول پیدایش آسمانها و زمین؛ طی هفت مرحله بحث می‌کند. در آئین گام فضا عملو از انواع بخار و گاز بود، بعداً يك ماده بخاری دیگری که مانند آتش سوزان و مشتعل بود در فضا به موج و حرکت در آمد و با نتیجه منتهی به تشکیل زمین بصورت فعلی گردید.

يك محقق دیگری اینطور می‌نویسد:

«مرحل مختلف حیات در این سیاره‌ای که ممکن ما است ناشی از نتایج طبیعی اوضاع و احوالی است که ضمن تشکیل تدریجی کره زمین بوجود آمده است» اوضاع و احوالی که حیات طبق آن بوجود

(۱) سپس بطرف آسمان که توده‌ای از دود بود توجه کرد، و بآسمان و زمین گفت باطوع و رغبت یا با کراهت جلو بیاید، آنگاه زمین و آسمان گفتند: با کمال طاعت آمدیم.

(۲) و قبل از آنکه آتش بی اندازه داغ و بر حرارت آفریدیم.

آمده است هر چه باشد، این قدر مسلم است که حیات همانطور که قرآن کریم اشاره می کند از ماده (خاک یا گل) بوجود آمده است، و همین معنی را در آیه ۲ از سوره انعام بدین شرح:

هو الذي خلقكم من طين • الخ • و آیه ۷ از سوره سجده

بدین شرح:

الذي احسن كل شيء خلقه و بدأ خلق الانعام من طين

تصریح و تأیید نموده است

بدیهی است این بیان قرآن کریم، حاکی از اینکه انسان از گل آفریده شده است، نباید به «ماتریالیسم» یعنی فکر مادی تعبیر شود، گو اینکه هر چیزی اعم از اینکه دارای حیات باشد یا نباشد، از نظر ماتریالیستها مادی تلقی می شود ولی در برابر حقائق و واقعیات، ماده ابزار و وسیله ای است برای نشان دادن «حیات»، نه اینکه بذاته حقیقت مستقلی باشد.

قرآن کریم، ماده را حقیقت مستقلی نمیداند، بدینجهت اصول قرآنی در هیچ موردی با ماتریالیسم یعنی فکر و فلسفه مادی تطبیق نمی کند. مطابق بیان قرآن مجید حیات، از آب آفریده شده است، بدلیل آیه ۳۰ از سوره انبیاء باین شرح:

وجعلنا من الماء كل شيء حي الخ

این يك حقیقت مسلم و يك معنای بزرگی است که علوم جدید نیز از هر باره آنرا تأیید می کند.

در تاریخ فلسفه نیز تصریح شده است که «طالس هالتی» پدر فلسفه

آب را عنصر اول و عبارت دیگر ماده اولی دانسته است، مطابق نظر او جهان از آب آفریده شده است، اینمرد مانند همه فلاسفه یونان قبل از پیدایش سوفسطائیان، مردی بود جهان شناس، و بهر نوع پرسشیکه در باره منشأ آفرینش و مبدأ جهان از او میشد پاسخ میداد، و اصلی را که طالس معتقد بود، معنایش این نبود که حیات نیز از آب آفریده شده است، و هیچیک از فلاسفه ای که بعد از او آمده اند نگفته اند که آب منشأ حیات بوده است، بلکه فقط قرآنیست که حیات را افشاء و اعلام کرد که حیات همه چیز وابسته بآب است اصل قرآنی حاکی از اینکه «هر چیز زنده را از آب بوجود آورده ایم» بوسیله علوم جدید تأیید شده است. علوم طبیعی در این اواخر بهمان حقیقتی پی برد که قرآن مجید قرنهای پیش از این آنرا اعلام و تصریح کرده است که آب منبع و منشأ حیات است و بدون آب حیات امکان ندارد. هر سال مشاهده میکنیم که رشد و نمو نباتات و اشجار بوسیله ریزش باران و آبیاری صورت می گیرد، هر سال می بینیم که زمین خشک و مرده، در نتیجه ریزش باران سبز میشود و قرآنیست که میگوید که خدای تعالی بزمین خشک و مرده بوسیله ابر و باران حیات می بخشد، این معنی اختصاص بعالم نباتات ندارد بلکه کلیه حیوانات زنده حیاتشانرا از آب میگیرند بنابر این میتوان گفت:

ستون فقرات دستگاه حیات آب است.

و در تفسیر همین معنی است که یکی از دانشمندان مسلمان گفته است.

« و در آن موقع آسمانها و زمین بطور کلی وضع آشفته و مضطرب داشتند سپس عنصر آب پیدا شد و آنچه را بسته و مسدود بود شکافت و باز کرد، در نتیجه حیات را در کره زمین بوجود آورد ». در این نظریه بطوری که در صدر مقاله بآیه مبارکه قرآن استناد نمودیم، تاگزیریم همان معنی را تذکار و تکرار کنیم که خدای متعال که سازنده و باطوار مختلف و بتدریج از مرحله ای به مرحله دیگری خلق کرده و تأکید می کند که حیات مراحل مختلفی را سیر کرده و مسیر حیات را توضیح فرموده است و تأیید میکند که سیر حیات برای آینده نیز ادامه دارد مطابق آیه اول، درجات و مراحل سیر حیات، بعداً تفصیل بیان خواهد شد و قبل از بیان آن منظور فعلاً بطور اجمال سیر حیات را که بر اساس « اداوسیون » یعنی طی مراحل تطور و تحول صورت می گیرد متذکر میشویم.

جورج برنارد شاو، نویسنده معروف انگلیسی در یکی از درامهائی که نوشته نظریه مربوط به « سوپرمن » یعنی بشر عالی و مخلوق کاملتر آینده را در طی زمانهای آینده تشریح و تصویر کرده است و میگوید با هر روز دهور بشر فعلاً بصورت مخلوق کاملتر و انسان عالیتری درخواهد آمد و همچنین سایر نویسندگان و متفکرین در این زمینه چیزهایی نوشته و نظریاتی ابراز کرده اند، ولی آنچه قرآن کریم در این باره میگوید عبارت از این است که انسان در هر مرحله ای از مراحل حیات بدرجه کاملتر راه خواهد یافت و ترقی بشر از نظر قرآن پایان پذیر نیست و وقفه ای در این راه نخواهد داشت. مراحل مختلفی را که انسان در سیر گذشته حیات

پیموده است قرآن کریم اینطور بیان می کند - در آیات ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ از سوره مؤمنون چنین می گوید:

و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طين . ثم جعلناه نطفه فی قرار مكنين . ثم خلطنا المطفة علقه فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فخلقنا العظام لحمات ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين .

یعنی ما آنرا از عصاره یا شیره ای از خاک آفریدیم و سپس او را بصورت نطفه ای در جایگاه امن و راحتی قرار دادیم، سپس نطفه را تبدیل به علقه (شبهه بز الو) قرار دادیم، آنگاه آنرا بصورت یک قطعه گوشت در آوردیم. بعد از آن گوشت، استخوان بوجود آوردیم سپس پردوی استخوان گوشت رو بپاییدیم (پوشانیدیم) و بالاخره او را بصورت مخلوق دیگری در آوردیم در این صورت برکت از آن خدائی است که بهترین آفرینندگان است این آیات با صراحت و بلاغت تمام حاکی از « اداوسیون » یا سیر تکامل بشر است، و نظر انسان را متوجه آغاز آفرینش بشر می نماید و نشان میدهد که آغاز هستی انسان از نطفه بسیار کوچکی مایه میگیرد و به تدریج مراحل را که پیموده است با توضیح بیان می کند؛ باز توجه باین معنی و سوانح و شاهده میشود که بشر چه مراحل مختلفی را پیموده تا باین درجه از کمال جسمی رسیده است. یکی از علمای اجتماعی گفته است:

« اجتماعات منظمی را که در حال حاضر شاهد می کنیم، آنرا بوجود نیامده و اینطور نبوده که مردمی مثلاً در یک دهستان بیدار شوند و ببینند که رشدی کرده اند بلکه این رشدیکه حاصل شده مانند رشد درخت

است که پس از غرس شدن در زمین باثباتی و تدریج صورت میگیرد و موقعیکه مردم خوابیده هستند اشجار راه رشد و نمو خودشان را طی می کنند. همین معنی در بازفردشد و کمال بشر صدق می کند. آباتی که ذکر شد شامل حقایق علمی و واجد بیانی منطقی است. تغییر و تبدل نطفه به علقه و علقه به مضغه و سپس مبدل شدن باستخوان و پوشیده شدن استخوان بگوشت؛ تنابیح منطقی سیر حیات نطفه است پس از تسلیم و اعتراف باینکه حیات از نطفه آغاز میشود «اولوسیون» یا سیر کمال بشری که ذکر شد باینجا انجام پذیر شود و هیچگونه اتفاق و تصادفی در این جریان مداخله ندارد و هیچ چیز بدون مقدمه و خود بخود بوجود نمی آید هر چیزی تابع قانون کلی جهان است که عبارت از قانون الهی باشد مطابق تحقیقات و تدقیقات «بیولوژیست ها» یعنی دانشمندان زیست شناسی نطفه حرکت و مبدأ اولوسیون یا سیر کمال حیات در کرة زمین «پروتوپلاسم» است و آن عبارت از یک جسم شفاف مایعی است که از هر جهت عبارت از جرم اصلی حیات یا به تعبیر قرآن کریم «نطفه» است.

در آغاز حیات هر جرم زنده با هر نطفه ای حیات مستقلی دارد، ولی پس از تجمع و تشکّل مقداری از این اجرام باینکه دیگر بصورت بوده و مجموعه ای در می آیند، پس از آنکه دو جرم زنده با بیشتر از دو جرم زنده، با یکدیگر تماس گرفتند، اغلب بصورت جرم واحدی در می آیند. این اجرام زنده پس از اتصال بهم پیوستگی، تشکّل یک هیئت کلی میدهند آنگاه با اصطلاح علمی یک «ارگانیزم» بوجود می آید، و بمحض این که این عمل صورت گرفت، این اجرام زنده بصورت ترکیب مخصوصی در

می آیند که در سیر بطرف هدفی که دارند، مراحل مخصوص بخود را طی می کنند.

این قطرات «پروتوپلاسم» که یکدیگر پیوسته شدند همان علقی است که قرآن کریم از آن توصیف کرده است و باز در ساده ترین انواع «ارگانیزم» زنده قطره پروتوپلاسم بصورت طبیعی و بشکل ادلی که بوجود آمده است، پس از آنکه با قطرات دیگری ممزوج گردید، روی آنها قشر نازکی از چربی که آنرا «سلولوز» مینامند می پوشاند، و بدین طریق از یکدیگر جدا میشوند؛ و این قطراتی که در این مرحله از یکدیگر جدا میشوند و روی هر چند تنای آنها قشر جداگانه ای می پوشد، آنرا «سلول» مینامند. این ارگانیزم در هم پیچیده، که از قطرات پروتوپلاسم بوجود آمده با یک نوع چربی بنام سلولوز (شیهه سیریشم) بوجود می آید، همانی است که قرآن آن را «مضغه» مینامد که نظیر یک قطعه گوشت است. حیوانات و همچنین نباتات همه مرکب از این نوع سلولها هستند. دانشمندان زیست شناسی چنین میگویند که «ارگانیزم» زنده در حقیقت مجموعه ای است از موجودات زنده؛ جسم هر حیوانی مرکب از چند واحدی است که آنها را سلول مینامند، و سلول عبارت است از ساده ترین جزء یک ماده زنده که بنفسه استعداد زندگی مستقلی دارد.

پس از طی این مراحل، استخوان در میان توده گوشت بوجود می آید. در آغاز امر «ارگانیزم» ترکیب شده جز گوشت چیزی نبود، ولی در این مرحله، استخوان پای بر صفت وجود میگذارد و جزء ارگانیزم

میشود. عمل دیگری که در ضمن تحول و تکامل صورت میگیرد خلقت اعضای بدن است.

قرآن کریم برای بیان این منظور در آیه ۹ از سوره سجده تصریح میکند: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَفَقَّحَ فِيهِ مِمَّن رُوحَهُ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» الخ یعنی جسم انسان را تسویه کرد و از روح خودش در آن دمید و برای شما گوش و چشم و قلب بوجود آورد. در این زمینه نیز علمای طب معینی داستان جالب توجهی از کیفیت آفرینش اعضای بدن در دسترس ما میگذارند که میگویند: «در سیر صعودی درجات حیات حیوان، بکثرت تکامل تدبیر منصوصی برای از دیاد انرژی و رشد ففاریجی در جسم ملاحظه میکنیم که بسموات از رشد سطحی جسم تمیز داده نمی شود، و منتهی به تشکیل دقیق اعضای بدن از قبیل چشم و گوش می شود».

توضیح مقال اینکه: پس از آنکه ارگانیزم، تحت تأثیر عوامل و آثار صحیح قرار گرفت، یکقسمت از اجزاء آن عکس العملی نشان میدهد، که هر روز با سیر زمان، گوش بوجود می آید. عین این جریان در باره پیدایش چشم و سایر اعضاء صدق دارد. این است آنچه را قرآن کریم در موضوع «اولوسیون» یا تطور و تحول و عبارت دیگر در زمینه سیر تکاملی بشر از لحاظ پیدایش و رشد جسمی در دسترس ما می گذارد.

پایان

بخدا پناه بریم

از دانشمند معظم:

جناب آقای راشد

نظر باینکه معظم له بهت کسالت نتوانستند مقاله تهیه فرمایند، یکی از مهمترین سخنرانیهای اخیر (شب جمعه ۲۱ آذرماه ۱۳۳۷) خود را که هنوز هم چاپ نشده، در اختیار ما گذاردند. در این سخنرانی مطالب مهم توحیدی و تفسیری و اخلاقی و اجتماعی در برامون اینکه «باید از شیطان و هر شر دیگری بخدا پناه برد» مورد بحث قرار گرفته است. ماضن اظهار تشکر از مقام محترم ایشان امیدواریم: عموم جامعه از این اثر نفیس و سایر آثار مفید ایشان بهره مند گشته و توفیقات معظم له برای نریختن افکار و اخلاق جامعه روز افزون باشد. مکتب تشیع

هر کس در وجود خود احساس ضعف میکند، یعنی میفهمد که در این عالم آچنان نیست که هر چه را بخواهد مطابق میل و موافق با سعادت خود فراهم گرداند، احساس میکند که او در این عالم از بسیاری از امور بیخبر میباشد، اطلاع و آگاهی او بسیار اندک است و نمی داند که در هر لحظه از زمان و در هر نقطه از مکان با چه خواهد رسید، نمی داند از این طرف که میگذرد، سلامت خواهد گذشت، یا برایش پیش آمدی خواهد کرد و نمیداند در دقیقه ای بعد از این دقیقه سالم خواهد بود یا حادثه ای برای او نازل خواهد گشت. هر کس در هر درجه از زندگی این احساس ضعف را در خود میکند، برای آنکه مالک وجود خود نیست و از حوادث عالم اطلاع ندارد.

بسیاری از مردم را میبینیم که باموری پناه می برند که در حقیقت راه را کم میکنند، چنانکه در این آیه از قرآن مجید بآنها اشاره شده است: *وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الرِّجَالِ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الرِّجَالِ* (۱)

یعنی مردانی از جنس آدمی را می بینند که پناه میبرند، یا پناه میبرند، به مردانی از جن و بجای آنکه از این ملجأ و پناهگاه سودی ببرند بیشتر زیان میدیدند.

هم اکنون مشاهده میکنیم: اغلب طبقات مردم که عامی میباشد و قوت عقل و رشد علم، آچنانکه باید ندارند، بجهن پناه میبرند یا باقرادی از انسان که آنها هم در حکم جن میباشد برونمی توانند سعادت آنها را تامین

کنند، بلکه بر بدبختی و گمراهی آنها میافزایند. اگر در میان آدمی زادگان کسانی باشند که قوت عقل و بلندی همتی داشته و بچنین کسان متوسل نشوند و بجهن پناه نبرند، آنها نیز در مقابل حوادث روزگار از یکطرف و در مقابل میلهای سرکش خود از طرف دیگر در خود احساس این ضعف و بیچارگی را میکنند، بسیاری از مردان بزرگی هستند که نمیتوانند بربك میلی که در دل آنها جای میگیرد غالب آیند و جلو او را بگیرند و مطابق عقل و تشخیص صحیح آن رفتار کنند. این مطلب در بیتی حکایتی دارد که نقل آن فعلا ضرور نیست.

گر بر سر نفس خود اگیری مردی و در برد گیری نکنی گیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گردست فتاده ای بگیری مردی
اگر کسی پیدا شود که بر نفس خود امارت داشته باشد و بتواند او را ضبط کند، مرد است. بسیاری از کسان هستند در مقابل کسان دیگر زور بازو نشان میدهند، یا بخیال خودشان زرنگی نشان میدهند و بآنها آسیبی میرسانند و جراحاتی وارد میکنند، با چاقو یا تفنگ یا وسیله دیگری آنان را میکشند یا ناقص میکنند و یا بنحو دیگر آنان را از زیبایی میاندازند، اینگونه کسان در خود احساس غرور هم میکنند، اینها اگر توانستند بجای آنکه این چاقو را در سینه و پهلو ی انسانی فرو میکنند، بیکی از میلهای سرکش، و بیکی از آن دیوهائی که در دل آنها جای گرفته و سینه آنها را آشیانه خود گردانیده بزنند و دیده او را کور کنند، اگر توانستند، دست و پای حسد را در اندرون خود ببرند، اگر توانستند سر کینه و دشمنی را از تن جدا کنند، آنگاه مرد دلدیرند.

آن کسانیکه در عالم حقیقتاً مرد شناخت شدند، مانند علی مرتضی سلام الله علیه، نه از این جهت بود که زور بازوی داشتند، و توانستند کسان دیگر را بکافک افکنند؛ و سر آنها را از تن جدا کنند، گرچه آن زور بازو را داشتند، لیکن مردانگی آنها از این جهت بود که بر وجود خود مسلط بودند، و خودشان را میتوانستند ضبط کنند، و بر دیگران خرده نمیگرفتند و یکسی هم که استحقاق نداشت حمله نمیکردند، بلکه دست افتادگان را میگرفتند و خویشان را با کمال استحکام ضبط میکردند.

غیر از کسانیکه آنها مؤید اند بعصمت الهی و معصوم اند، افراد دیگر انسان در هر درجه و مقام که بوده باشند، یکی در مقابل حوادث روزگار، و دیگر در مقابل ملمات سرکشی که در وجود خود آنهاست، احساس ضعف و عجز و زبونی میکنند، یکی در مقابل پول بیچاره میشود یکی در مقابل زن، دیگری در مقابل مقام، یکی از کودکی در دلش عقده دیگری جای گرفته، یکی هم چشمی و رقابت، یکی حسد و برتریجویی و انواع چیزهای دیگر که بسیاری از آنها نمیتوانند بفهمند، که مصرک آنها در کارهایی که میکنند چیست؟ و خلق الانسان ضعفاً (۲).

بس این آدمی از يك نیروی باید استمداد کند و از يك قوه معنوی باید نیرو بگیرد، آن نیرو قوه معنوی که باید از آن کمک گرفت چیست؟ تا آذین را بتواند تا اندازه ای خویش را حفظ کرده و از انواع شرور و آفات که در عالم است، بگریزد، نجات دهد از قوه و نیروی معنوی همان نیروی است که تمام عالم را نگه میدارد.

این عالم همگی هست، و منظم است و بهم مربوط است. در عالم

موجودات از شماره بیرون میباشند، کسی نمیتواند بداند چقدر موجود خورد و بزرگ در این جهان هست، و کسی نمیتواند بفهمد که این عالم تا بکجا هست، آیا کجا دارد، یا کجا ندارد و بی انتهاست؛ عالم باین همه وسعت و این همه مخلوق موجود تماشا مانند يك پیکر بیکدیگر مربوط و پیوسته و منظم است؛ و همه این عالم را يك نیرو نگه میداری میکند، يك نیرو و يك فرمان و يك نظم و يك مشیت و يك اراده و يك قدرت بر سراسر جهان استیلا دارد، و در جرم هر ذره و در جرم هر آفتابی هست، در تمام عالم هم هست، هیچ چیز از او خالی نمیشود، قیوم همه، مبین همه و نگهدارنده همه است.

از جمله موجودات عالم یکی ماهستیم که در اثر ترکیب موادی باین صورت در آمده ایم و دارای مزاج خاص و قوای گشته ایم. مصادر وجود خود ما را مشاهده میکنیم با آنکه پیکری داریم و در پیکرها اعضای گوشت و ناگون هست؛ چندین قطعه استخوان، چندین رشته از عصبها، چندین رشته از رگها است، بافته های از ماهیچه ها و پوست ها و برده ها هست، انواع غده های کوچک و بزرگ هستند؛ با آنکه در وجود ما اعضای مختلف هست، و همگی بایکدیگر جمع و مرکب گشته اند، هر عضوی خاصیتی دارد و در هر جزء از بدن ما نیرو و قوه ای میباشد، چندین حس در بیرون بدن ما هست؛ حس بینائی که رنگها و شکلهای را درک میکند، حس شنوائی که صداها را میفهمد، حس لامسه که نرمی و درشتی، سردی و گرمی و امثال آنها را درک میکند، حس ذائقه و شامه که چیزهای دیگر را میفهمد؛ اینها همگی از هم جدا و پراکنده اند، کل را که چشم

میکند گوش نمیکند و کار بر آکه گوش میکند چشم نمیکند؛ گوش از چشم و چشم از گوش خیر ندارد. دست از پا و پا از دست خیر ندارد. با همه این احوال میبینیم: در بدن ما یک وحدت و یگانگی هست و بالاخره یک شعور در بدن ما هست. یک مرکز وجود دارد که تمام اینها در آن مرکز جمع و بهم مربوط میشوند، مزاج یک مزاج، شعور یک شعور و اراده یک اراده است بحکم همان یک اراده و یک تصمیم که در وجود ما پیدا میشود، چشم میبیند و گوش میشنود، دست دراز می شود و پا با آنسو حرکت میکند تا مقصود خود را انجام دهد.

همانطوریکه ما با اینکه از این همه اندامها و قوه ها مرکب هستیم با این حال وحدت و مرکزیتی در وجود خود احساس میکنیم، درخت هم همین طور است، منظومه شمسی هم همین طور است، تمام عالم هم همین طور است.

وفی کل شیء له آية تدل علی انه واحد

در هر چیزی از اشیاء این عالم که بنگرید نشان وحدت خدا را می بینید، زیرا آن شیء اگر چه از انواع ذره ها و ملکولها یا سلولها و اجسام مرکبه و مفرده فراهم آمده باشد، یا آنها با یکدیگر مخلوط و مرکب گشته باشند اما بالاخره یک چیز شده اند، مرکزیت پیدا کرده اند و قانون واحدی بر آن حکومت میکند و چون این وحدت را در هر شیء می بینیم و در تمام عالم هم می بینیم، پس میفهمیم که تمامی موجودات عالم با آنکه از شماره ببرند، و همه عالم، با آنکه نمیدانیم حدودنها یتی دارد یا ندارد، یک وحدت است، و یک نیرو و یک شیت و یک قیوم نگاه دارند

همه است و همه را بهم مربوط و منظم کرده و یک نظام بوجود آورده است؛ و اوقایم است بعدالت و حکمت؛ از قیوم آسمانها هم هست، قیوم ماهم هست، قیوم یک برگ درخت و یک خار هم هست؛ قیوم هر ذره و هر پشه هم هست، قیوم بال از هم هست، قیوم اینها هم هست، قیوم آننگ دریا هم هست، چون چنین نیروی بزرگی هست که از ما جدا نیست، ما با او متصلیم اگر باز مربوط و متصل نبودیم نابود بودیم؛ و چون هستیم دلیل اتصال و ارتباط عا با آن حقیقت هستی و صرف هستی میباشد که هرگز فنا و زوال ندارد.

ما که در خود احساس ضعف و فقر و احتیاج میکنیم چه باید بکنیم؛ و یکدام ملجأ پناه ببریم، از چه نیروئی مدد بگیریم؛ از همان نیروئی که ذکر شد، از همان نیروئی که جان شما با او پیوسته است، از همان نیروئی که قیوم شما میباشد؛ لهذا دو سوره در قرآن نازل گشته که معوذتان نامیده میشوند، یعنی سوره های پناه دهنده در این دو سوره به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر میکند: **بسم الله الرحمن الرحيم . قل اعوذ برب الفلق . من شر ما خلق . ومن شر غاسق اذا وقب . ومن شر النفاثات فی العقد . ومن شر حاسد اذا حسد .** یعنی بگو پناه میبرم بپروردگار فلق، فلق بمعنای صبح است. سفیدی صبح در وقتیکه نمایان میگردد، گویا دامن تاریکی و گریبان ظلمت را می شکافد و چهره سفید خود را نمایان میسازد، لهذا فلقش میگویند و فلق را عمومیت هم داده اند و تمام مخلوقات را که در عالم است، فلق میتوان گفت، زیرا یک قطره باران که بوجود میآید، انبوه ذرات بخار شکافته میشود و یا یک برگ

گیاه زمین را میشکافد و سر از تیره تراب بیرون میآورد و خود را نمایان میکند. يك تخم از میان میوه، خود را ظاهر میکند. در باره تخم شکافته میشود و شاخه‌ای بالا میزند، و خوشه‌ای میدهد و درختی میشود. همچنین فرزندی از وجود انسان با حیوانات دیگر از راه تخم گذاری پدید میآید و شکافته شدن بوجود میآید، اینها همگی شکافته شدن مواد عالم است برای اینکه موجود دیگری از آنها ظاهر گردد. هر موجودی از راه شکافته شدن موجود دیگری پیدا میشود. فکر هواندیشه هاهم از فکر دیگری ظاهر میشوند و قتیکه با فکر صحیح در آدم پیدا میشود یا وقتیکه با قتیقه علمی را شخص میفهمد، آن قضیه بمنزله کلیدی می شود که چند درد دیگر بر روی عقل انسان با آن کشوده میگردد و چند مسئله دیگر را آدمی یاد میگیرد.

علی ^{علیه السلام} فرمود: بهر هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح و گشاده میشود و هر بابی بمنزله کلیدی بود که از روی آن قضاها و مسائل دیگر را میفهمیدم.

علم آدمیزاد که پیش رفته بهمین جهت است که در علم تواند و زایش فلق و شکافتهگی هست، از این مسئله، مسئله دیگر و از این دانایی دانایی دیگر پیدا شده است همچنین موجودات عالم که بسیار شده اند از راه توالد و تناسل فرزندی پیدا کرده اند؛ این توالد و تناسلی که در عالم هست که هر موجودی خواه مادی باشد یا روحی، شکافته شده و از آن موجود دیگری ظاهر میگردد، اینها همگی حرکت است و تغییر و تحول و تجدید است، باید یک حریقی قیومی بوده باشد که در

همه احوالات و تباط و نظم را محفوظ بدارد؛ این از راه ظاهر شود و چیز دیگری از این، آنچه نمانده مشاهده میکنیم: از میان تاریکی شب سفیدی صبح ظاهر میگردد، و از میان ظلمت کفر نور ایمان میرد و خشد و در ظلمت ظالم ناگهان ندای عدالت بلند میشود.

قل اعوذ برب الفلق، پناه ببرم پروردگار فلق، پروردگار صبح صادق، پروردگار خورشیدها و ستاره‌ها، گیاهها و حیوانات و انسان ها جامه‌ها و مایع‌ها؛ پروردگار هر چه که آگاه است، هر چه رؤیایی است هر چه منجمد است هر چه که جانور است، آنچه که برای ما مشهود است و آنچه که از نظر ما پنهان است، همچنین پروردگار حقی قیومی پناه می برم، از لطف و رحمت او استمداد میکنم، از چه؟ من شر ما خلق از شر آنچه که آفریده است، از شر مخلوقات که در عالم ماده هستند و آن عالم را عالم خلق میگویند. در وجود آنها برای ما شریعت است؛ چنانکه خیر هم هست، بلی خدا مخلوقات دیگر هم دارد که آنها را عالم امر میگویند، آنها را از رحمت محض آفریده اند، در وجود آنها ابداً شریعت مانند عقول مفارقة و نفوس کلیه، اما موجودات این عالم که موجودات عالم حرکت هستند موجودات عالم تنبیر و کون و فساد میباشند؛ در آنها چنانکه خیر هست، شر هم هست، هر کدام که میخواهند باشند، مخاطب خیرش هستیم خیرش را از خدا می خواهیم و از شرش بخدا پناه می بریم که ما را حفظ کند.

یکی از مخلوقات خدا، خود ما هستیم وجود ما خیر است و شر است و مشأهر دو میتوانیم بود باشیم، ما هم میتوانیم بسوی سعادت برویم

و هم بسوی دوزخ قدم برداریم ، از شر وجود خودمان پناه بخدا میبریم و از او میخواهیم بمامدد برساند و بما کمک و یاری کند که خویشتر را ضبط کنیم ، برای که ما را بطرف بدبختی میبرد قدم نگذاریم و بسختی که ما را بگمراهی میکشاند گوش ندهیم .

در اینجا اگر کسی بگوید : این مخلوقاتی را که خدا آفریده و در آنها ممکن است برای ما شری باشد ، چگونه از شر مخلوق خدا پناه ببریم ؟ برای این قصه ای است .

یکی از خلفای بزرگ اسلام بشهری وارد شد ، در آن شهر وبا بدید آمد ، از آن شهر خارج شد ، یکی از کسانی که در خدمتش بود گفت : آیا ما از قضای الهی فرار میکنیم ؟ گفت : از قضای الهی بسوی قضای الهی میرویم ، آمدن و با تقدیر الهی است ، این هم که کسی بیرون رود ، تا خودش را حفظ کند ، تقدیر الهی است ، همه اینها را خدا قرار داده است ، خدا قرار داده که اگر مردم رعایت نظافت نکنند ، بموجبات خاصی ، میکوب و تنم بیماری پیدا میشود ، و این بیماری بتن آنها که رسید ، از این بآن ، از راه آب سرایت میکند و همگی را گرفتار و هلاک می کند و باز خدا قرار داده که اگر کسانی دانستند که باید در چنین مواقع از آب آلوده اجتناب کنند و کسانی که مبتلا این بیماری هستند نزدیک نشوند و در آن محیط نمانند و بطرف آب پاک و هوای پاک بروند و چنین کردند محفوظ خواهند ماند ، خدا هر دورا قرار داده ، پس از قضای الهی بسوی قضای الهی فرار میکنیم ؛ از این مقدرخدا بسوی آن مقدر خدا میرویم ، قضا و قدر یعنی قانونهایی که هستند از این قانون بطرف

آن قانون میرویم .

این قانون را خدا قرار داده ولی بماعلم هم داده ؛ فهم و معرفت هم داده ، البته بدل آدمی خیال بد و اندیشه بدی میآید ، يك ذری پادختری بایکی مانند خودش می نشیند ، از يك جمله ای میگوید که هوسی را دردل دیگری تحریک میکند ، این خود قانونی است که اگر کسی بمانند خودش نشست و جمله ای هوس انگیز شنید یا چیزی دید ، دردل او هم هوس میآید و او را بطرف آنچه که باعث بدبختی اش میشود ، میکشاند ، بی آنکه خودش بتواند فکر آن بدبختی را بکند ، این قانون هست ، اما قانون دیگری هم خدا قرار داده است و آن اینکه کسانی پیدا میشوند و همیشه بانگ زنجیر میزنند و فریاد بر میآورند و میگویند ، رفتن از این راه خطر نك است ، بعضی از دلها آماده اند و می شنوند و منصرف میشوند و خود را ضبط میکنند ، بعضی دیگر مسخره و استهزاء میکنند ؛ میروند و بالاخره عاقبتش را می بینند و نمره تلخش را می چشند .

اینها همگی قوانین و مقدرات الهی است ؛ بودن شیطان مقدر الهی است ؛ بودن وسوسا مقدر الهی است ؛ بودن آن آدمی که دیگر برا گمراه کند مقدر الهی است ؛ آمدن پیغمبر هم مقدر الهی است ، و حق هم مقدر الهی است ؛ پیدا شدن حکمت و عرفان هم مقدر الهی است ، رحمت کشیدن انسان و علم و اخلاق را کامل کردن مقدر الهی است ، بعضی از نفوس انسان از لذتها چشم پوشند و روح خود را پاکیزه گردانند و نور انبیتی در آنها پیدا شود و خیر خواه دیگران شوند ، اینهم مقدر

الهی است؛ که هر دو درهم آمیخته شده، همچنانکه شب و روز در این عالم ممزوج گشته؛ مرکب دزدکی یکدیگر ممزوج گشته، هدایت و ضلالت بهم ممزوج گشته، عقل و شهوت یکدیگر ممزوج گشته.

ترکیب این عالم چنین است. حکمت خدا این چنین اقتضا کرده و نظم وجود این چنین است؛ نور وجود سیر خودش را کرده و در مراتب قوس نزولی است، به مرتبه‌ای رسیده که قوه و فعلیت در آن یکدیگر ممزوج گردند، نقص و کمال با یکدیگر هم آغوش گردند؛ ثبات و تغیر با یکدیگر مشتاط و ممزوج گردند، وجود به مرتبه‌ای برسد که یک جنبه ثابتی داشته باشد و یک جنبه متغیری، هم منتهای غرورش برسد، هم منتهای ضعف. در مرتبه باز از همین نشاء که منتهای ضعف شعاع نور وجود می‌باشد، باز ماده‌ای حرکت کند و با ماده دیگری مرکب گردد و به شکل آب درآیند، در میان آب جانور پیدا شود، اندک اندک تکاملی پیدا شود، تا انسان بیدار گردد. در انسان قوه شهوت و غضب باشد، قوه عقل و خرد هم باشد، وجدان و نفس لواحه هم باشد، خوبی و بدی را ادراک بکند، بسیاری از افراد انسانی در درکات شهوت و غضب بریزند و در آتشها بسوزند و ولدت ذرانا لجهنم کثیرامن الجن والانس لهم قلوب لا یفلھون بها (۳) در میان آنها هم افرادی پیدا شوند که ترقی کنند و بالا روند و عقل مجرد شوند، مانند فرشتگان گردند، از فرشتگان هم کامل‌تر شوند، باز بالا تر روند از مقام جبروت بگذرند بمقام لاهوت و اصل شوند «فانی بالله» گردند، بقای ابدی و

حیات ابدی پیدا کنند.

نور وجود همچنانکه در مراتب قوس نزول به منتهی درجه ضعف خود رسید؛ در مرتبه از این منتهی درجه ضعف حرکت می‌کند و مراتب قوس صعود را می‌پیماید، باز استکمال می‌کند و کامل می‌شود، قوی می‌شود و قوی‌تر می‌شود؛ تا بهمان مبدئی که از آن مبدأ ظاهر گشته برمی‌گردد اناللهو انالیه راجعون (۴) ما همگی ملک خدا هستیم، و بسوی خدایم بازگشت می‌کنیم، در این عالم جز خدا چیزی نیست، مبدأ خدا است و منتهی هم خدا است؛ گردش نور وجود بر محور خودش می‌باشد، همه حرکت‌های این عالم دوری است، حرکت زمین بر گردش خودش و بر گردش خورشید است؛ حرکت خورشید و حرکت کهکشان و حرکت نور همه دوری است. نور وجود هم حرکت و سیری که دارد، یعنی صنع و ابداع خدا و فعل خدا آنهم دوری است، از خدا است و بسوی خدا باز می‌گردد و ان الی ربک المنتهی (۵) این مقدور عالم و این نظم عالم است.

خوشبحال کسانی که بتوانند اندکی بنظم این عالم آشنا شوند و خوشحال کسانی که بجای آنکه بدل و روح خود از چیزهای سخیف و اباطیل غذا بدهند، غذای علم و حکمت بدهند، تا جان آنها زنده شود و با ملکوت خدا آشنا شوند.

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق پناه می‌برم بهرورد دگر باز

فلک از شر آنچه که آفریده و من شر غاسق اذا وقب از شر شب تیره و هر تیرگی که همه جاها را فرا بگیرد در روز روشن کمتر کسی می تواند بکسی آسیبی برساند یا دست بردی بزند، اما شب تیره و قتی که تیرگی آن همه جا را پر کرد شرور بیشتر، پیدا میشود و هر ذی شری بهتر میتواند شر خود را ظاهر کند و این اختصاص بسبب ندارد هر گونه تیرگی که پیدا شود، تیرگی حرص، تیرگی جنون، تیرگی شهوت که بردمانهای مردم مستولی گردد و همه جوانب مردم را بر کند دیگر نور عقل نمی تواند در آن موقع بکسی راهی بنمایاند.

در یکی از سخننامه عرض کردم: در هر زمانی، يك کسانی بر دنیا مسلط میشوند، در زمان ما طبقه تاجر بیشه بیشتر بر امور عالم مسلط گشته اند بدینجهت از هر چیزی می خواهند استفاده تجارتی بکنند، منفعت جوئی و حرص اینها عالم را تار و پود کرده؛ فکرها را تار و پود کرده، نور عقل، نور عبادت و زهد، نور پاکیزگی، نور ذکاوت و روشنی، همه را پوشانده و پشت پرده برده است، شما در دوره عمر خودتان مشاهده کنید، این بنده در دوره پنجاه و سه ساله عمر خودم آنچه که در همین مجله یادیده ام از عکسهای که منتشر می کنند تا جانب باشد مردم آنها را بفرازد و بخوانند، اگر همه را از زن و مرد بشمریم، از آنیکه بدن برهنه خود در انشان میدهد دنیا مردیکه بطراز و عیار معروف میشود که میتواند کجا را کجا را بزند و جنایت کرده و بکشد و بزند کرده و ببرد، آنچه که نشان داده اند از زن و مرد در جانب شهوت و در جانب حرص و طمع و پول پرستی و طرازی همه آنها شاید هزار نفر نرسند اما در دوره عمر خود شرح اینها را در کتابها و روزنامه ها و مجله ها

خوانده ایم و عکسهای اینها را دیده ایم، هر کدام از شما فکر کنید اگر توانستید شماره اینها را هزار نفر برسانید، اما همینها که شماره آنها هزار نفر نمیرسد هر روز در شب، هر هفته و هر ماه، عکس و شرح حال آنها و اعمال زشت آنها در همه مطبوعات و فیامها گفته و دیده میشود، چشم و گوش و دل و حواس مردم را از این کارها پر میکنند. برای چه؟ برای اینکه از این راه تجارت میکنند و منفعت می برند.

اگر کسی استقضاء کند، هزار و ده هزار که سهل است شاید متجاوز از صد هزار نفر از مسلمان و مسیحی و کلیمی و بودائی و غیر اینها پیدا کند که واقعا از خود گذشته اند، واقعا پشت پا بلذات دنیوی زده اند، واقعا خدمتگزار بشر هستند. فداکاری میکنند، تحمل ریاضتها و مشقتها میکنند، پرستاری بیمارها میکنند، از این ده بآن ده پای پیاده میروند و مردم را نصیحت و موعظه میکنند، در موقعیکه زلزله یا سیل و وبا و قحطی متوجه مردم میشود، جان خودشان را بخطر میاندازند از این گونه مردان و زنان بسیاریند، ولی درباره اینها کسی چیزی نمیگوید و نه میبوسد، عکس اینها را مندرج نمیکنند، و روز و شب احوال و اعمال اینها را مکرر نهینمایند تا در چشم و گوش و دل و سینه مردم فرو رود که بشریت چنین مقامی هم دارد، چنین حالت و آثاری هم از انسان ظاهر میشود، همه اش کسانی نیستند که خودشان را وسیله شهوترانی دیگران قرار بدهند یا طمع پول و مرکب جنایتها گردند، اینطرف هم دیده میشود، بقول آن مرد بزرگ که گفت: اول شبش را که دیدی آخر شبش را هم ببین، آن سجاده هائی که برای نماز شب پهن میشود و کسانی که مانند یک شاخه درخت خشک ایستاده اند

و در دل تازیك شب میگویند. هذا مقام العائذ بك من النار، خدایا این مقام کسی است که ایستاده و از عقوبت تو بتو پناه میبرد، ما از تو بتو پناه میبریم زیرا اینها همگی مخلوق تو هستند. همگی امر و مقدر تو هستند، از غضبت بر رحمت پناه میبریم و از عقوبت به غفرت پناه میبریم، پس در حقیقت پناه میبریم از قهر تو به لطفت تو، اعوذ برضاك من سخطك و بهما فاقك من عفوئك و اعوذ بك منك. لا اخصي ثناءك عليك. انت كما ائتيت على نفسك.

اگر اینها هم گفته و نوشته شود و مردم متوجه گردند که انسانیت همه اش عبادی، همه اش قمار و باده گساری، همه اش هرزگی و بی عفتی و در بدگی و بی بندوباری و ذلالت و پستی میباشد، بلکه انسانیت طهارت و تقوی هم دارد، درخشندگی هم دارد، حکمت و معرفت، مجاهدت و ریاضت هم دارد، نفس کشی و قربان کردن خود هم دارد.

در جوانی کن فدای دوست جان و دعوان بین ذلک را بخوان
بیر چون گشتی گران جانی مکن گو سفند بیر قربانی مکن
این چیزها هم در انسان هست، نفوس مستعده را تکان میدهد و بطرف خیر میبرد.

قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب. و از شر آن تازیکی که همه جا را پر کند و جلو نورها را بگیرد و من شر انفاتات فی العقد؛ و از شر زبانی که در گره ها میبندد، چنین تفسیر شده؛ زبان ساحره ای که گره میزند و میبندد، تا کسی را جادو کنند، اما معنای لطیف تر از این در جمیع البیان دیدم و قاعد تأخیر باید از

آیات قرآن در حالیکه اشاره می کند بآنچه که در میان مردم رایج و معمول است، این چنین معانی عالیتر استفاده شود و مراد هم بوده باشد و آن معنی این است که «عقد» را جمع «عقد» گرفته و عقده را بمعنی اراده و عزم و تصمیم مردان گرفته؛ زبانی که در تصمیم و اراده مردان میبندد و دل های آنها را بست میبندد زن است که مرد را تحت تأثیر نفس خودش و زیبایی و نگاه ساحرانه خودش قرار میدهد. این است که میگویند: در هر جنابیتی که واقع میشود جستجو کنید، ببینید بای چه زنی در میان بوده، فکر و خیال و سودای زنی در دماغ مردی بوده که او را باین کار و داشته هر مردی بهر کاری که اقدام می کند، اگر درست داخل مغزش را بچوئیم؛ بالاخره خیال يك زنی را در آنجا پیدا می کنیم و آن خیال است که دیوانه اش کرده و باین کار وادارش نموده است.

و من شر انفاتات فی العقد از شر خیال زنها و شهوات که غالب میگردد بر مغزها و اندیشه ها و دماغ های مردها و تصمیم و عزم های آنها را متزلزل میکند. و من شر حاسد اذا حسد و از شر حاسد، آن کسی که حسد میبرد بر انسان که حسد خودش را ظاهر کند، از همه اینها باید بخدا پناه برد.

باز در سورة دیگر بعد از آن می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الناس ملك الناس الله الناس من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس.

بگو پناه میبرم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، بمعبود مردم، یعنی

قبوم مردم و خالق مردم، یعنی آفریننده و نگهدارنده همه عالم از آسمان و زمین پناه می‌برد به آن حقیقت و آن نیرو که بحقیقت پناهگاه همه است از شر و سواستی که در دل انسان همیشه اندیشه بد ایجاد می‌کند. به مجردی که انسان بیاد خدا می‌افتد، از خودش را معفی می‌کند و عقب می‌شکند باز به مجرد اینکه انسان از یاد خدا غافل گردد، دو مرتبه بوسه و ایجاد اندیشه بد در دل می‌پردازد، خواه جن بوده باشد و خواه از آدمیان بوده باشد. در وقتی که مردم از یاد خدا غافل می‌گردند بوسه می‌برد و از مردم را از خیر مأیوس می‌کند، مردم را از فقر می‌ترساند مردم را بر گناه و کارهای زشت وامی‌دارد. الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء (۶) شیطان شما را از فقر می‌ترساند و از بیم فقر شما را بکار زشت و ناپسند وامی‌دارد و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و خدا وعده آمرزش و فضل می‌دهد، اگر شما بتوانید خود را ضبط کنید، خوشتن را نگه دارید، اخلاق خود را درست کنید، قلب شما ایمان و اطمینان داشته باشد ثبات و استقرار داشته باشید، علم و هنر و صنعت و حرفه‌ای بیاموزید مردم عاقل و دانایی شوید، کار خود را تاراج نیکو انجام دهید، اصلاح فکری، اصلاح قولی و اصلاح عملی، هر سه را داشته باشید که دیگر نتواند شیطان یعنی خیال اهریمنی و اندیشه بد شما را از جای بدر برد که در آیه قرآن فرموده:

و استغفر لمن استطعت منهم بصوتك، و احبب علیهم بخيلك و رجلك؛ و شار کهم فی الاموال و الاولاد؛ و عدهم و ما یعدهم الشیطان

الاعترور (۷) کسانی را که می‌توانی با پاکی که می‌زنی و آنها را بفساد دعوت می‌کنی از جای حرکت بده، سبکشان کن، بخسهای بایده پناه برد تا همیشه سنگینی خردن عقل را بر ایمان آدمی را نگه‌دارد و نتواند بانگ فساد، دل آدمی را از جای بکشد.

اگر آدم بتواند خودش را ضبط کند، و سوسه شیاطین جن و انس هیچکدام در او نگیرد، شیاطین انس به لوی انسان می‌نشینند و آدمی را از راه خیر و صلاح و تقوی نوهید می‌کنند، بآدم می‌گویند: از راه تقوی و درستی جز بدبختی بهره‌ای نخواهی داشت، یا کسانی که بجائی رسیدند آدمی را لایقیدی بودند دزدی و خیانت کردند تا همه چیز رسیدند و دنیا را در دست گرفتند، مانند همین کلمات را می‌گویند: چرا به خود خودت را زحمت می‌دهی؟ چرا درنج می‌کنی؟ چرا درس بخوانی؟ چرا لذت جوانی را بر خود حرام کنی؟ این حرفها کدام است؟ جز شبادی، جز پارتی بازی، جز هرزگی؟ چیز دیگر بدرد نمی‌خورد. راه زندگی این است نه آن، اینها همگی و سوسه است، اینها همگی اغواء است؛ اینها همگی که راهی است حقیقت این است.

اگر قیمتی گوهری غم‌مدار

که ضایع نگرداندت روزگار

آنکسی که از راه دغل برود عاقبت نخواهد داشت، نه درد نیست و نه در آخرت، ما مردم عجله داریم، فراموشکار هم هستیم، آنهایی را که به نوشته‌های شوم خودشان رسیدند، فراموش کردیم و نسبت به آنهایی

هم که نرسیده اند عجله داریم و میگوئیم: چرا نرسیده اند؟
 فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون (۸)
 برای ستمکاران دلوی هست مانند دلوئی که برای یاران آنها بود از
 پیش، عجله نکنند، دیدید که روزگار چه دلوئی بر سر دیگران ریخت،
 بر سر آنها هم خواهد ریخت. شما اگر صلاح و تقوی و عفاف داشته
 باشید؛ اگر علم و ایمان داشته باشید، اگر آدم کارآمدی باشید و بی نمر
 نباشید، بی رعبند و سالم باشید، دارای فکر و عقل سالم باشید، عالم
 هم باشید، در این دنیا معزز میشوید، محترم هم میشوید، خیر و بهره
 و برکت دنیا و آخرت هر دو نصیب شما میگردد، و قل رب اعوذ بک من
 همزات الشیاطین (۹) «همزه» بمعنی دفع را آدمیرا تحریر کردن و
 حرکت دادن و بسوئی سوق دادن است.

نشار مائیکه بر انسان وارد میشود که دل آدم را از جفا بکند
 و آدمیرا بطرف بدی ببرد و ایمان انسان را بکلی مست کند و آدمیرا
 بصالح و تقوی بی اعتقاد کند، خدایا از چنین فضاها که وارد میشود
 و از زبان همین آدمیان بدل آدمی میرسد بتو پناه می برم و اعوذ بک
 رب ان یخسرونی (۱۰) و برود گداز تو پناه میبرم که چنین کسانی همیشه
 نزد من حاضر شوند و با من مجالس کنند و مرا از خیر و صلاح و تقوی
 بازدارند. همیشه باید بخدا پناه برد. مادر عیسی بخدا پناه برد و خدا

(۸) سوره الداریات - آیه ۵۹

(۹) سوره مؤمنون - آیه ۹۷

(۱۰) سوره مؤمنون - آیه ۹۸

حفظش کرد، قیالت انی اعوذ با لرحمن منك ان کنت تقیاً (۱۱)
 زانکه عادت کرده بود آن پاک جیب

در هزیمت رخت بردن سوی غیب

این است حال انسان و این است ضعف انسان و احتیاج انسان
 به ملجأ و پناه و این است آن پناه حقیقی که مبدأ هر خیر است و آدمیرا
 میتواند از هر شر و از هر سوء حفظ کند، همیشه باید آدمی بیدار و هوشیار
 باشد و همیشه بادل نه بازبان در جانش این استعاذه باشد، پناه بردن
 بخدا، خدائیکه آدمی را روشن و نیرومند میکند، بآدم همت و غیرت
 میدهد، شجاعت و شجاعت و اراده میدهد؛ آدمیرا حفظ میکند، و شر
 و سوء و بلا را از وی دفع میکند باید همیشه در دل بخدا پناه برد و
 خوشترن را حفظ کرد و گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که
 اگر چنین حالی در انسان باشد، دائماً آدمی از لغواها و وسوسه ها
 محفوظ خواهد ماند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(۱۱) سوره مریم - آیه ۱۸

از حجة الاسلام :

حاج سراج انصاری

باید مکتب اسلام بر مبنا ایجاب يك تحول فکری

بار دیگر زنده شود

از آن روزی که کاروان بشر برای آغازیدن زندگی بر راه افتاد ، با مکتبهای گوناگونی مواجه شده است ؛ اگر چه مکتب دین ، مقدمتر از سایر مکتبها راهنمای آن بوده است ، دلی متعاقب آن ، مکتبهای دیگری بوجود آمده هر يك از آنها کاروان مزبور را بسوی يك مقصد نامعلومی دعوت نموده و بدین وسیله سبب گمراهی راهروان آن قافله شده است

در آن موقع که مردم گمراه در میان زندگی دچار حیرت شده بوده اند ، بوجود راهنما نیاز پیدا نموده اند از این رو پیغمبران و برگزیده گان خدائی پدیدار شده وعده دار ترویج مکتب دین و مشعلدار تربیت نفوس و راهنمای گمشدگان گردیده اند ، بدینوسیله است که هر يك از آن راهنمایان در زمان خود برخاسته و زمامدار هدایت گمراهان

بوده و آنانرا بسوی شاهراه حق و حقیقت دعوت نموده اند و مکتب یکتا پرستی را در پی مقتضیات وقت تأسیس نموده و آنرا استوار داشته اند ، تا اینکه گمراهان برآم آید و بسوی حق گرایند ؛ البته این راهنمایان و این برگزیده گان کار بسیار مشکلی را بعهده گرفته بودند و لازم بود که با ابزار قوی و وسائل محکم گمشده گانرا بر راه راست در آورند و از بیمودن راههای پر سنگلاخ گمراهی بازدارند ، این بود که منطق عقل و چراغ فطرت را دلیل هدایت خود قرار داده و بآسانی توانستند گمراهان را هدایت کنند .

هدف تمام آن برگزیده گان جز هدایت گمراهان و دعوت آنان بسوی شاهراه حق و عدالت چیز دیگری نبود ، تنها ترویج مکتب دین و هدایت ضالین ، مقصد مهم آنانرا تشکیل میداد .

بنا بر این هر يك از آن شخصیتهای ملکوتی ، يك راه و يك دین و يك آئین دعوت مینمودند ، با تفاوت اینکه هر یکی مقتضیات زمان و مکان را در نظر می گرفتند .

در حقیقت همه پیغمبران ، مردم را بسوی يك هدف و بزرگ بر چم دعوت مینمودند ، فقط تحولات زمان و مکان را در نظر گرفته و بیش می رفتند و اگر اختلافی در قوانین و دستورهای آنان دیده می شود بهمین جهت بود و راه یکی مقصد یکی پر چم یکی بوده است .

ناگفته پیداست که اصل تکامل که یکی از اصول مسلمه است همین اختلافی را ایجاب مینماید زیرا در هر مرحله از مراحل تکامل يك سلسله قوانینی هست که باید در همان مرحله جاری شود تا آن پله از تکامل

پیاده کرده گردد.

و نیز بر واضح است که بلامه دوم تکامل از بلامه اول و بلامه سوم از بلامه دوم، بالاخره هر بلامه بعدی کامل تر از بلامه قبلی می باشد، پس آخرین بلامه تکامل کامل ترین مراحل تکامل است.

بنابر این دین مقدس اسلام و مکتب تشیع آن در آخرین مرحله تکامل بوجود آمده و دارای مزایای بی شماری است و بهمین جهت که در هر عصری با مقتضیات زمان و تحولات دوران سازش دارد با سرعت عجبی پیش رفت و چنان تازیک توحش و بربریت را با نور تمدن خود منور ساخت.

مکتب اسلام يك مکتب گناهلا معتدلی است که از دو طرف افراط و تفریط جلو گیری می نماید. اسلام در حقیقت يك دین فطری است و احکام و دستورهای آن روی فطرت تنظیم شده است و بهمین جهت شایستگی بقا را دارد. هیچ مکتبی را نمی توان یافت که مانند مکتب اسلام به تمام نکات تازیک زندگی توجه داشته باشد.

مکتب اسلام پایه های بسیار قوی و محکم دارد که درش بدوش با تحولات زمان می تواند پیش رود. امری که کاروان بشر میان دو راه چپ و راست متحیر مانده است فقط مکتب اسلام است که می تواند هر دو طرف را بسوی يك شاه راه مستقیم دعوت نموده و میان آنها صلح و صفارا برقرار سازد.

این مطالب که بهر من رسید ادعای خالی نیست. اسلام در گذشته با قدرت تشکیلاتی خود امتحان خود را داده و قریبها يك امپراطوری بزرگی را

که تاریخ نظیر آنرا نشان نداده است، اواره کرده است. البته اسلام در هر موقع و هر وقت دارای چنان قدرتی بوده و میباشد.

ما مسلمانها اگر مانند صدر اسلام از مکتب آن پیروی نموده و به چپ و راست تمایل نمی نمودیم باین روزگار سیاه نمی رسیدیم؛ ولی متأسفانه چه باید کرد که در اثر غفلت ما یا بامل دیگری؛ دستهای خیانت خودی و بیگانه بوسیله تر و بیج مکتبهای گوناگون که هر يك از آنها برای برانداختن کاخهای بزرگ کافیه بوده و میباشد، توانستند جمعیت ما را پریشتان نموده و از متابعت مکتب اسلام باز دارند و ما را بر روزگار سیاهی بنشانند.

اکنون واجب و ضروری است که مسلمانان از خواب غفلت بیدار شده و از نو مکتب اسلام را زنده کنند و برای رسیدن باین منظور قبل از همه چیز باید يك تحول فکری بوجود آورند و رشد اجتماعی را پرورش دهند تا پیران اسلام بتوانند صحیح فکر کنند و صحیح رشد نمایند. اگر چنین تحولی را نتوانستند بوجود آورند و نتوانستند در مغز جوانان، راهی پیدا نموده و آنها را بسوی حق و حقیقت دعوت کنند، بدون تردید شاهد موفقیت را باز دیگر باغوش خواهند گرفت و خورشید اسلام را به تابش خواهند آورد.

چگونه تحول فکری بوجود می آید؟

در اینجا این پرسش بپایان می آید که راه ایجاد تحول فکری چیست؟ پاسخ این سؤال را باید پس از بیان يك مقدمه کوچکی بیان کنیم و آن مقدمه اینست که دنیای امروز غیر از دنیای گذشته است، در گذشته ممکن

بود که بوسیله تألیف کتاب و یا تشکیل مجالس بحث و انتقاد افکار مردم متحول گردد اما امروزتها با تألیف کتاب و تشکیل مجالس و عطا خطابه در عین حالیکه مؤثر هستند، نمیشود در افکار تصرف شود زیرا در گذشته اینهمه وسایل انتشار نبود. روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، سالنامه نبود. سینما، رادیو، تلویزیون نبود اما امروزه آنها با اشکال مختلف و طرزهای جالب و جاذبی در جریان است.

شماره چرا و هر خانه و هر دکان و هر مغازه و میدان و بلاق یکی از آنها را در آن محل خواهند دید، پس تأثیر تألیف و یا مجالی و عطا خطابه در مقابل تأثیر آنهمه وسایل تبلیغ خیلی کم است.

باید مسلمانها نیز از راهی که دشمنان برای پیشرفت مقاصد شوم خود اتخاذ نموده اند استفاده نمایند و در عین حال از دستورهای اسلام پیروی نموده و با نهایت عنایت با انتشار روزنامه و هفته نامه و ماهنامه و سالنامه بپردازند و حقایق دین را با طرز جدید و روش تازه بیان کنند و با یک برنامه عقلائی مضران و مفاسدی را که امروز میان جامعهها ریشه دوانده است و همه را به فنا و نیستی تهدید مینماید باطوری انتشار دهند که در مغزها مؤثر شود.

و بایستی این عمل بوسیله حوزه های علمیه که عهده دار پیشوائی و راهتمائی جامعه میباشد بجا می آید.

و مخصوصاً بر حوزه های علمیه قم و نجف که یکمدم جوانان دانشمند و روشن فکر را تربیت نموده اند، ضروری است که در این موضوع مهم پیش قدم باشند و بر سایر طبقات مسلمانان هم واجب است که از راههای مختلف

با آنان همکاری و مساعدت نمایند تا آنان بتوانند به اداره کردن آن مؤسسه ها متمکن شوند.

خوانندگان گرامی تصور نفرمایند که عرایض اینجانب سر سری و بدون مطالعه است زیرا مطالعه تاریخ تحولات و انقلابات سیاسی و اجتماعی در این قرن اخیر ثابت مینماید که هر تحولی که به نتیجه رسیده است و هر انقلابی که پیش رفته است ریشه فکری داشته و متفکرین و فلاسفه آنرا بوجود آورده اند مثلاً کانت، فیخته، هگل فلسفه ای بوجود آوردند و بوسیله آن، راهی با فکر پیدا نمودند که بالاخره فردریک فون توانست نهضت ناسیونال سوسیالیسم را بوجود آورد و مارکس، فرد انگلس، پله خائف، لنین، استالین بوسیله ایجاد تحول فکری در میان طبقات کارگران و دهقانان توانستند مکتب کمونیسم تأسیس نمایند. از این گونه مثالها خیلی میتوان پیدا کرد. بهر حال باید همه از بزرگ و کوچک دست بهم داده در راه ایجاد تحول فکری کوشش نمائیم تا بتوانیم بمقصد برسیم.

بسیار جای خوشبختی است که عده از فضلا و دانشمندان حوزه علمیه قم برای ایجاد تحول فکری دست با انتشار یک نشریه سالیانه زده اند که اینک از نظر خوانندگان گرامی میگذرد و ما امید داریم که بخواست خدا ماهانه و هفته نامه و روزنامه نیز در آن حوزه قدسه دایر گردد و یک قدم بسیار سودمندی در راه تحول فکری برداشته شود. «پایان»

از استاد علامه :

سید محمد حسین طباطبائی

مشروبات الکلی از نظر اسلام

۱ - اسلام برخلاف سایر ادیان که تعلیمات آنها بر اساس انزوا و کناره گیری از اجتماع بنا شده مانند نصرانیت و برهمنی و بودائیت و یا تنها بریت طائفه و نژاد خاص چشم همّت دوخته باشد مانند یهودیت ، سازمان تعلیم و تربیت خود را يك سازمان اجتماعی جهانی قرار داده است که سعادت انسانیت را در زمینه مدنیّت که هرگز انسان از وی مستغنی نیست با ایجاد اتحاد و اتفاق کامل میان افراد ، تأمین کند ، و تشکیل مجتمعی را در نظر گرفته که جزء تشکیل دهنده آن يك انسان خالص متمیز ، بوده باشد ، و با سیر تکاملی خود سعادت انسانیت را صد درصد بدست آورد .

و روی این اصل از برای تشکیل جامعه مورد نظر خود انسان فطری (انسان طبیعی) را در نظر گرفته است ، یعنی انسانی که دستگاه

آفرینش بوجود آورده و با موهبت عقل سلیم مجهز کرده و باین وسیله از سایر انواع حیوانی تمیز داده و آرایش و پیرایش او هام و خرافات و سایر افکار بوج تقلیدی و موردی را نداشته باشد ، و این مطلب از اول تا آخر کتاب الله (قرآن شریف) در نهایت وضوح پیدا است .

اسلام تشخیص میدهد انسانی را که دستگاه آفرینش بوجود آورده و با عقل سلیم مجهز نموده است ؛ با سلامت شعور و ادراک و (فطرت خدا دادی خود) درک میکنند که در عین حال او و هر آفریده دیگری در شاهراه حیات ، جویای سعادت و خواهان خوشبختی خود می باشد ، و در پیدایش وجود خود و بقای خود و تأمین سعادت و رفع حوائج خود بهیچ وجه استقلال نداشته و از هر جهت محتاج بکنار از خود میباشد . و همچنین هر موجود دیگری از اجزای جهان آفرینش ، خود خود را بوجود نیارده و در اداره وجود و بقای خود استقلال ندارد و مجموعه جهان هستی نیز که همان انسان و سایر پدیده های جهانی است بیک نقطه ای مافوق طبیعت بستگی داشته و بایک اراده شکست ناپذیر غیبی طبق قوانین عامه علیّت و معلولیت اداره شده و به بقای وجود خود ادامه میدهند .

و این درک ، انسان را بسوی این نتیجه هدایت میکند که باید بخدای یگانه (حیات و علم و قدرت مافوق طبیعت) سر تسلیم فرود آورده و بسوی مقصدی پیش رود که در ساختمان وجود وی پیش بینی شده و بدست عقل سپرده شده است .

قرآن شریف تصریح میکند که : «دین همان تسلیم بخدای یگانه

است « (۱) و تصریح میکند که دین همانا يك سلسله تعلیماتی است که با آفرینش ویژه انسان وفق داده و تطبیق کرده و خواسته‌های وجودی و دینا در نهایت تبدیل تأمین نماید : « دین روی آفرینش خدائی استوار است که مردم را طبق آن آفریده و آفرینش خدائی قابل تبدیل و تغییر نیست » (۲).

کسی که از این نظر کلی و قطعی اسلام : « بشر باید در حال اجتماع و اتفاق طوری زندگی کند که با آفرینش انسانی تطبیق نماید » اطلاع بهم رسانیده و کمی تأمل نماید ، حدس خواهد زد که اسلام در جریان تعلیمات خود حفظ عقل سالم را مهم‌ترین واجبات دانسته و کمترین اجازه‌ای از برای تباد کردن وی ، حتی يك لحظه ، نخواهد داد ؛ و همان طور هم هست .

اسلام اداره امور زندگی انفرادی و اجتماعی انسان را بدست عقل سالم سیره و هیچگونه اجازه مداخله بعواطف دروغ نمیدهد ، مگر در حدودی که عقل تجویز نماید . و از این روی از هر چیزی که فعالیت طبیعی این موهبت خدادادی را کم یا زیاد بهمزده و مختل میکند ، و تلاش عقل و تدبیر را خنثی مینماید ، بانعام قوا جلوگیری بعمل می‌آورد چنانکه از قمار که روی بخت و شانس استوار است و از دروغ و افتراء و تزویر و غش در معاملات و هر چه از این قبیل بوده عقل اجتماعی را مختل ساخته و تدبیر و رویه را خنثی میکند نهی مینماید .

۱- ان‌الدین عندالله الاسلام (آل عمران - ۱۹) .

۲- قائم وجهك للدين خيافا ، فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله (دوم - ۳۰) .

و از آن جمله است : استعمال مشروبات الکلی که شدیداً در اسلام ممنوع و حتی نسبت بنوشیدن يك قطره از مسکرات هشتاد تا زبانه مجازات تعیین شده است .

۲- خوردن مشروبات الکلی در میان سایر کارهای مزاحم عقل و تدبیر تنه‌اعملی است که سروکارش مستقیماً با عقل و شعور میباشد و تنها بمنظور کشتن تعقل و تقویت عواطف بی‌سرپرست انجام داده میشود .

و بهمین جهت آثار شوم و نتیجه‌های زشت و ناهنجاری که پیوسته از جهت بهداشت و اخلاق و روان و دین در افراد و در جامعه‌های بشری بسط و توسعه میدهد ؛ بهیچوجه قابل انکار نبوده و پوشیده نیست . فعلاً سالی از تاریخ انسانیت نمیگذرد که هزارها و هزارها بیمار الکلی بیماریهایی گوناگون مری و معده و ریه و کبد و اعصاب و غیر ذلک ، گرفتار نشده و در بیمارستانها بستری نشوند .

سالی نمیگذرد که جمعیت ابوهی مجانین الکلی بیمارستانها منتقل نشوند ، سالی نمیگذرد که هیلیو نه‌اشخاص کشتل اخلاقی خود را از دست ندهند و یا بانحرافات روانی و گرفتار بهای فکری مبتلا نشوند .

سالی نمیگذرد که ابن‌سم مهلك بصدها مليون قتل و خودکشی و جنایت و دزدی و خیانت و عرض فروشی و رسوائی و پرده دری و افشای اسرار و بدگوئی و بدزبانی و ابداء و اذیت هدایت نکند (و یا وقتهای زیادی ، افراد شریف انسان را در حالی که مانند حیوان وحشی‌بای‌بند هیچ قانون و مقرراتی نیستند ، اسیر و زندانی نکند) .

تعقل پاک‌ی که روزانه بواسطه استعمال صدها میلیون لیتر مشروبات الکلی از دست جامعه انسانی می‌رود، ضایعه اسفناک و جبران ناپذیری است، و البته از نقطه نظر روانی از جامعه انسانی می‌که پیوسته همه یا قسمت اعظم ممیز انسانیت خود را (تعقل صحیح و پاک) از دست می‌دهند نباید امید خیر و انتظار خوشبختی عمومی داشت.

قرآن شریف برای اولین بار که از نوشیدن می‌نهی می‌کند بطور اجمال بهمه مفاسد فردی و اجتماعی وی اشاره کرده و او را «اتم» نام نهاده، یعنی کار زشتی که دنباله نامطلوب داشته و عوارض و عیبهائی بار می‌آورد (سوره اعراف - ۳۳) (۱).

و برای آخرین بار که در نهایت تأکید نهی می‌کند، مخصوصاً بدو نوع از مفاسد و مضرات این عمل اشاره می‌کند که رخنه یافتن آنها به جامعه انسانیست، از کان جامعه بشری راست و بالاخره کای سعادت عمومی را بطور قطع سرنگون خواهد کرد.

در سوره مائده آیه ۹۱ می‌فرماید: «شراب مسکر در میان شما کینه و دشمنی ایجاد کرده و شمارا نسبت بمقدمات قوانین و مقررات که پای بندی آنها تنهاراه سعادت شماست، بی‌اعتناء و بی‌بند و بار می‌کند» (۲) و پرورش است که تنهاهم تعلیمات اسلامی تشکیل یک اجتماع صالحی است که الفت و التیام در وی حکومت کند و همه افراد آن خود شانرا

۱- قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر العق

۲- انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم المداوة والبغضاء فی الغر والبسرو یصدکم عن ذکرائکم وعن الصلوة قل انتم متنبهون.

در پیشگاه خدائی مسئول اجرای قوانین انسانی که ضامن سعادتشان می‌باشد بدانند، و در هیچ حال خدا را فراموش نکنند و بمسئولیت خود بی‌اعتنا نباشند.

اینست آنچه اجمالاً در قرآن شریف در مقام قانونگذاری بیان شده است و آنچه از مقام نبوت در این باب نقل شده بیرون از حد بوده و همه مضرات جسمانی و روحانی خمر را تفصیلاً بیان مینماید.

۳- روزی که اسلام مشروبات الکلی را تحریم کرد جهان بشریت باستانی معدودی از یهود، مسیحی و این سم مهلک بوده و در همه مجتمعات مترقی و غیر مترقی آن روز رواج کامل داشته و خوردن می‌هیچگونه ممنوعیت قانونی نداشت، مردم آن روز با همین عقیده و عادت نامطلوب نسلاً بعد نسل بطور توارث رشد کرده و رگ وریشه دوانیده بودند.

البته ریشه کن نمودن چنین عادتی از برای اسلام همان اندازه اشکال داشت که از میان بردن عقیده و ثنیت مشکل بود؛ اگر مشکل تر نبوده باشد.

و همین جهت بود که اسلام در اجرای حکم تحریم خمر راه ارفاق و طریقه تدریج را اختیار نموده و بمنظور خود در ظرف چندین سال از دعوت (فاصله نزول آیه اعراف و آیه مائده) جامعه عمل پوشانیده در آیه اعراف سر بسته و بنام «اتم» و در سوره بقره آیه ۲۱۹ (۱) نسبتاً صریح تر؛ و در آیه مائده صریح صریح نهی نموده است.

۱- یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و انهما کبیر من نعمهما.

و همچنین در ازیل بعثت بعنوان تحریم ساده و سرانجام تحریم شدید نموده و قرار دهد (مجازات با تازیانه) صادر کرده است.

۴ - اسلام در ابتدای کار اگر چه در اجرای حکم تحریم و بیرون کردن هوای مزبورستی از سر مردم، دچار مشکلاتی بود، ولی در عین حال در اجرای این حکم شاق و پذیرش عمومی از وی، موافقت شگفت آوری پیدا کرده که داستی حیرت انگیز است.

آیهائیکه که آخرین آیه ایست که بتحریم خمر مشتمل است، نشان میدهد که پس از چندین سال که از عمر تحریم میگذشته هنوز مردم بکلی دست از عادت دیرین خود برنداشته بوده اند، ولی چنانکه از قرآن تاریخی برمیآید، پس از تحریم قطعی خمر، مردم يك باره هوس باده کشی را از سر بیرون رانده و بی تأمل هر چه خمر شراب و صراحی می بود، در کوزه ها و معابر و سرداه ها شکسته و موجودی محتویات آنها را بزمین ریختند و هرگز اجرای حدیرای کسی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (مابین تحریم و تعیین حد و رحلت رسول) شراب خورده باشد، نقل نشده؛ باینکه اجرای حد از برای قتل و زنا و امثال آن از منہیات؛ زیاد نقل شده است.

در مسیر تاریخی سیزده، چهارده قرن که از طلوع و دعوت اسلامی میگذرد، در میان جامعه اسلامی میتوان گفت: صدها میلیون مسلمان آمده و رفته اند که در عمر قطره ای از این سم مهلك نهشیده باشند. و در ممالك اسلامی که صدها میلیون مسلمان زندگی مینمایند، جز شهرهای بزرگ که از مدیته امروزی بی بهره نبوده و این سم نیز بهره راه مدیته در آنها شیوع پیدا کرده، میتوان قطع داشت که میلیونها

مسلمانان در عمر خود رنگ شراب ندیده باشند. در همین ایران خودمان در غیر شهرهای بزرگ، در دهات و عشایر میلیونها زن و مرد میتوان یافت که در زندگی خود قطره ای از شراب نهشیده اند، سهل است، حتی تصور باده کشی بمخیله شان نیز خطور نکرده و از شراب ها نند پلید بهای دیگر، طبعاً متنفر بوده و دوری میکنند.

(پایان)

اثر نفوذ اسلام

هلند - اندونزی

مدتی کشور اسلامی اندونزی مستعمره هلند بود؛ معمولاً دول استعماری میگوشتند تا زبان و آداب و رسوم و عقاید خود را بر مستعمرگان خویش تحمیل کرده و از همه جهت آنها را تحت سیطره و نفوذ خود در آورند، در مورد هلند و اندونزی قضیه بعکس شد زیرا اسلام توسط ملت مسلمان اندونزی در هلند وارد شده و رفته رفته بر نفوذ خود افزود و اینک حدود ۵ هزار مسلمان در هلند وجود دارد و این خود در تاریخ «استعمار» داستان کم نظیری است که علت آنرا چیزی جز واقعیت و نفوذ اسلام نمیتوان دانست.

۱ - برده یعنی چه ؟

۲ - دورنمای مسیر بردگی در تاریخ بشر

۳ - نظریه اسلام درباره برده ها

۴ - آخرین اشکال

۱ - برده یا بنده، انسانی است که تمام اختیاراتش بدست دیگری سپرده شده زمانند سایر متاعها خرید و فروش میگردد و مالک مجاز است بدخلخواه خود هر گونه تصرفی در آن بکند.

البته همانطور که حدود اختیارات و تصرفات مردم در املاکشان باختلاف محیطها و قوانین عمومی و خصوصی ملتها تفاوت پیدا میکند، حدود تصرفات مالکین در بنده ها نیز باختلاف ازمینه و محیطها تطورات زیادی بخود گرفته است.

بعضی از ملل، باندازه ای در موضوع برده ها قساوت و خشونت بخرج میدادند که حتی حق دفاع طبیعی را از برده ها سلب کرده بودند مثلاً عده ای از «یونانیها» معتقد بودند اگر کسی به بنده ای حمله کند او حق ندارد عکس العملی از خود نشان بدهد و مطلقاً (در مقابل آقا و غیر آقا) باید دست از پا خطا نکرده و باصلاح پشت بکشتک بدهد.

«اسپارته» می گفتند: اگر کسی غلامی را آزاد کند و دشنام دهد، غلام حق ندارد بداد گناه و محکمه ای شکایت کند، و بقول «منتسکیو» نویسنده روح قوانین «غلامان اسپارتی بقدری بدبخت بودند که نه تنها غلام یکتفر بلکه غلام تمام افراد جامعه محسوب

از دانشمند محترم :

ناصر مکارم - شیرازی

اسلام و بردگی

بشر دوستانه شدن با اسلام حمله میکنند که اگر اسلام آئین الهی است چرا بندگی برده گی را تصویب کرده، و مالکیت بشر را بر بشر و بالتبع جنایات ناشی از آنرا صحت گذارده است ؟

در این بین «کهنه پستها» که دل سوخته تری برای خلق رنجبر دارند؛ بیشتر روی این موضوع فشار می آورند، بخصوص اینکه می بینند ممکن است از این موضوع بعنوان یک تجربه برنده تبلیغاتی، برای مشوب کردن افهام جوانان مسلمانان استفاده کرد و از این راه روح دینی و اسلامی را که یکی از عوامل خطرناک برای کهنه پست مخصوصاً در خاور میانه بشمار برود تضعیف نمود.

برای روشن ساختن ارزش این حملات و تشریح نظریه اسلام در باره برده ها، باید موضوعات زیر را مورد بررسی قرار دهیم :

می شدند و هر کس بدون ترس از قانون می توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد؛ سهل است؛ در اجتماعاتی که کشتن غلامان بدون هیچ قید و شرط مجاز باشد و کوچکترین تفاوتی میان آنها و حیوانات قابل نباشد رسیدگی محاکم و دادگاهها بشکایات آنها معنی ندارد؛

در مقابل، ندرتاً قوانینی بمنفع غلامان در باره ای از نقاط وضع می شد، مانند اینکه: در روم قدیم (بنا بگفته منتسکیو) اقامت نام بود غذا و لباس غلام خود را در حدود قوانینی که تعیین شده بود به پرداد، و حتی در دوره پیری و ناخوشی از وی نگهداری کند.

ولی جنابات و حشمتاکی که در دوران بردگی در نقاط مختلف عالم نسبت به بردگان انجام میدادند، انسان را باندازه ای بدین میکند که نمیتواند بارز کند اگر احياناً چنین قوانینی وضع میشد نظری جز زنده نگاهداشتن غلام برای استفاده بیشتر بوده؛ و یا اگر واقعاً نظر ارفاقی در کار بوده جامعه عمل بخود می پوشیده است.

خلاصه اینکه: باتمام اختلافات و تطوراتیکه در موضوع معامله آقا با غلام در طول تاریخ روی داده همواره يك اصل تمام آنها را بهم مربوط می ساخته است و آن «استثمار بشر بوسیله بشر» میباشد و روح بردگی همین است؛ الان هم این معنی؛ مصادیق زیادی در اجتماع کنونی بشر دارد، گویانکه این نام بر آن گذاشته میشود و هر واضح است کسه اینگونه بحث ها بر محور معنی و حقیقت دور میزند و بکار بردن لفظ مخصوصی یا بکار نبردن آن کوچکترین اثری در اصل

موضوع ندارد؛

۴- دور نمای سیر بردگی

آغاز دوران بردگی در تاریخ انسانیت درست روشن نیست یعنی هر چه به عقب برگردیم تا دور سترین ازمنه، بردگی را ابرنگهای مختلفی در اجتماعات انسانی می بینیم؛ ولی چون منشأ اصلی بردگی، با احتمال قوی، مغلوبیت در جنگها و اسارت بوده است، لذا عده ای از محققین، تاریخ بردگی را تاریخ بروز جنگ در میان قبایل انسان می دانند، ولی بعقیده «نویسنده» اگر موضوع بردگی را بیشتر تحلیل کنیم خواهیم دید که منشأ اصلی آن وجود فرد قوی و ضعیف در اجتماع انسانی توأم با روح طغیان و استثمار است، و محتاج بگفتگو نیست که این معنی حتی قبل از بروز جنگهای قبیله ای در میان افراد يك قبیله وجود داشته است، بخصوص اینکه می بینیم علماء حقوق یکی دیگر از منشأهای بردگی را این میدانند که دهکادان تپی دست و قتی در فشار مطالبه طلبکاران واقع میشدند خود را بآنها می فروختند (این قانون مخصوصاً در روم رایج بود) باینحال چگونه میتوان تاریخ بردگی را تاریخ بیدایش جنگ در اجتماع بشر دانست؟

بردگی تا اوایل قرن ۱۹ میلادی (حدود یکصد سال قبل) بقوت خود باقی بود، ولی از آن بعد نهضت دامنه داری برای الغاء آن در سراسر جهان آغاز گردید، و شاید پیش قدم در این موضوع «انگلستان» بود بطوریکه پس از مدت کوتاهی (در سال ۱۸۴۰) برده فروشی حتی

در مستعمرات هم ملتی شده بود.

در فرانسه تا انقلاب ۱۸۴۸ و در «هولند» تا سال ۱۸۶۳ بردگی رایج بود و از آن بعد خرید و فروش برده‌ها ممنوع گردید.

در آمریکا تا سال ۱۸۶۰ بردگی رواج خود را از دست نداده بود ولی از آن سال جنگهای خونینی بر سر این موضوع در میان امریکای شمالی و جنوبی در گرفت؛ جنوبیها که بواسطه شدت احتیاج ببرده‌ها در مزارع، طرفدار ادامه این وضع بودند با شمالیها که خود را تا حدود زیادی از آن مستغنی میدیدند در افتادند، سر انجام پس از چهار سال این جنگها که بعداً بنام «جنگهای انفصال» نامیده شد بنفع شمالیها پایان پذیرفت و بردگی در سراسر «آمریکای تازه» لغو شد، و بالاخره در اواخر قرن نوزدهم (حدود هفتاد سال قبل) کلیه دولتها متفقاً بردگی را قدغن کردند و از آن بعد اگر احیاناً خرید و فروش روی بنده‌ها صورت میگرفت علنی نبود.

ولی نباید فراموش کرد که پیدایش وسائل ماشینی و تشکیلات و نزدیکی اجتماعات و کشف نیروهای جدیدی که جای برده‌ها را تا حدود زیادی پر میکرد، در لغای بردگی تأثیر عمیقی داشت.

اما در عین حال نباید گمان کرد بردگی از این زمان بعد بکلی منسوخ گردید، بلکه با کمال تأسف، بردگی و استعمار بشر بصورت خطرناکتر و وحشتناکتری درآمد که آن «برده‌گی مستعمرات و ملتتها» بود، گرچه تاریخ استعمار قبل از تاریخ لغای بردگی است ولی میتوان گفت هر اندازه بردگی فردی و ضعیف و اضمحلال میراث پایه‌های استعمار قوی تر

و نیرومندتر میشد و بدبختانه فجایع دوران بردگی فردی بصورت موحش تری در دوران استعمار تکرار گردید.

این بار اسم برده و بردگی منفور دیگر برده نمیشد، بعکس کلمه جالب «استعمار» که در اصل بمعنی «کوشش در راه آباد کردن است» (در ظاهر آباد کردن ممالک ضعیف و در واقع آباد کردن ممالک استعمارگران) جای آنرا گرفت، ولی چیزی نگذشت که «استعمار» ماسک موقتی خود را برداشت و قیافه واقعی خود را نشان داد، تا آنجا که در اوقات نامه «دهخدا» چنین میخوانیم:

«استعمار در اصطلاح کنونی تصرف عدوانی دولتی قوی، مملکتی ضعیف را، و غصب اموال و پایمال کردن حقوق و فعال ما بشالی وی؛ در آنجا میباشد - بعداً اضافه میکند: دول استعماری دول قوی را میگویند که بعنوان آباد کردن مملکت ملتی ضعیف، آنرا تحت سلطه خویش درهیا آورند» ...

قابل توجه اینکه دولتهایی که در امر لغای بردگی پیشقدم بودند (مانند انگلستان) در امر استعمار هم پیش قدم بودند و سرزمینهای آباد و زیربیزی را (مانند هندوستان) در اختیار داشتند و ملت‌های عظیمی را تا آخرین نفس در راه تامین احتیاجات خود بکار و امید داشتند و تاریخی در تن داشتند مجبور بودند وظیفه بردگی استعماری خود را انجام دهند.

تاریخ روابط دول بزرگ با مستعمرات یکی از تاریک‌ترین و دردناک‌ترین صفحات تاریخ است و شرح چنایات و فجایع استعمار

(که الان هم در نقاطی بشدت ادامه دارد) گوینده و شنونده هر دورا متاثر و ناراحت میسازد، اما با اجازه شما خواننده محترم بدگر نمونه و موشی از آن خروار میپردازم و توجه بشردوستان امروز را بآن جلب می کنم (این قسمت را در باورقی کتاب «وحی یا شعور» امروز» نیز نقل کرده ام) در اینجا مناسب تر اینست که طرز عمل دولتهای متمدن را با مستعمرات از زبان مستشرقین خودشان بشنویم:

دکتر «گوستاو لوبون» در کتاب تاریخ تمدن خود در اجمیع بوضع استعمار هندوستان (در حدود ۷۰ سال قبل) چنین مینویسد:

«راست است که اسامی لندن آباد و پر ثروت شده، ولی افرادی که این ثروت از آنها بدست آمده است نهایت درجه دچار فقر و فاقه شده اند» (دقت کنید) سپس اضافه میکند «هر روز طبق آمار رسمی فقط در ایالت «مدرس» ۱۶/۰۰۰/۰۰۰ گدا وجود دارد؛ چرا اینطور نباشد در حالی که اهالی بیچاره باید از عهده پرداخت هزینه وزارت جنگی بر آیند که بالغ بر ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (لابد واحد لیر است) میباشد، همچنین ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دیگر برای هزینه سایر ادارات دولتی باید بپردازند» تازه بعد از همه این «بخراج باید مبلغ ۵۰۰ میلیون خالص هم بخران انگلستان ارسال دارند» ...

وقتی «موضوع این» ۵۰۰ میلیون لیر فاش شد، انگلیسها بیک جواب دندان شکن! در یکی از مجلات معروف از آن دادند و آن چنین بود که: «این مبلغ قیمت یک حکومت منظم و آرام است که با قوام هند داده شده است» ...

در حالیکه بدون عراق! تلفات این حکومت منظم و آرام! در سال از گرسنگی، بیش از تلفات یک جنگ خونین بود!

«آنگرا ندیده» میگوید: «طبقه کشاورز و ذراعت پیشه هندوستان که اکثریت اهالی آنجا را تشکیل میدهند، در موقعیکه سلاطین بومی بر آنها حکومت میکردند فقط یک ششم محصولات زمین را بعنوان مالیات پرداخت میکردند، ولی در دوره انگلیسها نصف آنرا (سه ششم) می بایست بپردازند و چنانچه کسی از پرداخت این مالیات خود داری میکرد اموال او ضبط میشد» سپس اضافه میکند: «این روش، کشاورزان را بفلاکت و مسکنتی انداخته که مافوق آن متصور نیست»!

«هیندمان» که خود یک نفر انگلیسی است پس از مطالعات فراوانی درباره طرز حکومت انگلستان در هند اظهار داشت که: «انگلیسها از یکطرف اهالی را تحت فشار مالیاتهای سنگین قرار داده اند که از گرسنگی تلف می شوند، و از طرف دیگری برای تکثیر مقدار واردات خود کارخانه های آنها را طوری زمین میزنند که تمام آنها بسته شده اند» بعداً پیش گوئی جالبی کرده و می گوید: «ما بطرف حادثه و فاجعه ای پیش میرسیم که در تاریخ دنیا بی نظیر است» ... راستی چه فاجعه ای برای انگلستان عظیم تر از نهضت استقلال طلبی هندوستان در سالهای اخیر بود؟

این مرد انگلیسی در جای دیگری می گوید: «از جمله امور وحشتناک یکی اینست که ایالات شمال غربی مجبور شده بودند غلات خود را بخرج بفرستند در حالیکه ۳۰۰/۰۰۰ نفر از آنها در ظرف چند ماه

از گرسنگی تلف شدند.

در سال ۱۸۸۷ تنها در ایالت «مدرس» طبق گزارشهای رسمی ۹۳۵ / ۰۰۰ نفر از اهالی تلف شدند؛ - قابل توجه اینکه «هندمان» آمار مزبور را در یکی از مجله‌های معتبر آن زمان انتشار داد و مورد هیچگونه انتقادی قرار نگرفت؛

خواننده محترم؛ آیا بردگی دست‌جمعی مفهومی جز این دارد و آیا در دوران سیاه‌بردگی کاری بیشتر از این انجام میدادند، خوبست قضایات دربار این دودوران را از زبان خود آنها بشنوید، «مشرق‌مزبور در یکی از سخنانش صریحاً میگوید: «انکلیسها کاری بر سر اهالی هندوستان آوردند که هزاران درجه بدتر از غلامی بود»؛

يك فصل سیاه دیگر از دوران بردگی دست‌جمعی و استعمار، که حتی مستشرقین اروپایی آنرا یکی از غم‌انگیزترین صفحات تاریخ خود دانسته‌اند، طرز رفتار اروپائیان با کشور «چین» بود، یکی از آنها پس از شرح جنایات هولناک استعمار گران در چین میگوید: «شاید روزی بیاید که نسل آینده ماکینفر این اعمال شقاوت‌کارانه خود را به بدترین وضعی دریابد و چنینها از آنها انتقام بگیرند»؛

راستی چقدر این پیش‌بینی صحیح از آب درآمد و کشور عظیم چین بایک جنبش و انقلاب کمونیستی بصوف دشمندان دول اشغالگر پیوستند.

يك فصل دیگر، روابط ملت‌های متمدن با بومیان امریکا و قیانوسیه پس از کشف آنها بود، همیقدر پس است که «دکتر گوستا ولوبون»

مینویسد: «وحشیها (بومیان) امریکا و اقیانوسیه برای اقوام متمدن و تربیت شده اروپا مانند «خرگوشی» هستند برای یکشفر شکارچی؛ همانطور که می‌بینیم امروز همه آنها بر باد رفته‌اند».

معامله‌ای که دولت «فرانسه» (پیشوای آزادی و تمدن و سراسر سلسله جنبشهای علمی؛) با مستعمرات خود در شمال افریقا مخصوصاً مردم مسلمان «الجزائر» کرده و میکند. يك نمونه کامل بردگی توأم با قسارت فوق العاده است که روی دوران سیاه‌بردگی فردی را سفید کرده است؛ این موضوع با اندازه‌ای روشن است که احتیاجی بشرح و توضیح ندارد و از همه بدتر سکوت دنیای متمدن در مقابل این جنایات، بیهانه اینکه «مسئله الجزائر يك مسئله داخلی برای فرانسه محسوب میشود»، میباشد.

«بردگی سرخ» که سابه شوم آن بر شرق اروپا افتاده نیز يك قیافه موحش بردگی دست‌جمعی است.

گرچه طرفداران رژیم «کمونیسم» خود را یگانه مدافع حقوق بشر و آزادی وی از قید اسارت و بندگی قلمداد میکنند، ولی تردیدی نیست اگر زنجیری از پای بشر بردارند زنجیر محکمتر و درشت‌تری برپای او میگذارند؛

قطع نظر از تبلیغات سیاسی که له و علیه این رژیم میشود، قرائن فراوان روشنی در دست است که مردم در ممالک کمونیستی آزادی ندارند و مخصوصاً ممالک دست‌نشانده آنها در شرق اروپا در یک نوع اسارت بسر میبرند و در تعیین سرنوشت و مقدرات خود قطعاً آزاد نیستند.

و اگر قضایای مولاناک را که از اردو گاههای کار اجباری در روسیه شوروی نقل میکنند باور کنیم و تصفیه‌های موحش و دامنه داری را که در فاصله‌های کوتاه در دستگاههای آنها انجام میگیرد بآن ضمیمه کنیم نام این سیستم اجتماعی را چیزی جز «بردگی خطرناک» نمیتوانیم بگذاریم. از همه گذشته طوفانهایی که دائماً در خاؤر میانه میوزد نتیجه واضح تصادم سیستمهای گوناگون استعمار است.

بعقیده بعضی دوران استعمار هم دارد سپری میشود و مستعمرات یکی پس از دیگری استقلال پیدا میکنند و روزی خواهد آمد که تمام انواع استعمار (سیاه و سرخ) نیز از بین خواهد رفت، ولی آنچه میتوان گفت اینست که همان نسبت بآینده نمیتوانیم اظهار نظر کنیم، اما در وضع فعلی تغییرات غالباً سطحی است، و روح بردگی دائماً قالبهای جدیدی برای خود پیدا میکند و تفاوت بیشتر در عناوین و اسمهای آنهاست، و تا «قوی و ضعیف» در دنیا وجود دارد و اصول «ایمان و اخلاق» حکومت نمیکند با احتمال قوی این وضع ادامه خواهد یافت و «استثمار بشر بوسیله بشر» هر روز بلباس تازه‌ای جلوه‌گر خواهد شد!

نظریه اسلام در باره برده‌ها:

میدانیم که اسلام در محیطی ظاهر شده که برده‌ها در سخت‌ترین شرائطی زندگی میکردند، در محیطی که «زنان آزاد» حق حیات نداشته باشند و زنده به خاک سپرده شوند، پیداست که با برده‌ها که اصولاً جزء بشر محسوب نمیشدند چطور معامله میشود.

اسلام دست با اصلاحات وسیعی در مورد برده‌ها زد، که در دنیای آن روز طرف دار نداشت، و این اصلاح دامنه‌دار، جزئی از اصلاحات عمیق و کلی اسلام در عموم شئون زندگی انسانی بود. برنامه اصلاحی اسلام در مورد برده‌ها شامل مواد زیادی بود که مهمترین آنها در اینجا، بطور اجمال، بیان میشود:

ماده اول - اولین کاری که اسلام برای سر و صورت دادن بوضع برده‌ها انجام داد این بود که آنها را در زمره اجتماع بشری در آورد باین ترتیب که دامنه تکالیف و دستورات دینی را طوری توسعه داد که آنها را هم بطور مساوی شامل شود و کلیه امتیازاتی را که از نظر ظاهر در میان بشر بود، بجز «تقوی» الفا کرد (۱) و حق طرح دعوی در محاکم را برای آنها، مانند سایر افراد قائل گردید.

ماده دوم: دستورات زیادی برای رفق و مدارا با بردگان صادر کرد، تا آنجا که آنها را در زندگی آقا، شریک و سهمیم نمود. پیغمبر اسلام ﷺ میفرمود: «کسی که برادرش! زیر دست او باشد از آنچه میخورد باو بخوراند، و از آنچه می‌پوشد بر او بپوشاند، و زیاده‌تر از توانائی باو تکلیف نکند» (۲).

علی علیه السلام بقرآن خود «قنبر» میفرمود: «من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا می‌فرمود: از آنچه خودتان میپوشید بر آبها بپوشانید و از آنچه خود می‌خورید بآنها بخورانید» (۳).

(۱) سوره حجرات آیه ۱۴

(۲) و (۳) بحار الانوار ج ۱ ص ۴۱

امام صادق علیه السلام میفرماید: «هنگامیکه پدرم بعلامت خود دستوری میداد ملاحظه میکرد اگر کار سنگینی بود بسم الله میگفت و خودش وارد عمل می شد و بآن ها کمک میکرد» (۱) نظیر این بیانات فراوان است.

ماده سوم: اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بندگان تنظیم کرد که طبق آن در مدت کوتاهی تدریجاً از نعمت آزادی برخوردار شوند (بدون اینکه عکس العمل ناگواری داشته باشد). از طرفی توصیه های فراوانی برای آزاد کردن بندگان نموده است. بعدیکه پیغمبر اسلام میفرمود: «کسیکه بنده مسلمانی را آزاد کند خداوند بهر عضو، عضوی از بدن وی را از آتش دوزخ آزاد میکند» این روایت به عبارت مختلف مکرراً نقل شده است (۲).

و بطوریکه از مدارك موجود استفاده میشود نگهداری بنده خوب و صالح را پیغمبر اسلام عمل بدی میشمرد، چنانکه وقتی یکی از غلامان او کار خوبی انجام داد، پیغمبر فرمود: «برو، آزادی، من خوش نمی دارم مردی از اهل بهشت را خدمتگزار خود سازم» (۳).

در کتاب «وسائل» بابی است که از اخبار آن استفاده میشود: بنده با ایمان پس از هفت سال خدمت، خود بخود آزاد میشود، چه صاحبش او را آزاد کند یا نه.

علاوه بر این بزرگان دین عملاً مردم را با آزاد کردن غلامان

(۱) بحار الانوار ج ۱۵ - صفحه ۴۱

(۲) وسائل الشیعه - کتاب عتق - باب اول

(۳) وسائل الشیعه - کتاب عتق - باب ۲۸

تشویق میکردند، بطوریکه در حالات علی علیه السلام نوشته اند: «هزار غلام از دسترنج خود آزاد کرده» (۱)

و برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که اگر کسی را ضی آزاد کردن بی قید و شرط بنده خود نشود، بتواند طبق آن با شرایط مناسبی او را آزاد سازد، مثلاً در فقه اسلامی دو نوع آزاد کردن مشروط بنام «تدبیر» و «مکاتبه» دیده می شود که احکام مفصلی دارد «تدبیر» عبارت از اینست که آقا بنده خود را مشروط بوفات خود آزاد میکند و پس از مرگ او بلا فاصله آزاد می گردد، و «مکاتبه» عبارت از اینست که او را مشروط بپرداختن مبلغی (که معمولاً از قیمت او کمتر خواهد بود یا مساوی) آزادمی نماید، قابل توجه اینک اگر بنده از پرداختن مبلغ مزبور عاجز شود باید حاکم اسلام او را از بیت المال از سهم زکوة آزاد کند.

این مقررات همه حاکی از علاقه شدید قانونگذار و شارع مقدس اسلام با آزادی برده هاست.

از طرف دیگر در کتب فقه اسلامی (۲) موارد بسیار زیادی دیده می شود که بنده ها، خود بخود، یا بالزام و اجبار از طرف آقا، آزاد میگردند:

اول: آزادی خود بخود در موارد زیر بنده خود بخود آزاد میشود:

۱ - اگر کسی قسمتی از بنده خود را آزاد کند، بقیه سرایت کرده

(۱) کافی - تهذیب - ثواب الاعمال

(۲) مراجعه شود بکتاب نفیس جواهر - کتاب عتق، جلد پنجم.

و تمام آن آزاد میشود ، این موضوع غیر ساند که آزادی بنده ها بیهانه های کوچکی در اسلام صورت میگیرد !

۲- اگر مردی مالک پدر ، یا مادر ، یا جداد ، یا فرزندان ؛ یا عم و دمه ، یا دایی و خاله ؛ یا برادر و خواهر ، یا برادرزاده و خواهرزاده خود شد ، بلافاصله آزاد می شوند .

۳- هر گاه بنده ای ؛ نابینا شود یا زمینگیر یا مبتلا به جذام گردد حق مالکیت آقا از وی سلب میگردد ؛ و احتیاجات او باید از بیت المال تأمین شود .

۴- هر گاه بنده ای قبل از آقایی خود در دارالحرب ، اسلام اختیار کند آزاد میشود .

۵- هر گاه مولی گوش و بینی بنده خود را قطع کند ، بعقیده عده ای ، فوراً آزاد میگردد .

۶- هر گاه مولی و آقا از کنیز خود صاحب فرزند شود ، حق فروش از وی سلب میگردد و باید او را نگاه دارد تا از سهم ارث فرزند خود آزاد شود ؛ بدیهی است ؛ این موضوع و سیله آزادی عده زیادی از کنیزان را فراهم می سازد .

۷- اگر یکی از پدر و مادر آزاد باشد و دیگری برده ، فرزندان آنها حتماً آزاد خواهد بود .

۸- دوم آزاد کردن اجباری - در موارد زیادی مسلمان مکلف است بنده یا بنده هایی را آزاد کنند که « بنذر » و « كفارة دوزخ » و « كفارة قتل » را بعنوان نمونه میتواند نام برد .

بادر نظر گرفتن این برنامه وسیع و توجه و اهتمام زیادی که قوانین اسلام باین موضوع داده ، سیله آزادی تدریجی برده های موجود و بالنتیجه آزادی نسل آینده و فرزندان آنها ، بخوبی فراهم میگردد .

اینکه بعضی میگویند : چرا اسلام طبق يك فرمان عمومی و قطعی حکم بآزادی تمام بنده ها نکرد ، يك فکر بسیار خام و ناپخته است که حاکی از عدم تجربه در امور اجتماعی است ، زیرا بادر نظر گرفتن توسعه و رواج کامل بردگی در آنروز و سروکار غالب مردم بخريد و فروش بنده ها ، و اینکه سرمایه عده ای را همین برده ها تشکیل میداد ، بر واضح است که چنین حکمی هرگز قابل اجرا نبود ، راستی عجیب است بعد از قرنهای متمادی در آمریکا میخواهند بردگی را لغو کنند ؛ يك جنگ خونین چهار ساله در گیر میشود که عده زیادی را بخاك و خون میکشد ، بالانحال چطور میتوان باور کرد که قانون الغاء دفعی بردگی هنگام ظهور اسلام ، در آن دنیای تادیك و آشفته قابل عمل باشد و عکس عملهای سختی تولید نکند .

خلاصه اینکه : اگر دقت کنیم می بینیم برنامه ای را که اسلام برای آزادی برده ها در نظر گرفته يك برنامه عادلانه و متین و در عین حال عمیق و مؤثر است و در هر گونه محیط و زمانی قابل اجراست و از تولید هر گونه عکس العملی محفوظ است .

در پایان این بحث و قبل از بحث در پیرامون « آخرین اشکال » مناسب میدانم قضایاتی را که « جرجی زیدان » مورخ مسیحی معروف در کتاب « تاریخ تمدن اسلام » در این باره میکند از نظر خواننده محترم

بگذرانم، او میگوید:

«اسلام ببردگان فوق العاده مهربان است» پیغمبر اسلام در باره ببردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله میفرماید: «کاری که ببردگان آنرا ندارد با ورا گذار نکنید و هر چه خودتان میخورید با و بدهید» در جای دیگر میفرماید: «به بندگان خود کنیز و غلام نسگوئید» بلکه آنها را بسرم و دخترم خطاب کنید. قرآن نیز درباره ببردگان سفارش کرده و میفرماید: «خدا را پرستید، برای او شریکی نگیرید» باید در عباد و خویشان و یتیمان و ینوایان و همسایگان نزدیک و دور و دوستان و آوارگان و «بردگان» جز نیکو کاری رفتاری نداشته باشید، زیرا خداوند از خود پسندان بیزار است» (۱).

آخرین اشکال

آخرین ایرادی را که ممکن است در موضوع بردگی بر اسلام بگیرند اینست که: درست است اسلام بر نامه وسیعی برای آزادی ببردگان ترتیب داده، ولی معلوم نیست چرا اسلام و سبیلای برای ایجاد بردگی بدست مردم میدهد، و اجازه میدهد اسیران جنگی را سر بازان مسلمان بعنوان «برده» خرید و فروش کنند ۱۲

این آخرین چیزی است که ممکن است به ما بگویند، اما اگر در قضاوت عجله نکنیم و با دقت مطلب را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم آنهم بخوبی حل خواهد شد، ولی در هر حال باید دانست که این ایراد را

(۱) ترجمه تاریخ تمدن برجی زیدان، جلد چهارم، صفحه ۵۴.

دولت تمدن امروز و کسانی که طرفدار و با مقلد و پیرو آنها هستند حق ندارند بکنند، زیرا معامله ای که فاتحین آنها با اسیران جنگی خود مینمایند، و مطالبی که عده ای از آنها پس از آزاد شدن از طرز رفتار دول فاتح نقل میکنند مدلل میسازد که این اسارت در واقع بگونه بردگی خشونت آمیز است گویا اینکه حاضر نیستند این کلمه را در چنین مواردی بکار برند؛ از جمله اینکه دول فاتح پس از جنگ جهانی دوم کاری بر سر ملل مغلوب آوردند که راستی بردگی در برابر آن صد شرف دارد:

در هر حال در اینجا باید توجه داشت:

اول - برای پی بردن بوضع اسرای جنگی در اسلام، باید دید اسلام با چه اشخاصی میجنگد و حدود مقررات جهاد در اسلام چیست، بطور خلاصه باید گفت: جهاد در اسلام مخصوص افراد بی ایمانی است که حاضر به هیچگونه سازش با قوانین الهی نیستند، و در برابر هیچ منطقی سر تسلیم فرود نمیآوردند؛ زیرا روشن است که اسلام بخاطر يك سلسله اغراض سیاسی و اقتصادی با کسی نمیجنگد، اختلافات نژادی و منطقه ای و تراحم و اصطکاک منافع مادی ملتها در اسلام هرگز مجوز جنگ نیست، جهاد در اسلام بصورت مبارزه حق و باطل، اصلاح و فساد، عدالت و ظلم است!

اگر مقررات جهاد اسلامی درست و بدقت رعایت شود کسانی که در جبهه مخالف قرار دارند طبعاً کسانی خواهند بود که حاضر به هیچگونه سازش با حق نیستند و اجراء اصول عدالت اسلامی را منافی

بامناف خود می بینند، و از آشفته گی اجتماع و گمراهی مردم پشتیبانی میکنند و خلاصه: يك موجود ضد بشری و طرفدار جهل و فساد خواهند بود.

و اگر در زمان بعضی از خلفاء این مقررات درست رعایت نمی شده و افرادی را بظلم و ستم برده و بنده می ساختند؛ مربوط باسلام نیست، زیرا بحث ما در باره قوانین اسلامی و آثار اجتماعی آنست.

بنا بر این حکم بردگی اسلامی در باره فردی جاری می شود که يك فرد صالح و مفید برای اجتماع انسانی محسوب نمی شود، و آزادی او مانند آزادی افراد جانی که اگر محیط زندان را رها کنند موجب مفاسد تازه ای خواهند شد مضر بحال اجتماع انسانی است، تمام اشتباه مخالفین مادر همین جاست که مجوز جنگ را در اسلام چیزی شبیه آنچه در میان دول متخاصم از اغراض سیاسی و اقتصادی است، دانسته اند، در حالی که اینطور نیست. جنگ در اسلام بر اساس و پایه دیگری استوار است که باتوجه بآن، افراد مغلوب و اسیر، اشخاص صالح و درست و صحیح العملی که آزادی آنها بنفع اجتماع باشد نخواهند بود.

از طرفی؛ بردگی برای این گونه افراد فاسد يك وسیله تربیت اجباری است، زیرا خواه ناخواه تحت تأثیر محیط جدید قرار خواهند گرفت؛ و تدریجاً آنها را يك زندگانی سعادت مندانه نوین آشنا میسازد، و از طرف دیگر، طبق برنامه ای که سابقاً بآن اشاره شد

تدریجاً وسائل آزادی آنها (و در نتیجه آزادی نسل آینده آنها) فراهم می گردد و باین ترتیب افراد صالحی تحویل اجتماع انسانی داده می شود.

در طول تاریخ اسلام، مرتباً افرادی از وحشی ترین اقوام باین ترتیب با تربیت و تمدن اسلامی آشنا شدند، بطوری که از میان آنها عده ای از شخصیت های بزرگ اسلامی برخاستند، و بجای اینکه در زندانهای و حشنتی که برای اسیران در همه جا ترتیب داده میشود و مرکز انواع مفاسد و انحرافات فکری است، عمری بسر ببرند، در محیط آزادی که راستی اگر طبق مقررات و دستورات اسلامی رفتار شود کمتر آثاری از آن بردگی موخشی باقی میماند و بیشتر شباهت يك «کارگر و خدمتکار معمولی» خواهد داشت، بادستورات عالی نوینی آشنا میشدند.

دوم - برخلاف آنچه بعضی خیال می کنند حکم بردگی در باره اسیران جنگی يك حکم اجباری نیست، بلکه این موضوع بسته بصلاح دید پیشوای مسلمانان است، زیرا پس از آنکه جنگ خاتمه پیدا کرد سربازان موظفند تمام اسیران را تحت الحفظ بنزد پیشوای اسلام بیاورند (هیچکس حق کشتن آنها را ندارد)؛ و یکی از سه موضوع را، با در نظر گرفتن مصالح؛ درباره آنها اجرا میکند:

۱- بادستور میدهد آنها را بدون قید و شرط آزاد کنند، و یا اگر صلاح دانست در مقابل پرداخت غرامتی دستور آزادی آنها را صادر می کند؛ و یا اگر مصلحت اقتضا کند حکم به «استرقاق» و بنده بودن

آنها مینماید ، همانطور که ملاحظه می شود حکم استرقاق يك حکم الزامی نیست و کاملاً « قابل انعطاف » است و در صورتی که مقتضی باشد بکلی میتوان از آن چشم پوشید (۱).

قابل توجه اینکه مطابق تصریح دانشمندان اسلامی ، زما مدار اسلام حتماً باید آنچه اصلاح بحال مسلمانهاست از این سه موضوع انتخاب کند ، یعنی اگر در یک زمان اوضاع و احوال محیط ایجاب کند که اسیران جنگی بصورت برده در آیند (یعنی : مثلاً تربیت و اصلاح آنها جز باین راه ممکن نشود) این حکم اجرا خواهد شد ، اما اگر بادر نظر گرفتن شرائط زمانی و مکانی حکم بردگی ضررهائی در بر داشته باشد بطور الزام باید از آن صرف نظر کرد و یکی از دو حکم دیگر که اقرب بصلاح است اجرا شود (۲) و با توجه باین معنی هیچگونه جای نگرانی در مورد اسیران جنگی اسلامی باقی نخواهد ماند .

پایان

❖ ❖

❖

(۱) رجوع شود بکتاب الله اسلامی : « کتاب جهاد »

(۲) رجوع شود بجلد اول مسالك ، کتاب جهاد ، فصل مربوط باسیران جنگی .

حدود متصرفات اسلامی در ادوار مختلف

مشمول بر متصرفات اسلامی

در قرن اول و دوم :

غزوات و سرایای عهد

پیغمبر (ص) *

متصرفات زمان ابوبکر

» « عمر

» « عثمان

» « علی (ع)

» « بنی امیه

از دانشمند معاصر :

منوچهر ستوده

گروهی بر آنند که تعداد غزوات بیست و هشت است اینان غزوات
خیبر و وادی القری را در غزوه جداگانه بحساب آورده اند و آنانکه شماره
غزوات را بیست و هفت دانند خروج بیغمیر را از مدینه بعزم غزوات خیبر و
وادی القری یک غزوه دانسته اند (۱)

شرح این غزوات را می توان در تمام کتب تواریخ اسلامی پیدا کرد و
بیان هر یک را اینجا بدر ازای سخن می افزاید از این رو فقط بذکر نام آنها می
پردازیم و برای توضیح بیشتر بمدارکی که در پائین صفحه ذکر شده است
میتوان مراجعه کرد *

غزوه بدر الاولى (۲) غزوة الابهاء (۳) غزوه ودان (۴) غزوه ذات
العشیره (۵) غزوه بدر الکبری (۶) غزوه بنی قینقاع (۷) غزوة السویق

(۱) التنبیه والاشراف صفحه ۲۴۱

(۲) طبری جزء ثانی صفحه ۱۲۲ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۰۲ - ابن واضح
این غزوه را بدر الصغری و آنرا جزء غزواتی آورده است که در آنها خونریزی نشده
است - تاریخ البیوقی جزء ثانی صفحه ۵۰

(۳-۴) طبری جزء ثانی صفحه ۱۲۳ ابن واضح این غزوه را جزء غزواتی آورده
که در آنها خونریزی نشده است تاریخ البیوقی جزء اول صفحه ۵۰ - مسعودی «الابهاء»
و «ودان» را دو غزوه جداگانه دانسته است - التنبیه والاشراف صفحه ۱۲۰۲ ابوالفدا
ذکر از این غزوه بمیان نیاورده است.

(۵) طبری جزء ثانی صفحه ۱۲۳ - مسعودی این غزوه را «ذی العشیره» خوانده
است التنبیه والاشراف صفحه ۲۰۳ ابوالفدا ذکر از این غزوه بمیان نیاورده است
ابن واضح این غزوه را «ذی العشیره» نامیده و آنرا جزء غزواتی آورده است که در آنها
خونریزی نشده تاریخ البیوقی جزء اول صفحه ۵۰.

(۶) طبری جزء ثانی ۱۲۹ - ابن واضح این غزوه را «بدر الکبری» خوانده است
تاریخ البیوقی جزء ثانی صفحه ۳۳ - ابوالفدا این غزوه را «بدر الکبری» نامیده است -
ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۳۴ - مسعودی این غزوه را بنام «بدر العظمی» میشناسد التنبیه
والاشراف صفحه ۲۰۴

(۷) طبری جزء ثانی صفحه ۱۷۲ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۳۶ - التنبیه
والاشراف صفحه ۲۰۶ ابن واضح ذکر از این غزوه نکرده است.

در دوران حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرق و غرب عالم آفت
روزگار را در نیروی بزرگ اداره میکرد، یکی دولت روم شرقی که
بر سر زمینهای جنوبی اروپا و خاک ترکیه امروزی و شهرهای شمالی افریقا
دست داشت و دیگر دولت ساسانیان که از یک طرف حدود متصرفاتش
برودخانه سند و چین چون میرسید و از طرف دیگر بدریای عمان و خلیج
فارس و رودخانه فرات منتهی میشد و از طرف مغرب هم بادولت روم
شرقی همسایه بود. این دو نیرو در اثر کشمکشهای طولانی مدت با بود که
روضعف و ناتوانی میرفتند.

رسول اکرم که در مکه با مخالفت طایفه قریش روبرو شده بود
از آنجا به یثرب (مدینه) رفت و با هواخواهی و پشتیبانی اهالی یثرب
توانست بر این شهر تسلط پیدا کند و نخستین سنگ بنای نظامی و
سیاسی و مذهب اسلام را در آنجا استوار کند. در این شهر بود که چراغ
تابشک دین همین اسلام جهان تازه ای گرفت و نور آن توانست شرق و غرب
عالم را در شنی بشکند.

چون پایگاه و مرکزی برای پیشرفت و توسعه دین اسلام پیدا
شد و طرف دارانی معتقد و پایدار پیدا کرد برای ایجاد اطاعت مخالفان
متعصب و وحشی راهی جز جنگ و تسلط نظامی نبود از اینرو رسوا و خدا
دست بشمشیر برد و در بیست و هفت غزوه شخصاً شرکت کرد.

(۸) غزوة القروه (۹)، غزوة احد (۱۰)، غزوة خندق (۱۱)، غزوة بنی قریظه (۱۲)، غزوة بنی احیاف (۱۳)، غزوة ذی قرد (۱۴)، غزوة بنی معصطلق (۱۵)، غزوة الحدیبیه (۱۶)، غزوة خیبر (۱۷)، غزوة بدری القری (۱۸)، غزوة مؤتة (گروهی مؤتة را از سر ایادانسته اند نه از غزوات اصطلاحی)

- (۸) طبری جزء ثانی صفحه ۱۷۵ التنبیه والاشراف صفحه ۲۰۷ - این واضح و ابوالفدا نامی از این غزوه نبرده اند
(۹) طبری جزء ثانی صفحه ۱۸۱
(۱۰) طبری جزء ثانی صفحه ۱۸۷ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۳۵ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۳۷ التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۱
(۱۱) طبری جزء ثانی صفحه ۲۳۳ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۳۷ ابوالفدا و مسعودی این غزوه را بنام غزوة الاحزاب نیز خوانده اند ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۱ التنبیه والاشراف ۲۱۶
(۱۲) طبری جزء ثانی صفحه ۲۴۵ تاریخ یعقوبی جزء ثانی ۳۹ ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۲ التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۷
(۱۳) طبری جزء ثانی صفحه ۲۵۴ التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۸ این واضح و ابوالفدا این غزوه را نام نبرده اند
(۱۴) طبری جزء ثانی صفحه ۲۵۵ ابوالفدا جزء اول صفحه ۱۴۴ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۸ - این واضح ذکر از این غزوه نکرده است
(۱۵) طبری جزء ثانی صفحه ۲۶۰ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۰ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۴ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۵
(۱۶) طبری جزء ثانی صفحه ۲۷۰ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۰ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۵ التنبیه والاشراف صفحه ۲۲۱
(۱۷) طبری جزء ثانی صفحه ۲۹۸ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۳ ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۷ التنبیه والاشراف صفحه ۲۲۲
(۱۸) طبری جزء ثانی صفحه ۳۰۳ در تاریخ یعقوبی و ابوالفدا و التنبیه والاشراف این غزوه جزو غزوة خیبر آمده است

(۱۹) غزوة الفتح (۲۰)، غزوة هوازن (۲۱)، غزوة حنین نیز نامیده می شود، غزوة بنی النضیر (۲۲)، غزوة قرقرة الکند (۲۳)، غزوة بواط (۲۴)، غزوة حمراء الاسد (۲۵)، غزوة ذات الرقاع (۲۶)، غزوة قراش که غزوة فرج نیز گفته می شود (۲۷)، غزوة تبوک که غزوة ذی قرد نامیده است (۲۸)، غزوة بدر الثالثة (۲۹)، غزوة دوة الجندل (۳۰)، غزوة تبوک (۳۱)

- (۱۹) طبری جزء ثانی صفحه ۳۱۸ - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۹ التنبیه صفحه ۲۳۰ - ابوالفدا ذکر از این غزوه نکرده است
(۲۰) طبری جزء ثانی صفحه ۳۲۳ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۳ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۵۰ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۳۱
(۲۱) طبری جزء ثانی صفحه ۳۴۴ - این واضح و ابوالفدا این غزوه را بنام غزوة حنین می خواند - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۴۷ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۵۳ - مسعودی نیز این غزوه را بهین نام شرح داده است ولی بجای هوازن «هوزان» خط کرده است - باین ترتیب «هوزان و هوزة حنین» التنبیه والاشراف صفحه ۲۳۴
(۲۲) تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۳۶ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۰ التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۳
(۲۳) این واضح این غزوه را جزء غزواتی آورده است که در آنها خونریزی نشد - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۵۰ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۳۹ - التنبیه والاشراف ص ۲۰۹
(۲۴) این واضح این غزوه را جزء غزواتی ذکر میکند که در آنها خونریزی نشد - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۵۰ - التنبیه والاشراف ص ۲۰۲
(۲۵) این واضح این غزوه را جزء غزواتی ذکر میکند که در آنها خونریزی نشد - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۵۰ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۱
(۲۶) ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۴۰ - التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۴
(۲۷) التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۰ (۲۸) التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۰
(۲۹) التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۴ (۳۰) التنبیه والاشراف صفحه ۲۱۴
(۳۱) طبری جزء ثانی صفحه ۳۶۶ - این واضح این غزوه را جزء غزواتی نام میبرد که در آنها خونریزی نشد است - تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحه ۵۰ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۵۶

غیر از غزواییکه از سال اول هجری تا رجب سال نهم هجری شخصاً
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت کرد مأموریتهای جنگی و نظامی و سیاسی
و ارشادی باشعرا بر جسته نیز داده شده است *

عده ای نیز بنام سفیر بکشورهای دیگر فرستاده شده اند تا ظهور و
بسط دین اسلام را بگوش سران آن کشورها برسانند و آنانرا بقبول دین
اسلام وادار کنند

جنگهایی که بسر کردگی این نوع مأمورین انجام شده است بنام
«سرایا» و «سوارب» خوانده شده اند

مأموریتهای ارشادی نیز بنام «بعوث» ضبط شده است
در اینجا نیز برای اینکه سخن بد را از آنکس فقط بنام سران «سرایا»
سوارب و محل مأموریت آنان اکتفا میکنیم و خواننده را برای کسب
اطلاع بیشتری بکنیی که در این باره نوشته شده است همدایت
می نمایم

پیش از ذکر نامهای سران جنگی و نظامی لازم میداند که بخشی
لدوی بمیان آید تا معانی بعضی از کلمات که در این مورد بکار رفته است
روشن گردد: جنگهایی را که در آنها از سه تن تا پانصد تن شرکت کنند و
شب هنگام آغاز جنگ شوند و جنگ بردارند «سرایا» خوانند تعداد شرکت
کنندگان «سرایا» «سوارب» یکی است ولی «سوارب» جنگهایی است که
هنگام روز یا آنها اقدام شود قول غز و جل و من هو مستخف باللیل و سارب
بالنهار جنگهایی که در آنها تعداد سربازان بیش از پانصد و کمتر از هشتصد تن
باشند «مناسر» نامیده میشود

اگر شماره سربازان بیش از هشتصد و کمتر از هزار تن شد
«خشخاش» و اگر شماره سربازان به هزار رسید (جیش ازلم) و اگر
بچهار هزار رسید «جیش جحفل» نامند و اگر شماره سربازان بدوازده
هزار رسید (جیش جرار) نامیده میشود (۳۲).

اگر سربازان (سرایا و سوارب) بعد از حرکت متفرق شده و هر دسته
کمتر از چهل تن باشند آنها را (جرار) خوانند و اگر شماره سربازان
از چهل تن تا سیصد تن باشد آنانرا (مقاتب) نامند و در صورتیکه
شماره سربازان از سیصد تن تا پانصد تن باشد آن هارا (جمرات)
گویند (۳۳).

«صنفین کتب تاریخ و سیر در شماره (سرایا و سوارب) اختلاف
زیاد دارند عده ای تعداد آنها را به شصت و شش رسانده اند و گروهی
تعداد آنها را بیشتر از پنجاه گفته اند محمد بن اسحاق و جمعی از اصحاب
سیر و معاری شماره آنها را بیشتر از سی و پنج ضبط نکرده اند و محمد
بن عمرو اقدی تعداد آنها را چهل و هشت میداند. منشأ این اختلاف
از اینجاست که سربهای در ضمن غزوه هایی بوده است که بعضی آنها را
تنها بحساب آورده و برخی آنها را اجزه همان غزوه ها قرار داده اند (۳۴)

عده ای نیز بعضی از سرایایی را که بعد از فتح مکه برای اذین بردن
بها انجام شده است بحساب نیآورده اند. مسعودی در التنبیه و الاشراف
شماره (سرایا و سوارب و بعوث) را تا هشتاد و سه رسانده است (۳۵) و ما هم

در اینجا فهرست مانند ذکری از آنها بمیان می آوریم

سریه حمزه بن عبدالله مطلب که مأمور ساحل بحر قزقم شده اند
(۳۶) سریه ای بسرکردگی سعد بن ابی وقاص که مأمور «الغراء» در جلفه
شده اند (۳۷) سریه ای بسرکردگی حمزه بن عبدالله مطلب که ساحل بحر
بناحیه «العین» رفته اند (۳۸) سریه ای بسرکردگی عبدالله بن
جیش بن رئاب که به «نخله» رفته اند (۳۹) سریه ای بسرکردگی
فرید بن ابی مرثد حلیف حمزه بن عبدالله مطلب که به «جمع» مأمور
شده اند (۴۰) سریه ای بسرکردگی زید بن حارثة الکلبی که مأمور
«قره شده اند» (۴۱) سریه ای بسرکردگی زید بن حارثة که مأمور
«جعموم» (جعموم) شده اند (۴۲) جیشی بسرکردگی زید بن حارثة
که مأمور «جذام» در «حسمی» شده اند (۴۳)

جیشی بسرکردگی زید بن حارثة که مأمور دای القرای شده اند
(۴۴) جیشی بسرکردگی زید بن حارثة که مأمور «طرف» شده اند
تا «بنی ثعلبه» را سرکوبی کنند (۴۵) سریه ای بسرکردگی زید بن حارثة

(۳۶) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۲

(۳۷) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۳ (۳۸) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۳

(۳۹) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۳ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۰۳

(۴۰) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۴

(۴۱) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۴ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۱۰

(۴۲) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۵ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۱۹

(۴۳) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۵ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۱۹

(۴۴) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۵ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۱۹

(۴۵) تاریخ یعقوبی صفحه ۵۵ - التنبیه والإشراف صفحه ۲۱۹

که به «العین» مأمور شده اند (۴۶) . سریه ای بسرکردگی جعفر بن ابی طالب
وزید بن حارثة و عبدالله بن رواحه . مأمور «بلاق» در خاک شام شده اند
(۴۷) . غالب بن عبدالله کنانی مأمور ارشاد «بنی مدلج» شده است (۴۸)
و نعمان بن عبدالله الیمنی بارشاد «بنی ضمره» مأمور شد (۴۹) عمرو بن
امیه الضمری بارشاد «بنی الدیل» مأموریت پیدا کرد (۵۰) عبدالله بن
سهیل بن عمرو العامری بارشاد «بنی عیس» مأمور شد (۵۱) جیشی
سرکردگی ابو عبیده بن الجراح مأمور «ذات العقبه» شد (۵۲) جیشی بسر
کردگی عمر الخطاب به «زبیه» مأمور شدند (۵۳)

جیشی بسرکردگی علی بن ابیطالب علیه السلام مأمور «فدک» شد (۵۴)
سریه ای بسرکردگی ابوالعوجاء السامی که تمام سربازانش شهید شدند
(۵۵) . سریه ای بسرکردگی عکاشة بن محصن بن حرنان الاسدی واسد
بن خزیمه که مأمور «الغمره» شده اند (۵۶) سریه ای بسرکردگی
ابوسامه بن عبدالاسد بن هلال المخزومی که مأمور «قطان» شده اند (۵۷)

۴۶ - التنبیه والإشراف - صفحه ۲۱۹

۴۷ - تاریخ یعقوبی - ۵۶ - التنبیه والإشراف - ۲۳۰

۴۸ - تاریخ یعقوبی - ۵۶ - تاریخ یعقوبی - ۵۷

۴۹ - تاریخ یعقوبی - ۵۶ - تاریخ یعقوبی - ۵۷

۵۰ - تاریخ یعقوبی - ۵۸ - التنبیه والإشراف - ۲۱۹

۵۱ - تاریخ یعقوبی - ۵۷

۵۲ - تاریخ یعقوبی - ۵۸ - التنبیه والإشراف - ۲۱۹

۵۳ - تاریخ یعقوبی - ۵۸

۵۴ - تاریخ یعقوبی - ۵۸ - التنبیه والإشراف - ۲۱۹

۵۵ - تاریخ یعقوبی - ۵۸ - التنبیه والإشراف - ۲۱۲

جیشی بسر کردگی محمد بن مسلمة الانصاری که مأمور «قرطبه» شده‌اند
(۵۸) سریه‌ای بسر کردگی بشیر بن سعد الانصاری که مأمور «فدک»
شده‌اند (۵۹). سریه‌ای بسر کردگی بشیر بن سعد الانصاری که مأمور
«فروخان» از سرزمین خیبر شده‌اند (۶۰) سریه‌ای بسر کردگی عبدالله
بن رواحه الانصاری که دوبار مأمور «خیبر» شده‌اند (۶۱) عبدالله بن
انیس الانصاری برای سرکوبی خالد بن سفیان مأمور شده‌است (۶۲) جیشی
بسر کردگی عینه بن حصن بن حذیفه بن بدد الفزازی مأمور «بلعبر» شدند
(۶۳) سریه‌ای بسر کردگی کعب بن عمیر الانصاری مأمور «ذات أطلاح»
شده‌اند (۶۴) جیشی بسر کردگی عمرو بن العاص مأمور «ذات الاسلاسل» در
سرزمین شام شده‌اند (۶۵) سریه‌ای بسر کردگی عبدالله بن ابی حدر
الاسلمی که مأمور «اضم» شده‌اند (۶۶) عبدالله بن ابی حدر الاسلمی که مأمور
«الغابه» شد و رقاعه بن زید الجشمی را کشت (۶۷) سریه‌ای بسر کردگی
عبدالرحمن بن عوف مأمور «کلب» شدند (۶۸) سریه‌ای بسر کردگی

(۵۸) تاریخ الیعقوبی - ۵۸ - التنبیه والاشراف - ۲۱۸

(۵۹) تاریخ الیعقوبی - ۵۸ - (۶۰) تاریخ الیعقوبی - ۵۸

(۶۱) تاریخ الیعقوبی - ۵۸ - التنبیه والاشراف - ۲۲۵

(۶۲) تاریخ الیعقوبی - ۵۸ - التنبیه والاشراف - ۲۱۲

(۶۳) تاریخ الیعقوبی - ۵۸

(۶۴) تاریخ الیعقوبی - ۵۹ - التنبیه والاشراف - ۲۳۰

(۶۵) تاریخ الیعقوبی - ۵۹ - التنبیه والاشراف - ۲۳۱

(۶۶) تاریخ الیعقوبی - ۵۹ - التنبیه والاشراف - ۲۲۹

(۶۷) التنبیه والاشراف - ۲۲۹ - تاریخ الیعقوبی - ۵۹

عمیر بن عدی بن خرشه الاوسی که مأمور سرکوبی «عسما» دختر مردان
شدند (۶۹) سالم بن عمیر الانصاری مأمور دفع «ابی عفک» شد (۷۰)
سریه‌ای بسر کردگی محمد بن مسلمة الانصاری مأمور سرکوبی کعب بن
الاشرف اليهودی شد (۷۱) منذر بن عمرو الانصاری برای ارشاد اهل
نجد فرستاده شد (۷۲) عاصم بن ثابت بن ابی الاقح الانصاری مأموریت
ارشاد پیدا کرد (۷۳) سریه‌ای بسر کردگی عمرو بن امیة الضمری و
مسلمة بن اسلم بن حریش برای دفع ابی سفیان مأمور «کک» شدند (۷۴)
سریه‌ای بسر کردگی ابو عبیده بن جراح الفجری به «سیف البحر» مأمور
شدند (۷۵). سریه‌ای بسر کردگی سعد بن عبادة الخزرجی مأمور معالی
بنام «غمیم» شدند (۷۶).

سریه‌ای بسر کردگی ابو عبیده بن جراح که به «کوه‌های آجا» و
«سلمی» مأمور شدند (۷۷). سریه‌ای بسر کردگی محمد بن مسلمة الانصاری
که به «ذی العقبة» مأموریت داشتند (۷۸). سریه‌ای بسر کردگی عبد
الرحمن بن عوف که مأمور «دومة الجندل» شده‌اند (۷۹). زید بن حارثه

۲۶۹ التنبیه والاشراف - ۲۰۶ . ۷۰۵ التنبیه والاشراف - ۲۰۶

۲۷۱ التنبیه والاشراف - ۲۰۹ ۷۲۵ ۷۳ التنبیه والاشراف -

صفحه ۲۱۲

۲۷۴ التنبیه والاشراف ۲۱۳ ۷۵۵ التنبیه والاشراف ۲۱۷

۲۷۶ التنبیه والاشراف ۲۱۸ ۷۷ التنبیه والاشراف ۲۱۹

۲۷۸-۲۷۹ التنبیه والاشراف - ۲۱۹ .

مأمور شد که «انقرقه» از نواحی «وادی القری» داسر گوئی کند (۸۰).
 عبدالله بن عتیک مأمور شد که «ای دافع» را در خیبر سرگوئی کند (۸۱).
 سریه ای سرکردگی کرز بن جابر النهری برای سرگوئی «عرین»
 بناحیه «قیام» رفت (۸۲). سریه ای سرکردگی عمر بن الخطاب به «تربه»
 رفت (۸۳). سریه ای سرکردگی ابوسکر بناحیه «ضریه» رفت، تا بنی
 «کلاب» را سرگوئی کند (۸۴). غالب بن عبدالله اللبثی با سریه ای مأمور
 ناحیه «انقره» شد (۸۵). بشیر بن سعد الانصاری با سریه ای به «یمن» و «جبار»
 رفت (۸۶). سریه ای سرکردگی ابوالعوجاء سلمی مأمور سرگوئی بنی
 سلمی شدند (۸۷). سریه ای سرکردگی حبیصة بن مسعود مأمور «فدک»
 شدند (۸۸). سریه ای سرکردگی غالب بن عبدالله اللبثی مأمور دفع بنی
 العلوج، در «کدبه» شدند (۸۹). سریه ای سرکردگی غالب بن عبدالله
 اللبثی مأمور «فدک» شدند (۹۰). سریه ای سرکردگی شجاع بن وهب
 الاسدی مأمور دفع بنی عامر، در «رکبه» شدند (۹۱). سریه ای سرکردگی
 ابو عبیده بن الجراح مأمور «چینه» شدند (۹۲). سریه ای سرکردگی
 ابو قتاده بن النعمان مأمور «خضرة الارض» شدند (۹۳). سریه ای سرکردگی
 ابو قتاده بن النعمان برای دفع «بطن» اضم، رفتند (۹۴). سریه ای سر
 کردگی اسامة بن زید بدو موضع «بیتی» و «ازدود» از خاک فلسطین رفتند

۸۰-۸۱-۸۲ التبیة والاشراف - ۲۲۰.

۸۳-۸۴-۸۵ التبیة والاشراف - ۲۲۷. ۸۶-۸۷ التبیة والاشراف

- ۲۲۸.

۸۸-۸۹-۹۰ التبیة والاشراف - ۲۲۹. ۹۱-۹۲ التبیة و

الاشراف - ۲۳۰.

۹۳-۹۴-۹۵ التبیة والاشراف - ۲۳۱.

(۹۵). سریه ای سرکردگی خالد بن ولید برای سرگوئی «بنی عبد المذان»
 مأموریت پیدا کردند (۹۶). سریه ای سرکردگی عیسی بن ایطال لب «تربه»
 به «یمن» رفت (۹۷).

سرایای اطراف «تربه»

سریه ای سرکردگی خالد بن ولید مأمور خراب کردن بت عزی
 در «تلة الیمانیة» شد (۹۸). سریه ای سرکردگی عمرو بن العاص برای
 خراب کردن و از میان برداشتن «سواع» و مأمور «دهاط» شد (۹۹).
 سریه ای سرکردگی سعد بن زید الاشجلی مأمور خراب کردن «تغانة» مناة
 شد (۱۰۰). سریه ای سرکردگی خالد بن سعید مأمور «عرة» شد (۱۰۱).
 سریه ای سرکردگی هشام بن العاص مأمور «یلملم» شد (۱۰۲). سریه ای
 سرکردگی طفیل بن عمرو الدوسی مأمور از میان بردن بت «ذی الکفین»
 شد (۱۰۳). سریه ای سرکردگی خالد بن ولید مأمور بنی جذیمة بن عامر
 بن عبدمناة شدند (۱۰۴).

نتیجه غزوات و سرایا این شد که مسلمانان، سراسر حاشیه شرقی
 بحر قلزم (بحر احمر) که شامل حجاز و یمن است و قسمتی از خاک
 حضرموت و عربستان مرکزی را بدست آوردند و برخاک عمان نیز دست
 پیدا کردند. (بقره شعاعه یک نگاه کنید).

۹۵-۹۶-۹۷ التبیة والاشراف - ۲۳۸.

۹۸-۹۹-۱۰۰ التبیة والاشراف - ۲۳۳.

۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳ التبیة والاشراف - ۲۳۳.

۱۰۴-۱۰۵ التبیة والاشراف - ۲۳۴.

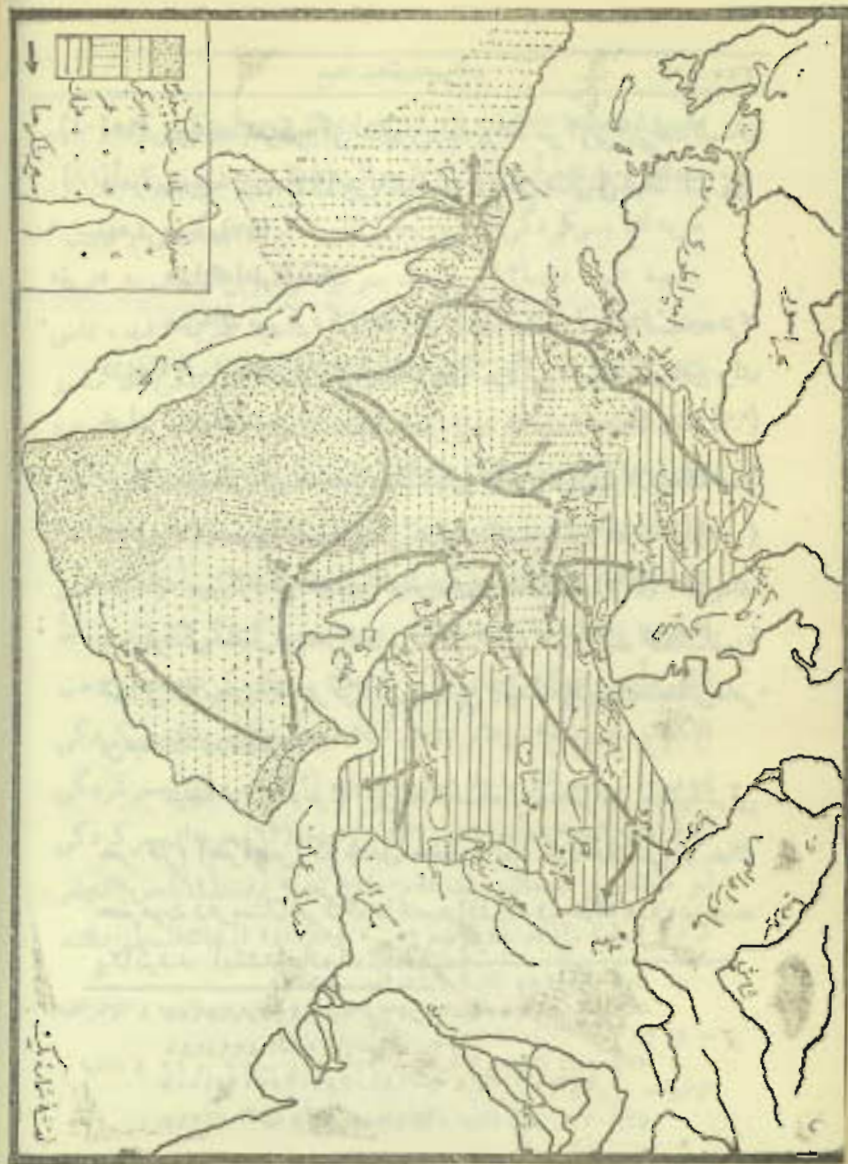
مرز مینهائی که در ایام خلافت ابو بکر بمقتصرات
اسلامی افزوده شد:

ابو بکر بن ابی قحافة روز دوازدهم ربيع الاول سنة يازده هجرى
بغلافت رسید. گروهی نظیر طليحة بن خويلد الاسدي واسود العنسی ومسيلمة
بن حبيب الحنفی وسجاح بنت حارث بمخالفت برخاستند ولی مأمورین
ابو بکر آنها را بجای خود نشانیدند.

پس ابو بکر خالد بن ولید ومثنی بن الحارثه را برای فتح عراق فرستاد
ایشان بشهر «باقیا» در آمدند و آنجا را فتح کردند و از آنجا بدشهر
«کسکر» رفتند و آنجا را گشودند، پس از فتح این محل بایکی از سلاطین
محل بنام «جایان» رو برداشتند و او را شکست دادند از آنجا به «فرات»
بادقلی رفتند و از آنجا بسرزین «حیره» در آمدند و پس از شکست نعمان
وارد «خورتی» شدند (۱۰۵).

پس ابو بکر لشگریانی بسرکردگی یزید بن ابی سفیان
وعمر و العاص و ابو عبیده بن الجراح و شرحبیل بن حسنة تجهیز کرد و
خالد بن ولید را نیز از عراق احضار کرد و با ایشان بجنك رومیان بشام
فرستاد. سپاهیان مواضع «بصری» و «حوران» و «البثیه» و «بلقاء» را
متصرف شدند. رومیان در دو محل یعنی «اجنادین» و «مرج الصفر»
باسپاهیان اسلام رو برداشتند و مسلمانان بر ایشان پیروز شدند و لشگریان
اسلام بدمشق رسیدند و این شهر را محاصره کردند و در همین ایام یعنی
بیست و دوم جمادی الاخره سنة سیزده هجرى ابو بکر در سن شصت

۱۰۵ «تاریخ یعقوبی» ۱۰۹ و ۱۱۰ - تاریخ طبری ۵۱



و سه سالگی داد فانی را بدرود گفت (۱۰۶).

وقایع مهم و قابل ذکر دوران خلافت ابوبکر را میتوان بشرح زیر نام برد: وقعة المذار، وقعة الولجة و وقایع الیس، اغشیا، المقدوم فرات بادقلى، سوانح حیره، وقایع انبار و کوفی و عین التمر، منازعات دومة الجندل، حصید، تخافس و فراس و بزمک (۱۰۷) پس از این جنگها که بیشتر سربازان اسلام در آنها فاتح بودند، ابوبکر توانست بر اراضی حزموت و بامه و یحربین و از شمال شبه جزیره عربستان تا حدود دمشق دست پیدا کند و از جنوب و مشرق و شمال به حدود متصرفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگراید.

سرزمینهایی که در ایام خلافت عمر بن الخطاب بمتصرفات اسلامی افزوده شد:

عمر بن الخطاب در بیست و دوم جمادی الاخره سنه سیزده هجری بمسند خلافت نشست ابتدا با ابو عبیده که در شام بود نامه ای نوشت و دستور داد که او به «حمص» برود و آنجا را فتح کند. در این موقع شهر «دمشق» در محاصره بود و صاحب دمشق دروازه شهر را برای ابو عبیده گشود و شهر دمشق در درجه سنه چهارده بدست مسلمین افتاد. اردن نیز در همین ایام بدست سربازان اسلام افتاد عمرو بن العاص و خالد «بلک» و «ارض البقاع» را فتح کردند از اینجای که سربازان ابو عبیده

۱۰۶. التیبه والإشراف - ۲۴۸

۱۰۷. تاریخ طبری جزء ثانی صفحات ۵۱۹ - ۶۱۲ تاریخ الطبری جزء

ثانی صفحات ۱۰۶ - ۱۱۷ التیبه والإشراف - صفحات ۲۴۷ - ۲۵۰

به «حمص» رفتند و شهر را در محاصره گرفتند اهالی شهر تسلیم شدند و قبول خراج کردند. سربازان اسلام از «حمص» بدمشق آمدند عمر بن خطاب دوباره با ایشان دستور پیشرفت داد سربازان اسلام پس از پیشرفت با امایان صاحب روم و یبرود شدند، جنگ عظیمی در سنه شانزده هجری برپا شد و در میان شکست خوردند سپس اهالی حلب و قسرین و منبج قبول خراج کردند سپس عمر بن الخطاب نامه ای با ابو عبیده نوشت و او را مأمور فتح بیت المقدس کرد (۱۰۸).

ستون دیگری از سربازان اسلام بر سر کردگی ابو عبیده بن مسعود تقی بامتنی بن حارثة الشیبانی مأمور فتح عراق شدند و در محلی بنام «باروسما» با سربازان ایران روبرو شدند سربازان ایرانی شکست خوردند و «باروسما» بدست مسلمین افتاد گروه دیگری از مسلمین بر سر کردگی جبر بن عبد الله بکوفه درآمدند و از آنجا خارج شدند و در وقایع «المذار» و «النجيلة» فاتح شدند. سعد بن ابی وقاص در این وقت بقادسیه درآمد عتبه بن غزو ان هم گروه های «دجله» و «رابله» و «ایرقباذ» و «میسان» را گشود بالآخره هدایت هم پس از یک ماه و نیم محاصره در سنه شانزده هجری بدست مسلمین فتح شد (۱۰۹).

عمرو بن العاص از عمر اجازه خواست تا بمصر لشکر کشد و آن نواحی را تصرف در آورد؛ هنگامیکه در آخرین قسمت خاک فلسطین ۱۰۸۵ تاریخ الطبری جزء ثانی صفحات ۱۱۸ - ۱۲۰ تاریخ طبری جزء ثانی صفحات ۶۲۴ - ۶۳۰ ۱۰۹. تاریخ الطبری جزء ثانی صفحات ۱۲۰ و ۱۲۴ تاریخ الطبری جزء ثانی صفحات ۶۳۰ - ۶۶۰ تاریخ طبری جزء ثالث صفحات ۱ - ۹۴

بنی دو رفح بود بریدی از عمر بن خطاب رسید. عمر بن العاص از آن جا به قریه ای نزدیک «عریش» و از آنجا به «فرما» و «امدین» درآمد و پس از سه ماه کشمکش به «اسکندریه» رسید. در اینجا هم قتل و غارت زیادی کرد (۱۱۰).

ابو عبیده بن جراح نیز بر زمین جزیره درآمد و شهرهای «رقه» و «سروج» و «رها» و «نصیبین» و سایر شهرهای جزیره را خراجگذا کرد (۱۱۱).

سعد بن ابی وقاص از مدائن به مرزنامه نوشت و تمرکز قوای ایرانیان را در جلولا، بدو گوشزد کرد و در سنه شانزده هجری لشکریان ایران در جلولا نیز شکست خوردند و بازگرد باصفهان وری و طبرستان و مرز فرار کرد و بدست آسیابانی کشته شد و اوضاع داخلی ایران بسیار آشفته و درهم شد (۱۱۲).

در سنه بیست هجری میسر بن مسروق العبسی بخاک روم وارد شد و در سال بیست و یک هجری نهادند فتح شد عمر بن العاص پس از فتح «برقه» به «طرابلس» افریقا رفت و آنجا را نیز بگشود «دات» و «فزان» را سر باز است اسلام گشودند و روی به «نوبه» آوردند

۱۱۰ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحات ۱۲۵-۱۲۶ - تاریخ طبری جزء ثالث - ۱۹۵-۲۰۲

۱۱۱ تاریخ یعقوبی جزء ثانی ۱۲۸ - تاریخ طبری جزء ثالث صفحات ۱۳۲-۱۴۲ - ۱۵۶-۱۶۱

۱۱۲ تاریخ یعقوبی جزء ثانی - ۱۶۸-۱۶۹ - تاریخ طبری جزء ثالث صفحات ۲۴۴-۲۴۹

ولی عده ای از لشکریان اسلام در «نوبه» بقتل رسیدند (۱۱۳).

مغیره بن شعبه و بقولی هاشم بن عتبة بن ابی وقاص در سنه ۲۲ هجری آذربایجان را فتح کرد و اصطخر و اهواز بدست ابو موسی اشعری در سال ۲۳ گشوده شد و در همین سال عبدالله بن بدیل بن ورقا همدان و اصفهان را فتح کرد وری بدست قریظ بن کعب الانصاری گشوده شد و عسقلان را معاویه بن ابی سفیان فتح کرد و حبیب بن مسامة الفهری بار مینیه روی آورد.

بالآخره عمر روز بیست و ششم ذی الحجة سنه بیست و سه هجری بدست ابولؤلؤ باخنجر مسمومی کشته شد در دوران خلافت خلیفه ثانی حدود متصرفات اسلامی از طرف مشرق با اصطخر و اصفهان و قم و همدان رسید و از طرف شمال به «اربل» و موصل و نصیبین و حلب ادامه پیدا کرد و از طرف مغرب بخاک مصر و سواحل شرقی بحر الروم پیش رفت (۱۱۴).

سرزمین هانی که در ایام خلافت عثمان بن عفان به متصرفات اسلامی اضافه شد:

عثمان بن عفان در بیست و نهم ذی الحجة سنه ۲۳ هجری خلیفه مسلمین شد. سران لشکرها هم مسلمانان در جهات مختلف عالم به پیشرفت خود ادامه دادند. مغیره بن شعبه پس از فتح همدان بری رفته وری را محاصره کرده بود. گروهی بر آنند که وی در سنه بیست

۱۱۳ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحات ۱۳۳-۱۳۴

۱۱۴ تاریخ یعقوبی جزء ثانی صفحات ۱۳۴-۱۳۷ - تاریخ طبری جزء ثالث

صفحات ۲۲۳-۲۳۵ و صفحات ۲۵۱-۲۵۵

و چهار هجری یعنی در دوران خلافت عثمان بدست مسلمین افتاد عمرو بن العاص در سنه بیست و پنج اسکنندریه را نیز فتح کرد (۱۱۵) و در همین سال عثمان بن ابی العاص یقفی «سابور» را گشود (۱۱۶) و در سنه بیست و هفت هجری عبدالله بن سعد بن ابی سرح «افریقید» را فتح کرد و عبدالله بن زبیر را برای رساندن خبر فتح به عثمان ، بمدینه فرستاد و بالشکری بدر زمین «نوبه» رفت تا آنجا را بگشاید «قبرس» هم بدست معاویه بن ابی سفیان فتح شد (۱۱۷).

عثمان بن عفان ابوموسی اشعری را عزل کرد و عبدالله بن عامر را بجای او فرستاد. عبدالله به بصره در آمد و لشکریانی برای فتح «سابور» و «فسا» و «داراچرد» و «اصطخر» فرستاد لشکری که برای فتح اصطخر رفت سرگرد کی عیبدالله بن معمر التمیمی بود که بقتل رسید و عمر بن عیبدالله جای او را گرفت و با پایداری تمام شهر اصطخر را فتح کرد و عبدالله بن عامر نیز با اصطخر در آمد. عبدالرحمن بن سمره به جستان رفت و با تحمل مصائب و سختیها «زرنج» را بگشود (۱۱۸).

هنگامی که عثمان ولایت بصره را به عبدالله بن عامر داد و سعید بن العاص را والی کوفه کرد بایشان نوشت: هر کدام زود تر خراسان را فتح کنید امیر آنجا خواهید شد یکی از دهقانان خراسان عبدالله

۱۱۵) تاریخ الطبری جزء ثانی - ۱۱۶

۱۱۶) « » « » ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۷) « » « » ۱۱۷ - ۱۱۸ - تاریخ طبری جزء ثالث - ۳۱۵

۱۱۸) « » « » ۱۱۸ - ۱۱۹ - تاریخ طبری جزء ثالث -

۲۵۱ - ۲۵۷ - ۳۱۹

بن عامر را از راه کوتاهی به «قوس» برد و از آن جا به نیشابور رسانید عبدالله در سنه ۳۰ نیشابور را فتح کرد و با اهالی طبرستان از در مصالحه در آمد و «ابر شهر» را بعد از محاصره بگشود و احنف بن قیس را به «هران» و «مروروز» فرستاد. اهالی هرات از در اطاعت درآمدند و مروروز را بانیروی لشکریان فتح کرد و طالقان و فاریاب و طخارستان را بمتصرفات اسلامی افزود و تا از آب بلخ نیاشامید نزد عبدالله بن عامر برگشت عبدالله پس از تسلط بر این نقاط نزد عثمان برگشت خراسان را در این زمان بچهار قسمت کردند ، قسمتی را بقیس بن المیثم سلمی و قسمتی را به راشد بن عمرو الجدیدی و قسمتی را به عمران بن الفضیل و قسمت چهارم را به عمرو بن مالک الخزاعی دادند (۱۱۹).

أمیر بن الأحمر الیشکری مأمور خراسان شد و عمرو در آمد ولی زمستان بدو مهلتی نداد تا کاری انجام دهد. عبدالله بن عامر هم به بصره برگشت و از آنجا بکرمان وارد شد. در کرمان قحطی سختی روی کرد و قیمت یک قرص نان بیست دینار رسید. قیس بن هیشم بن الصلت که بر رومی از خراسان حکمران بود بطاخارستان رفت و آنجا را فتح کرد عثمان بن عفان حبیب بن مسلمة الفهری را بخراسان فرستاد و او هم قسمتی از خاک ارمستان را فتح کرد. سلمان بن ربیعة الباهلی نیز حبیب بن مسلمة را در فتح ارمستان کمک کرد. (۱۲۰).

عثمان ، سلمان بن ابی ربیعة را مأمور کرد تا تمام خاک ارمستان را

۱۱۹) تاریخ الطبری جزء ثانی - ۱۱۹

۱۲۰) تاریخ الطبری جزء ثانی - ۱۱۹ - ۱۲۰

فتح کند. سلمان؛ تا یاققان پیش رفت و مردم این شهر با او از در مصالحه در آمدند از آنجا به «برذعه» رفت و ساکنان این شهر را خراجگذار کرد. و از آنجا به «شروان» و «لکز» و «شاران» و «فیازن» رفت و این مواضع را بگرفت. از رودخانه «بلنجر» بگذشت و در آن طرف رود خانه باخاقان پادشاه «خزیر» رو برو شد و قتالی سخت بین آن دو لشکر در گرفت (۱۲۱). عثمان جیشی بسر کردگی معاویه بن قسطنطنیه فرستاد و این لشکر چند شهری را بتصرف در آورد. در سنه سی هجری سعید بن العاص مأمور فتح طبرستان شد. سعید از راه قومس بخرجان رفت تا «لمیسه» پیش راند و ساکنان آنجا را از دم تیغ گذراند و با قلمه نشینان قرار گذاشت که اگر در قلمه را بروی او بکشایند یک تن از ایشان را نخواهد کشت. ایشان هم در قلمه را کشتند و سعید غیر از یک تن تمام ایشان را کشت. بالینکه سعید با مردم اینجا صلح کرد ولی پس از چندی اهالی جرجان سر از مصالحه باز ییچیدند و کار را بجائی رسانیدند که از وحشت و ترس اهالی جرجان کسی را یارای آن نبود که از راه قومس بخراسان رود (۱۲۲).

عثمان هم در هیجدهم ذی الحجه سنه سی و پنج هجری بقتل رسید و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر مسند خلافت مسلمین نشست.

✽ ✽ ✽

حدود متصرفات مسلمین در دوران خلافت

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

چون امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت رسید دست عمال عثمان را از شهرها کوتاه کرد و قثم بن عباس را والی مکه کرد و عبید الله بن عباس را یمن فرستاد و قیس بن سعد بن عباد را حاکم مصر کرد و عثمان بن حنیف را بحکومت «بصره» فرستاد.

از وقایع زمان امیر المؤمنین جنگ «جمل» در «خریبه» در جمادی الاولی سنه ۳۶ را میتوان ذکر کرد. معاویه هم در شام ادعای خلافت داشت. این وقایع و نظیر آنها کم و بیش اختلافی در امور خلافت و حکومت اسلامی بوجود آورد. امیر المؤمنین پس از اینکه سر و سامانی بجهنگ جمل داد، جمده بن هبیره بن ابی وهب مخزومی را بخراسان فرستاد. و ماهویه، مرزبان مرو دستور جمده را بپذیرفت و قرار شد وظیفه و خراج را چنانکه در گذشته میدادند بپردازد (۱۲۳).

معاویه خاك شام را هم برای خود کافی نمیدانست و نامه هائی با اطراف من جمله عمال امیر المؤمنین مینوشت و ایشانرا به پشتیبانی خویش دعوت میکرد. خبر به امیر المؤمنین رسید که معاویه خود را برای جنگ و قتال آماده میکند. امیر المؤمنین از کوفه به مداین آمد و از آنجا به جزیره رفت. پس از گذشتن از «رقه» خیال داشت بجانب شرقی فرات رود تا بصفین دست یابد. در ذی الحجه سنه ۳۶ معاویه را دعوت بانهادن یگانگی کرد، معاویه بپذیرفت تا در سنه ۳۷ جنگ شروع شد

و چهل روز طول کشید تا پس از اینکه طرفداران معاویه قرآنرا بر سر نیزه کردند و حمله‌های دیگر بکار زدند و بپایه خلافت معاویه را محکمتر کردند. (۱۲۴).

امیر المؤمنین بکوفه برگشت و نامه‌هایی بممال خود نوشت و ایشانرا فرا خواند و دستور داد آنچه از مال مسلمین یا خود دارند بیاورند. امیر المؤمنین سراسر دوران خلافتش که از چهار سال و ده ماه تجاوز نکرد، صرف مخالفت با کارشکنان و مخالفان شد تا در نوزدهم رمضان سنه ۴۰ بدست عبدالرحمن بن ملجم شهید گشت (۱۲۵).

* * *

حدود متصرفات مسلمین در دوران بنی امیه :

معاویه بن ابی سفیان در ذی القعدة سنه چهل هجری در کوفه خلیفه مسلمین شناخته شد. از کوفه بشام رفت و بار و میان از در صلح در آمد حکومت بصره را به عبدالله بن عامر داد. عبدالرحمن بن سمره با اتفاق عبدالله بن خازم سلمی بخراسان رفتند و بلخ و کابل را فتح کردند معاویه عبدالله بن دراج را بحکمرانی عراق فرستاد (۱۲۶).

زیاد بن ابی سفیان بدستور معاویه، حکم بن عمر و الغفاری را والی خراسان کرد. حکم بن عمر و در سنه ۴۴ بخراسان روی آورد. ازهرات بگذشت و «جوزجانان» را فتح کرد. مهلب در این جنگ با حکم بن عمر بود و در سختگیری و شدت مشهور بود مردم «جوزجانان»

(۱۲۴) تاریخ البیوقی جزء ثانی - ۱۶۰-۱۶۶.

(۱۲۵) < < ۱۸۴-۱۹۰.

(۱۲۶) < < ۱۹۳-۱۹۴.

نیز در مقابل سر بازان اسلام بایزاری کردند، قحط و غارت شهر روی کرد و اهالی بخوردن چهار پایان افتادند. حکم بن عمر و در این وقت در گذشت و ربیع بن زیاد الحارثی جای او را گرفت. عبدالله بن عقبه ثقفی در همین تاریخ خوارزم را بگشود (۱۲۷).

حسن بن علی علیه السلام در ربیع الاول سنه ۴۹ هجری در گذشت و در همین سال معاویه پسر خود یزید را بولایت عهد بر گزید و او را با سفیان بن عوف الغامدی بچنگ روم فرستاد و ایشان تا قسطنطنیه پیش رفتند و در سنه ۵۰ معاویه عقبه بن نافع فهری را با فریقیه فرستاد آنجا را بگشود و در همین سال شهر «قیروان» را بساخت (۱۲۸).

معاویه بن سواد بن همام را مأمور هندوستان کرد این سواد به مکران در آمد و چند ماهی در آنجا بماند و بچنگ «قیقان» رفت. این سواد کشته شد و وعده‌ای از سر بازان اسلام نیز از دم تیغ گذشتند. مابقی به مکران باز گشتند. زیاد بن سنان بن سلمة الهذلی را بمکران فرستاد. او هم در مکران بماند تا زیاد، راشد بن عمرو البعیری را بچنگ «قیقان» فرستاد. راشد پس از قتل و خونریزی توانست بلاد سند و هند را تسخیر کند (۱۲۹).

معاویه عبیدالله بن زیاد را بولایت خراسان و غور هند برگزید. عبیدالله بخراسان رفت، پس از فتح بخارا رودخانه بلخ را قطع کرد و پس از قتل شدید این نواحی را فتح کرد (۱۳۰).

(۱۲۷) تاریخ البیوقی جزء ثانی - ۱۹۸.

(۱۲۸) < < ۲۰۴-۲۰۹.

(۱۲۹) < < ۲۱۱-۲۰۹.

(۱۳۰) < < ۲۱۱-۲۱۱.

معاویه سعید بن عثمان بن عفان را بنواحی خراسان مأمور کرد؛ سعید به بخارا رسید. «ملک» بخارا «خاتون» یا سعید از در مصالحه درآمد و این زمانی نگذشت که با او به مخالفت برخاست. سعید هم با اهالی بخارا جنگ سختی کرد و آنجا را فتح کرد و روی بسمرقند آورد و شهر را در محاصره گرفت. بالاخره اهالی دروازه شهر را برای او گشودند و سعید هم پس از فتح بسمرقند نزد معاویه بازگشت. معاویه هم پس از نوزده سال و هشت ماه خلافت در نیمه رجب سنه ۶۰ هجری دار فانی را بدرود گفت (۱۳۱).

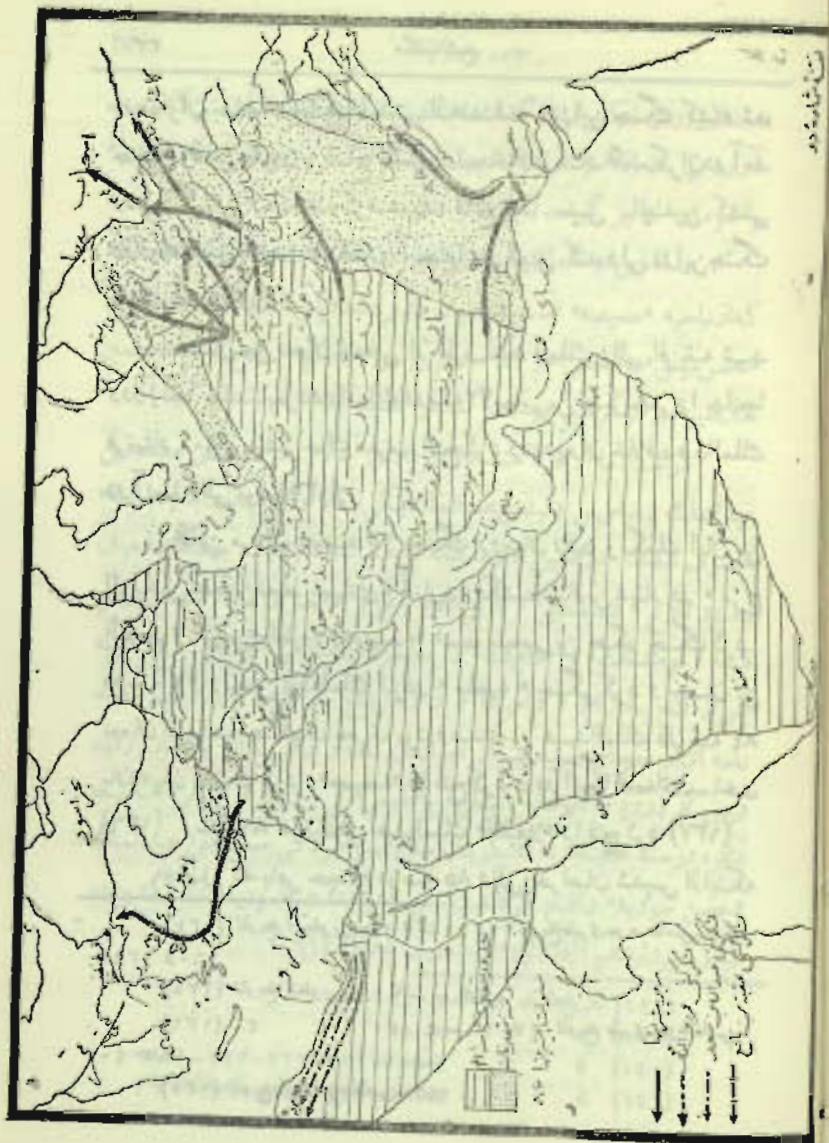
یزید بن معاویه به جای پدر بر مسند خلافت نشست و سام بن زیاد را بخراسان فرستاد، خوارزم را فتح کرد و با حیل و «طرح خون» را بکشت و سغد را منصرف شد. چون خبر مرگ یزید به سام رسید، عبدالله بن خازم سامی را به جای خود گذاشت و از خراسان بمرکز خلافت رفت. اوس بن ثعلبه بطالقان رفت و در جنگهایی که با اهالی طالقان و ترکان کرد فاتح شد. (۱۳۲).

در سنه شصت هجری مالک بن عبدالله بکنک اهالی سوریه رفت و جناده بن ابی امیه داخل جزیره رودس شد و مرکز آنرا خراب کرد (۱۳۳). و در سنه ۷۸ مهلب بن ابی صفرة والی خراسان شد، مهلب در خاک سغد تا «کش» پیش رفت و ملک سغد با او از در مصالحه درآمد. حجاج نفوذ رسد و هند را به سعید بن اسام بن زرعة الکلابی سپرد. سعید

(۱۳۱) تاریخ الطبری ج ۱ - ۲۱۲ و ۲۱۱

(۱۳۲) < < < ۲۲۵

(۱۳۳) تاریخ طبری ج ۱ - ۲۳۸



در مکران همانند و بچنگ قسمتی از هندرفت و در این جنگ کشته شد
 حجاج، و تنجین هارون بن ذراع النوری را بهای او فرستاد تنجین مکران درآمد
 و در جنگهایی که در هند کرد همیشه فاتح بود. سپس با چندین کشتی
 روی به مدیله آورد و سلطان آنجا را سرکوبی کند ولی در این جنگ
 کشته شد (۱۳۴).

حسان بن نعمان غسانی از طرف عبد الملك والی افریقیه شد
و در آنجا بمبادت بمر عبد الملك در سنه ۷۷ موسی بن نصیر را بمی را بدانجا
فرستاد ، موسی بیشتر خاک مغرب را فتح کرد و در دوران خلافت عبد الملك
در آنجا والی بود (۱۳۵).

محمد بن مروان در سنه ۷۵ به جنگ رومیان رفت و بكمك ابلان بن
الوليد بن عقبه بن معيط بسياري از آنان را بكشت دينار بن دينار در « مرج
الشحم » كه بين « ملطيه » و « مصيصه » است با يحيى بن حكيم جنگ كرد .
در سنه ۷۷ وليد بن عبدالملك نيز در « ملطيه » جنگي كرد و حسان بن
نعمان فرمانده جنگهاي بحري بود و عبدالله بن عبدالملك در سنه ۸۴
بارو ميان جنگ كرد و « مصيصه » را فتح كرد و در آنجا قلعه اي بساخت
(۱۳۶) سنه ۸۱ عبدالله بن عبدالملك « قاليقلا » را فتح كرد (۱۳۷) .

مفضل که با هر حبیباج در سنه ۸۵ والی خراسان شد پس از این که
(۱۳۴) تاریخ المصطفی جزء ۲۱-۲۲ تاریخ طبری جزء خامس-۱۳۵

1709

(۱۳۵) تاریخ المصوبی جزء ثالث - ۲۲

(۱۳۶) ع ع - ۲۶ - ۲۷. تاریخ طبری جزء خامس -

. ۱۸۰-۲ .

(۱۳۷) ربیع طبری جزء خامس - ۱۴۳.

نهم ماه از دوران حکمرانی او گذشت «بادغیس» را فتح کرد و از غنیمتی که بدست آورد بهربك از سر باز داشت هشتصد درهم رسید و پس از آن «اخرون» و «شومان» را نیز گرفت (۱۳۸).

عسleme بن عبد الملك با يزيد بن جبير در سنه ۸۷ در موضعی بنام «سوسنه» که از ناحیه «مصیصه» است با رومیان رو برو شد و پس از جنگ و خونریزی «حصن بواق» و «حصن اخرم» و «حصن بولس» و «وققم» را فتح کردند در همین سال قتیبه برای گرفتن «بیکند» لشکر کشید (۱۳۹).

در جمادی الاخره سنه ۸۸ سر بازان اسلام بسر کردگی مسلمة بن عبد الملك و عباس بن ولید بن عبد الملك یکی از قلاع رومیان را بنام «طوانة» متصرف شدند. در همین سال مسلمة بن عبد الملك دوباره بچنگ رومیان رفت و قلاع «قسطنطین» «وغزاله» «الخرم» را تصرف کرد. در مشرق هم قتیبه «نومشکشت» و «رامیشنه» را به متصرفات اسلامی افزود (۱۶۰). قتیبه پس از فتح بخارا و «رامیشنه» از راه بلخ بازگشت و بفاریاب رسید نامه ای از حجاج رسید پس از خواندن نامه از راه بیابان به بخارا رفت و پس از ورود به خرقانه «مغلی» با جمعی رو برو شد و آنرا شکست داد، در سنه هشتاد و نه لشکریان اسلام بسر کردگی مسلمة بن عبد الملك «حصن سوریه» را فتح کردند و سپس «مرقله» و «قمودیه» را بگشودند. عباس بن ولید هم «أذرولیه» را متصرف شد (۱۶۱).

(۱۳۸) تاریخ طبری جزء پنجم - ۱۹۴۰

21A - 5 5 (179)

• 227 - 223 - 222 - 221. October 1940

(١٤١) « « ٢٢٥٤ - تاريخ العقوي جزء ثالث - ٣٦ .

در سال ۹۱ هجری مسالمة بن عبدالمملک جنگ ترکان رفت و تابانی
الابواب پیش رفت و چندین شهر و قلعه را فتح کرد و موسی بن نصیر نیز در
مغرب جنگهایی کرد و چند شهر و قلعه را بگشود (۱۴۲) در همین سال
قتیبه برای بار دوم جنگ مردم «شومان» و «کس» و «سف» رفت
(۱۴۳).

در سال ۹۲ مسالمة بن عبدالمملک و عمر بن ولید قلاع سه کانه ارض
الروم را فتح کردند و مردم «سوسنه» جلای وطن کردند و بارض روم
درآمدند. در همین سال طارق بن زیاد «اندلس» را بگشود.

در سنه نود و سه هجری عباس بن ولید «مسطیه» را که جزء ارض
الروم است بمصرفات اسلامی افزود. مروان بن ولید نیز در جنگ بادومیان
تا «خنجر» پیش رفت و مسالمة بن عبدالمملک پس از لشکر کشی به ارض الروم
«عاسه» و «حصن الحديد» و «غزاله» و «برجمه» را که جزء ناحیه «ملطیه»
بودند جزء خاک اسلام آورد (۱۴۴).

موسی بن نصیر طارق را از پیش رفتن در خاک «اندلس» مانع شد و
بشهر «طلیطله» فرستاد.

در سنه نود و چهار عباس بن ولید «انطاکیه» را فتح کرد و یزید بن ابی
کبشه در خاک سوریه پیش رفت و قاسم بن محمد ققی خاک هند را بمصرفات
مسلمین افزود (۱۴۵).

(۱۴۲) تاریخ طبری جزء خامس صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ - تاریخ یعقوبی
جزء ثالث - ۲۹

(۱۴۳) تاریخ طبری جزء خامس صفحات ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳

(۱۴۴) < < < < ۲۴۶ - ۲۴۷ و ۲۴۸

(۱۴۵) < < < < ۲۵۷ - ۲۵۸

سال نود و پنج نیز سال پیشرفت مسلمین بود عباس بن ولید بن
عبدالمملک در ارض الروم «طولس» و «مرزبانین» و «هرقله» را بگشود
و خاک هند تا «کیرج» و «مندل» بحدود متصرفات مسلمین افزوده شد
و قتیبه بن مسلم «شاس» را فتح کرد (۱۴۶).

و در همین سال قتیبه بن مسلم «کاشغر» را فتح کرد و با مردم چین
بجنگ پرداخت (۱۴۷).

و در سال ۹۶ هجری که سلیمان بن عبدالمملک بر مسند خلافت بود
مسالمة بن عبدالمملک حصن عوف را از قلاع «ارض روم» بگشود (۱۴۸).

و در سال ۹۷ خلیفه یعنی سلیمان بن عبدالمملک جیوشی به
قسطنطنیه فرستاد و سرکردگی ابن نیرو را به پسر خود داد و داد این
لشکر توانست «حصن المرأة» را تسخیر کند. مسالمة بن عبدالمملک
نیز در «ارض روم» پیشرفت هایی کرد و عمرو بن هبیره فزاری هم در دریای
«ارض روم» به پیشرفت هایی نائل شد (۱۴۹).

در سال ۹۸ سلیمان بن برادر خود مسالمة بن عبد المملک را
به «قسطنطنیه» فرستاد و باز دستور داد که در آنجا بماند و سراسر این خاک را
فتح کند. در همین سال شهر «صقالیه» فتح شد. ولید بن هشام و عمرو
بن قیس با مردم انطاکیه جنگ کردند و یزید بن مهاب و جرجان و طبرستان
و دهستان را با جنگهای سخت و خونریزی فراوان بگشود (۱۵۰).

(۱۴۶) تاریخ طبری جزء خامس - ۲۶۳ - ۲۶۴

(۱۴۷) < < < ۲۶۸

(۱۴۸) < < < ۲۸۵

(۱۴۹) < < < ۲۸۶ - تاریخ یعقوبی جزء ثالث - ۴۲

(۱۵۰) < < < ۲۹ - ۳۰۴ - تاریخ یعقوبی جزء ثالث - ۴۳

در سال ۱۰۳ هجری عباس بن ولید بار و میان جنگ کرد دهم
«رساله» را بگشود (۱۵۱) در سنه ۱۰۴ جراح بن عبدالله حکمی که امیر
ارمنیه و آذربایجان بود بآنر کانت جنگ کرد و «بلنجر» و قلعه نزدیک
باین محل را فتح کرد (۱۵۲) سال بعد شهرها و قلاعی که آنطرف خاک
بلنجر بود بگشود و غنیمت بسیاری بدست آورد و مسلم بن سعید با اهالی
شهر «افشین» که از شهرهای سغد است جنگ کرد و با ایشان
مصالحه کرد (۱۵۳) و در سال ۱۰۷ اسد بن عبدالله بجنگ اهالی غرستان
رفت سلطان غرستان از در مصالحه در آمد و قبول دین اسلام کرد و
در همین سال اسد بفور که کوهستان هرات باشد رفت و با اهالی آنجا
جنگ کرد (۱۵۴). در سال ۱۰۸ مسلمة بن عبدالملك از خاک روم
تا «قیساریه» پیش رفت و این شهر را بگشود. ابراهیم بن هشام هم یکی
از قلاع رومیان را فتح کرد. اسد بن عبدالله نیز در مشرق میخواست
«ختلان» را بگیرد و موفق نشد به «قوادیان» در آمد و از مردم آنجا شکست
خورد و این ترانه را از ختلان آمدی - بر و تپاه آمدی - بیدل فر از آمدی -
کودکان محل برای شکست او میخواندند (۱۵۵).

در سال ۱۰۹ عبدالله بن عقبه بن نافع فهری فرمانده جیشی بود که
در بحر الروم بجنگ پرداختند و معاویه بن هشام قلعه «طیبه» را

(۱۵۱) تاریخ طبری جزء خامس - ۳۹۰

(۱۵۲) < < < ۳۶۸ - تاریخ الطبری جزء ثالث - ۵۴

(۱۵۳) < < < ۳۷۳

(۱۵۴) < < < ۳۸۸

(۱۵۵) < < < ۳۸۹

از سر زمین رومیان فتح کرد (۱۵۶).

در سال ۱۱۰ مسلمة بن عبدالملك بآنر کان جنگ کرد و «الآن»
را فتح کرد و معاویه بن هشام موضع «صمالة» را از خاک روم تسخیر
کرد و عبدالله بن عقبه الفهری هم در دریای روم پیش قدمائی کرد (۱۵۷).
در سال ۱۱۲ معاویه بن هشام «خرشنة» و «فرندبه» را که جز
«ماطیه» بود فتح کرد (۱۵۸).

در سال ۱۱۳ مسلمة بن عبدالملك شهرها و قلاعی را در خاک خاتان
ترك بگرفت و پسر خاقان را بکشت و بر آنطرف کو «پای» بلنجر دست
یافت (۱۵۹).

در سال ۱۱۴ معاویه بن هشام و سلیمان بن هشام برای فتح اراضی
روم لشکر کشیدند. معاویه بن هشام تا «اقرن» پیش رفت و سلیمان هم
خود را به «قیساریه» رساند (۱۶۰).

در سال ۱۱۹ ولید بن قعقاع عبسی در خاک روم جنگهای کرد
و اسد بن عبدالله در مشرق در خاک «ختل» قلعه «زغرزك» را فتح کرد و تا
«خداش» پیش راند و با خاقان ترك رو برو شد و او را بکشت و جمع کنیری
از اطرافیان او را از دم شمشیر گذراند (۱۶۱).

در سال ۱۲۰ - سلیمان بن هشام بن عبدالملك در خاک روم «سندره»

(۱۵۶) تاریخ طبری جزء خامس - ۳۹۱

(۱۵۷) < < < ۳۹۷

(۱۵۸) < < < ۴۱۰

(۱۵۹) < < < ۴۲۴

(۱۶۰) < < < ۴۲۵

(۱۶۱) < < < ۴۴۳

را فتح کرد و اسحاق بن مسلم عقیلی قلاع تو مان شاه را فتح کرد و سرزمین
او را خراب کرد (۱۶۲).

در سال ۱۶۱ مسامه بن هشام بن عبد الملك نیز در خاک روم به
پیشرفت‌هایی نائل آمد نصر بن مینار نیز از صفحات ماوراءالنهر سه بار تاخت
و تاز کرد و در دفعه سوم «کورصول» را بکشت (۱۶۳).

در سال ۱۳۲ محمد بن اشعث به «افریقیه» روی آورد پس از خونریزی
زیاد آنجا را فتح کرد (۱۶۴).

در سال ۱۳۹ عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك بن
مروان باندلس رفت و بر آنجا دست یافت (۱۶۵).

در سال ۱۴۳ روح بن حاتم و خازم بن خزیمه وارد خاک طبرستان
شدند (۱۶۶).

در سال ۱۴۴ محمد بن ابی العباس بن عبدالله بن محمد بن علی
امیر المؤمنین بجنگ مردم دیلم رفت (۱۶۷).

در سال ۱۴۹ عباس بن محمد و حسن بن قحطبه و محمد بن اشعث
بجنگ رومیان رفتند و محمد بن اشعث در راه بمرد بمقصد نرسید (۱۶۸).

در سال ۱۵۴ معیوف بن یحیی الحجویری برای جنگ رومیان رفت

(۱۶۲) تاریخ طبری جزء خامس ۴۶۴ و ۴۶۵

(۱۶۳) « ۴ ۸۱۴ و ۹۲۲

(۱۶۴) « جزء سارس - ۱۱۲

(۱۶۵) « ۴ - ۱۴۴

(۱۶۶) « ۴ - ۱۵۴

(۱۶۷) « ۴ - ۱۵۵

(۱۶۸) « ۴ - ۲۸۵



و شبانه بقلعه ای در آمد و ساکنان آنجا را اسیر کرد و غنیمت بسیار بدست آورد و از آنجا به «لافیه» رفت و آنجا را هم بگشود (۱۶۹)

در سال ۱۵۵ - یزید بن حاتم افریقیه را فتح کرد و ابوعاد و ابوحاتم را بگشتد یزید بشهر «قیردان» در آمد (۱۷۰).

در سال ۱۵۹ عباس بن محمد بجنک روم با نرفت و توانست خود را به «انقره» برساند (۱۷۱).

در سال ۱۶۲ یزید بن اسید سلمی قلاع سه گانه «قالقلا» را بگشود و اسیر و غنیمت زیاد بدست آورد (۱۷۲).

در سال ۱۶۵ هارون بن محمد الهمیدی مأمور جنگ با رومیان شد و «ماجمه» و «لقیه» را فتح کرد و هارون تا خلیج دریای روم که نزدیک قسطنطنیه است پیش رفت (۱۷۳).

در سال صد و هشتاد و یک هجری هارون الرشید بجنک روم میان رفت و قلعه «صفصاف» را فتح کرد. عبدالملک بن صالح نیز مأمور جنگ با روم شد و تا «انقره» رسید (۱۷۴).

در سال ۱۹۰ هجری هارون الرشید «هرقله» را در خاک روم فتح کرد و جیوش و سرایای متعدد بخاک روم فرستاد و سراجیل بن «عن بن زامده» محسن صفالیه و «دبسه» را گشود و یزید بن مخلد «صفصاف» و «ماقویه» را

(۱۶۹) تاریخ طبری جزء سادس - ۲۹۶

(۱۷۰) < < < < ۲۹۷

(۱۷۱) < < < < ۳۰۲

(۱۷۲) < < < < ۳۷۳

(۱۷۳) < < < < ۳۸۰ و ۳۷۹

(۱۷۴) < < < < ۴۷۰

تسخیر کرد. حمید بن معیوف که در این هنگام والی سواحل بحر شام تا خاک مصر بود «قبرس» را گرفت بیشتر نقاط روم در این زمان خراجگذار شدند و مصالحه نامه ای بین رشید و نفقور پادشاه روم نوشته شد (۱۷۵).

در سنه ۲۰۱ هجری عبدالله بن خرد اذبه که والی طبرستان بود «ارز» و «شیزر» را که از خاک دیلمان بود با نقاط کوهستانی طبرستان بمتصرفات اسلامی افزود (۱۷۶).

چنانچه ما نزدان آخرین قسمتی از خاک ایران بود که بدست مسلمین افتاد. در آخر قرن دوم حدود متصرفات عالم اسلام از مشرق بسرخدهات چین و حدود کشور هند رسید و از شمال بماراه النهر و خوارزم و قفقاز و دریای سیاه و حدود متصرفات دولت روم شرقی و در مغرب هم صاحب تمام شمال افریقا و خاک اسپانیا و عده زیادی از جزایر بحر الروم شده بودند بیشتر فتحهایی که سر بازان اسلام در قرن بعد پیدا کردند بسیار ناچیز بود شاید بتوان از متصرفات آنان در شبه جزیره اناطولی ذکر کرد در این مختصر از ذکر جنگهایی که اهدیت زیاد نداشت و با در

آنها فتح و پیش رفتی نصیب سر بازان اسلام نشد صرف نظر کردیم زیرا ذکر آنها باعث اطاله کلام بود. گذشته از این از بیشتر جنگها و منازعاتی که در آنها سر بازان مسلمان شکست خوردند اند ذکر نمیانماید.

کمی وقت و مشغله های دیگر نگارنده باعث شد که این مختصر

(۱۷۵) تاریخ طبری جزء سادس - ۵۱۰

(۱۷۶) < < < < سابع - ۱۴۰

ناقص و نارسا گردد از اینرو خوانندگان گرامی بپوشش میطلبند و امیدوار است در شماره بعد این مجموعه در این زمینه مقاله‌ای بهتر و کاملتر بنظر علاقه‌مندان برساند.

تهران ۷ اسفند ۱۳۴۷

منوچهر ستوده

درس‌هایی از

مکتب اسلام

جای بسی خوشوقتی است که در این چند ماهه اخیر اقدام مفید و مؤثر تبلیغاتی توسط جمعی از فضلاء قم بعمل آمده و نشریه‌ای که در آن مطالب لازم و مهم مذهبی مورد بحث قرار میگیرد تحت عنوان «درس‌هایی از مکتب اسلام» بطور ماهانه منتشر میشود پیداست. جامعه اسلامی با انتشارات مذهبی متنوعی که بصورت کتاب و مجله و روزنامه منتشر گشته و در آنها احتیاجاتی دینی و احتیاجات معنوی و اخلاقی و فکری جامعه مورد بحث قرار گیرد احتیاج مبرم دارد و حسن استقبالیکه از ماهنامه مکتب اسلام و هم از نشریه سالانه مکتب تشیع بعمل آمده، کاشف از علاقه و احتیاج شدید جامعه با انتشارات مذهبی است.

ما بدینوسیله این اقدام اساسی و بشکاز مفید را بمتصدیان و نویسندگان محترم مکتب اسلام تبریک عرض کرده و امیدواریم بیش از پیش بتوسعه آن موفق گردند و هم بعموم برادران مسلمان توصیه مینماییم که با ترویج و تهیه این مجموعه بنشر معارف اسلامی خدمت کنند. مکتب تشیع

از دانشمند محترم :

آقای صالحی نجف آبادی

رابطه حقوق و اخلاق

مقاله ذیل که از نظر خواننده عزیز میگذرد، تحت عنوان بالا بعضی از مواردی را که محکم عاطفه شخصی با حقوق سازگاریاناسازگار است شرح میدهد. کسیکه بخواهد قانون بنویسد باید باره قانون سخن بگوید، و رابطه بین حقوق و اخلاق را بیان کند، قلم او تا حدود زیادی مقید و محدود است، زیرا باید از هر نوع مبالغه و مجاز برکنار باشد چون قلم، قلم تجزیه و تحلیل است و نمیتوان آنرا را عا کرد تا از این سو بآن سو برود، و بامجاز گوئی و انشاء مطالب تخیلی سخن را آب و رنگ و آرایش دهد، بنابراین اگر این مقاله برای بعضی افراد خسته کننده باشد از جهت منخ مطلب است ولی تا آنجا که ممکن بوده کوشش شده است که بیش از هر چیز سادگی و روانی منظور گردد تا ملال آور نباشد، اینک شروع :

وجدان بی آلابش و عاطفه بشر دوستی انسان در بسیاری از موارد احکامی صادر میکند، مثلاً اگر در کنار راه شخص نایب و پریشانی را ببینید که درخواست کمک از شما میکند؛ وجدان شما حکم میکند که کمک باین شخص خوب، و بی اعتنائی باو بد است، این حکم را حکم اخلاقی می نامیم؛ و ضامن اجرای آن وجدان بیدار و عاطفه نوع دوستی است. و همچنین در اجتماع بشر در معاشرت با افراد با ملتها باید یکدیگر حقوقی تولید میشود، مثلاً اگر سوار تاکسی شدید شما حقی بر راننده پیدا میکنید که شما را بمقصد برساند، و او هم حقی بر شما پیدا میکند که اجرتش را بپردازد، عقل و قانون حکم میکند که برای نظم اجتماع باید این حقوق مراعات گردد، این حکم را حکم حقوقی میخوانیم، و ضامن اجرای آن در درجه اول وظیفه شناسی و در درجه دوم قوه مجریه است، در جاهاییکه بین حکم اخلاقی، یعنی حکم عاطفه شخصی با حقوق مزاحمتی نباشد، اگر هم اخلاق و هم حقوق مراعات شود زندگی گرم تر و لذت بخش تر میشود؛ و اگر فقط حکم حقوقی اجرا شود، نظم اجتماع حفظ شده ولی نزاکت اخلاقی از بین میرود، و اگر فقط حکم عاطفه عمل شود گرچه نزاکت اخلاقی زنده شده ولی بسن حقوق از بین میرود.

سوار تاکسی که میشود اگر هم کرایه آنرا بپردازد و هم باخوش روی و خوش خوی سیگار به راننده تعارف کنید، هر دو جهت را مراعات کرده اید و با گرمی و محبت راه را طی کرده اید، جدا میشوید، از هم جدا میشوید در حالیکه يك نوع نشاط مخصوص که از بارقه محبت تولید شده

در خود احساس میکنید، و اگر فقط کرایه آنرا بپردازید، جنبه حقوقی اجرا شده و راننده از شما شکایت نخواهد داشت که چرا با من خوشخوئی نکردی، و اگر فقط جنبه اخلاقی را عمل کرده و با راننده با گرمی و محبت برخورد کنید ولی کرایه او را ندهید، حق او تضییع شده و میتواند بوسیله قوه مجریه آنرا دریافت کند مثلاً دیگر: اگر شما هم هزینه زندگی خانواده را تأمین کنید و هم با بچه ها، و هم سرتان با هم ربانی و گرمی رفتار نمائید، هم حقوق و هم اخلاق را مراعات کرده و از لذت زندگی خانواده گی هم شما و هم خانواده شما بهره مند میشوید. و اگر فقط حکم قانون را مراعات کرده هزینه زندگی خانواده و سایر حقوق قانونی آنها را تأمین کنید، ولی آنها را از اظهار لطف و عنایت مخصوص محروم نمائید؛ نمیتوانند شکایت قانونی از شما داشته باشند، همسر شما نمیتواند بمقامات قضائی شکایت کند که: شوهرم با لطف و خوشی از من دلجوئی نمیکند، و اگر فقط حکم وجدان و عاطفه را اجرا کرده با گرمی و محبت از آنها دلجوئی کنید اما هزینه زندگی را تأمین نکنید، میتوانند بوسیله مقامات قضائی حق خود را ثابت کرده و توسط قوه مجریه دریافت کنند.

خلاصه چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی خانوادگی، اگر فقط جنبه قانونی و حقوقی عمل گردد بیش از يك زندگی خشک و خشن و محصور در چهار دیوار قانون حاصل نخواهد شد، و اگر فقط جنبه اخلاقی اجرا شود، نه حقوقی، حق افراد از بین میرود، زیرا با خوش رویی فقط، نه بزمین تاکسی تأمین میشود و نه شکم بچه ها سیر میگردد، و اگر حکم عاطفه و قانون با هم اجرا شود زندگی يك روح و صفای دیگری پیدا

کرده ، و بهره کامل از آن بدست میآید . اگر بخوانیم برای توضیح مطلب مثالی بیاوریم ، میتوان گفت : حقوق در زندگی اجتماع بمنزله مواد اصلی يك ساختمان است که بدان وسیله فقط کالبد و اسکلت آن ساخته میشود ، و اخلاق مانند رنگ و روغن و نقاشی آن است که ساختمان را مرغوشتر و دلپذیر تر مینماید ، کالنج زندگی اجتماع هم وقتی بعد اعلای زیبایی و دلپذیری میرسد ، که وجدان يك انسانی و عاطفه نوع دوستی در آن دخالت کامل داشته و سهم خود را درست ایفاء کند ، اما چون حکم عاطفه ضامن اجرای قهری ندارد باید بوسیله تشویق و تبلیغ عاطفه را تهر يك وجدان را بیدار نمود ، تا احکام اخلاقی بمورد عمل گذاشته شود ، و اجتماع از نعمات حیات بخش آن بهره مند گردد . در جاهایی که حکم عاطفه با حکم قانون و حقوق سازگار است - مانند مثالهایی که زدیم - رابطه بین حقوق و اخلاق رابطه حسنه و دوستانه است ، و حقوق و اخلاق دست در دست هم و در آغوش هم زندگی را لذت بخش و فرح انگیز میکنند و ارزش واقعی آنرا ظاهر میسازند .

ولی نکته مهمی که هدف اصلی مقاله است ؛ این است که حکم عاطفه در صورتی اجتماع را ترقی میدهد ؛ و زندگی را امید بخش و با ارزش می نماید که با حق اجتماع مزاحمت نداشته باشد همان طوری که برای هر يك از افراد ، در هم زیستی و معاشرت با هم حقوقی است ، برای اجتماع هم حقوقی است که افراد نمی توانند به خاطر منافع شخصی یا عاطفه با عوامل دیگر آن حقوق را پایمال کنند ، اجتماع در مقابل فرد ، شخصیت با ارزش و قابل توجهی دارد

که از شخصیت فرد خیلی برجسته تر و محترم تر است ، نمی گویم که چون اجتماع از افراد تشکیل شده است پس حق اجتماع عبارت از مجموع حقوق افراد است ، و حقوق شخصی همه افراد از حقوق يك فرد بسیار ارزش تر است ؛ بلکه میگویم : خود حیثیت اجتماع دارای يك شخصیت و وزن و دارای حقوقی است که از حقوق شخصی افراد با ارزش تر و مراعات آن حقوق از مراعات حقوق افراد لازم تر است اگر کسی مساحانه بمالو ناموس مردم حمله کند ؛ و جرم او نزد مقامات قضائی ثابت شود ؛ علاوه بر اینکه مثلا صاحب مال می تواند حق خود را دریافت کند ، باید سارق مسلح مجازات شود ، و صاحب مال نمی تواند از مقامات قضائی در خواست کند که از کیفر او بگذرند ، و هم چنین مقامات قضائی یا قوای اجرایی نمی توانند او را از مجازات معاف دارند ؛ درست است که عاطفه نوع دوستی حکم میکند که : این سارق هم بشر است . اسیر خواسته های نفس ، گرفتار حرص و آرزو غرق احتیاج است ، بالاخره دارای جهات ضعفی است که بیش و کم در همه افراد هست حالا که گرفتار شده شایسته است بموجب بشر دوستی از او عفو و انعامش کنند . این حکم عاطفه شخصی است ، در صورتیکه با حقی از حقوق مزاحمت نداشته باشد اجرای آن بجاست و چنانچه اشاره کردیم زندگی را گرم تر و لذت بخش تر می کند ، ولی در مثل این مورد چون بسا حق اجتماع مزاحمت دارد قسابل اجرا نیست ، سارق مسلح گذشته از اینکه مال يك شخص را برده ، و بحق يك فرد تجاوز کرده است يك ضربه هم با اجتماع زده و يك رخنه هم در نظام عمومی ایجاد

کرده، و در اصطلاح حقوقی عمل دزد مسلح يك جنبه خصوصی دارد که بمال يك شخص تجاوز کرده است، و يك جنبه عمومی دارد که ضربتی بنظم اجتماع زده است؛ در فقه اسلامی جنبه خصوصی را به «حق الناس» تعبیر میکنند؛ و جنبه عمومی را «حق الله» مینامند، و این از آن جهت است که شخص معینی صاحب این حق نیست، بلکه صاحب آن اجتماع است، ولی اجتماع خدایت از این روح الله خوانده می شود، جنبه خصوصی این تجاوز قابل گذشت است. صاحب مال حق دارد بگوید: من ازاله خود گذشتم؛ چون این حق خود است؛ ولی نمی تواند بگوید دزد مسلح را کیفر ندهید، زیرا حق کیفر مربوط با اجتماع است، و يك فرد از اجتماع نمی تواند حقی را که مربوط بخود او نیست تضییع کند، درست است که ندای عاطفه شخصی این است که: از این شخص مجرم بگذرید، اما ندای اجتماع و روح عدالت عمومی و عاطفه اجتماعی هم این است که: باید شخصی که بنظم عمومی را بر هم زده و روح عدالت اجتماعی را جریحه دار کرده، و مسلحانه بمال و ناموس مردم حمله برده است، بدست مجازات سپرده شود. پس در این جا حکم عاطفه شخصی با حکم قانون و حقوق اجتماع مزاحمت دارد و اجرای حکم اخلاقی با عدالت اجتماعی سازگار نیست و در مثل این مورد رابطه بین حقوق اخلاقی رابطه خصمانه است و به پیروجه نمی توانند با هم کنار بیایند؛ یا باید حکم عاطفه شخصی اجرا شود، و حق اجتماع بایمال گردد و یا باید حق اجتماع محفوظ بماند و به خاطر احیای عدالت اجتماعی قانون مجازات با کمال خشونت اجرا شود.

و جنایتکار بکیفر خود برسد. قوانین حقوقی که در این زمینه نوشته شده در این بیکاری که بین حکم عاطفه شخصی و حق اجتماع است، حکم عاطفه را شکست داده و حق اجتماع را مقدم داشته اند. قرآن کریم هم در این مورد حق اجتماع را زده کرده، و حکم عاطفه را بی ارزش و غیر قابل اجرا، شمرده است، در سوره مائده آیه ۳۳ میفرماید: *انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض*. یعنی مجازات کسانی که با خدا و رسول او سر جنگ دارند، و در ایجاد فساد در روی زمین کوشش میکنند این است که یا کشته شوند، یا بدار آویخته گردند؛ یا یکدست و يك پای آنها بطور چپ و راست قطع شود یا از سر زمین مسلمین تبعید شوند. دزد مسلح در اجتماع ایجاد فساد میکند، و مجازات او به ترتیبی که گفته شد، در قرآن کریم مقرر شده است و این بدان جهت است که امنیت اجتماع را بخاطر میاندازد و این حقی است از اجتماع که تضییع میشود، و چون بموجب *انما اولیکم الله ورسوله* - خدا و رسول او ولی اجتماع هستند سارق مسلح که امنیت اجتماع را تهدید میکند، مثل این است که با خدا و رسول او جنگ میکند، و از این جهت در فقه باو «محارب» گفته میشود، در اینجا چنانچه ملاحظه میفرمائید قرآن مجید اصلا حکم عاطفه شخصی را منظور نداشته، و حق اجتماع را زنده کرده است.

و همچنین درباره زنا که جرم اجتماعی است و جنبه عمومی دارد ،
ضرر است کشنده است که بهقت و پاکدامنی اجتماع وارد میشود معیار ماید:
الزانیة والزانی فاعلدا واکل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم
بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر لیتهد
عذابهما طائفة من المؤمنین (سوره نور آیه ۲۰) .

یعنی هر يك از زنا دهنده و زنا كننده را صد ضربه شلاق روی پوست
بدنشان بزند و اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید ، نباید در اجرای قانون
خدا مهر بانی و عاطفه درباره آن دو ، شمار اتصت تأثیر قرار دهند (که از کیفر
آنها خودداری کنید) و این مجازات باید در حضور يك طایفه از مسلمانین
واقع گردد چنانچه روشن است ، قرآن کریم در اینجا هم عاطفه شخصی را
شکست داده ، و حق اجتماع را مقدم داشته است البته اجرای قانون
مجازات بعد از نيات شدن جرم است و اثبات این قبیل جرمها ، یعنی
عمل خلاف عفت در فقه باین است که خود مجرم چهار دفعه اقرار کند ؛
یا چهار نفر از افراد در ستکار گواهی بر رؤیت خود عمل بدهند .
باتوجه بطریق اثبات عمل خلاف عفت قانون مجازات نوعاً درباره اشخاصی
اجراء میشود که بکسر پرده عفت رادیده و آشکارا مرتکب عمل زشت
میشوند ، بطوریکه این قبیل عمل را جزء اعمال عادی خود میدانند ،
و از مشاهده دیگران يك ندارند بنابراین دیگر چنان دارد که کسی بگوید:
بعوجب آزادی هر فرد در عمل خود ، نباید مردوزنی که باز ضایت بکند دیگر
يك عمل جنسی انجام داده اند مجازات شوند ، آنها میخواهند خود
آلوده باشند و میخواهند انتصار اخلاقی کنند ، دیگر چرا باید شلاق

بخوردند این سخن منطقی نیست ، زیرا آزادی فرد تا وقتی محترم است
که بحیثیت اجتماع لطمه نزند و فرشته عفت و اخلاق عمومی را ترور
نکند ، و بدون تردید ارتکاب اینطور اعمال بطور آشکار نه تنها آلودگی
و انتصار اخلاقی است ، بلکه ضربه زدن به حیثیت اجتماع و ترور کردن
عفت عمومی است ، بنابراین پس از نيات شدن جرم ، هیچ قسمی حق
ندارد تحت تأثیر عاطفه حکم قاضی را نقض کند یا اجرای قانون مجازات
را متوقف سازد ، زیرا اگر حکم قاضی را نقض کند استقلال قاضی و امنیت
قضایی را ترور کرده ، و اگر قانون مجازات را متوقف سازد پاکدامنی
و عفت اجتماع را بخطر انداخته است و این هر دو حق اجتماع است .

ناگفته نماند که استقلال قاضی حق شخصی خود قاضی نیست ،
و اینکه در فقه مقرر شده است که هیچ مقامی حق ندارد حکم قاضی را
نقض کند . اگر چه از لحاظ مقام مافوق آن قاضی باشد ، از این جهت است
که اگر حکم قاضی قابل نقض باشد امنیت قضائی از بین میرود و اجتماع
نمیتواند در پناه دستگاه قضاوت حقوق خود را درست استیفاء کند ، پس
استقلال قاضی بستگی کامل بعق اجتماع دارد ، و این همان مسئله
حیاتی و مهم است که مدت ها است ، فکر مقامات داد گستری را بخود
مشغول داشته و در باره استقلال قضات سخنها میگویند در فقه بطور
صریح و قاطع استقلال کامل بقضات داده شده است .

از مطلب دور نشویم ، پس روشن شد که در مورد عمل خلاف
عفت ، رابطه بین عاطفه شخصی و حق اجتماع رابطه خصمانه است و حکم
عاطفه محکوم بشکست و غیر قابل اجرا است ، و جای آن نیست که کسی

دلسوزی کند و بگوید: اینها هم اسیر شهوت و غریزه جنسی بوده اند، بر فرض که يك خطائی هم کردند شایسته است از آنها بگذرند، این ندای عاطفه است ولی ندای اجتماع و عفت عمومی اینست که: بخاطر دلسوزی بی مورد شخصیت و دین و پرورش اجتماع را درهم نکوید، و باک داعی عمومی را بخطر نیندازید، و از مجازات اشخاص مجرم خود داری نکنید، و چنانچه اشاره کردیم قرآن کریم حق اجتماع را مقدم داشته و فرموده است: اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید نباید بحکم عاطفه در حق آن دو نفر نایاک (زن و مرد زنا کار) دلسوزی کنید، تفسیر این جمله اینست که اجرای قانون مجازات درباره افراد نایاک از حقوق اجتماع است و خداوند ولی اجتماع است، پس بالمال این حق متعلق بخدا است اگر ایمان بخدا و روز جزا دارید حق خدا را تضییع نکنید، و زنا کار را از کیفر معافی ندارید، زیرا در روز جزا از آن بازخواست میشود.

داستان بنی قریظه

در اینجا مناسب میدانم داستان اعدام بنی قریظه را بعنوان شاهد و نمونه برای مطالب خود ذکر کنم تا معلوم شود که: اعدام آنها حق اجتماع بوده و پیغمبر اسلام را می نداشته است که بخاطر عاطفه شخصی حق اجتماع را تضییع کند و از اعدام آنها خودداری نماید.

ما برای اینکه ثابت کنیم که یهود بنی قریظه با آتش خیانت و جنایت خود سوختند، باید عوامل و علل جنگ بنی قریظه را بطور سر بسته یاد آوری کنیم.

بعقیده نگارنده در تحقیق مطالب پیش از هر چیز باید کوشش کرد

که: فکر رقاص تحت تأثیر احساسات قرار نگیرد. مردم محقق کسی است که در تحقیق هر مطالبی به پیچ و خم عاطفه دینی و عقیده مذهبی را منظور ندارد تا بتواند بعق مطلب برسد و عادلانه قضاوت کند اینک بقسمتی از تاریخ واقعه بنی قریظه و وقایع و اسباب آن اشاره میکنیم آنگاه درباره اعدام یهودیه ادوری را بعقل میسپاریم.

در سال پنجم هجری از طرف یهود بنی النضیر که قبلاً در نواحی شرقی مدینه ساکن بودند، و در اثر خیانت (۱) و پیمان شکنی خود مجبور بجلاء وطن گشته و هر قسمتی از آنان بدیاری رفته بودند، تحریکات دانه داری بر ضد مسلمین شروع شد و بقول یکی از رؤسای آنها که حی بن اخطب نام داشت. بتمام وسائل ممکنه متشبث شدند (۲) تا بتوانند حمله وسیعی بمدینه نموده، و حکومت نو بنیاد اسلام را واژگون کنند و مسلمین را برای همیشه نابود سازند؛ و بهمین منظور روابط سیاسی با مکه برقرار کردند و توانستند رؤسای مکه را که هیچده سال بود بعجنگ سرد و گرم بر ضد اسلام ادامه داده بودند، با دیگر برای برانداختن حکومت اسلام آماده سازند، و توانستند از قبایل مختلف عرب سر باز را و طلب تهیه کنند، و اجرت کافی برای آنها مقرر نمایند

(۱) باینکه بین آنها با مسلمین پیمان عهد تعرض منعقد شده بود، شش تروار کردن پیغمبر اسلام را کشیدند و چیزی با اجرای نقشه نبوده بود که: از سوء قصد آنها آگاهی حاصل شد، و پیشوای اسلام این بار هم از مرگ نجات یافت.

(۲) او میگفت لقد قلقت کل مقلل و جهدت کل الجهد و لکنه من یغفل الله یغفل.

یعنی برای نابود کردن مسلمین تا آنجا که نیرو داشتیم کوشیدیم؛ ولی کسی را که خدا کمک نکند کوشش او بجائی نرسد.

و توانستند از یهود خیبر کمک مالی دریافت کنند که سر بازان داوطلب بدهند؛ و خلاصه توانستند حد اقل ده هزار سرباز برای حمله بمدینه تجهیز کنند، و چون این عده از عشائر مختلف عرب تجهیز شده بودند بنام احزاب خوانده شدند.

قبل از ورود قوای مهاجم احزاب مسلمین که در حدود سه هزار نفر سرباز داشتند از سوء قصد آنها آگاه شدند.

و در مدت بیست و چند روز در تمام ناحیه غربی مدینه که آسیب پذیر و قابل حمله بود، و قسمتی از شمال غربی و جنوب غربی مدینه خندقی بشکل خط منکسر که در چند قسمت آن پیچ و خمهایی وجود داشت، بطول بیش از پنج کیلومتر و شاید عرض چهارالی پنج متر کشیدند.

دو سه روز پیش از ورود احزاب خندق تمام شده بود؛ هنگامیکه نیروهای مهاجم بمدینه حمله ور شدند، بدستور پیغمبر اسلام زنان و کودکان را به برجها و قلعه‌هایی که در داخل شهر بود انتقال دادند و سربازان مسلمین در دامنه کوه سلح که در ناحیه غربی مدینه نزدیک خندق بود موضع گرفتند، قوای مکه بر ریاست ابوسفیان از جانب بایین (مغرب) که راه مکه بمدینه بود، و سایر قبایل از طرف بالا (۱) (نواحی شرقی و شمال شرقی)

(۱) در قرآن کریم در سوره احزاب آیه ۱۰ راجع به هجوم احزاب می فرماید: اذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم.

یعنی در آن هنگام که دشمنان از بالا و پایین بسوی شما آمدند، چون دریای احمر در غرب مدینه واقع است و از مدینه بطرف دریا زمین سر اشیب است و سبیلهایی که از نواحی مدینه بر میخیزد بطرف دریا می رود از اینرو جانب غرب مدینه بایین و ناحیه شرق و شمال شرقی بالا خوانده میشود و نیز در قرآن کریم در باب قافله قریش که از نواحی ساحلی دریای احمر بکعبه رفت، می فرماید: والرب اسفل منکم؛ یعنی کاروان قریش در ناحیه پایین شای بود.

بمدینه رو آوردند، نیروهای مکه در ناحیه شمال غربی بفاصله نسبتاً زیادی از خندق وارد و نگاه مسلمین موضع گرفتند و قبایل هم پیمان آنها در ناحیه کوه احد در شمال مدینه فرود آمدند، با ورود قوای متجاوز احزاب که در ناحیه آسیب پذیر مدینه بمنظور حمله منزل گرفتند، وضع مدینه غیر عادی اعلام شد، و با وجود اینکه بیش از سی نفر سوار از مسلمین روز و شب در طول خندق به پاسبانی و گشت مشغول بودند و با وجود اینکه معبرهای خندق بوسیله گماشتگان مخصوص حفاظت میشد، و برجهای مراقبت در جاهای لازم وجود داشت، با همه اینها وحشت و ترس شدیدی بر مسلمین از مردوزن مستولی شده بود.

و هر لحظه بیم حمله ده هزار سرباز مجهز احزاب میرفت که بدون تردید سه هزار سرباز مسلمان در برابر آنها نیروی مقاومت نداشتند و با اینکه نواحی جنوبی مدینه از نظرهای زیاد پوشیده شده بود، و در نواحی شرقی قلعه‌های یهودیها قرار داشت و بدینجهت در این دو ناحیه خندق نکشیدند زیرا چندان بآن احتیاج نبود، مذلك بیم آن می رفت مکه دشمن بدسته‌های کوچک تقسیم شده و از این دو ناحیه حمله کنند، در هر حال شهر مدینه غرق بیم و اضطراب بود، و یک نوع حالت یأس و ناامیدی مرگباری بر مسلمین حکومت میکرد، بطوریکه بعضی از مسلمانان حسرت عنصریه بهانه اینکه خانه‌های آنها بی حفاظ است، از پیغمبر اسلام اجازه می گرفتند که بعنوان حفظ خانه‌ها از لشکر گاه فرار کرده بخانه‌های خود بروند و در جنگ شرکت نکنند، قرآن کریم حالت رقت بار مسلمین را بطور اشاره گزارش میدهد، در سوره احزاب آیه ۱۱ می فرماید:

هناك ابلي المقوتون وراز لوازا الاشديد یعنی مسلمین در آمادگی
خطرناک به آزمایش دشواری گرفتار شده و تکان سختی خوددند.

در ایام محاصره مدینه احزاب مهاجم توسط اعیان بنی نضیری با
یهود بنی قریظه که منازل آنها در نواحی شرقی مدینه بود تماس گرفتند و
برای آنکه بتوانند هم از داخل شهر و هم از خارج آن حمله کنند از بنی قریظه
درخواست شرکت در جنگ نمودند.

یهود بنی قریظه قبلاً با مسلمین بیعتی عدم تعرض منعقد کرده
بودند یکی از مواد بیعت این بود که: اگر دشمن بعدینه حمله کند بدفاع
مشترک پردازند و بهمین علت برای جفر خندق به مسلمین ایزار و ادوات دادند
ولی به پیشنهاد احزاب تسلیم شدند و برخلاف مواد بیعت و عده شرکت در جنگ
علیه مسلمین دادند و با احزاب هم دست در همداستان شده و بطور صریح اعلام
جنگ کردند حتی نسبت به پیغمبر اسلام ناسزاها گفتند و بدین وسیله بیش از
پیش موجبات بیم و هراس مسلمین را فراهم ساختند و در حساسترین موقع
که میبایستی طبق مواد بیعت بدفاع مشترک بپردازند باین پیمان شکنی
آتش بی نظمی و ناامنی را دامن زدند و حتی يك عده از آنها برای اذعاب
مسلمین بخانههای آنها حمله کردند و زنان و کودکان را بوحشت و اضطراب
انداختند و این امر مسلمین را فوق العاده نگران کرد بطوری که بایستد نفر
از سربازان مأمور شدند لشکر گاه را رها کرده بداخل شهر بروند و شب و
روز از قسمتهای مختلف شهر حفاظت کنند.

احزاب متجاوز بعد از بیست و چند روز محاصره مدینه بعمل و عواملی
که جای شرح نیست بدون جنگ رسمی و بدون موفقیت بدیوار

خود باز گشتند و سقوط سه نفر گشته دادند و رفتند.

پیغمبر اسلام بعد از آنکه مطمئن شد که دیگر احزاب بر نمیگردند
مصلحت در آن دید که بنی قریظه را که قبلاً پیمان شکنی کرده و بیعتنامههای
مسلمین مساعیانیه حمله برده و باز هم بیم آن میرفت که اقداماتی برضده مسلمین
بنمایند در محاصره خویش در آورد از این رو بسر بازار خود فرمان
داد که برای محاصره آنها آماده شوند بیست و پنج روز آنها را محاصره
کردند و پیغمبر اسلام هیچگونه دستور حمله نمی داد تا آنکه آنها
حاضر شدند يك نفر را به حکمیت تعیین کنند و سعد بن معاذ انصاری
را که با آنها سابق دوستی داشت برای این منظور تعیین کردند پیغمبر
اسلام که بانها قول داد بحکمیت راضی شود با این امر موافقت ~~کرد~~
سعد را که در آن وقت مریض و بستری بود حاضر کردند جلسه
دادرسی تشکیل شد و طرفین نزد سعد اقرار کردند که بحکمیت او
راضی هستند آنگاه قاضی بحکم حکم کرد مردان جنگی آنها
اعدام شوند و اموال منقول آنها بین همه مسلمین و املاک آنها فقط
بین مهاجرین که در مدینه صاحب ملک نبودند تقسیم شود و زنان
و فرزندان آنها در ملک مسلمین در آیند پس از صدور حکم قاضی
و اعلام آن مردان جنگنده بنی قریظه که قبلاً خلع سلاح و بازداشت شده
بودند در طول سه روز صبح و عصر اعدام شدند این بود نشر فاضل داستان
بنی قریظه و عوامل و اسباب آن.

اینک برای بیان حقیقت مطالب هریک از قسمتهای مختلف آنرا
جدداً گانه توضیح میدهم.

سؤال - چرا پیغمبر اسلام دستور محاصره بنی قریظه را داد ؟
جواب - هر منطقه ای که در معرض هجوم دشمن قرار گرفته و هر لحظه خطر
حمله دشمن پیش بینی میشود بیش از هر چیز احتیاج به نظم داخلی و امنیت
محلی دارد ، باید قبل از هر کار اوضاع داخلی آنرا تثبیت کرد تا بتوان
هنگام تهاجم دشمن بطور کامل مدافع پرداخت .

و روی همین اصل قبایل پیغمبر اسلام با قبایل مختلف پیوند و از
جمله بنی قریظه پیمان عدم تعرض منعقد کرده بود ، چون بین مدینه و مکه
حالت جنگ وجود داشت و قبایل معلوم شد که : پیوند بنی قریظه برخلاف
مواد پیمان در حساس ترین و خطرناکترین موقع نظم داخلی شهر را
برهم زدند و بطور صریح اعلام جنگ کردند و بخانه های مسلمین حمله
بردند ؛ و پس از آنکه نیروهای احزاب بدون موفقیت باز گشتند باز هم
وضع شهر مدینه بحال عادی بر نگشته و بی نظمی و نا امنی برقرار بود و
هر لحظه احتمال میرفت که از طرف بنی قریظه که مسلمین را عصبانی میدیدند
توطئه دیگری بر ضد حکومت اسلام بشود .

از این رو برای تثبیت اوضاع داخلی و برقرار کردن نظم و آرامش
محلی پیغمبر اسلام دستور داد سر بازان ادکه تازه پخته های خود
باز گشته بودند بطرف منازل بنی قریظه که چند کیلومتر تا خانه پیغمبر
فاصله داشت رهپار شده و آنها را در محاصره خود در آورند ، بدیهی
است با این محاصره امنیت شهر تأمین شده خطر توطئه بنی قریظه
بر ضد مسلمین بر طرف میگردد پس دستور محاصره بهیچوجه يك
عمل تجاوز کارانه محسوب نمیشود بلکه جنبه دفاعی و احتیاطی دارد

سؤال - چرا در زمانه محاصره دستور حمله صادر نشد ؟
جواب - از تاریخ جنگهای اسلام بخوبی روشن است که پیغمبر
اسلام بیش از هر چیز می کوشید که تا ممکن است صلح و صفا برقرار
باشد و از طرفین خون ریخته نشود و همیشه تسلط بر دشمن مهاجم
را بدون خون ریزی ترجیح میداد ، و از اینرو در جنگ بدر پیشنهاد
صلح را پذیرفت ولی قوای متجاوز مکه آنها را رد کردند ، بطور کلی در
سیاست خارجی اسلام يك جنبه منفی وجود داشت و آن عدم تعرض ابتدائی
و عدم شروع به جنگ بود و در این روش پیغمبر اسلام از قرآن الهام
میگرفت در سوره احزاب آیه ۴۷ وارد شده است که : وَلَا تَطْعَمُوا لِكَا فُرُجٍ
وَالْمُتَافَتِينَ و دَعِ اِذِیْهِمْ یعنی از دشمنان خارجی و آبادی داخلی آنها
پیروی نکن ولی از آزار آنها هم خودداری کن جمله اول جنبه مثبت سیاست
خارجی را روشن میکند و آن استقلال کامل در روش سیاسی و پیروی نکردن
از دیگرگان و آبادی داخلی آنها است ، جمله دوم جنبه منفی آن را
بیان میسازد ، و آن شروع نکردن با آزار و جنگ با آنها است و به پیروی
از همین سیاست بود که در هیچ جنگی دستور شروع بحمله صادر نمیشد
و به همین علت در تمام ایام محاصره بنی قریظه باینکه آنها را محارب شناخته شده
بودند ، دستور حمله از طرف پیغمبر اسلام صادر نشد .

سؤال - چرا پیغمبر اسلام از مسلمین درخواست نکرد که حکم
سعد بن معاذ - قاضی تحکیم - را نقض کنند و مردان جنگی بنی قریظه را
اعدام نکنند ؟

جواب - این موضوع دارای دو جنبه است یکی جنبه قضائی و دیگر

جنبه حقوقی و از هر دو جنبه باید روشن شود.

چنانچه سابقاً اشاره کردیم پیشنهاد تعیین حکم و قاضی از طرف خود بنی قریظه شد و شخص قاضی را هم خود آنها انتخاب کردند. آنها سعد بن معاذ را بدلا حظه سوابق دوستی که بین آنها با او بود انتخاب کردند و پیغمبر اسلام نیز طبق قولی که داده بود موافقت کرد و هیچگونه توطئه قبلی در بین نبود و معلوم نبود که حکم قاضی چه خواهد بود پس از آنکه قاضی چون بنی قریظه را معارِب تشخیص داده بود حکم اعدام آنها را صادر کرد پیغمبر اسلام نمیتوانست آن را نقض کند یا درخواست نقض آن را از مسلمانین بنماید زیرا اعدام آنها حق شخصی خود او نبود و اگر حکم قاضی را نقض می کرد استقلال قاضی و امنیت قضائی را عملاً از بین برده بود و این دو ضرر بزرگ برای اجتماع داشت یکی اینکه دیگر کسی بدمستگاه قضائی اعتماد نداشت که حقوق خود را در پناه آن استیفاء کند و دیگر آنکه این یک سنت ناروایی میشد و بین مردم باقی میماند و هر مقام متنفذی با استناد عمل پیغمبر اسلام حکم قاضی را آنجا که بفع او نبود نقض میکرد پس برای حفظ استقلال قضات و تثبیت امنیت قضائی حکم سعد بن معاذ را نقض نکرد این از نظر جنبه قضائی.

اما از نظر جنبه حقوقی چنانچه پیش از این اشاره کردیم اعدام مجرمی که جرم او جنبه عمومی دارد حق اجتماع است و هیچ مقامی نمیتواند قانون مجازات را متوقف سازد و سابقاً توضیح دادیم که جرم کسیکه مسلمانان به مردم حمله میکند یک جرم اجتماعی است و اعدام او حق

اجتماع است و هیچ کس حق ندارد از مجازات او جلو گیری کند، و این مطلب را هم قوانین حقوقی تصدیق کرده و هم قرآن کریم تثبیت نموده است آری ندای عاطفه شخصی این است که سارق مسلح چون اسیر حرص و آرزو احتیاج بوده دست به جنایت زده و شایسته است از او بگذرند. ولی ندای اجتماع در روح عدالت عمومی اینست که: حیثیت اجتماع را نباید فدای شخص کرد. و نباید نظم عمومی و عدل اجتماعی را بخطر انداخت پیغمبر اسلام هم نمیتواند ندای عدالت اجتماعی را خفه کند، و بر خلاف همه عقلای دنیا و بر خلاف حقوق اجتماع ندای عاطفه را اجابت کند. زیرا او بر چمدان عدالت است چگونه میتواند عدل اجتماعی را در هم بکوبد و حقوق عمومی را پایمال کند، و از مسلمانین تقاضا کند که از اعدام مجرمین که معارِب شناخته شده و به حکم قاضی محکوم، محکوم بمرگ شده اند صرف نظر کنند، بنابراین پیغمبر اسلام جز اینکه مجرمین بنی قریظه را که عده آنها را از چهار صد و پنجاه تا دو برابر آن نوشته اند بدست مجازات بسپارد چاره ندارد، و یک مجرم و هزار مجرم در حکم یکسان هستند، در عین حال که قلب پر محبت او چرخه دار است و در عین حال که ناله زنان و کودکان او را سخت ناراحت کرده است، چون رحمة للعالمین است، و چون ولی اجتماع است نمیتواند به خاطر حکم عاطفه که یک حکم اخلاقی است حقوق اجتماع را تضییع کند، و امنیت عمومی را از بین ببرد. او چاره ندارد جز اینکه ناراحتی و تلخی موقت را با همه سختی که دارد تحمل کند تا ذائقه عموم و کلام اجتماع شیرین شود. او میخواهد مکتب وسیع بشریت را پایه گذاری کند؛ تا اخلاق فاضله انسانیت که برای تکمیل آن

مبعوث شده است در آن مکتب تکمیل گردد. از این جهت نمیتواند بندهای انسانیت، و نه حقوق اجتماع و نوای روح عدالت عمومی توجه نکند و از مجازات مجرمین خود واری نماید. پس معلوم شد که بنی قریظه به آتشی که خود افروختند سوختند، و خورده گیریهائی که بعضی نویسندگان اروپائی در این مورد میکنند که باید گفت از فرد مایکی قلم را برای تعریف حقایق استخدام میکنند، بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد نه جنبه تحقیق اگر پیغمبر اسلام قصد خونریزی داشت پس چرا افتاد نفر اسیر را که در چنگ بدر از نیروی دشمن گرفت اعدام نکرد؟ و چرا در هیچ جنگی قبل از حمله دشمن فرمان حمله نمیداد و چرا هنگام فتح مکه برای جلوگیری از جنگ روابط مخابراتی را با مکه قطع کرد؟ و چرا بعد از آنکه مکه را تسخیر کرد فرمان اعدام دشمنان سرسخت را که بیشتر از بیست سال با او مبارزه کرده بودند صادر نکرد بلکه باینکه آنها در قبضه او تحت سیطره او بودند حکم آزادی همه را داد؟ اگر اعدام مجرم دیکتاتوری و سفاکی است پس چرا در دنیا که تمدن امروز از مآد اداان ممالك بزرگ از مقامات قضائی و قوه های اجرائی درخواست نمیکند که از اعدام مجرمین محکوم بمرگ خودداری کنند؟ در عصر موشک و قمر مصنوعی که بیش از هر چیز آزادی مورد احترام ملت های زنده دنیا است، چرا افراد محکوم را آزاد نمیکند؟ و چرا بناله زنان و کودکان آنها اعتنا نمیکند، و با کمال خشونت محکومین با اعدام را بدست مرگ میسپارند اینها همه برای این است که چون آزادی و امنیت اجتماع مورد احترام همه ملت های زنده جهان است بخاطر حفظ آزادی اجتماع و عدالت و امنیت عمومی از اعدام مجرم

خودداری نمیکند، و بحکم عاطفه شخصی که ترین توجهی نمینمایند، پس معلوم شد که داستان بنی قریظه یکی از مواردی است که رابطه بین حکم اخلاقی یعنی عاطفه شخصی و قوانین حقوقی رابطه خصمانه است و بخاطر حفظ حقوق اجتماع حکم عاطفه محکوم بشکست است و از عمل پیغمبر اسلام درباره بنی قریظه معلوم میشود که اونا چه اندازه طرفدار نظام اجتماع و بسط عدالت عمومی و برقرار کردن آرامش و حفظ حقوق ملت بوده است. فصلی الله علیه و علی اهل بیت الطاهرین.

قم - ۷ شعبان ۱۳۷۸

نعمت الله صالحی نجف آبادی

اولین سؤال اینکه طبیعت کنجگاه و بشر از خود میکند، از این قبیل است که من چیست؟ و جهانی که در آن هستم چیست؟ بشر ناچار باید بخود را بنوعی در برابر این سؤالات قانع کند و از این رو هر کس برای خود دارای نوعی خودشناسی و نوعی جهان بینی می باشد.

مسئله روح و بدن چون از مسائل دست مالی شده است و هر کس از ابتدای زندگی، در کودکی از زبان الله و مادر و مادر بزرگ و بعدها از زبان واعظ منبر، و یا از زبان شعرا و سخن پردازان چیزها در این باره شنیده، خود بخود سوابقی در آذهانش بوجود آورده و هر فردی طرز فکری نسبت بآن دارد، لهذا ممکن است بسیاری از افراد که عنوان بالا به چشم شان می خورد فوراً خود را آماده شنیدن این مطالب کنند که روح وجودیست هر مؤمن و نامرئی که خود را در پشت پرده ماده بدن بنا «بمصالحتی» مخفی کرده و «ماسک» بدن را بچهره زده و تصرفات هر مؤمن و در واقع عده تری نظیر آنچه به «جن» و «غول» نسبت میدهند از پشت پرده ماده محسوس بدن مینماید، بدین چیزی جز بیک پرده ظاهری و ساختگی و عارضی نیست و این انگشتان نامرئی روح است که از پشت این پرده ظاهری همه فعالیتها را انجام می دهد، آری ممکن است بسیاری از افراد خود را آماده شنیدن این چنین مطلبی بکنند، ممکن است آنچه تاکنون از زبان شعر و شاعری شنیده اند فوراً در ذهنشان تجسم پیدا کند که: روح مرغی است ملکوتی و فقط «بعلل خاصی» چند روزی قفسی از بدنش را برای ساختن آن، شاهباز سدره نشینی است که برخلاف انتظار در گنج محض آباد بدن نشیمن

از دانشمند محترم

مرتضی مطهری

اصالت روح

بسیاری از مسائل علمی این شانس و خوشبختی را دارند که جز در محیط دانش و دانشمندان مطرح نمی شوند و جز دست ملاحظیت دانشمندان آنها را «مس» نمیکند، ولی بعضی از مسائل هستند که از این خوشبختی بی نصیبند، به ما مجامع و محافل کشیده میشوند و هر دستی آنها را لمس میکند و البته احتیاج بتوضیح ندارد که دست مالی شدن زیاد بیک مسئله علمی از طرف هر فرد و هر دسته ای چهره و قیافه او را عوض میکند و کارطالبان و پژوهندگان را دشوار می سازد و بلکه در قدمهای اول آنها را دچار خالات و گمراهی مینماید.

مسئله «روح و بدن» و همچنین مسئله «خدا و عالم» از این دسته از مسائل است که از آن خوشبختی بی نصیبند، شاید هیچکس یافت نشود که این دو مسئله را برای خود مطرح نکرده باشد و بیک نوعی هم در فکر خود و بیخیال خود اینها را حل نکرده باشد.

البته این جهت سبب و علت دارد و مربوط بشانس و بخت و اتفاق نیست

کرده پادشاهی است که «کوشک» بدن را برای قصر پادشاهی خود انتخاب کرده و احیاناً باین «کوشک» بیش از خودش اهمیت می دهد و برون آن را پدید می کند و خودش عاری و بی زینت در جای خود می نشیند مقصود، انتقاد از زبان شعر و شاعری نیست منطلق شعر همین است و جز این نمیتواند باشد زبان و منطلق شعر یا زبان و منطلق وعظ و خطابه جز زبان علم و فلسفه است زیرا هدف آنها غیر از هدف علم و فلسفه است زبان حرفی کلیدی است که برای هدف مخصوص همان فن ساخته شده و بدیهی است که هر کلیدی فقط در مورد همان قفل که برای آن قفل ساخته شده قابل استفاده است

لہذا می بینیم افراد بکه شخصیت هر کبی دارند، مثلاً هم شاعرند و هم فیلسوف، با دو زبان سخن گفته اند، زبان شعر شان غیر از زبان فلسفه شان می باشد.

بمنوان نمونه می توان زبان شیخ الرئيس ابوعلی سینا را در همین موضوع روح و بدن و نوع علاقه و ارتباط بین این دو در کتب فلسفیش مانند «الشفاء» و «الاشارات» و «التبیهات» با زبان وی در همین موضوع در قصیده معروف عینیه اش که مطلعش اینست:

هبطت الیک من المجل الارفع - ورقاء ذات قه زو تمنع

برای مقایسه یاد آوری کرد.

مقصود اینست که ما باید زبان علم و فلسفه را از زبان شعر یا زبان وعظ و خطابه یا زینت شناسیم، تا مانند عده زیادی از منکرین و معادین دچار اشتباهات عظیم و نابخشودنی نشویم.

حقیقت اینست که در میان افکار و انظار فلاسفه هم احیاناً نظریه هایی دیده میشود که کم و بیش با آنچه در زبان شعر آمده تطبیق میکند مثل نظریه معروف منسوب با افلاطون که میگوید: روح جوهری است قدیم که قبل از بدن موجود است، بعداً که بدنی آماده میشود روح از مرتبه خود تنزل میکند و بدن «عاق» میگیرد.

این نظریه صد در صد یک نظریه «تنوی» است زیرا روح و بدن را دو جوهر جدا و منفصل از هم و علاقه بین آنها را عرضی و اعتباری میدانند، مانند علاقه و ارتباط مرغ با آشیانه و راکب با مرکب، یا هیچ علاقه جوهری و طبیعی بین آنها که نماینده یک نوع وحدت و اتصال و ارتباط باشند نمی شناسد.

ولی همانطوریکه میدانیم دیری نپائید که این نظریه بوسیله ارسطو شاگرد افلاطون در هم شکسته شد. ارسطو متوجه این نکته شد که افلاطون و پیشینیان او بیشتر متوجه جنبه تنویتی و اختلاف و تباین امور روحی و امور بدنی شده اند و بجنبه وحدت و وابستگی روح و بدن توجهی نکرده اند، ارسطو متوجه شد که نمیتوان علاقه و وابستگی روح و بدن را سطحی انگاشت و از نوع رابطه مرغ با آشیانه و راکب با مرکب دانست حتماً رابطه این دو عمیق تر و طبیعی تر از اینست، ارسطو رابطه روح و بدن را از نوع علاقه صورت و ماده که خود مبدع آنست دانست، با این تفاوت که قوه عاقله چون مجرد است صورتی است که باماده است نه در ماده بدنبال همین مطالب دیگر در فلسفه ارسطو

از اینکه روح جوهری قدیم و بالفعل است اثری نیست، روح قدیم نیست حادث است در آغاز کار قوه را استعداد محض است و هیچگونه علم قبلی برایش حاصل نیست، همه معلومات و اطلاعات خود را در همین جهان از قوه بفعل میرساند، در فلسفه ابن سینا هم مانند کسی اختلاف همین معنا منعکس است در فلسفه ارسطو و ابن سینا از آن تنوید و جدائی و بیگانگی که در فلسفه افلاطون بود بمقدار زیادی کاسته شد و پایه این مطلب روی نظریه معروف ارسطویی ماده و صورت و کون و فساد گذاشته شد این نظریه هر چند نسبت بنظریه قبل مزایایی داشت و مخصوصاً از اینجهت که تنها بجنبه «تنوید» و دوگانگی روح و بدن پرداخته و يك نوع وحدت و ارتباط واقعی و جوهری میان روح و بدن قائل است بسیار قابل توجه است ولی در عین حال خالی از ایهامات و اشکالهای مهمی هم نبود آن اشکالها مربوط است به کیفیت تصویر علاقه طبیعی ماده و صورت و بمسئله کون و فساد که در جاهای دیگر مناسب است گفته شود لهذا لازم بود گامهای دیگری در جهان علم و فلسفه برداشته شود تا پرده از روی این معما برداشته شود و بالا اقل تصور مطلب را بصورت معقول و مقبولی در آورد اکنون به بینیم از کجا این گامها شروع شد.

مقدمات معمول فکری و علمی در اروپا فراهم شد و بنام معنا «انقلاب» رخ داد انقلاب، تروخسک نمیشناسد، مبانی و پایه ها و اساسهای گذشته همه يك جاف و ریخت، انقلابیون برای همه چیز طرحی از نو ریختند در مسئله روح و بدن هم نظر جدیدی بوجود آمد. دکارت فیلسوف معروف

فرانسوی طرح خاصی در باب «تنوید» و دوگانگی روح و بدن ابراز داشت که بمدها افکار متوجه رد و قبول و اصلاح همان طرح شد.

دکارت در سیر فکری خود بآنجا رسید که خود را از اعتراف بسه حقیقت ناگزیر دید: خدایا، نفس، جسم، وی از این راه که نفس فکر و شعور دارد و بدن ندارد و جسم بعد از رد فکر و شعور ندارد معتقد شد که نفس و بدن دو چیزند.

اعتراضی که بحق بر نظریه دکارت وارد شد و اولین بار هم خود اروپاییان این اعتراض را وارد کرده اند اینست که او تنها به بیان جنبه «تنوید» و وجود اختلاف و تباین روح و بدن پرداخته و درباره علاقه و ارتباطی که بین روح و بدن است هیچگونه توضیحی نداده که چگونه رابطه ای است و چگونه شده که این دو جوهر که بقول خود دکارت در منتهای تباین و جدائی هستند بایکدیگر توأم شده اند. مسئله مهم در باب روح و بدن بیان نوع علاقه و اتحاد و ارتباطی است که بین بدن از يك طرف و بین روح با خواص روحی از طرف دیگر است.

حقیقت اینست که نظریه دکارت در این باب يك نوع تقهقر و رجعت بنظریه افلاطون است و مثل اینست که دوباره مارا بیاد مرغ و آشیانه میاندازد. دکارت از طرفی چون به تصورات فطری و ذاتی قائل است و از همان ابتدای امر، نفس را در قسمتهای امر بالفعل میداند (۱) نظریه اش نزدیک بنظریه افلاطون است و از طرف دیگر نظریه وی از لحاظ بیان علاقه و ارتباط بین روح و بدن همان اندازه کوتاه است که نظریه افلاطون (۱) برای توضیح این مطلب رجوع شود بجلد دوم اصول فلسفه و روش رئالیسم

کوتاه بود.

این رجعت و تهنیت بسیارگران تمام شد، رابطه و علاقه ذاتی و طبیعی بدن از یکطرف و روح یا خواص روحی از طرف دیگر چیزی نبود که بتوان از آن چشم پوشید و تنها بوجه اختلاف و تباین بین جسم و امور روحی قناعت کرد، فعالیت هوشمندان بعد از کثرت متوجه کشف رابطه بین این دو شد، کسی که فی الجمله بتاريخ فلسفه در عصر جدید آشنا باشد میداند که تا چه اندازه همت فلاسفه جدید صرف پیدا کردن نوع ارتباط امور بدنی و امور روحی شده؛ و تا چه اندازه مکتبهای مختلف بوجود آمده و نظریه های گوناگون پیدا شده و تا چه اقراط و تقریطهایی پیش رفته اند، تا آنجا که عده ای نمودهای روانی و پدیده های انسانی را خاصیت عادی و طبیعی ترکیبات ماده دانستند و منکر هر نوع «ثبوت» و دوگانگی بین روح و بدن شدند و برخی دیگر جسم و ماده را بی حقیقت و صرفاً نمایشی برای روح دانستند و از این راه «ثبوت» و دوگانگی روح و جسم را بخیال خود از میان برداشتند گروهی هم از این تلاشها خسته شدند و تحقیق این بحث را از خود و قدرت بشر خارج دانستند.

اگر چه بحث از ماهیت امور روحی و کیفیت علاقه و ارتباط روح و بدن در میان دانشمندان و فلاسفه جدید بجای نرسید ولی البته فعالیتهای خستگی ناپذیر و مفید دانشمندان در همه رشته ها و مخصوصاً در رشته های زیست شناسی و بالاحس در فیزیک و ریز و روانشناسی به نتایج عظیم و شگرفی رسید، احیاً خود دانشمندان مربوط این رشته ها توجهی به نتیجه فلسفی تحقیقات خود راجع به ماهیت مسائل روحی و کیفیت علاقه بین روح

و بدن نداشتند ولی زمینه را برای تحقیق در این مسئله کاملاً فراهم ساخت و ما بعداً با آنها اشاره خواهیم کرد

* * *

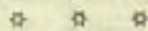
قبلاً بنظر به ارسطو و ابن سینا اجمالاً اشاره کردیم و گفتیم در این نظریه قدری از «ثبوت» و دوگانگی افلاطونی کاسته شد و بجنبه رابطه و یگانگی بین روح و بدن توجه شد و این مطلب روی اصل معروف ارسطویی ماده و صورت گذاشته شد.

اکنون به بینیم این مسئله در میان سایر فلاسفه اسلامی که بعد از ابن سینا آمدند بچه صورتی در آمد

در میان فلاسفه اسلامی در دوره های بعد از ابن سینا هم تحقیق جدیدی مستقیماً روی این مسئله صورت نگرفت، ولی در عموماً ترین و اساسی ترین مسائل فلسفه اولی یعنی مسائل وجود (۱) تحول و پیشرفت های عظیمی رخ داد که بطور غیر مستقیم در روی بیشتر مسائل فلسفه و از آن جمله مسائل حرکت و مسئله دوگانگی و یگانگی روح و بدن تأثیر مهم و عظیم داشت.

در این مقاله ما ناچاریم با اشاره قناعت کنیم، همینقدر میگوئیم که «صدر المتألهین» که قهرمان این تحول در مسائل وجود بود، از اصول نو و عالی و نیر و مندی که تأسیس کرد چنین نتیجه گرفت که علاوه بر حرکات ظاهری و عرضی و محسوس که بر سطح عالم حکم فرما است (۱) برای توضیح بیشتر این مطلب و ترتیب سیر تاریخی مسائل وجود در جوع شود بجلد سوم اصول فلسفه و روش رئالیسم

يك حرکت جوهری و عمقی و نامعسوس بر جوهر عالم حکم فرما است و آن حرکت است که اصل این حرکتها ظاهری و معسوس است، اگر ماده و صورتی باید فرض کرد از همین طریق حرکت باید فرض کرد نه از طریق دیگر، پیدایش و تکون انواع جسمانی روی قانون حرکت است نه کون و فساد نفس و روح هم بنوبه خود محمول قانون حرکت است، مبدأ، تکون نفس ماده جسمانی است، ماده این استعداد را دارد که در دامن خود موجودی پروراند که با ماداره الطبیعه هم افق باشد، اساس این طبیعت و ماداره طبیعت دیوار و حائل وجود ندارد هیچ مانعی نیست که يك موجود مادی در محل ترقی و تکامل خود تبدیل شود به موجودی غیر مادی، فکر افلاطونی در مورد مبدأ، تکون نفس و نوع علاقه اش به چه وجه صحیح نیست؛ همچنین فکر ارسطویی، نوع علاقه و رابطه ماده و حیات و بدن و روح، طبیعی تر و جوهری تر از اینهاست. از قبیل نوع وابستگی درجه شدید و کامل يك شیء است با درجه شعیف و ناقص آن.



این مقدمه برای این بود که قبل از آنکه برای عالم امکان تصور و صیغی از نوع رابطه بین روح و بدن پیدا شود، بحث از اینکه «آیا روح خاصیت ترکیب اجزاء ماده است یا نیست» بی مورد است ولی بعد از آنکه این قسمت روشن شد ما میتوانیم این مطلب را پیش بکشیم که آیا خواص روحی نتیجه مزاج و ترکیب عناصر ماده است، مانند سایر خواصی که ماده در حال انفراد یا ترکیب از خود بروز میدهد، و بالاینکه ماده جسمانی تا حد مادیت و جسمانیت است فاقد اینگونه خواص و آثار این

خواص است این خواص و آثار هنگامی پیدامیشود که ماده در ذات و جوهر خود متکامل میشود و در ذات خود دارای درجه ای از وجود میشود که بحسب آن درجه غیر مادی و غیر جسمانی است و آثار و خواص روحی مربوط بآن درجه از وجود و واقعیت است.

و قتی که باین مرحله رسیدیم از می ندارد که طبق معمول بحث را منحصر کنیم به روح انسانی و نمودهای نفسانی بشر، ما میتوانیم از پائینتر شروع کنیم و این بحث را در مطلق نمودها و آثار حیاتی بسط بدهیم.

فرقی که بین آثار فکری و سایر آثار حیاتی میتوان قائل شد از لحاظ تجرد و عدم تجرد است که فعلا آن مسئله مطرح نیست، آنچه فعلا مطرح است اینست که روح خاصیت و اثر ماده نیست کمالی است جوهری که اثر برای ماده پیدامیشود و بنوبه خود منشأ آثاری بیشتر و متنوع تر از آثار ماده میشود و البته این جهت اختصاص به روح انسان یا حیوان ندارد در مطلق حیات و زندگی اینجهت است.



حقیقت حیات و زندگی هر چه میخواهد باشد خواه درک کنه و حقیقت حیات بر اینها ممکن باشد و خواه ممکن نباشد. اینمقدار مسلم و قطعی و غیر قابل تردید است که برخی از موجودات که ما آنها را موجودات زنده و جاندار مینامیم بنام نبات و حیوان بکنوع آثار و فعالیتهایی دارند که آن آثار و فعالیتها در آن دسته دیگر از موجودات که بیجان و مرده هستند دیده نمیشوند

این دسته از موجودات خاصیت «محافظت بر ذات» دارند و خود را

از تأثیر عوامل محیط برکنار میسازند، باینمنی که موجود جاندار در محیطی که قرار میگیرد باین نیروی کاملاً داخلی خود را آماده زندگی در آن محیط میکند و تجهیزات داخلی خود را طوری فراهم میسازد که بتواند با عوامل آن محیط مبارزه کند و بنفع بقاء خود در آن محیط استفاده نماید در موجود زنده خاصیت انطباق با محیط است و این خاصیت از بزرگ فعالیت داخلی سرچشمه میگیرد، ولی در موجودات بیجان هیچوجه این خاصیت وجود ندارد، اگر موجود بیجانی در محیطی قرار بگیرد که عوامل انهدام آن فراهم است اواز خود فعالیت برای حفظ بقاء خود بروز نمیدهد و عملاً در مقام مبارزه با عوامل محیط بر نمیآید. مثلاً موجود زنده دارای خاصیت «خوی وعادت» است، اگر موجود زنده در برابر عامل مزاحمی ازخارج واقع شود ابتداءً سخت متأثر و ناراحت میشود و تعادلش بهم میخورد ولی کم کم عادت میکند و باین نوع مصونیتی در برابر عامل خارجی کسب میکند، این مصونیت در اثر فعالیت داخلی و خاصیت «محافظت بر ذات» است که تا حدیکه وسائل برایش فراهم است آن را تحصیل میکند، یک گیاه و یا بدن یک حیوان و حتی یک عضو از بدن اگر در محیطی و در برابر عاملی ناممکن قرار بگیرد که حیات و بقاء و تعادلش را دچار مخاطره مینماید تدریجاً خود را طوری مجهز میسازد که بآسانی بتواند در آن محیط و در برابر آن عامل مقاومت کند، دست انسان در حالیکه نرم و لطیف است اولین بار که با حمل و نقل جسم سخت و درشتی مثل آجر مصادف شود تاب مقاومت نمیآورد ولی تدریجاً همین دست عادت میکند یعنی یک نیروی داخلی در دستگاههای آن تغییرات

متناسبی میدهد که بتواند در مقابل عامل جدید مقاومت نماید. موجود زنده خاصیت تغذیه دارد، بطور خودکار و تحت تأثیر یک عامل درونی مواد خارجی را بخود جذب میکند و از آنها با تجزیه و ترکیبهای مخصوص بنفع بقاء خود استفاده میکند ولی در موجودات بیجان این خاصیت وجود ندارد.

موجود زنده عنصر زنده هر کجاکه پیدا شد تدریجاً رشد میکند و نو میشود و تکامل میگردد، بر نیروی خود میفزاید، تا آنجا که آماده بقاء، نسل می شود خودش از بین می رود و از طریق بقاء نتاج بوجود خود آرامه می دهد.

حیات و زندگی در هر جاکه پیدا میشود بر اوضاع و احوال محیط اطراف خود غلبه میکند و بر عناصر بی جان طبیعت پیروز می شود ترکیبات آنها را عوض میکند و آنها را بوضع و ترکیب جدیدی در میآورد و حیات تصور و تاراج و هتس و نقاش است، در زندگی خاصیت تکامل و پیشرفت وجود دارد.

این خاصیتها همه در وجود زنده است و در موجودات بیجان وجود ندارد و بقول کرسی مورسین: «ماده از خود ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقشهای تازه و بدیع بر صحنه ظهور می آورد»

از اینجاست ما کاملاً درک می کنیم که زندگی بخودی خود نیروی است مخصوص و کمالی است علیحده و فعلیتی است علاوه، که در ماده پیدا نمی شود و آثار و فعالیت های متنوع و علاوه از خود بروز می دهد.

قبلاً گفتیم که از ماف دانشمندان اروپائی در موضوعات زیست شناسی تحقیقات شکر فی شده که زمینه را برای تحقیقات فلسفی در موضوع روح و بدن کاملاً فراهم ساخت هر چند هدف خود آن دانشمندان این تحقیقات نبود. حقیقت اینست که در موضوع حیات و زندگی و خواص مخصوص موجود زنده تحقیقات گرانبهای نمودند که اصالت نیروی حیاتی را کاملاً روشن میسازد. البته در میان خود آن دانشمندان عده زیادی پیدا شدند که این حقیقت را دور کردند و در تحقیقات خود اشاره با اصالت نیروی زندگی کرده اند و جداً اظهار داشته اند که نیروی زندگی نیرویی است علیحده و آثار زندگی معلول این نیرو است نه معلول ترکیب و جمع و تفریق و تألیف اجزاء ماده، آن کسانی هم که مانند لامارک دانشمند زیست شناسی معروف منکر اصالت نیروی حیاتی شده اند و رسماً اظهار داشته اند که طبیعت زنده را از نظر مکانیک باید مطالعه کرد: وقتی که کاملاً در نظریه آنها دقیق می شویم می بینیم چیزیکه آنها را را دار کرده است که اصالت نیروی حیاتی را منکر شوند اینست که اصالت نیروی حیاتی را مساوی با «نویت» و جدایی و انفصال وجودی قوه حیاتی از ماده و آثار ماده می دانسته اند، چنین می پنداشته اند که اگر نیروی حیاتی اصالت داشته باشد لازم است که با محیط و عوامل محیط بستگی نداشته باشد، در همه محیطها یکسان باشد، از عوامل محیط متأثر نشود، با فعالیتهای فیزیکی و شیمیایی بدن وابستگی نداشته باشد و حال آنکه مشاهدات علمی خلاف همه اینها را ثابت می کند، لامارک می گوید، «زندگی جز کیفیت فیزیکی نیست، همه کیفیات حیات

بعللی فیزیکی یا شیمیایی بستگی دارد و منشأ آنها در ساختمان ماده جهان داراست.

مثل اینکه لامارک گمان کرده است اگر نیروی زندگی اصالت داشته باشد می بایست با علل فیزیکی و شیمیایی «بستگی» نداشته باشد و میبایست منشائی در ساختمان ماده جهان دار نداشته باشد.

قبلاً گفتیم نظریه تنوی دکارت و رجعت دتتم ترا و نظریه افلاطون خیلی گران تمام شد، زیرا دانشمندان دایر آن داشت که هر وقت در باره اصالت نیروی حیاتی فکر کنند، رابطه جوهری و ذاتی حیات را با بدن از نظر دور بدارند و همیشه در دو قطب مخالف فکر کنند.

خود دکارت چون از راه دوگانگی جسم که خاصیتش بعد داشتن و نفس که خاصیتش فکر و شعور است وارد شد و بین این دو دره عمیقی قائل شد، ناچار شد حیات را در غیر انسان بصورت یک نیروی اصل منکر شود و عجب اینست که ساختمان همه حیوانهای غیر انسان را صرفاً یک ساختمان ماشینی میدانست و منکر ادراک و احساس در حیوانها بود و می گفت حیوان در کمی ندارد، احساس لذت و الم ندارد، اینکه مامی بینیم در موقع معین حرکت می کنند و صدای کنند از روی احساس و اراده نیست؛ این ماشین ها از طوری ساخته اند که در مواقع معین این آثار را ظاهر می کنند و ما خیال می کنیم از روی احساس و اراده می کنند !!!

بهر حال نظریه اصالت نیروی زندگی نظریه ایست که در تحقیقات علمی جدید کاملاً تأیید شده و مخصوصاً نظریه تکامل انواع عیش

از بیش اصالت نیروی حیات را اثبات کرد، و از روی آن که قهر مانع اصلی این نظریه است هر چند در مقام اثبات اصالت نیروی حیاتی نیست و بلکه در ابتداء کار خود را بر پایه انتخاب طبیعی می نهد و انتخاب طبیعی را صرفاً نتیجه تغییرات اتفاقی و تصارفی و بدون هدف طبیعت می داند ولی عاقبت همینکه در رمز پیش رفت و سرسیر منظم تکاملی انواع دقیق میشود ناچار میشود که بقول خودش «برای طبیعت زنده شخصیت قائل شود» و از روی در پی جستجوی اصالت نیروی حیاتی نبود ولی خود بخود باین نتیجه رسید تا آنجا که در زمان خودش برخی باو گفتند که «تو از انتخاب طبیعی مانند یک قوه ای فعال و قدرتی ماوراء الطبیعی محبت میکنی»

کسانی هم که جنبه های روانی انسانی را مورد مطالعه قرار دادند بدون آنکه در مذهب پیدا کردن اصالت حیات انسانی باشند و بدون آنکه خودشان به نتیجه فلسفی که از تحقیقات شان حاصل میشود توجه داشته باشند به همین نتیجه رسیدند و فروید دانشمند روانشناس مبتکر بسیک آنالیز انقلابی در روانشناسی پدید آورد این دانشمند در مطالعات و آزمایشها و تجربیات خود باین نتیجه رسید که بررسی های عامای فیزیولوژی و تشریح از مغزو پیچ و خمهای آن برای امراض عصبی کافی نیست وی یکدستگاه شعور مخفی پی برد که شعور و خود آگاهی ظاهری و معمولی انسان نسبت بان خیلی سطحی است وی متوجه شد که علل روحی ناشی از عقده ها خود اصالت دارد و بنوبه خود منشأ امراضی میشود، در طریق معالجه بیمار باید از طریق روحی و باز کردن آن عقده ها وارد شد تا احیاناً عوارض

جسمانی مرض هم رفع شود و فروید نخواست به بود از این نظریه خود اصالت نیروی حیاتی و حکومت حیات را بر ماده اثبات کند و بلکه آنجا که از تحقیقات علمی خود که حقیقاً شایستگی خود را نسبت بانها نشان داده وارد استنتاج فلسفی میشود که شایستگی آن را ندارد و بطرز نامطلوبی که شایسته مقام آن دانشمند نیست فرضیه هایی میسازد ولی در عین حال ارزش تحقیقات علمی این دانشمند همینها است که هست بعضی از شاگردان او مانند یونگی در طرز استنباط و استنتاج فلسفی از نظریه های روانشناسی کاملاً بالاستاد مخالفت کردند و تا حد زیادی جنبه اصالت نیروی حیاتی را در این نظریه ها روشن کردند و با اصطلاح نظریه فروید جنبه ماوراء الطبیعی دادند

همانطوریکه قبلاً گفته شد مشکله بزرگ در این باب تنها پیدا کردن جنبه های اختلاف جسم و جان و ماده و حیات نیست قبل از آن هم که از طرف محققین اروپایی اینهمه شواهد روشن برای اصالت نیروی حیاتی پیدا شود از همان مشاهدات سطحی هم میشد دلیل کافی برای همین مطلب آورد يك مشکله بزرگ دیگر طرز تصویر رابطه جسم و جان است اشکال این تصویر سبب شد که بسیاری از دانشمندان از اعتقاد باصالت نیروی حیاتی خود داری کنند و همانطوریکه بازم گفتیم این مشکله بزرگ در فلسفه صدر المتألهین بعالیترین صورتی حل شد.

❖ ❖ ❖

مسئله اصالت نیروی حیاتی جنبه ماوراء الطبیعی دارد، اگر حیات اثر و خاصیت ماده بود هیچگونه جنبه ماوراء الطبیعی نداشت

زیر احیای و زندگی انرژی بود موجود و کامن در ماده در حال انفراد و با در حال ترکیب و وقتی که موجود زنده‌ای پیدا میشود چیزی واقعا خلق نمیشود و کمالی در ماده ایجاد نمیشود، ولی روی نظر به اصالت نیروی حیاتی، ماده در ذات خود فاقد حیات و زندگی است و حیات و زندگی در هنگامیکه استعدادی در ماده پیدا شود خلق و افزوده میشود و عبارت دیگر ماده در سیر و حرکت است کمالی خود زنده میشود، واجد کمالی میگردد که فاقد آن کمال بود و در نتیجه آثار و فعالیتهای خاصی پیدا میکند که قبلاً فاقد آن آثار و فعالیتها بود؛ پس موجودیکه زنده میشود و واقعا خلق و ایجاد میشود.

در اینجا ممکن است گفته شود که درست است که ماده بیجان در حال انفراد خاصیت حیاتی ندارد ولی چه مانعی دارد که در نتیجه ترکیب و فعل و انفعال اجزاء ماده در یکدیگر خاصیت حیاتی پیدا شود.

جواب این سؤال اینست: چند جزء مادی یا غیر مادی که فرضاً با هم ترکیب میشوند و در یکدیگر تأثیر متقابل میکنند کاری و اثری که از این اجزاء ساخته است اینست که هر کدام از اینها مقداری از اثر خود را بدیگری بدهد و مقداری از اثر دیگری بگیرد و در نتیجه یک مزاج متوسط پیدا شود و محال است که در نتیجه ترکیب چند جزء، بایکدیگر اثری پدید آید که جز مجموع آثار اجزاء و جز کیفیت متوسط آثار اجزاء است، مگر آنکه ترکیب این اجزاء سبب علت گردد که زمینه موجود شدن یک قوه و نیروی عالیهتر از قوهای هر یک از اجزاء فراهم شود و آن قوه بتواند یک کمال جوهری پدید آید و بآن اجزاء یک وحدت واقعی بدهد، پس اینکه گفته شد در سؤال که چه مانعی دارد در اثر ترکیب و فعل

و افعال اجزاء ماده خاصیت حیاتی پیدا شود، سخنی است که احتیاج به تشریح دارد. اگر مقصود اینست که در اثر فعل و انفعال اجزاء ماده تپو و استعداد برای نیروی اصیل حیاتی پیدا شود و نیروی حیاتی بوجود آید و بالتبع خاصیت‌های حیاتی پیدا شود، مطالبی است صحیح و قابل قبول و اگر مقصود اینست که بدون نیروی حیاتی، خاصیت حیاتی که با خواص هر یک از اجزاء مقایسه است پدید آید، محال و منتهی است.

در اینجا یک فرض دیگر باقی ماند و آن اینکه چنین بگوئیم که درست است که ماده در ذات خود فاقد حیات است و حیات یک نیروی است فوق نیروهای ماده بیجان، ولی چنین فرض میکنیم که همانطوری که در جهان طبق تحقیقی که دانشمندان کرده‌اند مقدار انرژی در موجودات بیجان ثابت و مشخص و معین است و موجود شدن و معدوم شدن موجودات بیجان، خلق شدن نیست، بلکه عبارت است از مجموع جمع و تفریقهای اجزاء ماده و نقل و انتقال انرژیها، یکنه انرژی خاصی هم برای حیات فرض کنیم و در نتیجه نیروهای حیاتی هم مثل نیروهای غیر حیاتی خلق و ایجاد نمی شود، بلکه در نتیجه جمع و تفریقها و نقل و انتقال های انرژی در مورد خاصی تمرکز پیدا می کند پس زنده شدن هم خلق و ایجاد نیست.

در جواب می گوئیم که فرضاً ماده بیجان منکر خلق و ایجاد بشود و پیدایش آن موجودات را چیزی جز جمع و تفریق اجزاء ماده و نقل و انتقال انرژیها ندانیم: در جانداران باتفاق دانشمندان این مطلب درست نیست. حیات این خصوصیت را دارد که نمی توان برای همه آن

یک مقدار ثابت و معین فرض کرد و زنده شدن موجودات را با نقل و انتقال حیات از نقطه ای به نقطه دیگر توجیه نمود حیات مقدار ثابت و معین ندارد از دوری که در روی زمین پدید آمده رو با افزایش است، احیاناً اگر از بین رفت مثلاً مقدار زیادی جاندار تلف شد، این نیرو در نقطه دیگری متمرکز نمیشود حیات و موت البته یک نوع بسط و تقصیر است ولی بسط و تقصیر است که از مافوق درجه و جودی طبیعت سرچشمه میگیرد

فیضی است که از غیب میرسد و غیب بر میگردد.
در اینجا برای تأیید مطلب بالا قسمتی از کتاب «مقدمه ای بر فلسفه» تألیف از والد گویا به ترجمه آقای احمد آرام نقل میکنم.
از والد گویا در مقام نقد مذهب مادی میگوید: «مذهب مادی یکی از قوانین اساسی علم فیزیک جدید را که «قانون بقای انرژی» است نقض میکند. مطابق این قانون مجموع انرژیهای موجود در جهان مقدار ثابتی دارد و تغییراتی که در اطراف مایجاد میشود چیز دیگری نیست جز آنکه انرژی از مکانی به محل دیگر منتقل میگردد و از صورتی به صورت دیگر در میآید» خوب واضح است که بنا بر این قانون ظواهر و نمودهای فیزیکی «حلقه بسته ای» را تشکیل میدهند و در این حلقه جای خالی برای نوع دیگری از ظواهر بنام ظواهر «روانی» یا «عقلی» وجود نخواهد داشت، بنابراین، عملیات دماغی علی رغم تنقید و پیچیدگی خاصی که دارند ناچار در شمار نمود هائی خواهند بود که از قانون علیت تبعیت میکنند و تمام تغییراتی که در نتیجه عمل مؤثرات خارجی بر دماغ حادث میشود ناگزیر است که بشکل فیزیکی و شیمیائی خالص باشد و بهمین

شکل هم منتشر گردد، با چنین نظریه کلی جنبه عقلانی اشیاء پادروها میماند، زیرا چگونه میتوان پیدایش نمودهای روانی را از نمودهای فیزیکی و مادی تصور کرد بدون اینکه از انرژی فیزیکی وابسته بنمودها چیزی کسر شود، تنها چاره منطقی اینست که برای اعمال عقلی نیز یک نوع انرژی خاصی در مقابل انرژیهای دیگر شیمیائی و الکتریکی و حرارتی و مکانیکی قائل شویم، و این را بپذیریم که میان این انرژی مخصوص و اقسام دیگر انرژی که میشناسیم نسبت ثابتی شبیه نسبتهای ثابت مابین سایر اقسام انرژی وجود دارد ولی باید گفت که چنین عقیده ای را علمای مادی اظهار نکرده اند و هیچکس در متون مادی بتفصیل در اینباره سخن نگفته است، و اعتراضات کلی در برابر این عقیده وجود دارد که نمیتواند چنین عقیده ای فرصت تظاهر پیدا کند هسته تمام اعتراضاتی که ممکن است بشود آنست که مفهوم انرژی که علمای فیزیک آن را تعریف میکنند هیچ وجه قابل انطباق بر عملیات و نمودهای عقلی و روانی نمیشود.

کرمی مورین در کتاب راز آفرینش انسان ترجمه آقای محمد سعیدی میگوید: «ظهور انسان عاقل متفکر در میان حیوانات امری خطیر و غامض تر از آنست که تصور کنیم این ظهور معلول تحولات ماده است و دست خالق در آن دخالت نداشته است، در غیر این صورت انسان باید آلتی مکانیکی باشد که دست دیگر آن را بکار میاندازد و میگرداند، حال به بنیم گرداننده این ماشین کیست و دستی که آن را میگرداند کدام است، علم تا کنون نتوانسته است تا ویلی از این گرداننده بکشد و آن را بشناسد، اما این نکته بر عالم مسلم است که وجود این گرداننده

خود ترکیبی از ماده نیست»

و همان‌گونه که «ماده جز بر طبق قوانین و نظامات خود عملی انجام نمی‌دهد، ذرات آن‌ها تابع قوانین مربوط بقوه جاذبه زمین و فعل و انفعالات شیمیایی و تأثیرات هوا و الکتریسیته هستند» از خود ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقشه‌های تازه و موجودات بدیع به مرحله ظهور می‌آورد.

صدر المتألهین در مبحث علت و معلول اسفار فصلی منعقد کرده باین عنوان: «در اینکه فکر و تصور گاهی منشأ حدوث امور می‌شوند» مقصود وی از این فصل حکومت و قاهریت و تأثیر فکر و تصور که از شئون حیات است، بر ماده است، در آن فصل قسمتهایی را ذکر می‌کند از آن جمله موضوع تأثیر تلقین و توهم صحت و مرض را در ایجاد صحت و مرض ذکر می‌کند مایرای احترام از آن تطویل بیشتر از بیان کامل این مطالب بسیاری مطالب دیگر که در این زمینه است خود داری می‌کنیم.

همینقدر می‌گوئیم امروز دیگر برای فکر ذی‌مقرا طبیسی قدیم که جهان صرفاً جهان ماشینی است و خلقت جز جمع و تفریق و تألیف و ترکیب ذرات چیزی نیست نمی‌ماند.

تحقیقات دانشمندان و غرور مادیین را بکلی ذایل کرده است دیگر کسی نمیتواند مانند شکل و جسمی دیگر بگوید: «ماده و حرکت را بمن بدهید جهان را می‌سازم» تا بود جهان خیلی بیشتر ورشته‌دارتر از اینست که ما آن را در ماده و حرکت حسی و عرضی ماده محصور کنیم

پایان

نوشته: تانه‌سی دی که نه تن

Tanneuy de Quenetaim

ترجمه و اقتباس: آقای مهندس بیانی

حسن دینی

یا

بعد چهارم روح انسانی

مقدمه از:

آقای مهندس بازرگان

استاد دانشگاه

مقدمه و معرفی

دوسه ماه قبل بود که يك صدای ناشناس در تلفن . وبعد از قرار ملاقات دو قیافه محبوب و محترم در آرمایشگاه دانشكده فنی مطالبه مقاله ای جهت نشریه سالانه مکتب تشیع از اینجانب نمودند :

زبان حال بنده در مقابل اصرار آقایان و مخصوصاً تأکیدی که از بابت ارزش علمی و سطح عالی آن مینمودند . مصداق مثل عامیانه ای بود که میگوید : «خانه خرس و بادیه مسافر» :

این رودر بایستی و مشکل سخت که با تلفن های مکرر آقایان تجدید و تشدید میشد خوشبختانه دوسه هفته پیش طول تکشید ، امدادی از عالم غرب رسید ، تصادف روزگار مرا مواجه و موفق بقرائت مقاله ای در مجله پاریسی (Realite (Fewinn - Illnotratin) و درخ اکتبر ۱۹۵۸ (آبانماه ۱۳۳۷) نمود

عنوان مقاله و مخصوصاً متن آن که ترجمه هر دورا ذیلا ملاحظه خواهید فرمود جالب بنظر آمد

البته خوانندگان انتظار نداشته باشند مقاله ای که يك نویسنده مسیحی فرانسوی باقتباس و انعکاس مطالعات و مستباطهای يك عده كثير محققین اروپایی و آمریکائی قرن اخیر در يك مجله اروپایی برای عامه اروپایی مینویسد صد درصد با تمام جزئیات احکام و معارف دین مقدس اسلام منطبق باشد بلکه باین توجه که ارمغان از همان دیار می آید و از همان مغزها

و قلم هائی تراوش میکنند که مدت يك قرن باطمینان تمام و بنام منطق علمی و مبانی عقلی و تجربی مسلم کوس رسو سازی دین و خدا و معنویات را بدست گرفته بودند و تازه معتقدین و مقدسین آنها وقتی بیعت در اسلام میرسیدند نام پیغمبر مارادو ردیف (نعوذ بالله) شهاد و مقلد ذکر میکردند در مقاله خواهید دید چگونه تحول و بلاکه انقلاب در عقیده دانشمندان را جمع به مبنای مذاهب و اساس خداپرستی پیدا شده است و هم چنین حاضر شده اند نام محمد ﷺ را در ردیف موسی و عیسی علیهما السلام بگذارند ،

در هر حال مقاله قابل استفاده و مشکل ، و مسئله حل شده بنظر می آید ولی متأسفانه مضامین و اصطلاحات علمی و فلسفی آن کار ترجمه را دشوار میساخت و خارج از صلاحیت و عرضه حقیر بود . ناچار متوسل یکی از دوستان شدم ایشان مرد اینکار را پیش بایم قرار داد : آقای «مهندس علیقلی بیانی» آقای «مهندس بیانی» که علاوه بر مراتب فضلای و تخصصی ذوق و مایه خاص در موضوعات اجتماعی و فلسفی و هنر نویسنده گی دارند ، کرمانه خواهش مسارا پذیرفتند و اینك رشته بیان را بدست ایشان می دهیم

تهران - ۱۳ فروردین ۱۳۳۸

مهندس بازرسمان

ویش نزدیک است بدین تفصیل که ابتدا احساس نگرانی و فشار غیر قابل تحمل و ناتوانی و سقوط عین نماید. آنکس که تالحتله ای قبل بر عالم خود مسلط بود مقهور قوای خارج می گردد. اما این احساس موجب بروز حالت عصبان و طغیانی است و در نتیجه وی نمی خواهد قبول کند که فقط بازپچه دست سر نوشت است و طبعاً اختلالی را که مولود وضع پریشان غیر معقولی باشد نمی پذیرد. در این حال انسان اصل و عاملی را که موجب سازگاری و هماهنگی در امر متخالف یعنی احتیاج درونی وی بنظم بایستی نظمی ظاهری عالم خارج است کشف می کند بالا اقل در صدد جستجوی آن بر می آید البته این اصل جزئی که امر بیرون و برتری از وی که شخصیت و منطق خاصی داشته باشد نیست. و باستناد منطق خاص آن اصل است که بی نظمی ظاهری، جلوه نظم برتری می گردد که مقصود از آن نظم برتر برای او مجهول است.

این اصل عالی را انسان می تواند در مفاهیمی مانند مبین، حزب شاهکام علمی با فلسفی با سیاسی با اجتماعی ببیند و بیابد ولی اگر مبین و حزب و شاهکامهای گوناگون نباشد، اگر علم نتواند همه مشکلات انسانی را حل کند، اگر بهشت کمونیست دروغ در آید، اگر هیچ دستگاه مخلوق اجتماع بشری نتواند سعادت و هم آهنگی را با طامینان تأمین کند چگونه باید از بی نظمی و بی منطقی ظاهری ها بی یافت و بسطح بالا تراز آن رسید؟ فقط يك امكان باقی است و آن اینست که این اصل عالی بعد از خارج از عالم تا تمام تمککات بشری و ارضی گذاشته شود و در نتیجه راه هر گونه خدشه و انتقاد گردد. و باین نحو

حسن دینی

یا

بعد چهارم روح انسانی

پیشرفت های تازه علوم تجربیه کشفیات جالب توجهی شده است که بنیان مفایید دانشگاهی را درباره مادی توجه درونی «دروانی» و بران ساخته این مفهوم یعنی مفهوم درونی نسبت به سه مفهوم زیبایی و نیکویی و راستی مقوله مستقل چهارمی است که سرچشمه آن در روان ناخود آگاه همه مردم است.

هادلی کانتریل (۱) بزرگترین روانشناس امریکائی در تحقیقاتی که درباره ماهیت ایمان کرده نوشته است.

بشر فقط در مواردی به احتیاج مبرم به ایمان واقف میشود که در باره توانایی خود برای مواجهه با مشکلات بزرگ شخصی که دچار آنست تردید کند یا وقتی که حوادث خارج باو نشان دهد که دیگر بر سر نوشت خود سلطه ای ندارد مادام که بشر گمان کند زندگانی او با جهان خارج و عالم درونی وی سازگار است، اشتغالات روزانه هر گونه نگرانی و پریشانی خاطر ناشی از توجه به عالم دیگر که میتوان آن را نگرانی خرد نامید - را می پوشاند. ولی ناگاه با بروز یا ترس از پیش آمدی که آهنگ پیش بینی شده حیات روزانه را قطع کند، مانند بیماری، عزا، جنگ، شکست سخت در حرفه یا علامه شدید عاطفی و اکشی درونی پدیدار میشود که شامل سه مرحله کم

(۱) Hadlecontril

بشر دارد مسئله خدا میشود (۲).

آنچه کاترل در باره فرد انسان میگوید آیا بنوعی بتری درباره روش و منش مجموعه جامعه غربی معاصر صدق نمی‌کند؟ آیا این تحول با آنچه موجب تبعید فوق‌العاده فلسفه روحی و توجه روزافزون مغرب زمین بمسائل ایمانی الهی است؛ قرابت بسیار نزدیک ندارد؛ طی دو قرن مردم باختر گمان میکردند که فقط بمدد نبوغ بشر میتوان تمام مسائل حیات اجتماعی و فردی را حل کرد؛ یادست کم میتوان گفت که علوم تجربی و دستگاههای بزرگ فلسفی مبتنی بر آن علوم، مانند «پوزیتیویست» (فلسفی تحقیقی) با معار کسبست چنین امیدی را نتواند بزرگتر میکرد. ولی شکست کلی یا جزئی این دستگاههای فلسفی، جهان وحشت آورد برخی از ترقیات علمی، عجز علم از حل کامل تمام مسائل انسانی، اکنون دنیای مغرب را، پس از یک بحران یأس و مشاهده حزن آورد نتایج غیر معقول و غیر قابل قبول به پرستش و بر روی مجدد درباره ارزش های دینی و ادرا کرده است:

معدنك شكست، سیانتیسم (۳) یا هر دستگاه فلسفی دیگر، فقط یکی از علل خارجی این رویداد است، این امر میتواند بریشانی دنیای جدید مغرب را توجیه کند ولی برای بیان علت احتیاج مبهم بشر بنظم و هم آهنگی و سبب تشنگی عقل با مطلق و کلیت در عالم متعلق و احساس کافی نیست. و بطریق اولی نمی تواند چگونگی اخلاص در ایمان بشر را بیک (۲) این بیان اخیر مقتبس از فکر اماتول کانت فیلسوف معروف آلمانی است (۳) سیانتیسم (Scientisme) بمکتب های فلسفی مبتنی و متظاهر به تبعیت علم گفته میشود.

اصل عالی که باقتضای طبیعتش وراء جهان آزمایش طبیعی قرار دارد بیان نمایند پس سرچشمه های حسن دینی چه میتواند باشد؟

در قرن حاضر پیشرفتهای علوم درباره تجربه دینی منجر با کشفاتی شده است که بسبب اهمیت آنها میتوان هم اکنون در باره مسئله مورد بحث نتایج طراز اولی بدست آورد از طرفی تاریخ ادیان بانکه تعداد معتنی، اسناد و مدارك جدیدی که توسط دانشمندان جامعه شناسی و باستان شناسی و مردم شناسی جمع آوری شده است حسن دینی را بسبب تازه ای تجزیه و تحلیل میکند که باتوجهات سابق کاملاً مغایر است، از طرف دیگر روان شناسی بوسیله جستجو در روان ناخود آگاه بشر که توسط فروید شروع و بمدد ادلر (۴) و فرونگ (۵) ادامه یافت، در اعماق روح انسانی بعالم تازه ای از قوای مستور و انعامدرك و معرفت وراء عقل رمیده است. هکذا ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای حسن دینی شود هر چند در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم، معدنك هم اکنون جریان فکری وجود دارد که روز بروز تعداد متفکرین زیادتری از مکتب های گوناگون را بتعریفی مانند آنچه ذیلا بیان میشود معتقد میسازد.

حسن دینی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسانی است اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن بیچ یک از رویداد های دیگر قابل تبدیل نیست بلکه نحوه ادراك فطری و راعقلی است که یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخود آگاه فوران میکند و نسبت بمفاهیم زیبایی (مربوط به هنر) و نیکی (مربوط به اخلاق) و راستی (مربوط به علم) مفهوم دینی یا بطور صحیح تر مفهوم مقدس (۶) مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه

Sacre (۶) jung (۵) Abler (۴)

مفهوم دیگر است

* * *

برای سهولت بحث از بنیات مسئله شروع کنیم در وضع کنونی در جهان هفتادین (۷) ملر از اعلی وجود دارد که در سه اصل بزرگ ذر متفقد :
۱- در این جهان يك حضور روحانی فوق انسانی (۸) وجود دارد که تمام عالم بطریق اولی جزئی از آن برای احاطه بر آن کفایت نمیکند در تمام ادیان (چرندین بودایی می نایانا) این حضور ناشی از ذات مستقلی است که خدا نامیده میشود.

۲- در انسان چیزیست که پس از خرابی تن ماندگار و جاودان است (روح)

۳- مقصود از حیات انسانی آماده ساختن روح برای آمیختن (۹) با خداست که مرکز و پایه هر گونه شادی و ابتهاج است. بدین سبب بدین

(۷) این هفت دین عبارتند از: سه دین بود و مسیحیت و اسلام که ریت مشترک دارند و سه دین از نوع بودایی یعنی دین نایانا (Hinayana) که در جنوب خاوری آسیا شایع است و دین بودایی مایایانا (Mahayana) که پروان آن در تبت و خاور دور هستند و دین هندی به اذین بودا که دین بزرگ هندوستان است و دین هفتم دین زرتشت است.

(۸) این تعبیر حضور روحانی هر چند قریباً نوس است ولی ضرورتاً در مورد مسئله فعالیت باری و ربط قدیم و حادث از ادیان مختلف است بدین معنی که بعضی خدا را بیرون از جهان و بعضی همه جهان را در انداخته اند و بعضی را گاه بنیاد و گاه بطلی و گاه بشرو و گاه عشق بنیادند از این جهت نویسنده این شیور را که تشر جامع است برگزیده است.

(۹) چون عرض ترجمه است این مطلب نقل شده والا این بیان یعنی اتحاد الهی خالق و مخلوق که به اندک است مخلوق (پس از خراب بدن و سر کمالی روح) و ذات باری الهی تغییر می شود بیان شرعی اسلامی نیست گو اینکه در این زمینه تغییراتی در آثار بعضی عرفاء موجود است و بیان اسلام در این مورد تقرب به خداست

يك اخلاق دینی وضع میکند ، بدین معنی که خیر یا نیکو (در کردار با اندیشه) آنست که بسبب آن انسان بخدا به پیوندد و شر با خدا آنست که انسان را از خدا دور کند و شر اصلی خود دینی است که مانع پیوستن روح انسانی با ذات باز یعالی است.

این سه اصل جوابگوی آرزوها و تمنیات عمیق انسانی است که برخی از آن عبارتست از :

۱- احتیاج به زندگی با فراد از مرگ : البته بقای روح شکست مرگ در کشمکش زندگانی و مرگ است.

۲- بر انداختن رنجها ، این منظور تنها مقصود علنی دین بودایی می نایانا (دین جنوب خاوری آسیا) اعلام شده است.

۳- احتیاج به عدالت بدین سبب مطالبی از نوع محکمه داور دادگر ، در روز دایمین و عذاب گناهکاران و پاداش پرهیزکاران در تمام ادیان وجود دارد.

۴- نیاز به عشقی و معشوقی یا مهربانی هر دوسر

بر این احتیاجات باید احتیاج بنظم و سازگاری را که سابقاً ذکر کردیم افزود . چنانکه از مقدمات فوق بر میآید مفهوم خدا جوابگوی نیازمندیهای عقلی و غیر عقلی (فطری) است بدین توضیح : عقل از طریق صنع و نظم بخدا پی میبرد و فطرت از طریق عشق و احتیاجات فطری با خدا رابطه پیدا میکند . ندای فرزانی و فریاد آشفتنگی هر دو بخدای داور دادگر رهبری میکند .

بدینگونه دوگانگی حسن دینی پدیدار میشود اهل استدلال

مانند دکار و سن تو ما داکن خدا را از در پیچه عقل و استدلال
می بینند ولی علم امروزی برای استدلال بدنبال تحقیق تجریمی است و
عرفا از قیل پاسکال و سن ژان دولا کرا از مجرای فطرت و شهود
باطنی این حس دینی را جواب میگویند...

از این دوگانگی نتیجه میشود که نحوه معرفت عقلی به تنهایی
مارا به قلب مسئله دین رهنمون نیست بنابر این لازم است که جنبه
فطری یا غیر عقلی آن را نیز مطالعه نمود و اهمیت این جنبه غیر عقلی یا
فطری وقتی ظاهر میشود که بتوانیم ثابت کنیم که ۱- در حس دینی
عاملی است که قابل برگشت و تبدیل بسایر خواص روح انسانی نیست.
۲- نزد هر کس میتوان زمینه های اساسی تجلی و توسعه حس دینی
را یافت، قسمی که معرفت فطری (یا غیر عقلی) و شهود باطن عرفانی
فقط صورت عالی تمایل مشترک همه مردم است.

اماد باره مطلب اول تجزیه و تحلیل متخصصین امروز، طرز فکر
اوایل قرن بیستم را کاملاً واژگون کرده است. اگر کشور های
بشت پرده آهنگین را که در آنجا کمونیسم به آراء و سن عهد ملکه و بکتوریا
ابدیت پیشیده است (مقصود نویسنده فلسفه مادی کمونیست هاست که
فلسفه قرن نوزدهم است) کنار بگذاریم، امروز دیگر این امر که از روی
کتاب دعای مارکسیسم ثابت کنیم که دین فقط یک رویداد سطحی فرعی
زندگانی اقتصادی و اجتماعی است، یا بشع دور خیم (۱۰) توجیه

(۱۰) Durkheim

کنیم که دین فقط نتیجه تسامی (۱۱) روح اجتماعی است که ارتباط
اجتماعات ابتدائی را تأمین میکند، یا بنابر فلسفه تحقیقی (پوزیتیویسم)
آنها به عنوان اولین تلاش توجیه و تمایل رویدادهای طبیعی در دوران
قبل از استدلال منطقی بدانیم، یا به پیروی از نظر رابیناخ (۱۲) در
بارده مسیحیت آنرا فقط واکنش اخلاقی بر ضد حیوانیت اجتماعات منحل
شماریم، مطرح نیست..

از حدود سال ۱۹۲۰ یکی از فلاسفه آلمان رودلف ات (۱۳)
(بضم همزه و بضم تاء مشدده) توانست ثابت کند که بموازات عناصر
عقلی و اخلاقی عناصر فطری یا دراه عقل نیز در حس دینی وجود دارد
که مفید هیچگونه فایده اخلاقی هم نمیشد. مثلاً عنصر ابتدائی و مولد
مفهوم یزدانی نزد انسان هراس و وحشت است. در نظر انسان اولیه خدا ذاتاً
موحش است. لذا هنرمندان دوران اوایل برای یادآوری و نمایش یکی از
خدایان یا ارواح جز صورت غول، پیکر دیگری نمیتراشیدند. همچنین
برای قوم یهود موجود ابدی منظر وحشت آوری دارد..... این مفهوم در
مسیحیت نیز هست..... ولی اکنون خوف خدا بصورت پیراسته ای درآمده
و بر عرشه مقدس عرفا یا بصورت اخلاقی «خشم خدای دادگر بر بداند و
(۱۱) از ماده سو که بمعنی طو و ارتفاع است تسامی بجای Sublimatoion
انتخاب شده است زیرا معنی سو بلیا سیون است که امری از مرحله پایین به مرتبه بالا برود
مثلاً بنابر قولی عشق عرفانی همان عشق حیوانی است که به بلایا بصورت عالی و سوبلیمه
جلوه کرده است و این معنی با سو و تسامی مناسبت دارد ولی دولت عرب تسامی باین
معنی معمول نیست

(۱۲) Reinaeh

(۱۳) Rubolf otto

متمم‌کاران» تبدیل گردیده است ولی هرگز بطور کامل ازین نمیرود ... اما این جنبه ترس را جنبه دیگری که وجه مقنون کننده آنست تکمیل میکند.

بدین نحو خدای قهار در عین حال رحمان و رحیم و کامل است. ولی کمال خدا فقط متناسب باین امر که خدا سر چشمه تمام فضائل اخلاقی است تمییز باشد. کمال باری در فرهنگ عقاید عرفای بزرگ و راه اوصاف اخلاقی قرار دارد چنانکه یکی از عرفای آلمانی قرن هفدهم میلادی خدا را بدین بیان می‌ستاید:

«مبتوح بالذات، کمال شایسته‌ای بی‌نهایت منبع بیکران الذل الذل و جلالتی بلند آفتاب درخشان»

در واقع تمام اوصاف منسوب بعداً مانند بزرگی و توانایی و قدس و غیره فقط برای تقویم این امر است که مفهوم «یزدانی» قابل برگشت به هیچ یک از مدرکات نیست بهین قسم فکر ناپاکی و گناهکاری بشر که قبل از هر گونه ارتکاب گناه از طرف شخص وجود دارد مفید این معنات که فاصله بین آفریده و مقام قدس آفریدگاری بی‌نهایت است ...

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که مفهوم «مقدس» مقولاً مستغنی است که از مفهوم دیگری نتیجه نشده است و تمییز آن آرا با هیچیک از مفاهیم عقلی یا غیر آن یکی دانست

عبارت کس دین را پاک و پدیدار سطحی و در خیم آرا نتیجه تسامی حیات اجتماعی میدانست. در این زمینه دور خیم تحت تأثیر مردم شناسان

معاصر خود بود که به عقیده آنها همه عبادات دوران اوایل منحصراً اجتماعی بوده است ولی بنابر عقیده دانشمندان مردم‌شناسی جدید هیچیک از ادیان دوران اوایل منافعی امکانات یک تجربه شخصی دینی نیست. چنانکه واج (۱۴) دانشمند جامعه‌شناسی آمریکایی معاصر یادآور شده است.

همچنین بیروان فلسفه تحقیقی (پوزیتیویسم) بانکاه معلومات ابتدایی مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی آن زمان تحول ادیان را پیشرفت تدریجی و خود بخود میدانستند که در نتیجه آن عده خدایانی که هر یک وصف ساده‌ای داشتند کم‌کم کاهش یافته دور عوم هر یک از خدایات ارضایی بیشتری پیدا کرده است باین معنی که در ابتدا به تعداد زیادی ارواح مختلف معتقد بودند. بعد به جای ارواح زیاد عده کمتری خدا فرض کردند سپس به یکناپرستی رسیدند این آخرین حلقه زنجیر نیز منطقاً باید بنوبه خود از بین برود و جای خود را به الحاد علمی بدهد !!

ولی تحلیل و استنتاج دو نفر از بزرگترین مورخین معاصر ادیان از مبادی مشهور علم کنونی چنین تصورات ساده‌ای را رد نموده تحول عقاید دینی مجاز نمی‌شمارد زیرا اولادینی که بظاهر دین شرک است بنظر تمام بیروان آن از و ما شرک نیست. بدین معنی که اعتقاد نوده بیروان با عقیده افراد آشنا بمعانی و باطن دین متفاوت است.

ناتیا مسلم شده است که در ادیان دوران اوایل بیروان من حیث

Joachimwach (۱۴)

المجموع تقریباً همیشه يك وجود متعال یا يك روح یا تثلیث اصلی یا تعداد خیلی خدای کاملاً مشخص از خدایانی كه معمولاً در آداب عبادت قبیله دیده می‌شوند قائل هستند

مفهوم يك وجود متعال یا خدای بزرگ آسمانی و نخستین یکی از کشفیات خیال انگیز و بکران کننده مردم شناسی جدید است در ادیان قدیم ترین قبائل استرالیا و بلی نزی و آفریقا آثار پرستش خدای بزرگ را یافته اند حتی بسبب فراوانی مباحی مشهور علمی متوافق در این زمینه یکی از مردم شناسان اتریشی بنام ویلهم اسمیت معتقد است كه همه تمام ادیان يك نوع «يكناپرستی نخستین» یا «توحید اائل» است سایر متخصصین تا این حد پیش نرفته اند زیرا بهر حال در برخی از ادیان دوران اوائل هیچ وجه آثاری از این خدای آسمانی دیده نمی‌شود و بهر حال نمی‌توان علماً ثابت كرد كه در آن زمان خدای بزرگ یا وجود متعال معبود منحصر بفرد بوده است ولی قابل انكار نیست كه هر جا كه مردم معتقد به خدای آسمانی بوده اند آن خدا قدیم ترین خدایان ایشاف بوده است ولی خدای آسمانی هرگز مركز نقل آداب عبادت نبوده است در تمام مجتمعات باستانی دوزی تد ریجی از خدای آسمانی و تبدیل عبادت وی به عبادت ارواح یا خدایان زمین و آفتاب و مهتاب و غیره دیده می‌شود مثلاً سیاهان آفریقای استوایی فرانسه می‌گویند: «خدا از ما دور شده است» همچنین ساکنین کلمر و نی شمالی می‌گویند: «خدا مهر بان است و ارواح شریرانند باید ارواح را عبادت كرد» هر جا كه مصلحین بزرگ دینی مانند موسی و عیسی و محمد

پیدا نشده باشند بقول البیاد «سقوط تدریجی از مفهوم یزدانی به عالم جسمانی» دیده می‌شود در بدین نحو خدایان آفتاب یا مهتاب یا زمین یا خدای تولید و برکت پدید آمده اند.

ولی در هیچ مورد این خدایان افسانه های آت ها را نمیتوان نتیجه ساده انتقال حوادث طبیعی بصورت رمز و تمثیل دانست. این خدایان را ممکن است تا حدی نتیجه نخستین تلاش های بشر برای درك علل حوادث طبیعی فرض كرد ولی هرگز نمی‌توان نظریه پیر و ان گوست كنت (طرفداران فلسفه پوزیتیویا تحقیقی) را داور برای اینكه «خدایان فقط نتیجه میل طبیعی بشر بتعلیل حوادث اند» پذیرفت. در حقیقت دیده میشود كه هر يك از این خدایان در نظر پرستندگان بتدريج اوصاف تازه ای پیدا می‌کنند كه رابطه آنها با آن حادثه طبیعی كه برای مجسم كردن آن فرس شده اند بیش از پیش دور می‌گردد ...

در حالت عدممكن است این خداداد بلاه خدای منحصر بفرد شود و تمام عناصر «درا عقل» كه در دلقات بشرح سابق الذکر در حس دینی تشعبع داده است در او جمع شود. چنانكه كالی (۱۵) خدای هائل مرك ویرانی هند در نظر پرستندگانش بزبور مهربانی آراسته است بعلاوه هیچ چیز در طبیعت برای خودش پرستش نمی‌شود بلکه از این حیث مورد پرستش است كه چیز دیگری غیر خود را نمایان می‌سازد یا بحقیقت دیگری غیر خود تعلق دارد ...

هر اندازه شیتی بسبب اصلش یا بصورت ظاهرش بیش تر

نمودار چیزی غیر طبیعی باشد مقدس تر است، اما فرض افسانه‌هایی که درباره آفتاب یا ماه گفته اند وصف شاعرانه حرکت ستاره‌ای نیست بلکه منظور اینست که از خلل يك حادثه طبیعی يك حقیقت بالاتری که بیرون و برتر از آن حادثه طبیعی است اشاره کنند. البته طبیعت انحاء را از نمایش یا تجلی «قدسی» و ادراختیار بشر گذاشته است ولی نفس مفهوم مقدس قبل از مشاهده و تأمل در طبیعت وجود دارد.

حال باید دید این حس ناشی از کدام جنبه بشر است؛ آیا تمام افراد بشر دارای این حس قدسی هستند؟

* * *

روان‌شناسی اعماق روح بشر که در ابتدای قرن حاضر بسبب کشف «روان ناخود آگاه» توسط زیگموند فروید مطرح گردید برای عوامل و راه حکومت عقل و اراده مانند جهت غیر عقلی حس دینی میدان تجسّسات علمی منظمی باز کرد. ولی در مرحله اول تحلیل روان ناخود آگاه ظاهراً اصالت و استقلال حس دینی را رد می‌کند.

زیرا در نظر فروید و بادی امر و دیدگاه‌های روحی در نتیجه عمل متقابل غرائز و محیط خارج (خانواده و اجتماع) جاوه کرد. بسبب این عمل متقابل انسان مجبور است قسمت بزرگی از اهم غرائز خود را که غریزه جنسی باشد و از اطفال دوران کودکی بروز میکند بدون اعماق روح براند. بنا بر این روان ناخود آگاه نتیجه طرد (باراندن) تمام یا جزئی از این غریزه جنسی از سطح شعور یا «روان خود آگاه» است از این نقطه نظر حتی روابط محبت بین فرزند و پدر و مادر ناشی از غریزه جنسی

است. فروید منشاء حس دینی را رابطه فرزند و والدین یا بطور صحیح‌تر ناشی از طرد این رابطه از سطح شعوری پس از رسیدن بسن بلوغ می‌داند. ... ولی این عقیده بوسیله دو نفر از شاگردان نافرمان فروید با هم ادلر (۱۶) و یونگ (۱۷) کاملاً رد شده است.

اولاً ادلر کشف کرد که تنها غرائز جنسی نیست که بروان ناخود آگاه رانده میشود. غریزه دیگری موسوم به اراده قدرت نیز ممکن است طرد شود و بعقیده ادلر مبدء همه بیماریهای عصبی نتیجه طرد همین غریزه به «روان ناخود آگاه» است. ادلر از این مباحثه نتیجه گرفته میگوید: يك تصور کاملاً جنسی روان ناخود آگاه مبنای علمی ندارد و باید وجود انرژی روحی دیگری غیر از انرژی جنسی را در روان ناخود آگاه پذیرفت.

«یونگ» تحقیقات «ادلر» را ادامه داد و باین نتیجه رسید که روان ناخود آگاه فقط مولود تمایلات مطرود نیست بلکه این مرتبه از روح بشر از عناصر جلی مشترک بین تمام افراد بشر نیز ترکیب شده است بعبادت دیگر زیر مرتبه روان ناخود آگاه «فردی» که مولود تمایلات مطرود است، در هر فردی از افراد بشر يك روان ناخود آگاه اجتماعی وجود دارد و مبدء حس دینی بظن قوی در این روان ناخود آگاه اجتماعی قرار دارد. یونگ پس از تهیه و تحلیل بسیار عمیق خوابهای بیماران خود باین نتیجه رسیده است مثلاً در موارد متعدد صور و علامت مرموزی در خواب دیده میشده که بهیچ‌روی قایل ارتباط با طرد تمایلات شخصی

(۱۶) Adler (۱۷) Jung

بیمار نبوده است. این امر را فرید نیز متوجه شده بود ولی سبب آن را تشکیل «صور حاجب» میدانست که بمقیده‌ی عمل آن صورت برای انفعال باز دمی شعور روی خصوصیات جنسی خواب است (۱۸) ولی یونگ ثابت کرد که خواب منحصرأ ناشی از تمایلالت مطرود جنسی نیست بلکه محتوی این خوابها بهیچوجه با عالم مانوس غالب بیماران سنگین نداشت در واقع صورتی که بیماران در خواب میدیدند تداعی صورتیست که در حکایت و علامت رمزی ادیان گوناگون تاریخ بشر دیده میشود.

برای بشر دوران اوائل که هنوز به مرحله عقل و استدلال نرسیده بود این ایجاد علامت رمزی دینی خیلی آسانتر بود زیرا در آن دوران روان ناخود آگاه بشر (بسبب ضعف قوای شاعره) با کمال آزادی تظاهر میکرد ولی پس از اینکه قوه تعقل در انسان قوت گرفت این امر یعنی خلق ذهنی علامت رمزی فقط در حالت خواب یا در بعضی آثار هنری و گاه در مکاشفات بر روی اژدها باطن حاصل میشود (زیرا مقیده «ان» کسانی که در تامل اشراقی و سیر باطن تمرین معتد دارند انواع معرفت و راه عقل یا معرفت فطری را بعدا کمتر امکان دارا هستند)

نفوذ یونگ مدتها تحت الشماع نفوذ فرید بود. ولی بعد از جنگ جهانی دوم نفوذ افکار یونگ همه جا کاملاً آشکار است چنانکه در سال ۱۹۴۸ يك «انستیتو» روانشناسی در «زوریخ» تحت توجه و سرپرستی وی (۱۸) چون روان ناخود آگاه نمیخواهد شعور انسان درك كند كه خواب ناشی از طرد تمایلات جنسی است این صور حاجب را ایجاد میکند تا شعور با این حقیقت بی نبرد

ایجاد شد. علمای کلام مسیحی که در بادی امر از اینکه یونگ دین را فقط يك مکانیسم روحی دانسته و بر امالمت میکردند، اکنون درباره فکر وی تعمق کرده در این مسئله فزاینده افکارهای گوناگون دارند، بیان یونگ درباره مبده علامت رمزی ادیان بمقیده دانشمندان تاریخ دین مانند الیاد خیلی نزدیک است؛ زیرا این بیان روشن میکند که حس دینی اثر نتیجه يك خصوصیت روان ناخود آگاه بشر است نه اینکه بیان ناقص و ابتدائی علت و معلول در حوادث طبیعی باشد، البته یونگ باتکاء این حقیقت اساسی روانشناسی ادعا نمیکرد که وجود چنین خصوصیتی در روح بشر اثر وجود يك حقیقت خارجی عالی تر است ولی تحلیل علمی یونگ اصالت عمل دینی را تأیید میکند.

* * *

بنابر این در وضع حاضر افکار معاصر، برای جلب توجه باصالت حس دینی و استقلال آن از هر نوع رویداد دیگر، جنبش علمی مشهودی وجود دارد، البته همانطور که مادر ابتدای این مطالعه دیدیم سوای عناصر غیر عقلی یا فطری جنبه عقلی و استدلالی دین نیز وجود دارد که در مغرب زمین توسعه کامل یافته است ولی عوامل و راه عقل یا فطری قبل از تعقل در روان ناخود آگاه هر کس وجود دارد.

آنچه را که «ات» بحق و بهاحس «قدسی» نامیده است بصورت مختلف نژدهمه افراد بشر وجود دارد. ثبوت عمل دینی در روح بشر بقدری باز است که اگر از مجرای طبیعی خارج شود بصورت دیگری که گاه دیوانه وار و وحشت آرد است پدیدار میشود. ولی همانطور که یکی از

مزایای عصر حاضر اینست که در عالم طبیعت بعد چهارمی بنام فضا - زمان یا جایگاه کشف شده که از سه بعد فنیانی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است هم چنین در این عصر به موازات سه مفهوم زیبایی و نیکویی و راستی مقوله چهارم قدسی پایزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف شد، در این مقام نیز این بعد چهارم روحی هم که از سه مفهوم دیگر مجز است ممکن است منشاء تولید سه بعد دیگر بوده باشد.

آرزوی دیدار امام زمان (ع)

آرزویم همه این است که بینم رویت جان شیرین بسیارم بخیم ابرویت با همه تیرگیش بهر شباهتک دلم خوشتر از صبح بهشت است شب کیسویت مهر من چند بس برده نهان خواهی بود روز عشاق شد از هجر سیه چون مویبت بتمنای وصال تو دلم خوش باشد وای اگر ملی شودم عمر دونه بینم رویت ای امید دل ما آه که در ظلمت غم جان سپردیم و ندیدیم رخ دلجویت گر چه خود ای گل خندان ز نظر پنهانی خرم و تازه بود باغ حیات از بویت آخرای نور خدا از افق غیب بر آید که بود چشم امید همه دلها سویت از پی حشر عبث درج بردا سرافیل تو بیا تا که قیامت کنی از بازویت يك اشارت کن و از خاک بن کفر بر آر ای که پیوسته به نیروی خدا نیرویت (بهجتی) راست تمنا که چو مرد از غم هجر

میکنش زنده بیاک غمزمای از جادویت

«محمد حسین بهجتی»

از دانشمند محترم

حاج سید عزالدین حسینی

مقررات فردی و اجتماعی اسلام

و انحرافات آنی که با آنها تصادم میکنند

با تمام اختلافاتی که جمعیت بشری در آراء و عقائد باهم دارند در بیک رشته مقررات اساسی مشترك هستند و مابقی نظام جمعیت های گوناگون جهان را ملاحظه کنیم می بینیم که همه آنها در چهار نظام و قانون اساسی متفق هستند که این ارکان چهار گانه بنیان اصلی هر اجتماعی را تشکیل میدهند.

- ۱- مقررات خانوادگی و تشکیل عائله ۲- مقررات مالکیت فردی
 - ۳- مقررات اجتماعی و عمومی ۴- مقررات حکومت بر اجتماع
- مقررات خانوادگی - بدیهی است هیئت اجتماع را خانواده ها که خود از افراد تشکیل شده، تشکیل میدهند و نیز معلوم است که تشکیل خانواده بوجود مرد و زن احتیاج دارد که باهم از دواج نمایند و البته نسلی که در اثر ازدواج پدید آید محتاج به پرستاری است تا استعداد نهفته و نیروی مادی و معنوی طفل پرورش یابد و بسن رشد برسد و بر واضح است که این اجتماع کوچک که اساس اجتماع بزرگ است احتیاج به مراعات قوانین دارد تا سعادت افراد و اجتماع با سعادت هسته

اصلی آن تأمین گردد و بانظم صحیح بنیان گذاری اجتماع تحقق پذیرد
 مقررات مالکیت فردی - انسان پیوسته نیازمند بخوراک و لباس
 و مسکن بوده و مسائل تهیه و تأمین احتیاجات خود را لازم دارد و احتیاج
 بوسائل کار ایجاد میکند که مالک اسباب و ادوات مزبور گردد خود
 و عائله اش از آنها استفاده کنند از اینجا قانون مالکیت فردی پیدا میشود
 و بانمام کوششی که حکومتهاى اشتراکی در الغاء مالکیت فردی میکنند
 حتی افراطی های این مسلك هم توانسته اند که مالکیت فردی را بکلی
 الغاء نمایند و جای آنرا بمالکیت همگانی بدهند زیرا یک سلسله مالکیت
 شخصی داریم که انسان از روی فقرت از آنها جدا شدنی نیست و
 مالکیت انسان نسبت به بخوراک و پوشاک و خانه و ادوات زندگی بحکم
 احتیاج طبیعی حتمی است و اگر نه محیط زندگی بزدان پر رنج
 تبدیل میگردد.

مقررات عمومی و اجتماعی - مقررات خانوادگی و مالکیت
 شخصی ایجاد میکند که شخصیت هر فردی و حریت و حقوق او را در
 تأمین جان خود و خانواده و اموال وی محترم بشماریم لکن چون فرد
 به تنهایی در دفع نیازمندیهای زندگی ناتوان است تشکیل اجتماع
 اجتناب ناپذیر است و بعد از تشکیل اجتماع ضرورت قوانین اجتماعی
 را درك میکنیم.

قوانین اجتماعی در تمام جهان یکسان نیست مقررات عمومی اجتماع
 مسلمین بر پایه دین اسلام و قرآن قرار دارد و بابه اجتماعات دیگر
 از نظر مقررات دسته جمعی بر روی سه رژیم استوار است

۱- رژیم سوسیالیستی ۲- رژیم حکمو نیستی ۳- رژیم سرمایه داری
 مقررات حکومت بر اجتماع - وقتی جامعه تشکیل شد احتیاج بحکومت
 دارد تا بوسیله اجرای قانون از متلاشی شدن جامعه جلوگیری و امنیت
 عمومی و سیاست داخلی و خارجی را تأمین نماید.

مقررات تشکیل حکومت نیز پیش هر ملتی بشکل خاصی است
 در برخی از کشورها حکومت جمهوری بوده و در برخی دیگر سلطنتی
 و در بعضی دیگر بشکلهای دیگر است.

اصول سه گانه گذشته مانند حلقه های زنجیر بهم پیوسته و اساس
 حکومت و مقررات آنرا بوجود میآورند تصادم یا مقررات چهارگانه
 یا انهدام یکی از آنها، ضربتی است که بر اساس اجتماع وارد میشود
 و بهمین جهت دین مقدس اسلام طرفداری و حمایت از آنها را برای تأمین
 عدالت اجتماعی لازم دانسته است.

انحرافات که با اصول چهارگانه تصادم میکند:

دین مقدس اسلام پس از اینکه در تمام مواد انحرافات فحش کامل
 نموده آنها را در جرائم ذیل منحصراً دانسته است: جرائم موجب حدود
 و جرائم موجب قصاص و دیه که بتفصیل عبارتند از: زنا، قذف، خوردن
 مسکره دزی، اخلا لکری و قیام بر علیه ملت و دولت اسلامی بدون
 مجوز قانونی - ظلم - تعدی - خروج از دین - قتل و جرح عمدی -
 اما زنا در بعض موارد تجاوز به حقوق خانوادگی است و اگر مرتکب
 آن مجازات نشود دیگران نیز جری شده و به همسر اختصاصی مردم
 تجاوز میکنند، پس اجازه دادن بشیوع زنا یا سهل انگاری در مجازات

مرتکب آن گاهی مزاحم حقوق خانوادگی بوده و اصل ادلی از اصول اساسی اجتماع را منهدم خواهد ساخت

دزدی گاهی تجاوز به مالکیت شخصی است و اگر مرتکب آن تعقیب و مجازات نشود هر فرد متجاوزی هوس میکند بمال دیگری دست درازی کند پس آزادی دزدی لازم دارد که نظم و مقررات مالکیت شخصی که یکی از چهار رکن اجتماع است مورد انهدام قرار گیرد و مجازات آنرا شریعت مقدسه تحت شرایط خاصی بریدن دست دزد قرار داده است

ارتداد انحراف از مقررات اجتماعی عمومی است زیرا هر فرد مسلمان که از مرز عقاید اسلامی خارج شد، بدین مزبور خیانت کرده و بدیهی است که اگر مبادی و مقررات اجتماعی هر ملت از ناحیه خود آنها مورد تردید و ملن واقع شود اساس نظم اجتماعی آنها بدست خودشان خراب خواهد شد.

اخلالگری و قیام بر علیه ملک و دولت تجاوز به حقوق اجتماع است، جایز بودن اخلالگری بوسیله قیام بر علیه زمامداران یکی از عوامل مؤثر اختلاف و هرج و مرج است و هر جمعیتی دایر اکنده ساخته و دسته‌ها و احزاب بی‌بند و بار بوجود می‌آورد و در نتیجه قانون عمومی متزلزل گشته و امنیت و نظم عمومی مختل میشود.

قتل و جرح از یک طرف تجاوز به حیات افراد است و از طرف دیگر تجاوز به نظم همگانی و حقوق حکومت عمومی است و سهل انگاری در مجازات کسی که بر ضد حیات اشخاص و نظم اجتماع قیام کرده موجب پیروزی اقویادر نابود کردن ناتوان بوده و باعث اختلال حیات عمومی جمعیتهاست

دین مقدس اسلام بر ای جولو گیری از این مفاسد مجازات قتل عمدی را اعدام قرار داده است

قتل نسبت عمل خلاف عفت به کسی دادن است و این تجاوز به حیثیت و آبروی اشخاص است و گاهی باعث اختلال نظم خانوادگی و نفی نسب میشود و در صورتیکه شخصی را بغیر پدرش نسبت بدعند انکار را بطه نسبی ادبایستگاف است و با این نسبت اعتماد بانظم خانوادگی ضعیف شده و در نتیجه اعتماد بصلا حیت و پاکیزگی اجتماع ضعیف پیدا میکند زیرا نظام خانوادگی در نظم اجتماع اثر مستقیم دارد.

خوردن نوشابه‌های الکلی شعور را از بین برده و با فقدان شعور ارتکاب بزمهای دیگر از قبیل دزدی - نسبت ناروا به مردم دادن - و انحرافات جنسی همه آسان می‌شود علاوه بر این که خریدن مسکرات تفییح مال است و بسلامتی بدن آسیب می‌زند و نسل انسان را ناتوان میکند دشمن عقل و خرد آدمی است و به همین علت اسلام از آن بشدت جلو گیری کرده است.

قیام با اسلحه اگر بمقصد دزدی باشد تجاوز بمالکیت شخصی است و اگر توأم با کشتن مردم باشد تعدی به حیات افراد است و اگر منحصر به تهدید و ترساندن مردم بمنظور رسیدن بمقاصد شخصی و مطامع باشد امنیت عمومی دایره هم می‌زند

اینها جرائم و انحرافات است که با ارکان اجتماع تضاد مستقیم دارد و شریعت اسلام با شریع قوانین جزائی از آنها جلو گیری نموده و در اجرای قانون مجازات برای شخصیت مجرم ارزشی قابل نشده است تا بوسیله مجازات

کردن بکفر و مجرم نفوس و اموال و اعراض اجتماع را نگهداری کند می بینیم شریعت اسلام در جرمهایی که بابیان اجتماع تصادم پیدا می کند برای مجرم شخصیتی قائل نشده است و شایسته دین آسمانی هم این است که قضایا را از دو ناحیه رعایت کند: ۱- از ناحیه مقررات ۲- از ناحیه واقع بینی بهمین لحاظ در قانون اسلام تفاوت فاحش در کیفر جرائم مزبور منظور گردیده که نبوت آن روی آثار بارز جرمها و بزه هاقطی است خلاصه گفتارهای سابق اینست که جرمهایی که با اساس اجتماع تصادم دارد بر دو قسم است قلم اول شامل جرمها می است مانند زنا - قذف - شرب خمر - سرقت - دزدی مسلحانه - خروج از دین.

کیفرهایی که برای جرمهای مزبور مقرّر شده تغییر بردار نیست و مرتکب هر يك از جرمهای مزبور گرفتار سرچشمه عدالت خواهد شد بدون اینکه شخصیت مجرم کوچکترین تأثیری داشته باشد یا دارای مستعیدگان را در آن دخالتی باشد.

قسم دوم قصاص در مورد قتل عمدی است. شریعت اسلام مقرر کرده است که در درجه اول قاتل باید تحت شرایطی اعدام شود و در درجه دوم اگر وی مقتول بخواهد می تواند اعدام صرف نظر کند و خونبهای مقتول را از قاتل دریافت کند در این مورد قطع نظر از جنبه مجازاتی شریعت اسلام خواسته است زبان و او را بر معنی علیه را با مورد مالی جبران کند اما حدود و مجازاتهایی که صرفاً جنبه کیفر دارد قابل تغییر و تبدیل بمال نیست و در عرف فقها آنها را حق الله گویند. در مقابل حق الناس که قابل گذشت و تغییر است

پایان

از: آقای حسین خراسانی
دانشیار دانشگاه تهران

موجز و عظمت دیروز

۱- نهضت علمی اسلام.

۲- اروپا در زیر کابوس جهل و بربریت

امروز که ما شاهد پیشرفت و ترقیات حیرت انگیز، و اختراعات محیر العقول و بالاخره رقابتهای علمی، صنعتی و هنری کشورهای سترقی جهان هستیم، بنحوی میتوانیم تضاد کنیم: تفوق علمی برای يك ملت از مهم ترین افتخارات بشمار میرود.

مسلمانان تا کمتر از دو قرن قبل دارای چنین افتخاراتی بودند و آثار علمی و خلاصه افکارشان دنیای آنروز را رهبری میکرد و هنوز هم نام بعض آنان (مانند محمد بن زکریای رازی و ابوعلی سینا) ذبنت بخش تالارهای پزشکی برخی از دانشگاههای اروپا و آمریکا می باشد (۱)

شگفت اینجاست که وقتی مادارای چنین تفوق علمی بودیم که هنوز قاره آمریکا توسط کریستف کلمب کشف نشده بود (۲) و اروپائیان در وحشیت و بربریت بسر میبردند. فلاسفه و دانشمندان خود را بجرم داشتن اکتشافات علمی میکشند و کبریا (۱۴۷۳-۱۵۴۳ م) کپلر آلمانی

(۱) مجله علمی (دنیای علم) شماره های (۴-۵-۱۶)

(۲) در ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ م کشف شد

(۱۵۷۱-۱۶۳۰ م)، گالیله ایتالیایی (۱۵۶۴-۱۶۴۲ م)، وولتر فرانسوی (۱۶۹۴-۱۷۷۸ م) کانت آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) از مشاهیر شهیدان این راه بودند که دستخوش وحشیته امپراطورما و پایپاگشتند (۳) این جامعه شناس فرانسوی، گوستا دلویون (۱۸۴۱-۱۹۳۱ م) است که باین حقیقت اعتراف میکند و ازاینکه علوم و معارف اسلامی اروپا را از ظلمات جهل و بربریت و به خصوص از شر رهبران کلیسا که بنادانی خود افتخار میکردند نجات داده مباحثات میکند و در برابر این خدمت بالرج مسلمانان سر تعظیم فرود آورده، میگوید: «مدار علوم معلق علم مسلمانان بود، آنان بودند که ادبیا را تربیت کرده به شاهراه تمدن و ترقی رهبری کردند (۴)...

نهضت علمی اسلامی:

مسلمانان بدنبال فتوحات موفقیت آمیز که در قرن اول اسلامی سرگرم آن بودند، توجه خود را باین نکته معطوف داشتند که مقدمات تفوق علمی خود را محیا سازند، تا بتوانند در سایه معارف و حقایقی که در دست دارند افکار ملل عقب مانده را رهبری کنند. توجه باین نکته اساسی آنان را بر این داشت که ابتدا از علوم و معارف سایر مللی که سابقه درخشانی در تمدن دارند (مانند یونان و ایران و هند) آگاه گردند. بر این رسیدن باین مقصود، آثاری در رشته های پزشکی کیمیا هیت، فلسفه و غیره را ترجمه کردند و عبارت: «الفقه للادین والعلم

(۳) به اسلام در پرتو تشیع اثر نگارندرجوع شود

(۴) تاریخ تمدن اسلام ۵۵-۶۶ و آخر کتاب

للابدان و انجم للزمان» از همین وقت متداول گردید (۵) بسیار جای خوشوقتی است که دانشمندان ایرانی از این میان سهم بسزایی داشتند این ندیم که خود از مترجمین فارسی بهری بود تنها ۱۵ نفر را از بخاندان نوبخت در شمار مترجمین آورده است.

دانشمندان اسلامی پس از اطلاع بر این علوم در اندک زمان (یعنی در قرن سوم) توانستند افکار و آراء فلسفی، ریاضی، پزشکی، نجومی و بالاخره تاریخی و جغرافیائی خود را بجهان عرضه کنند، برای نمونه میتوان آثار ابو یوسف یعقوب کندی (۸۷۳-۷۴۷ م) را در فلسفه و طبیعیات بزشک عالیقدر محمد بن زکریای رازی (۸۶۴-۹۲۵) در علوم پزشکی محمد بن موسی خوارزمی متوفی سال (۸۴۷ م) منجم مأمونی را در ریاضیات، زیج و طرز عمل باسطرلاب و بالاخره آثار مورخ و جغرافیدان شهیر احمد بن یعقوبی (۸۹۱ م) را نام برد.

در قرنهای بعد فلسفه و دانشمندان ییشمارای از قبیل محمد بن جریر طبری (۸۳۹-۹۲۳ م) فیلسوف عالیقدر ابو نصر محمد فارابی (۸۷۳-۹۵۰ م) فیلسوف و ریاضی دان بزرگ ابو عبدالله محمد خوارزمی (صاحب مفتاح العلوم و معاصر نوح بن منصور سامانی ۹۷۷-۹۹۷ م) فیلسوف و طبیب عالیقدر ابن سینا (۹۸۰-۱۰۳۷ م) طبیعی دان ارجمند ابن هبش (۹۶۵-۱۰۳۰ م) (۶) ابو الفتح عمر خیام شاعر فیلسوف (۵) فهرست این ندیم، تاریخ الحکماء قفطی، عیون الانباء ابن اصبیعه و اداره المعارف اسلامی (۶) کسانی که کور کووانه از ادبیا تقلید میکنند و در برابر دانشمندان آن سامان سر تعظیم فرود می آورند، باید بدانند برخی از آنان (مانند کانت) نظریات این دانشمندان اسلامی را هینا ترجمه و بخود نسبت داده اند. به مجله (دنای علم) مبحث کیمیا گران قدیم مراجعه کنید.

وربانی دان عالیقدر (متوفی ۱۱۳۲ م) نویسنده «المسارقات علی اقلیدس» مشکلات حساب و رباعیات، ابن رشد اندلسی (۱۱۲۶-۱۱۹۸ م) و [شهرت یافته، آثار گرانمایی انتشار دادند (۷) اروپا در زیر کابوس جهل و بربریت

اروپاییان در قرن ششم (۱۱-۱۲ میلادی) نهضت علمی خود را به تقلید از مسلمانان آغاز کردند، و آثاری از دانشمندان اسلامی (۸) و با آنچه از یونانی عبری ترجمه کرده بودند از قبیل هندسه اقلیدس (قرن سوم ق م)، مخروطات اپولونیوس (۲۰۰-۲۶۲ ق م) و المجدلی بطليموس (قرن دوم ق م) ب زبان لاتینی که تنها زبان رایج سراسر اروپا بشمار میرفت ترجمه کردند و بدرس و تحقیق آنها پرداختند، این ترجمه ها که حاوی افکار اسلامی، در رشته های گوناگون علمی بود، چندین قرن افکار اروپاییان را رهبری مینمود و تنها وسیله علمی آنان بشمار میرفت، و برخی از این ترجمه ها، مانند قانون بوعلی سینا در طب بیش از هفتاد بار ب چاپ رسید (۹) قبل از این تاریخ یعنی پس از انقراض (۷) سیر فلسفه در بغداد و باختر، اثر نگارنده.

(۸) مهم ترین این آثار عبارت بود از آثار محمد بن موسی خوارزمی در حساب، زیج و شرح جداول، مسامحة الاشکال محمد بن موسی و برادرش، احمد بن محمد بن نصرالدین آنرا تحریر کرد، و سال ۱۳۵۹ هـ در خجند آباد کن به چاپ رسید رسائل ابومعشر بلخی (۸۸۵ م) جوامع علم النجوم والحرکات السماویة فرغانی (معاصر متوکل عباسی)، تقویم البلدان ابوالدین عبادالدین (۱۲۷۳-۱۳۳۱ م) کامل الصناعة و سایر کتب مابین علی بن عباس مجوسی پزشک، محمدالدوله دیلمی، طب منصور بن قلم ابوبکر محمد بن ذکریای رازی، مسائل ابونصر فارابی، مسائل وقانون بوعلی سینا مقاصد الفلاسفة فارابی (۱۰۵۹-۱۱۱۱ م)، رسائل فلسفی و کلیات ابن رشد اندلسی و ده ها اثر علمی دیگر.

(۹) جورج سارتن بلژیکی استاد علم دانشکدها و وارد آمریکا (۱۸۸۴ - ۱۹۵۷ م) در کتاب خود شرح مبسوطی درباره این آثار می نویسد.

دولت روم غربی و استیلای قبائل بر برادرها چنان کابوس جهل و بربریت برادرها سایه افکنده بود که حتی رهبران کلیسا و اولیای دین مسیح ^{علیه السلام} در خلال چندین قرن از هر گونه علم و اطلاع بسی بهره بودند هنگامیکه شارل کبیر (امپراطور شارلمانی (۷۴۲-۸۱۴ م) (۱۰) که در قرن هشتم تقریباً بر تمام اروپا استیلا یافته بود تصمیم گرفت خود و خانواده اش را خواندن و نوشتن بیاموزد و بزرگوار است چندی نغری را که کوره سواد داشتند بیابد و همین جاست که جامعه شناس فرانسوی (گوستاو لیون) میگوید:

... مراکز علمی ما عبارت بود از یک قلاع بدو ضعی که پاپها و رؤسای کلیسا در آنجا بحالت نیم وحشی زندگی کرده به بیخولی وی سواد خود افتخار مینمودند... (۱۱)

در قرن نهم در سراسر اروپا تنها یک نفر انگلیسی بنام (اسکت ایزن) و در قرن دهم یک نفر فرانسوی بنام «ژربر» از فضل و دانش مختصری برخوردار بودند ژربر نخستین کسی است که با اسپانیا (اندلس) رفت و در حوزه های علمی مسلمانان اول زبان عربی و سپس بفرافرفتن ریاضیات، هیئت و سایر علوم متداول اسلامی پرداخت و بی دربر گشت بکشور خویش اروپاییان را بفتح این علوم راهنمایی کرد (۱۲) این بود گوشه ای از تفوق علمی دیر وزما

Charlemagne (۱۰)

(۱۱) تاریخ تمدن اسلام

(۱۲) جورج سارتن در کتاب (سابق الذکر) از صفحه ۲۰۰ به بعد شرحی در این باره مینویسد

فهرست

مقدمه	۶-۳
زن در اسلام	۳۰-۷	از جناب آقای طباطبائی
دو دلیل بر وجود خدا	۴۹-۳۳	• • احمد آرام
الحديث عند الشيعة	۸۵-۵۱	• • کمره‌ای
اسلام در کشور کره	۸۶-۸۷	انجمن تبلیغات اسلامی
سخنی چند... و آمار مسلمین	۹۸-۸۸	از جناب آقای آفری
اسلام و جهان متدین امروز	۱۲۳-۹۹	• فلسفی
شاگردی بزرگ از مکتب تشیع	۱۵۰-۱۳۴	• دکتر ناظرزاده
مناسبات علم و ایمان	۱۶۶-۱۵۱	• صدرالدین بلاغی
اسلام و مشکل اختلاف طبقاتی	۱۸۵-۱۶۷	• موسی صدر
علم الحیوة (زیست شناسی)	۱۹۷-۱۸۶	• ع. ر.
سیر کتابخانه	۲۰۸-۱۹۸	• حائری تهرانی
تربیت از نظر قرآن	۲۱۶-۲۰۹	• طالقانی
نقشی از مبادی فلسفه	۲۳۲-۲۱۷	• حائری یزدی
تکامل حیات از نظر قرآن	۲۴۶-۲۳۳	• سعیدی
پنجاه بنابریم	۲۶۷-۲۴۷	• راشد
تحول فکری	۲۷۳-۲۶۸	• حاج سراج انصاری
مشروبات الکلی از نظر اسلام	۲۸۹-۲۷۴	• طباطبائی
اسلام و بردگی	۳۰۲-۲۸۲	• ناسن مکارم
حدود و تصرفات اسلامی	۳۴۰-۳۰۳	• ستوده
درس‌هایی از مکتب اسلام	۳۴۰

فهرست

رابطه حقوق و اخلاق	۳۴۱-۳۶۱	از جناب آقای صالحی نجف آبادی
اصالت روح	۳۸۲-۳۶۲	• • مطهری
حسن دینی	۴۰۲-۳۸۳	• • مهندس بیانی
مقررات فردی و اجتماعی	۴۰۸-۴۰۳	• • سیدعزالدین زنجانی
مجدد و عظمت دین روز	۴۱۳-۴۰۹	• • حسین خراسانی

نشریه سه ماهه مکتب تشیع چیست ؟

خواننده محترم : قطعاً و قریباً چنانچه سری بکتابخانه ها و یا روزنامه فروشها میزنید از اینکه انتشارات ضد دینی فوق العاده زیاد و در مقابل نشریه های مذهبی کم و در حکم صغراست ناراحت میشوید شما میخوانید مسائل جاری روز را از دریچه چشم مذهب مطالعه کرده و طرز تفکر اسلام را دوباره بسیاری از مسائل بدانید مثلاً میخوانید بدانید که : با اینکه تمام آثار و فعالیتها در صحت خلقت از ماده است و هر حادثه و پدیده ای ، علت مادی دارد ، نقش خدا در این میان چیست و اسلام چگونه این مطلب را تجزیه و تحلیل کرده است و مایلند که حوادث تاریخی اسلام را تجزیه و تحلیل نموده و هر حادثه را آن طور که واقع شده به بینند و هزاران مطلب دیگر .

بدون شك این نظریه قدس با مطالعه نشریه سه ماهه مکتب تشیع که مقالات آن بوسیله برجسته ترین و بزرگترین دانشمندان اسلامی تهیه میشود تأمین میگردد . این نشریه در آغاز هر فصلی (مهر-دی-فروردین-تیر) در ۱۶۰ صفحه منتشر و در جهان اسلامی پخش میگردد و به اشتراك سالانه (۴ شماره) بکصدریال است : برای تقاضای اشتراك با نماینده گئی بآدرس قم

صندوق پستی شماره ۳ مکاتبه فرمائید

چند تذکره:

۱- در ترتیب مقالات، شخصیت نویسندگان، با ارزش مقالات

منظور نشده است.

۲- خوشبختانه این کتاب جامه تراژ آنچه و عده کرده بودیم تهیه شد و امید داریم شماره های آینده این کتاب بصورت جامه تری در اختیار خوانندگان محترم گذارده شود و در بلاه حضرت ولی عصر علیه السلام مقاله جامع و بالارزشی در شماره بعد خواهد خواند.

۳- در خلال چند ماهه اخیر عده زیادی کتب و شفاها پیشنهاد کرده اند که در سال پیش از یک شماره از این کتاب منتشر کنیم و بسیار خوشوقتیم که در چاپ دوم این کتاب خبر مسرت انگیز (نشریه سه ماهه مکتب تشیع) را به جهان اسلام اعلازم میداریم. با حسن توجه و لطفیکه نویسندگان محترم نسبت باین مجموعه فرمودند، مقالات و قطعه های ادبی متعددی واصل گردید که متأسفانه ظرفیت کتاب اقتضای درج همه آنها را نداشت، بدینجهت سایر مقالات در آینده مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

تشکر و دعوت

بدینوسیله از دانشمندانیکه قسعتی از زبده ترین نتایج افکار خود را در اختیار ما گذارده اند صمیمانه تشکر میکنیم و ضمناً از سایر فضلاء و دانشمندان مذهبی هم دعوت میکنیم که با ما همکاری فرموده و بآنذکر نواقص و ارسال پیشنهادها و مقالات نفیس خود بکمیل و توسعه این نشریه کمک فرمایند.

این کتاب با همکاری اینجانبان: سید محمد باقر مهدوی

اکبر هاشمی، محمد جواد باهتر تهیه و منتشر شد

چاپخانه های دارالعلم - علمیه - قم